انتشارات دانشگاه تهران
۷۱۳
چاپ دوم

تاریخ هرودوت

جلد چهارم

ملپومن

ترجمه
با مقدمه و توضیحات و حواشی
دکتر هادی هدایتی

تاریخ هردوت

نویسنده:

هرودت

ناشر چاپی:

دانشگاه تهران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

تاریخ هردوت جلد ۴ ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

فهرست مطالب ----- ۷

مقدمه ----- ۷

توضیحی درباره اسامی خاص ----- ۱۸

اشاره ----- ۱۸

۱- اسامی خدایان و قهرمانان باستان ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

نام یونانی نام لاتن ----- ۱۹

۲- اسامی اشخاص ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

نام یونانی نام لاتن ----- ۲۰

توضیحی درباره واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده ----- ۲۰

الف- واحد مقیاس طول ----- ۲۰

ب- واحد مقیاس حجم ----- ۲۱

ج- واحد مقیاس وزن و پول ----- ۲۱

تعیین چهار جهت اصلی ----- ۲۲

یادداشت خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هردوت ----- ۲۲

اشاره ----- ۲۲

۱- لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها ----- ۲۴

اشاره ----- ۲۴

ملپومن(Melpomene) ----- ۳۶

پارس‌ها در سرزمین سکاها پارس‌ها در افریقا و بغازها و تراکیه یونان در معرض خطر ----- ۳۶

قسمت دوم پارس‌ها در افریقا ----- ۸۷

توضیح خارج از متن درباره قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت ----- ۸۷

فهرست اسامی اشخاص و بلاد ----- ۱۱۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۳۰

تاریخ هردوت جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : هرودت، ۴۸۵؟ - ۴۲۵؟ق. م

Herodotus

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ هردوت/ ترجمه با مقدمه و توضیحات و حواشی از هادی هدایتی

مشخصات نشر : تهران.

مشخصات ظاهری : ۶ ج(در ۵ مجلد)

فروست : (انتشارات دانشگاه تهران؛ ۴۵۱، ۵۳۹، ۶۱۴، ۷۱۳، ۸۱۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : پشت جلد به‌فرانسه:Histoires d' Herodote.

مندرجات : ج. ۱. کلی یو (clio) .-- ج. ۲. اوترپ (Euterpe) .-- ج. ۳. تالی (Thalie) .-- ج. ۴. ملپومن (Melpomene) .-- ج. ۵ - ۶ ترپسیکور. اراتو Terpsichor - Erato

شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۵۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مقدمه ۱

توضیحی درباره اسامی خاص ۲۹

توضیحی درباره واحد مقیاس‌هائی که هرودت در کتاب خود بکار برده است ۳۳

قسمت اول- لشکرکشی داریوش بسرزمین سکاها ۴۱

توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هرودت ۴۱

پارس‌ها در سرزمین سکاها- یونان در معرض خطر ۷۲

قسمت دوم- پارس‌ها در افریقا ۱۸۱

توضیح خارج از متن درباره قسمت دوم از کتاب چهارم هرودت ۱۸۲

فهرست اسامی اشخاص و بلاد ۲۳۶

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدمه

از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح تمدنی درخشان در جزیره کرت واقع در جنوب شبه‌جزیره یونان درخشیدن آغاز کرد که در تاریخ به تمدن دریائی کرت معروف است.

این تمدن یکی از اولین قدمهای کاروان ترقی بشر شمرده میشود. چه این تمدن پس از آنکه مدتی در جزیره کرت بمنتهای درخشندگی رسید، از این جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد، و در این ناحیه تمدنی جدید معروف به تمدن قوم می‌سن(MYCENE(پدید آمد که بی‌تردید از بسیاری لحاظ یکی از پایه‌های تمدن امروز بشر میباشد.

از این زمان ببعد آهنگ ورود اقوام مهاجم به سرزمین یونان قطع نشد و هر روز قوم جدیدی باین سرزمین قدم گذارد. ولی سیر کاروان جاویدان تمدن نیز متوقف نگردید و همچنان رو بتکامل رفت تا جائیکه در قرن پنج قبل از میلاد که به قرن پریکلس معروف است یونان باستان بمنتهای شکوه و عظمت و جلال تاریخ خود رسید و مانند گلی زیبا و درخشان شکفته شد و جمعی شاعر و نویسنده و فیلسوف و مورخ و حقوقدان

(*) از آنجا که هریک از مجلدات تاریخ هردوت کتابی مستقل و از آغاز تا سرانجام درباره تاریخ یک قوم یا ملت یا پادشاهان معین میباشد و ممکن است خوانندگان باقتضای تمایلات و احتیاجات خود بعضی مجلدات آنرا طالب باشند و از برخی مجلدات دیگر صرفنظر نمایند، نگارنده ترجیح داد این توضیح ضروری را درباره معرفی مجلدات نه‌گانه تاریخ هردوت و چگونگی جمع‌آوری اطلاعات و اخبار تاریخی و منابعی که این مورخ با مراجعه بدانها کتاب خود را تدوین کرده است در مجلدات بعدی تکرار نماید تا هریک از مجلدات بعدی تاریخ هردوت بصورت کتابی مستقل و کامل در دسترس خوانندگان قرار گیرد.

و نیز به پیروی از همین هدف توضیحات و حواشی که در مجلد اول و دوم درباره اسامی خاص مربوط به تاریخ باستان و اوزان و مقادیر در یونان و پارس قدیم تهیه شده عینا نقل شده است تا خوانندگان مجلد حاضر نیز در صورت احتیاج به تطابق اوزان و

مقـادیری که در این کتـاب بـآن اشـاره شـده است بـا اوزان و مقادیر امروز دچار اشکال نشونـد و نیازی با مراجعه به مجلـدات قبلی نباشد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲

به عالم بشریت هدیه کرد که اساس علوم و اطلاعات کنونی بشر را پایه‌گذاری کردند.

بی‌جهت نیست که یکی از بزرگترین نویسـندگان معاصـر فرانسه تمـدن یونـان باسـتان را در عین درخشـندگی و کمـال به «جوانی ابدیت» یا «جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده است.

همانطور که جوانی انسان هرگز تجدید نمیشود، این «جوانی ابدیت» نیز هرگز تکرار نخواهد شد و تاریخ بشـر هرگز روزگار جوانی خود را تجدید نخواهد کرد.

در قرنی که تمدن یونان باستان باوج اعتلا و درخشندگی رسید و به قرن پریکلس معروف شد یونان باستان در جمیع رشته‌های ادب و علـوم و فنـون بشـری درخشـید درام- نویسـان و نویسـندگان بزرگی از نـوع اشـیل)Eschyle(، سوفوکـل)Sophocle(و اوریپید)Eurypide(و شـعرائی نظیر آریستوفان)Aristophane(عالم علم و ادب یونان باسـتان را مزین کردنـد. در همان زمان حقوقـدانان بزرگی نظیر سولـون)Solon(و لیکـورگ)Licurgue(نخسـتین قـوانین بزرگ را تـدوین کردنـد و دانشــمندان و فلاسـفه‌ای نظیر تالس ملطی و فیثاغورث حکیم و سـقراط و افلاطون و ارسـطو نخستین اصول علم امروز بشر را پایه‌گذاری نمودند و فلسـفه و حکمت را باوج تکامل رساندنـد و درین راه بقـدری سریع گام برداشـتند که در انـدک زمان اعتلای روح انسانی بسـرحد کمال رسید و کاروان تمدن معنوی در مدتی کوتاه بسر منزل مقصود نائل گردید.

کلیه مشکلات و مجهولات جهان بنحوی رضایتبخش حل شد و یا بطریقی علمی بصورت سؤالی ساده مطرح و برای نسل‌های آینده بیادگار گذارده شد.

در زمینه تاریخ‌نویسی نیز قرن پنجم قبـل از میلاد یکی از قرون پرثمر تاریـخ جهان محسوب میشود، چه در همین قرن و در یکی دو قرن بعد است که سلسـله زنجیر مورخان بزرگی نظیر هردوت و توسیدید و کتزیاس و گزنفون و پلوتارک و جمعی دیگر از مورخان باستان هویدا میشود و تاریخ‌نویسی دوش بدوش دیگر علوم بمرحله جدیدی از سیر تکامل خود قدم میگذارد.

هردوت که خود نخستین پیشـقدم این دسته از تاریـخ‌نویسان عهد کن محسوب میشود بی‌تردید قدیم‌ترین مورخ جهانست. بی‌جهت نیست که قرنها نام او با تاریخ

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳

باسـتان توأم بوده و همه‌جا او را «پـدر تاریـخ» نام نهاده‌اند. در حقیقت اوست که تاریخ- نویسـی را به بشـر آموخت و هم اوست که بتحریر نخستین تاریخ جامع جهان دست زد.

قبل از اوهکاته معروف نیز به تحریر تاریخ دست زده بود و معروف است که هردوت آثار خود را از او اقتباس کرده و سپس اصل را از بین برده و کتاب مؤلف قدیم را بنام خود بجهانیان عرضه کرده است. دلیلی که طرفداران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصا در چند جای کتاب خود به نویسندگان قدیم‌تر از خود اشاره کرده و ثانیا بعضی مطالبی را که او نوشته نویسندگان یکی دو قرن بعد از او عینا از قول هکاته نقل کرده‌اند و این خود میرساند که هردوت که پس از هکاته میزیسته آن مطالب را از هکاته تقلید کرده و سـپس کتاب او را سوزانده است. در صـحت این ادعا تردید بسیار است، چه اگر واقعا هردوت آثـار هکـاته را از بین برده باشـد چگونه آن آثار بـدست مؤلفان قرون بعـد رسـیده که بکمک آن توانسـته‌اند قسـمت‌هائی از کتاب ادعائی او را نقل کنند. در هرحال چون بحث درباره صـحت یا سـقم این ادعا بس طولانی و تمام ناشدنی است از اشتغال بدان پرهیز میشود و چون قـدیم‌ترین کتـاب تـاریخی که در حال حاضـر می‌شناسـیم کتاب هردوت است ما نیز ماننـد غالب مورخان جهان او را «پدر- تاریخ» لقب میدهیم.

از زنـدگی خصوصـی پـدر تاریـخ اطلاع زیادی در دست نیست. منابعی که از نویسـندگان عهـد عتیق درباره او باقی و ممکن است چراغ راه مـا برای کشف تحولات زنـدگی او گردد متون معـدود و مختصـری است از سوئیـداس)Suidas(و اتین)Etienne(از اهـــل بیزانس و نیز متنی از اوزب)Eusebe(و بعضـــی متـون کم‌اهمیـت دیگر. بکمـک همیـن اسناد و متـون مختصـر است که دانشـمندان و محققان کوشیـده‌اند تاریـخ زنـدگانی کسـی را که نخستین تاریخ جهان را تحریر کرده است کشف کنند. جای بسیار تعجب اسـت کـه هردوت در نـه جلـد کتـاب بزرک خـود از همه چیز و همه اقـوام و ملـل و شخصـیت‌ها و رجـال زمـان خـود برای خوانندگان سخن گفته جز از شخصیت و زندگانی شخص خود.

وقتی انسان تاریخ هردوت را مطالعه میکند و در خلال آن در جستجوی کسب خبری

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴

درباره شـخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکنـد که هیچ مؤلفی باندازه او خود را فراموش نکرده است. این تضاد بزرک قابل درک و تحلیل است زیرا از یک طرف بیان ساده و روان و افسانه‌های سـهل و بی‌پیرایه‌ای که مؤلف نقل میکند کتاب او را بصورت یک مکالمه واقعی بین مؤلف و خواننده جلوه میدهد. از خلال عبارات ساده آن ذوق و سـلیقه شـخص مؤلف و خصوصیات اخلاقی و مزاح‌هـا و شوخی‌هـایش کاملاـ تشـخیص داده میشود و از روی آن میتوان کاملاـ بروحیـات و اخلاق او پی برد. از طرف دیگر در

سراسر کتاب، هردوت هرگز آشکارا ذکری از احوال خود نکرده و شاید علت این غفلت و کوتاهی مؤلف آن باشد که اصولا مؤلفان یونان باستان چندان علاقه‌ای بافشای اسرار خانوادگی و شخصی خود نداشته‌اند و تا جائیکه میتوانسته‌اند زندگانی خود را در حجابی از اسرار پنهان میکرده‌اند. هردوت بارها در کتاب خود میگوید که از فلان شهر به فلان شهر رفتم، فلان منظره زیبای طبیعت را مشاهده کردم با فلان شخصیت بزرگ تماس گرفتم.

ولی مؤلف بهمین مختصر اکتفا میکند و غیر از این اشارات و کنایات مطلبی دیگر از سرگذشت خود نقل نمیکند و چون این اشارات نیز بی‌قید تاریخ و سنه نقل شده برای خواننده کنجکاوی که به سرگذشت «پدر تاریخ» علاقمند باشد امکان‌پذیر نیست جریان طبیعی سفرهای مؤلف را بدقت تعقیب کند و خط سیر احتمالی سفر بزرگ او را در خاورمیانه و مصر و سیسیل و ایتالیا بدرستی تشخیص دهد. این ابهام در گفتار مؤلف نسبت به سفرهای خود بدرجه‌ایست که بعضی از سفرهای او که خود صریحا بدان اشاره کرده امروز مورد تردید و انکار بسیاری از محققان است.

مؤلفان یونان باستان را عادت چنین بوده است که نام خود را در سرلوحه کتاب خود نقل کنند. هردوت نیز مانند دیگر مؤلفان قدیم نام خود را در آغاز کتاب خود با بیانی ساده و مختصر چنین نقل میکند: «هردوت از اهل هالیکارناس تحقیقات خود را در این کتاب به مردم تقدیم میکند». مؤلف بهمین مختصر قناعت کرده و بذکر نام خود و نام شهر موطن خود اکتفا نموده و در سراسر کتاب ذکری از خود نکرده بقسمی که تنها وسیله برای تشخیص شخصیت او، خصوصیات اخلاقی و روحی او است که در خلال عبارات کتابش جلب توجه میکند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵

گفته شد که نه تنها هردوت خود مطلبی درباره زندگانی خود نقل نکرده، بلکه مؤلفان قدیم نیز چیزی درباره او نقل نکرده‌اند و صرفنظر از متن مختصری که از سوئیداس باقی است و لوحه قبری که اتین از اهل بیزانس باو نسبت داده و متن کوتاهی از اوزب)Eusebe(، سند و مدرک تاریخی دیگری درباره او در دست نیست.

متن مختصری که از سوئیداس درباره هردوت باقی است بقدری کوتاه و مختصر است که میتوان آنرا نظیر توضیح ساده یک کتاب لغت تاریخ دانست. این نویسنده باستان درباره هردوت چنین مینویسد: «هردوت فرزند لیگزس)Lyxes(و دریو)Dryo(بود و در هالیکارناس در خانواده‌ای اصیل و نجیب تولد یافت. او برادری داشت که تئودور)Theodore(نامیده شد. هردوت برای فرار از چنگ لیگدامیس)Lygdamis(دومین جانشین آرتمیز)Atremise(از هالیکارناس به شهر ساموس)Samos(گریخت (آرتمیس مادر پیزیندلیس)Pisindelis(و جده لیگدامیس بود). در ساموس بآموختن زبان محلی یونانی پرداخت و تاریخی در نه جلد تحریر کرد که با زمان سلطنت کورش پادشاه پارس و کاندول پادشاه لیدی آغاز میشود. همینکه به هالیکارناس باز- گشت، بر فرمانروای مطلق العنان این شهر فائق آمد ولی چون با مشکلات فراوان و رقابت‌های سیاسی مواجه شد از روی میل به شهر توریوم)Thurium(که در آن زمان مهاجرین آتنی در حال تأسیس آن بودند رفت و در آن شهر مقیم شد. وی در همان شهر درگذشت و در میدان بزرگ شهر مدفون شد. ولی جمعی عقیده دارند که او در پلا)Pella(درگذشت. کتابهایش بنام نه تن از ارباب انواع و خداوندان هنرهای ظریف معروف است».

سوئیداس در یکی دیگر از متون خود مدعی است که هردوت را عموئی بوده است که پانیازیس)Panyasis(نام داشته و از شعرای معروف هالیکارناس بوده است.

اتین از اهل بیزانس)Etienne de Byzance(یکی دیگر از مؤلفان و تذکره نویسان قدیم است که درباره هردوت مختصر اطلاعی بما داده است. این مؤلف در جائیکه از شهر توریوم سخن میگوید متن نوشته‌ای را که بر سنگ قبر هردوت حک

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶

شده بود نقل میکند و توضیح میدهد که هردوت در همین شهر فوت کرده و در همانجا مدفون است.

اتین در اینباره چنین مینویسد: «خاک این شهر استخوانهای هردوت فرزند لیکزس)Lyxes(را در آغوش دارد. سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی در کشور قوم دری)Dorie(تولد یافت و بقصد فرار از حملات تحمل‌ناپذیر همشهریان خود به توریوم پناهنده شد و این شهر را وطن دوم خود نامید».

اوزب)Eusebe(یکی دیگر از نویسندگان قدیم است. وی درباره هردوت بطور اجمال اشاره میکند که شهرت این مورخ از سال ۴۶۸ قبل از میلاد شروع شد و از همین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولد این مورخ بزرگ را حدس زد.

این بود اسناد و مدارکی که از عهد عتیق درباره زندگانی پدر تاریخ برای ما باقی مانده است. آنچه از این متون مختصر درباره زندگانی این مؤلف بزرگ میتوان استخراج کرد اینست که هردوت تخمینا در حدود سال ۴۹۰ قبل از میلاد مسیح در یکی از شهرهای سرزمین کاری)Carie(موسوم به هالیکارناس متولد شده. ظاهرا از خانواده‌ای اصیل و نجیب بوده و در محلی که وسایل تعلیم و کسب علم برای او فراهم بوده بزرگ شده است. عمویش که یکی از شعرای بنام آن زمان بود و پانیازیس)Panyasis(نامیده میشد قریحه‌ای سرشار داشت. یکی از قصاید این شاعر که شعر نو را در یونان باستان زنده کرد قصیده معروفی است که درباره هراکلس یا هرکول پهلوان معروف یونان باستان سروده است. حدس زده میشود که همین شاعر تعلیم برادرزاده خود را بعهده گرفته و مغز جوان و نورس هردوت را از آغاز کودکی با افسانه‌های یونان قدیم و سرگذشت خدایان باستان آشنا کرده است و

شاید همین طرز تعلیم اثر عمیقی در سبک نگارش مؤلف کرده، چه بشرحی که ملاحظه خواهد شد اساس بیان تاریخ هردوت بر پایه افسانه و داستان است. در آنزمان ظاهرا شهر هالیکارناس در دست جمعی از مردمان قوم دری)Dorie(بوده ولی مردم آن بزبان یونی)Ionie(صحبت میکرده‌اند.

برخلاف ادعای یکی از مؤلفان باستان هردوت در همین شهر با زبان غنی و شیرین یونی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷

که در آنزمان زبان ادبی یونان محسوب میشد آشنا شده و شاید بهمین جهت است که کتاب او از حیث متن ادبی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان شمرده میشود. مطلبی که نسبت بآن تردید جائز نیست اینست که هردوت در طول حیات خود سفر بسیار کرده و بنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده. تعیین دقیق خط سیر سفرهای او و تشخیص کشورهائیکه او واقعا از آنها عبور کرده کاری است بس دشوار، چه مورخ خود بطور صریح و آشکار سفرهای خود را شرح نداده و دیگر مؤلفان نیز ذکری از آن نکرده‌اند. هردوت که ظاهرا فرزند یکی از ثروتمندان زمان خود بوده نخستین درس خود را در خارج از شهر موطن خود آموخته و تعلیمات اولیه خود را در شهرهای کوچک یونی واقع در سواحل آسیای صغیر و در حوالی هالیکارناس شروع کرده و آنگاه بموطن کوچک خود مراجعت کرده است. ولی اقامت او در شهر هالیکارناس چندان دوام نیاورده زیرا در نتیجه قیام مردم این شهر علیه حاکم جباری که لیگدامیس نام داشت هردوت ناگزیر شده است از شهر موطن خود خارج شود. عمویش پانیازیس)Panyasis(که شاعر معروف عصر بود در این شورش بقتل رسیده ولی هردوت و دیگر افراد خانواده او جان سالم بدر برده و به شهر ساموس پناهنده شده‌اند. قیام مردم هالیکارناس باحتمال زیاد در حدود سالهای ۴۶۷ و ۴۶۸ قبل از میلاد اتفاق افتاده، زیرا اوزب)Eusebe(این سال را یکی از مهمترین سالهای حیات مورخ دانسته و آنرا نخستین سال آغاز شهرت او معرفی کرده است. از اینقرار، هردوت یکی از آن دسته از یونانیان باستان بوده است که شیفته آزادی مطلق بودند و در شهرهای کوچک یونان باستان تحت‌تأثیر افسانه‌های کهن که در آنزمان بر سر زبانها بود علیه حکمرانان جبار و ستمگران شهرهای خود قیام میکردند و مدتی نسبهٔ کوتاه از نعمت آزادی و استقلال برخوردار میشدند. دلیل این ادعا آنست که هردوت وقتی از شهر آتن سخن میگوید تمجیدی فراوان از آزادی سیاسی مردم این شهر میکند (جلد پنجم- بند ۷۸) و در جای دیگر که یکنفر از پارس‌ها جلال و شکوه دربار خشایارشا را برای دو نفر اسپارتی نقل میکند از قول اسپارتی‌ها به سرباز پارس چنین پاسخ میدهد: «تو اسارت را تحمل کرده‌ای ولی هرگز طعم آزادی را نچشیده‌ای و هنوز نمیدانی که آزادی تلخ است یا گوارا. اگر

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸

مزه آنرا چشیده بودی امروز بما توصیهٔ نمیکردی که با نیزه بدفاع از آن بپردازیم بلکه سفارش میکردی که حتی با تبر از آن دفاع کنیم» (جلد هفتم- بند ۱۲۵).

مدت اقامت هردوت در ساموس کوتاه بود، چه کمی بعد مؤلف بزرگ بسیر و سیاحت در ربع مسکون آنزمان پرداخت. نخست به ناحیه سیرن)Syrene(قدم نهاد و سپس بسواحل دریای سیاه سفر کرد. آنگاه تسهیلاتی را که در اثر ایجاد سازمان اداری منظم پارسها در آسیای صغیر و دیگر نواحی برای سفر فراهم شده بود مغتنم شمرد و با اطمینان و آرامش خاطر قسمت اعظم این امپراتوری وسیع را سیاحت و به سرزمین لیدی و ماد و پارس مسافرت کرد. سپس متوجه سرزمین اسرارآمیز فراعنه و گاهواره تمدن مشرق زمین گردید. این سرزمین مرموز که از هر گوشه آن مجسمه‌های ابو الهول و اهرام بزرگ سر بفلک کشیده بود اثری عمیق در روح ظریف و جوان این یونانی کنجکاو که شیفته افسانه‌ها و داستانهای کهن بود باقی گذارد. هردوت بکشور فینیقیه نیز سفر کرد و در این سرزمین تجار حادثه‌جو که کشتیهای خود را باقصی نقاط دنیای آن زمان گسیل میداشتند او را از احوال کشورهائیکه در آن زمان سرحد نهائی جهان محسوب میشدند و در آنسوی ستون‌های هرکول یا جبل الطارق امروز قرار داشتند مطلع کردند. هردوت همه‌جا درباره عادات و رسوم و سنن مردم به جمع‌آوری اطلاعات پرداخت و نه‌تنها با حرص و ولعی خاص بکسب اطلاعات درباره طبقات سوم اجتماعات آن زمان مشغول شد بلکه با بسیاری از رجال و شخصیت‌های بزرگ آن زمان ملاقات کرد و با دانشمندان و فلاسفه عصر خود تماس گرفت و مانند مورخی که وسواس کشف اسرار جهان را داشته باشد همه‌جا در جستجوی اسناد و مدارک رسمی و غیررسمی پافشاری و مقاومت از خود ابراز کرد. از روی همین اسناد و مدارک است که هردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشایارشا و دسته‌های سپاه یونانیان را در جنگ معروف پلاته نقل کرده و جزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده است. (جلد هفتم بند ۱۸۴- جلد نهم بند ۲۸).

هردوت به مطالعه عادات و رسوم محلی توجهی خاص داشت و مشاهده ابنیه و آثار باستانی را بقدری ضروری و واجب میشمرد که گاه برای زیارت یک بنای تاریخی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹

خط سیر سفر خود را طولانی و پرپیچ‌وخم و رنج راه و مشقات سفر را دوچندان میکرد.

مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خود را در کتاب بزرگ خود برای خوانندگان نقل کرده است و بهمین جهت کتاب او نه تنها مجموعه‌ایست از اطلاعات تاریخی، بلکه مجموعه‌ایست از تحقیقات مربوط به باستانشناسی و سنن محلی ادوار کهن.

کوشش فناناپذیر یک وقایع‌نگار و تفسیرنویس و ذوق حقیقت‌بینی که برازنده هر عالم دانشمندی است گاه‌گاه از خلال عبارات

کتاب او جلب نظر میکند.

هردوت به یونان اصلی نیز سفر کرد و از شهر آتن که در قرن پنج قبل از میلاد بمنتهای شکوه و جلال خود رسیده بود دیدن کرد و با سوفوکل فیلسوف و دانشمند معروف معاصر دوست و آشنا شد. در همین شهر با یکی از کهن‌سال‌ترین مردان معاصر خود که ترساندورس)Thersandors(نام داشت و از اهل ارکومن)Ochomene(بود و در روزهای پرهیجان جنگ معروف پلاته از نزدیک شاهد صحنه‌های خونین این جنگ بزرگ بوده ساعات متوالی مصاحبه و شخصا در کتاب خود باین مصاحبه اشاره کرده است (جلد ۹- بند ۱۶). اقامت هردوت در آتن ظاهرا بدازا کشیده است زیرا بعضی افسانه‌های محلی یونان که صحت آنها چندان هم مورد اطمینان نیست حاکی است که هردوت بهترین و زیباترین فصول کتاب خود را در مدت اقامت خود در آتن در میدان‌های این شهر و در مرتفعات المپ با صدای بلند برای مردم قرائت میکرده و از اینکه مردم برای او کف میزدند و او را میستودند لذت میبرده است. ظاهرا توسیدید مورخ معروف نیز که در آن زمان طفلی بیش نبوده نخستین عشق و علاقه خود را به تاریخ‌نویسی از موقعی احساس کرده که در میدان‌های شهر به سخنان این مورخ بزرگ گوش داده و دلیل این ادعا مطلبی است که توسیدید شخصا در کتاب خود بدان اشاره کرده است. توضیح آنکه توسیدید در قالب اشارات و کنایات از هردوت انتقاد و با عباراتی که بی‌اعتنائی و تحقیر را میرساند از او یاد کرده و بی‌آنکه از این مورخ بزرگ صریحا نام ببرد از مورخانی که کتاب خود را «برای توفیق موقتی در انظار عموم مردم» نوشته‌اند و کتاب آنها ارزش نوشته یک نویسنده متفکر و عمیق را که بقصد روشن کردن نسل‌های آینده تحریر شده باشد ندارد و برای روشن کردن حقایق تاریخی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰

تحریر نشده است بزشتی نام برده (توسیدید- جلد اول- بند ۲۲).

هردوت پس از این سفر طولانی به شهر موطن خود مراجعت کرد و بار دیگر در چهار دیواری دروازه‌های هالیکارناس مقیم شد. ولی این اقامت نیز چندان دوام نیاورد و در سال ۴۵۴ قبل از میلاد بعلت انقلاب سیاسی که در آن زمان در شهرهای یونان امری عادی و دائمی بود با جمعی از هموطنان خود ناگزیر شد بار دیگر شهر موطن خود را ترک گوید و این بار بجای اینکه به سواحل شرقی دریای مدیترانه و مصب نیل هجرت کند با هموطنان گریزپای خود به مهاجرنشین‌های وسیع یونانی در جنوب ایتالیا و سیسیل رفت و با جمعی دیگر از یونانیان که در آن زمان بتأسیس شهر توریوم)Thorium(دست زده بودند همداستان شد و در همین شهر اقامت گزید و بقدری بآن علاقمند شد که آنرا شهر موطن ثانی خود دانست. این سفر برای او فرصتی مناسب بود تا اطلاعات تاریخی و جغرافیائی خود را نسبت باین قسمت از دنیای مسکون آن زمان تکمیل کند و از وضع سیسیل و ایتالیای جنوبی باخبر شود. در این زمان مورخ بزرگ رفته رفته پا به سن میگذارد و آثار پیری و فرسودگی در جبین او آشکار میشد. شاید بهمین جهت است که سلسله زنجیر سفرهای طولانی خود را بهمین‌جا خاتمه داده و تا پایان عمر در همین شهر مقیم شده و در همان‌جا در گذشته و مدفون شده است. هردوت ظاهرا فقط آخرین سالهای عمر خود را در این شهر گذرانده، ولی خاطره این مورخ بزرگ در نظر دیگران طوری با نام این شهر آمیخته است که بعضی از محققان باستان او را یکی از اهالی همین شهر دانسته‌اند و مدعی شده‌اند که وی در همین شهر بدنیا آمده است. ارسطو او را «هردوت از اهل توریوم» نامیده، در حالیکه هردوت در حقیقت از اهل هالیکارناس بوده است.

از سال مرگ هردوت بطور دقیق و یقین اطلاعی در دست نیست. آنچه مسلم است هردوت در سالهائی که جنگ معروف پلوپونز آغاز شده بود در توریوم میزیسته و در همین زمان درین شهر درگذشته است و چون مورخ به وقایع نخستین سال‌های این جنگ بزرگ نیز اشاره کرده (جلد نهم- بند ۷۲) حدس زده میشود مرگ او در حدود سال ۴۲۵ قبل از میلاد

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱

یعنی مدتی پس از شروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده است.

*** این بود مختصری درباره زندگانی مؤلف قدیم‌ترین تاریخ جهان. در اینجا نخستین سؤالی که درباره هردوت مطرح میشود اینست که آیا آثار قلمی این نویسنده کهن بطور کامل بما رسیده یا دست حوادث روزگار قسمتی از آنرا برای همیشه از نظر کنجکاو بشر امروز پنهان کرده است. حدس غالب محققان و مورخان بر اینست که هردوت تنها مورخی است که سعادت با او یاری کرده و تمام آثار او را صحیح و سالم به نسل‌های بعد رسانیده است. هردوت در کتاب خود به تاریخی بنام «تاریخ آشور» نیز که ظاهرا خود مؤلف آن بوده است اشاره کرده و دو بار بخوانندگان وعده داده است که آنرا بزودی منتشر خواهد کرد (جلد اول- بند ۱۰۶ و ۱۸۴).

اگرچه واقعا هردوت چنین کتابی تألیف کرده باشد امروز ما بکلی از آن بی خبریم و کوچکترین اطلاعی از آن در دست نداریم. و اگر از این کتاب احتمالی که هردوت خود بدان اشاره کرده ولی وجود آن مورد تردید بسیاری از محققان و دانشمندان قدیم و جدید میباشد صرفنظر کنیم متن کامل کتاب بزرگ هردوت تحت عنوان «تاریخ» در نه جلد امروز بطور کامل در دسترس ما میباشد. کتاب دیگری نیز تحت عنوان «زندگانی همر» باقی است که جمعی تألیف آنرا به هردوت نسبت داده‌اند ولی چون هیچیک از محققان این نسبت را صحیح نمیدانند باید در صحت آن تردید کرد.

یکی از مسائلی که مدتها ذهن محققان و دانشمندان تاریخ را بخود مشغول داشته بحث در این نکته است که نقشه اولیه هردوت و

هدف نخستین او از تألیف این کتاب چه بوده، آیا مؤلف از آغاز کار قصد انشای کتاب بزرگی را که امروز ما با آن روبرو هستیم داشته و یا در ضمن سفرهای طولانی خود کم‌کم به جمع‌آوری یادداشت‌ها و خاطرات خود علاقمند شده و در پایان عمر آنها را بهم مربوط کرده و بصورت کتابی جامع جمع‌آوری کرده است؟ نظر محققان و دانشمندان درین مورد مختلف است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲

جمعی عقیده دارند که مؤلف از آغاز کار قصد انشای تاریخ عمومی جامع جهان را داشته است. جمعی دیگر عقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفرد و مجزائی که در اصطلاح امروز مونوگرافی)Monographie(نامیده میشود مشغول شده و در ضمن کار بادامه این بحث علاقه پیدا کرده و برنامه کار خود را تغییر داده و تهیه کتاب جامع و بزرگی را در نه جلد موردنظر قرار داده است.

بعبارت بهتر این دسته از محققان عقیده دارند که هردوت ابتدا مونوگرافی‌هائی مجزا برای هریک از اجتماعات و اقوام زمان خود نوشته و سپس آنها را جمع‌آوری کرده و بصورت کتاب تاریخ جامعی درآورده است. اگر این نظر را قبول کنیم طبعا این این سؤال مطرح میشود که قدیم‌ترین قسمت‌های این کتاب که مؤلف جوان در آغاز کار بتحریر آن دست زده و نیز قسمت‌هائی که در اواخر عمر خود بر آن اضافه کرده است کدامست. سؤال دیگری که مطرح میشود اینست که آیا اصولا مؤلف به هدف نهائی خود رسیده است و کتاب او همانست که او در نظر داشته یا قسمت‌هائی از آن ناتمام مانده و دست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است.

بحث مهم دیگری که درباره هردوت بین محققان و مؤلفان درگرفته مربوط است به ارزش کتاب این مؤلف بزرک از لحاظ سندیت تاریخی و صحت وقایعی که بدان اشاره کرده است. بسیاری از مؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس و پلوتارک هردوت را بشدت مورد انتقاد قرار داده و او را به دروغگوئی و تحریف وقایع متهم کرده‌اند.

رساله‌ای تحت عنوان «خبث طینت هردوت» از مؤلفان یونان باستان باقی است که عموما تألیف آنرا به پلوتارک نسبت میدهند. اگر این نسبت صحت داشته باشد همانطور که از عنوان آن پیداست انتقاد مولفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت را به «خبث طینت» متهم کرده‌اند. بین مؤلفان قرون جدید درباره این مسئله اختلاف‌نظر است. در انگلستان یکی از مورخان معروف بنام سیس)Sayce(و جمعی دیگر از مؤلفان که پیرو مکتب او میباشند و قسمت اعظم مطالعات خود را به هردوت و آثار او اختصاص داده‌اند عقیده دارند که هردوت از صداقت علمی و امانت قلمی کامل که سرمایه

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳

اصلی هر مورخ درستی است بی‌بهره بوده است. این دسته از مورخان هردوت را متهم میکنند که به آثار مؤلفان قدیم دستبرد زده و با اینکه مطالب آنانرا در کتاب خود نقل کرده نه تنها نامی از آنان نبرده بلکه آنان را بدست فراموشی سپرده و کوشیده است اطلاعات تاریخی و جغرافیائی آنان را بحساب خود گذارد و خود را مطلع‌تر از آنچه بوده است به خوانندگان معرفی کند.

محققان فرانسوی برخلاف همکاران انگلیسی خود نسبت به هردوت و صدق گفتارهای او خوش بینند و انتقادات مکتب انگلیسی را وارد نمیدانند. معروف‌ترین این دسته از محققان فرانسوی آمده اوت)Amdee Hauvette(و آلفره کروآزه)Alfred Croiset(میباشند که یکی کتابی تحت عنوان «تاریخ جنگهای مدیک «۱»» و دیگری کتابی تحت عنوان «تاریخ ادبیات یونان» «۲» در پنج مجلد تألیف کرده است.

در این دو کتاب عقاید مکتب‌های مختلف درباره هردوت مورد بحث قرار گرفته و از این حیث شاید بتوان گفت جامع‌ترین و بهترین بحثی است که درباره هردوت بقلم آمده است. این دو مؤلف و بطور کلی غالب مؤلفان فرانسوی در «صداقت» و درستی گفتار هردوت کمترین تردیدی ندارند و عقیده دارند که آنچه این مؤلف کهن نقل کرده از از حیث سندیت تاریخی دارای ارزش و اعتباری کامل است.

صرفنظر از بحث بزرگی که درباره «صداقت» و «راستگوئی» هردوت بین دو مکتب انگلیسی و فرانسوی درگرفته، مسئله دیگری که درباره هردوت شایان توجه میباشد اینست که بفرض اینکه این مؤلف در نقل وقایع کاملا «صدیق» و «راستگو» بوده آیا شخصیت او طوری بوده است که بتواند نقش یک شاهد عادل و یک قاضی بی‌نظر را بعهده گیرد، یا بعبارت بهتر بفرض اینکه هدف او جستجوی حقیقت و صدق گفتار بوده آیا شخصا قادر بوده است پس از مشاهده و قضاوت وقایع، صحت و درستی آنها را تشخیص دهد تا خوانندگان خود را از روی سهو و خطا دچار اشتباه نکند؟ بحثی را که

---

(۱)-

Amedee Hauvette: Histoire des Guerres Mediques, Paris, Ha- chette, ۱۸۹۴

(۲)-A .Croiset :Histoire de la Litterature grecque .

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴

درباره این موضوع در اطراف هردوت مطرح است میتوان در یک جمله خلاصه کرد:

نخست آنکه آیا هردوت یک مورخ صادق و راستگو بوده و دیگر آنکه بفرض راستگو بودن، آیا محققی بصیر و روشن‌بین بوده است؟

بحث درباره این دو مسئله مهم کاری است بس دشوار و پرزحمت که از حوصله این مقال خارج است. هرگز درین بحث مختصر و کوتاه چنین جاه‌طلبی علمی نمیتوان داشت. با این حال، باقتضای وظیفه‌ای که از لحاظ تحریر مقدمه و روشن کردن شخصیت هردوت از لحاظ تاریخ‌نویسی برای نگارنده این بحث وجود دارد پس از اشاره مختصر به نظر مؤلفان باستان درباره هردوت و آثار این مؤلف قضاوتی را که در حدود امکان باقتضای ترجمه متن هردوت و مطالعه اثر این مورخ بزرگ بانسان الهام میشود در این مختصر بیان خواهد کرد.

*** یونان باستان یکی از کشورهای شگفت عهد باستان است که بیش از هر سرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف باقی گذارده است. معروف است که هردوت اولین مورخ دنیا است، ولی قبل از او نیز در یونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هریک تا حدودی در تکمیل فن تاریخ‌نویسی سهمی داشته‌اند و شاید بتوان آنانرا نیز پیشقدمان فن تاریخ‌نویسی دانست. این دسته از مؤلفان باستان که قبل از هردوت میزیستند و آثار آنان امروز از بین رفته در اصطلاح ادبی به لوگوگراف)Logographe(معروفاند. مشهورترین آنها کادموس)Kadmos(از اهل ملط، هلانیکوس)Hellanicos(از اهل میتی‌لن)Mitylene(شارون یا کارونCharon(از اهل لامپساک)Lampsaque(و هکاته)Hecatee(معروف از اهل ملط و نیز چند مورخ و وقایع‌نگار دیگر است که هریک بسهم خود در گذشته و سوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند. یکی از خصوصیات بارز این دسته از نویسندگان یونان باستان اینست که بیشتر درباره چگونگی تأسیس شهرهای قدیم و شکوه و جلال و کبر و غرور خانواده‌های بزرگ و اشراف داد سخن داده‌اند و کوشیده‌اند با استدلالی غالبا واهی و خیالی اصل و نسب کسانی را که موردنظر آنها بوده به خدایان و قهرمانان

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵

باستان برسانند و در این راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند. از این حیث در حقیقت این دسته از مورخان باستان پیشقدمان مکتب بیوگرافی‌نویس در عالم تاریخ محسوب میشوند.

کار دیگر این دسته از مؤلفان بیان اوضاع و احوال مشرق زمین و سواحل دریای مدیترانه بوده که در آن زمان مرکز فعالیت اقتصادی و سیاسی عصر محسوب میشد.

در دوره‌ای که یونانیان تصور میکردند فاصله بین جزیره ساموس و آتن با فاصله بین این شهر و ستونهای هرکول یعنی جبل الطارق امروز مساوی بوده و چهار دیواری جهان از حدود مدیترانه تجاوز نمیکرده است این مورخان باستان در اطراف دنیائی که هموطنان آنان در آن میزیسته‌اند و درباره اصل و نسب و نژاد آنان به بحث و کاوش پرداخته‌اند. بزرگترین عیب این وقایع‌نگاران این بود که بجای تاریخ‌نویسی به افسانه‌نویسی درباره اشخاص توجه داشتند و داستان‌نویسی و حکایت‌گوئی و افسانه‌سرائی اساس و پایه کار آنها بوده است. کتب آنان غالبا شامل مجموعه‌ای از حوادث و وقایع مربوط به خدایان باستان و افسانه‌های منسوب بآنان بود و نکات اخلاقی و فلسفی و استنتاج تاریخی در آنها یافت نمیشد، بقسمتی که میتوان گفت حتی افسانه‌نویسی این نویسندگان فاقد عمق و معنی بود. با این حال، این افسانه‌های پوچ و واهی مورد توجه مردم آن زمان بود و یونانیان باستان از خواندن آنها لذتی فراوان میبردند. یکی از این افسانه- نویسان که از حیث شهرت و نام بر دیگران فائق آمد هکاته)Hecatee(معروف است که از اهل ملط بود و در آسیای صغیر در سرزمین یونی زندگی میکرد. هکاته نخستین کسی است که قبل از هردوت بفکر افتاد تحقیق جامعی درباره تاریخ دنیای آن زمان بنماید. معروف‌ترین کتاب او رساله‌ایست که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریر کرده بود و امروز اثری از آن باقی نیست. اهمیت این رساله ظاهرا بحدی بوده است که موجب کمال شهرت نویسنده در دنیای متمدن آن زمان گردید و این شهرت بدرجه‌ای رسید که امروز نیز او را قبل از هردوت نخستین وقایع‌نگار و مورخ دنیا میدانند.

هردوت بین چنین نویسندگان و وقایع‌نگارانی تربیت یافت و تحصیل نام کرد.

در جوانی تنها آرزویش آن بود که روزی با این نویسندگان افسانه‌نویس آشنا شود و

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶

شاید بهمین جهت غالبا نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد و از افسانه‌های خیالی آنان لذت میبرد. لیکن طولی نکشید که متوجه شد که کار این نویسندگان چندان جالب نیست.

پس نسبت به آنان بی‌اعتنا شد و در این باره بحدی مبالغه کرد که از راه تحقیر و تمسخر همه‌جا آنانرا «یونی» و «یونانی» نام برده و خود را از اهل آسیای صغیر دانسته است.

وی در کتب نه‌گانه خود اطلاعات جغرافیائی ناقص این دسته از وقایع‌نگاران را مکرر تخطئه کرده و مدعی شده که این نویسندگان بقدری بی‌اطلاع بوده‌اند که حتی با اعداد ریاضی تا شماره چهار بیش آشنا نبوده‌اند (جلد دوم تاریخ هردوت- بند ۱۶) با این حال هردوت ندانسته از شیوه این وقایع‌نگاران الهام گرفته است، بدرجه‌ای که بعضی قسمت‌های کتاب او بهترین نمونه طرز تاریخ‌نویسی لوگوگراف‌های آن زمان محسوب میشود. از این قبیل است فصلی که مورخ در آغاز جلد سوم کتاب خود به شرح تاریخ تأسیس سیرن)Cyrene(اختصاص داده و همچنین است بحثی که مؤلف درباره دقایق اخلاق و عادات و رسوم مصریان باستان مطرح کرده (جلد دوم- بند ۳۵) و نیز شجره- نسبت مفصلی که باشخاصی نظیر لئونیداس و لئوتیکیدس)Leotyehides(نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا به هرکول جد بزرگ پادشاهان اسپارت برساند (جلد هفتم- بند ۲۰۴- جلد هشتم- بند ۱۳۱).

فرق بزرک هردوت بـا این دسته از مورخان باستان در اینست که هردوت در طرح- ریزی کتاب خود وسعت نظر بیشتری داشـته و اگر هکاته را استثناء کنیم میتوان مدعی شد که هردوت از حیث اهمیت کتاب و بزرگی هدفی که در نظر داشـته و وحدت اثری که تـألیف کرده با هیچیک از مؤلفان قبل از زمان خود قابل قیاس نمیباشـد. شـیوه نویسـندگی این مؤلف در عین حال که معرف روحیه شـاعر پیشه اوست، بهترین نشـانه غرور و جـاه‌طلبی او در عـالم تـألیف نیز میباشـد و اگر چنین نبود مورخ جوان نقشه تـألیف نخستین تاریـخ جامع جهان را در مخیله خود نمی‌پرورانیـد. همانطور که گـذشت این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف از آغاز کار چنین طرح و نقشه وسیعی داشته یا در طی عمل رفته‌رفته بدان علاقمند شده و یادداشت‌های کوچک و طرح مختصر خود

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷

را بصورت کتابی جامع گرد آورده. ظن غالب برآنست که هردوت بتدریج بنگارش تاریخ جهان مشغول شده و چون بروابط اقوام و ملـل و ارتبـاط مردمان آن زمان پی برده و خود شاهـد آن بوده است که چگونه در طی تاریـخ، امپراتوری‌ها و تمـدن‌های جدیـد بر ویرانه‌هـای تمـدن‌ها و امپراتوری‌های قـدیم پی‌ریزی میشود، کم‌کم باین نکته توجه کرده که حیات بشری به صـحنه نمایش بزرگی شباهت دارد که مراحل مختلف آن مانند سلسله زنجیر حوادث یک داستان بهم مربوط است. در همین موقع است که ظاهرا هردوت پس از وقوف به اصل وحـدت تاریـخ جهان و ارتباط وقایع آن با یکدیگر هدف اولیه خود را تغییر داده و قصد تألیف کتابی درباره تاریخ ربع مسکون زمان خود کرده است. مؤلف در تصور وحدت تاریخ بحدی مبالغه کرده که در نخستین فصل از کتاب اول خود دو قوم یونانی و پارس را باهم روبرو و این دو قوم را بصورت دو قهرمان بزرک تاریـخ جهان معرفی میکنـد (جلد اول- بند ۱ تا ۴). تاریـخ جهان در حقیقت از قـدیم‌ترین ایام و تا جائی که بشـر از افسانه‌های کهن یو)Io(و مده Medee و هلن)Hellenc(بخاطر دارد پیوسـته انعکاسـی از رقـابت و کشـمکش شـرق و غرب بوده و هردوت بهتر از هر کس از عهـده بیان این رقابت بزرک و کهن برآمـده است. تاریخ هردوت در حقیقت تاریخ نزاع و برخورد آسـیا و اروپا و رقابت و ستیز این دو تمدن بزرگ جهان است. مؤلف ضمن بیـان جریـان این رقابت و ستیز بزرک بین دو تمـدن آسیائی و اروپائی عبارات متعرضه زیاد بکار برده و بارها کوشـیده آنچه بقول او «از زیبائی‌هـا و شـگفتی‌های جهان از یونانیان و اهالی آسیا باقی مانـده است» در کتاب خود نقل کنـد. با این حال، از خلال تمـام این مطالب خارج از موضوع و شـرح این عجائب و شـگفتی‌ها، همه‌جا هـدف اصـلی او که تشـریح تضاد و ستیز این دو تمـدن کهن‌سال است کاملا جلب‌نظر میکند. همه‌جا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق را بسوی غرب مجسم کند و نشان دهد با پیش‌آمد جنک‌های مدیک که در حقیقت نخستین و مؤثرترین شـکست شرق از غرب بوده است چگونه تمدن شرق برای همیشه از غرب جدا شد و این دو تمدن برای ابد از هم مجزا و مستقل ماندند.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که برخلاف تصور جمعی از محققان

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸

تاریخ‌نویسـی هردوت فقـط جمع‌آوری سـاده متون و اسـناد و افسانه‌هـای تـاریخی نبوده و حق اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبـک و شـیوای خـاص در ترکیب مطـالب بکـار برده و جلوه‌ای خاص به اثر خود بخشـیده است. بگفته یکی از نویسـندگان قـدیم، هردوت مطـالب و افسانه‌هـای تـاریخی را بقسـمی بیـان کرده که فهم آن برای همه کس آسـان است ولی چون مردی است که زیاد سفر کرده و بتحقیقـاتی پرزحمت و دشـوار دست زده دریغش آمـده است که اطلاعـات و معلومـات وسـیع خـود را خلاـصه کنـد و عصاره و چکیده آنرا برای خوانندگان ارمغان گذارد و بهمین جهت است که همه‌جا از هرچیز با تفصیل زایدی سخن گفته بقسمی که گاه اطاله کلام خواننده را کسل و ناراحت میکند. همین طول و تفصیل دادن به مطالب کوچک و توجه زیاد به جزئیات و دقایق وقایع یکی از خصوصـیات و مشخصات تاریخ‌نویسی هردوت است و در حقیقت نام هردوت با این شیوه تاریخ‌نویسی آمیخته است. بسـیاری از «چیزهـای بزرک و شـگفت‌انگیزی» کـه مؤلـف مکرر بـه خواننـده وعـده داده کـه دربـاره آن سـخن خواهـد گفت و در صفحـات بعـد بوعـده خود وفـا کرده و در باره آن داد سـخن داده در حقیقت مسائلی بی‌اهمیت و ناچیز بوده است. ولی برای درک لـذتی که مـورخ از مشاهـده شـگفتی‌های زمـان خـود در طـول سـفر احسـاس میکرده بایـد نظیر خود او به دوره صـباوت و کودکی بازگشت و با صبر و حوصله پاپای مؤلف در مسیر رودهای آرام و باعظمت آن روز حرکت کرد و مانند طفلی خردسال که با دهان بـاز و سراسـر غرق اعجاب و تحسـین بافسانه‌های مادر پیر خود گوش میدهـد با روحی بی آلایش از شـگفتی‌ها و عجایبی که مورخ کهن بتفصیل شرح میدهد لذت برد و دنیای عهد عتیق را در مخیله مجسم کرد.

باوجود فصول متعددی که هردوت به شرح جزئیات عجایب و شگفتی‌های زمان خود اختصاص داده، شگفتی‌هائی که امروز در نظر مـا کودکانه و ناچیز جلوه میکنـد، در خلال همین مطالب کتاب پرارزش او تاریـخ جهان را مشاهـده میکنیم که آهسـته و آرام ورق میخورد. در سـرفصل این داستان بزرک کرزوس پادشاه افسانه‌ای لیدی و فرمانروای شهر سارد و سرزمین‌های وسیع بر اقوام یونی در آسیای صغیر فائق میشود، ولی طولی نمیکشد که کورش پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع او را فتح میکند و کرزوس را

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹

از تخت شاهنشـاهی بزیر میکشـد و باسارات میبرد. افسانه جوانی کوروش و ظهور مؤسـس خانـدان هخامنشـی نیز بسـهم خود جالب است. هردوت ضـمن بیان یکی از این افسانه‌ها سراسـر تاریخ آسیا را بیان میکند و ضـمن اسـتفاده از فرصت بتفصیل از اوضاع مصر سخن میگوید. مطالبی که مؤلف در این قسمت از کتاب خود درباره مصر مینویسد بحدی مفصل است که شاید بتوان گفت در هیچ

قسمت از کتاب خود درباره هیچیک از کشورهای آن زمان چنین بتفصیل سخن نگفته. از موقعی که کبوجیه را برای فتح مصر حرکت میدهد (آغاز جلد دوم) تا موقعی که مصر بدست این پادشاه فتح میشود (آغاز جلد سوم) یک جلد تمام از کتاب او بشرح اوضاع مصر اختصاص دارد. بعد از آن، هردوت انقلابات داخلی پارس و چگونگی جلوس داریوش را بر اریکه سلطنت شرح میدهد و به چگونگی تهیه مقدمات جنگهای مدیک که در زمان این پادشاه پایه‌گذاری شد اشاره میکند و قبل از بیان جزئیات این جنگ بزرگ و تاریخی بذکر جنگهای داریوش باسکاها میپردازد و آنگاه بتفصیل از جنگ سیرن)Cyrene(یاد میکند و درباره اقوام و ملل مختلفی که در این جریان با آنها برخورد کرده داد سخن میدهد.

مؤلف پس از بیان سرگذشت داریوش، شورش مردم یونی و قیام شهر سارد را شرح میدهد و در این قسمت است که خواننده باحساس‌ترین لحظات تاریخ بشر روبرو میشود. اسامی فراموش‌نشدنی تاریخ جهان، ماراتن، سالامین، پلاته و میکال افسانه بزرگترین جنگهای حماسی و پهلوانی تاریخ باستان را در ذهن خواننده منعکس و خاطرات آن روزهای پرهیجان و فراموش‌نشدنی گذشته جهان را زنده میکند. این صحنه‌های زوال‌ناپذیر و این وقایع فراموش‌نشدنی تاریخ بشر هرگز از خاطرها محو نخواهد شد.

جنگ ماراتن یکی از بزرگترین جنگهای تاریخ جهان محسوب میشود. لشکر- کشی داریوش از راه دریا و پیاده شدن سربازان متهور پارس در دشت ماراتن در برابر دروازه‌های شهر آتن طلیعه اولین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دو تمدن متفاوت جهان باستان بود. در برابر پارس‌ها که با سرعتی شگفت‌آور دشمن را در آستانه آشیانه‌اش غافلگیر کرده بودند رفتار یونانیان نیز بجای خود شنیدنی و شایان توجه زیاد است. مردی بنام میلتیاد که وطن خود را با خطری بزرگ روبرو می‌بیند در نطق تاریخی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰

معروف خود وضع دشوار یونان را برای هموطنان خود بیان میکند و نقشه دفاعی خود را بآنان ارائه میدهد؛ با جملاتی مقطع و ساده از آزادی و اسارت برای آنان سخن میگوید و سراسر یونان را برای دفاع از این آزادی که آنقدر در خاطر آنان عزیز و گرامی بود بصورت پیکری واحد متحد میکند. ولی در همان حال غریو شادی و صدای پای آهنین سربازان متهور پارس در کنار دروازه‌های بزرگترین شهر یونان باستان اعتلای نزدیک و استیلای آینده این قوم مشرق زمین را نوید میدهد.

دوره تاریخ هردوت با شرح جنگهای پلاته و میکال که آخرین برخورد تمدن شرق و غرب محسوب میشود بپایان میرسد. در جدال و ستیز بزرگی که بین این دو تمدن درگرفت غرب موقتا پیروز شد و شرق بداخل چهار دیواری قاره وسیع خود بازگشت.

از مجموع مجلدات تاریخ هردوت بوضوح استنباط میشود که قصد اصلی مؤلف از تألیف نه جلد کتاب تاریخ خود بیان ماجرای همین زورآزمائی بزرگ بوده است و آنچه او بعد از ذکر این وقایع نقل میکند در حقیقت دنباله زائدی است از شرح همین وقایع.

راولینسن)Rawlinson(تاریخ‌نویس و محقق بزرگ قرن نوزدهم نیز همین عقیده را دارد و دربن‌باره چنین مینویسد:

«قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود، جنگی که با اولین لشکرکشی مردونیه شروع و با تارومار شدن کامل نیروی بشری عظیم و سپاهیانی که خشایارشا برای جنگ علیه یونان فراهم ساخته و حرکت داده بود تمام شد» «۱».

و در جای دیگر همین مورخ و باستانشناس انگلیسی چنین مینویسد:

«آن قسمت از تاریخ او که مقدم بر لشکرکشی مردونیه است در حکم مقدمه میباشد و از آن میتوان استنباط کرد که دو چیز را در نظر داشته: منظور عمده نویسنده این بوده است که داستان پیدایش و ترقی امپراتوری ایران را که در مبارزه و جنگ رقیب و دشمن یونان بوده شرح داده باشد و مقصود دیگر او خاطر نشان ساختن موارد پیشین است که این دو نژاد باهم تصادمات خصمانه پیدا کرده بودند. این هر دو نکته

---

(۱) مقدمه راولینسن بر ترجمه انگلیسی تاریخ هردوت (ترجمه مختصر تاریخ هردوت ع. وحید مازندرانی- تهران ۱۳۱۳ صفحه ۱۷)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱

ارتباط نزدیکی با موضوع اصلی تاریخ او دارد، یکی از آن جهت لازم است که قدردانی واقعی نسبت به عظمت و مبارزه و فتح و پیروزی که نصیب حریف شده حاصل شود، دیگری شرح دلایل و موجباتی است که باعث پیدایش این مبارزه شدید شده بود که طرز و جریان لشکرکشی و چگونگی رفتار و کار متهاجمین راخوت روشن میسازد» «۱»

باوجود نقاط ضعفی که گاه مورخ در بیان این قسمت از تاریخ جهان از خود نشان داده و باوجود اطاله کلام و فقدان سلیقه در انتخاب مطالب و سردی بیان در بعضی موارد خاص، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند که پرده‌ای زیبا و باشکوه از تاریخ گذشته در نظرش مجسم شده، پرده بزرگی که اقوام و ملل و مختلف را نشان میدهد که هریک سلاح بدست با لباس‌های بدیع و شگفت خود پا بصحنه کارزار نهاده‌اند.

در جوار آنان چهره با وقار پادشاهان و شخصیت‌های برجسته آن زمان مشاهده میشود که برای استقرار سلطه جهانی بمفهوم آن زمان باهم دست‌وپنجه نرم میکنند.

صحنه جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد که کشتی‌های دو حریف دسته‌دسته با صداهائی خشک و ترسناک بهم میخورند و از برخورد آنها منظره‌ای موحش در نظر مجسم میشود. دریا از کشتی شکسته و تخته پاره پوشیده میشود، در حالیکه هنگام غروب آفتاب آرامشی عمیق جانشین غوغای روز میشود و سپاهیان پارس در میان سکوتی حزن‌انگیز در تاریکی خفیف شامگاه با اندامی

خسته و روحی افسرده آهنگ مراجعت میکنند.

*** یکی از ایرادهائی که محققان به هردوت وارد دانسته‌اند اینست که وقتی مؤلف از اقوام مختلف سخن میگوید با دقتی زائد بر معمول آنچه را درباره زندگانی آنان دیده و شنیده نقل میکند، لیکن از روح واقعی تمدن آنان سخن نمیگوید بقسمی که تمدن حقیقی قوم مورد بحث بر خواننده مجهول میماند. نه تنها از تمدن واقعی پارس‌ها و مصریان در کتاب هردوت چیزی نمیتوان یافت، بلکه برعکس، همه‌جا احساس میشود که مؤلف از تمدن واقعی این دو قوم بی‌اطلاع بوده و آنطور که باید و شاید درباره

(۱) همان کتاب، همان صفحه

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲

آنان قضاوت نکرده است. یکی از محققان انگلیسی بنام سیس)Sayce(مدعی است که افسانه‌هائی که هردوت درباره مصریان و پارس‌ها نقل کرده است غالبا از منابعی یونانی سرچشمه گرفته و در اصل افسانه‌هائی یونانی بوده‌اند که هردوت آنها را از روی بی اطلاعی بآن اقوام نسبت داده است.

یکی از خصوصیات قابل ستایش تاریخ‌نویسی هردوت اینست که بعضی از رجال و شخصیت‌های تاریخ را آنطور که بوده‌اند با قلمی سحار و توانا مجسم کرده. درباره آریستید، آمازیس، تمیستوکل، پیزیسترات، کلئوپاتر و لئونیداس داد سخن داده و در باره چهار تن از پادشاهان هخامنشی: کورش، کبوجیه، داریوش و خشایارشا نیز توصیفی از خود باقی گذارده. راولینسن محقق انگلیسی قرن نوزدهم درباره این خصوصیات هردوت چنین مینویسد:

«صورت‌های مختلف سیرت و اخلاق شرقی هرگز باین خوبی که هردوت از چهار تن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده است: کوروش شخصی بوده ساده، سخت، سردسته کوهستانیها، دارای حس جاه‌طلبی بسیار با نبوغ عالی نظامی که چون بر وسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان نسبت هم شاهنشاهی مهربان و پدری رئوف و خوشرفتار و باذوق و با ملت خود مأنوس بود. کبوجیه اولین نمونه پادشاهان ظالم شرقی است که قدرت فراوان و بسیاری از هنرهای پدرش را ارث برده بود ولی بواسطه عواملی که در تولد و تربیت او اثر نموده بودند فاسد شده بود، تندجو، بی‌تاب، بدسر و عاجز از از کف نفس و هنگام روبرو شدن با مخالفت دیگران خشمگین و نه فقط سنگدل بلکه درنده‌خو بود. داریوش که نمونه بهترین شاهان شرقی است دلیر، باهوش، زیرک، و در فن جنگ و صلح هنرمند، مؤسس و استوارکننده و وسعت‌دهنده امپراتوری، وجودی خوش‌قلب، مهربان و علاقمند جدی دوستان خود، خوشرفتار و حتی نسبت بدشمنان مقهور خود نرم و باکرامت بود، و فقط در مواردی که مصالح امپراتوری اقتضا داشت و لازم بود که رفتارش سرمشق باشد سخت‌گیر بود. خشایارشا پادشاه ستمگر، از زمره پادشاهان درجه دوم و کم‌قدر، ناتوان و طفل‌وار ولی بیرحم و خودخواه، سست‌عنصر، کم‌رو،

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳

شهوت‌پرست، تجمل‌دوست که بآسانی تحت نفوذ درباریان و زنان قرار میگرفت، بعلاوه لاف‌زن و فاقد هر قسم مزایای اخلاقی بود و فقط گاهی برای ظاهرسازی در موقعی که چیزی احساساتش را برنمی‌انگیخت بکار کریمانه‌ای دست میزد» «۱».

*** از لحاظ طرز بیان و شیوه انشاء بی‌شک نثر هردوت یکی از قدیم‌ترین و نادرترین نوشته‌هائی است که از بشر بیادگار مانده. سادگی و روانی آن بدرجه‌ایست که خواننده بی‌اختیار از خود سؤال میکند که آیا این عبارات را قلم بی‌تجربه و کار نکرده یک کودک دبستانی تحریر کرده یا خامه توانای یک مورخ بزرگ جهانی. افسانه‌هائی که مؤلف نقل میکند همه‌جا یکنواخت و یک نوع بیان شده و حتی در جائیکه اهمیت مطلب ایجاب میکرده است که هم‌آهنگی و یکنواختی افسانه‌ها را در جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود. گوئی کودکی دبستانی قلم بدست گرفته و با سادگی و روانی انشای طفل دبستانی مطالب کتاب هردوت را تحریر کرده است. همین سادگی و روانی لطفی خاص به نوشته هردوت داده و این نثر روان را که یادگار دوران گذشته است از نثر پیچیده و غامض قرون بعد ممتاز کرده. محقق انگلیسی درباره سادگی و روانی نثر هردوت مینویسد:

«بارزترین مهارت و استادی مؤلف ما و آخرین هنر او که باید مورد توجه مخصوص قرار گیرد ساده‌نویسی او است. روانی طبیعی داستان و احساسات در سراسر کتاب او، وفور کلمات عادی و مأنوس و اجتناب او از کار عبارت‌پردازی بمنظور خودنمائی و یا شیوائی ساختگی غالبا مورد توجه و تصدیق تمام منقدین بوده است ...

وی در سبک نگارش خود ظرافت کاری بخرج نمیدهد و یا از روی عمد عبارت قشنگ بکار نمیبرد. نویسندگیش تابع مطالب کتاب او است که با آن اوج میگیرد ولی هرگز بحد سادگی

(۱) راولینسن، همان کتاب صفحه ۲۱

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴

سبک طبیعی نزول نمیکند و بحدود عبارت‌پردازی هم نزدیک نمیشود» «۱».

و در جای دیگر مورخ و باستانشناس شهیر چنین مینویسد:

«در نویسندگی هردوت، سادگی او هیچگاه بدرجه بیمایگی تنزل نمیکند- و یا بصورت خشک و زننده درنمی‌آید. سبک او کامل،

آزاد و روان است و اختلاف بسیار محسوسی با کوتاه‌نویسی و عبارات مقطع و خشک سبک نگارش یکنواخت مورخان قبلی دارد و هرگاه برای مقایسه نظر سریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بما رسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد که تألیفات آنان و حتی تألیفات همدوره‌های مؤلف ما تا چه حد خشن و عاری از ظرافت و تا چه اندازه بی‌لطف و خاصیت بنظر میرسند.

مقایسه‌ای بین سبک هردوت و طرز نگارشی که در زمان او معمول بوده از نظر نویسندگی تفاوت آشکار بین او و دیگران را بخوبی روشن میسازد و این تفاوت و اختلاف بقدری محسوس و زیاد است که سبک تألیف او شیوه تازه‌ای جلوه میکند و خواه و ناخواه لقب شریف «پدر تاریخ» را بدون تردید و اشکال بدو می‌بخشد.» «۲»

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خود را در دوره‌ای از تاریخ تمدن بشر تحریر کرده که انسان از نوشتن منحصرا بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است و هنوز فن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع و کسب نام و افتخار نبوده است. در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده و بی‌پیرایه خود را بی‌تکلف بروی کاغذ آورده و هرگز سعی نکرده است آنرا با عبارات و استعارات و تشبیهات زائد تزیین کند. هردوت هرچه در لحظه تحریر بذهنش رسیده شرح داده و هرگز توجهی به کوتاهی و درازی عبارات و یکنواختی آن نکرده است. بهمین جهت است که عبارات معترضه زیادی در نثر او مشاهده میشود و این عبارات خارج از موضوع گاه بقدری نظر مؤلف را جلب کرده که او را بطور کلی از اصل مطلب دور و مدتها خواننده را متوجه موضوعی فرعی کرده است. گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی را رها میکند و با خواننده درباره مطلبی صحبت میکند

---

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۳

(۲) راولینسن، همان کتاب، همان صفحه

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۵

که قبلا در جائی دیگر میبایستی از آن گفتگو کرده باشد و ظاهرا در موقع مقتضی فراموش کرده درباره آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش خطور کرده با اینکه مشغول بحث درباره مسئله دیگری بوده دریغش آمده است این اطلاع اضافی را در کتاب خود نگنجاند و بهمین جهت مکرر جملات معترضه بکار برده و مطالبی خارج از موضوع بین عبارات گنجانده است.

*** هردوت تاریخ خود را که خوشبختانه امروز متن کامل آن در دست است در نه جلد تحریر کرده و هریک از جلدهای نه‌گانه را بنام یکی از خدایان و مظاهر هنرهای زیبا عنوان کرده است. خدایان هنرهای زیبا که در اساطیر و افسانه‌های یونان باستان مکرر از آنها یاد شده نه تن بوده‌اند که هریک حمایت رشته‌ای از هنرهای زیبا را بعهده داشته‌اند. هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرد این دسته از خدایان بوده است کلی‌یو)Clio(نامیده و هشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیر به خدایان موسیقی، کمدی، تراژدی، رقص، شعر، غزل، نجوم و سخن اختصاص داده است:

۱- کلی‌یو)Clio(، خداوند تاریخ

۲- اوترپ)Euterpe(، خداوند موسیقی

۳- تالی)Thalie(، خداوند کمدی

۴- ملپومن)Melpomene(، خداوند تراژدی

۵- ترپسیکور)Terpsichore(، خداوند رقص

۶- اراتو)Erato(، خداوند شعر حزین

۷- پولیم‌نی)Eolymnie(، خداوند غزل

۸- اورانی)Uranie(، خداوند نجوم

۹- کالیوپ)Calliope(، خداوند نطق و شعر حماسی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۶

کتاب حاضر ترجمه جلد چهارم از نه جلد کتاب تاریخ هردوت است که مؤلف آنرا بنام خداوند تراژدی ملپومن)Melpomene(نام نهاده.

*** این بود تحلیلی از هردوت و زندگانی این مورخ قدیم و شاهکار جاویدان او که هرگز گذشت زمان از ارزش و لطف و زیبائی آن نخواهد کاست و هر روز که میگذرد کهنگی و قدمت آن بر ارزش آن میافزاید. از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی از مهمترین خصوصیات تاریخ‌نویسی هردوت و نثر این مورخ بزرگ ساده‌نویسی و روانی عبارت است. همانطور که اشاره شد سادگی و روانی عبارات گاه بدرجه‌ایست که انسان خود را با عبارات و جملاتی که ساخته و پرداخته قلم بی‌تجربه و ناتوان یک کودک دبستانی است روبرو می‌بیند. ولی این نثر ساده و روان که امروز در نظر ما نشانه ضعف و ناتوانی انشاء میباشد خود یکی از افتخارات مؤلف است، چه ساده‌نویسی یکی از بزرگترین صفات نثرنویسان یونان باستان بوده است. لیکن همین خصیصه بزرگ در قرنی که ما در آن زیست میکنیم یکی از مشکلات بزرگ کسانی است که بخواهند شاهکار جاویدان تاریخ بشر را بزبان‌های زنده روز منتقل کنند.

نگارنـده را عقیـده انست که در برابر این کتـاب بزرگ و عبارات ساده آن‌که امروز در نظر مردم کودکانه جلوه میکنـد انجام وظیفه مترجم کاری است بس دشوار و پرزحمت.

از یـک طرف بایـد وفـاداری کامـل به متن پـدر تاریـخ را رعـایت کرد تـا این شاهکـار جاویـدان آنطور که واقعـا بوده است در نظر خواننـدگان امروز جلوه کنـد و لطف و زیبائی آن از بین نرود. و از سوی دیگر مترجم بایـد بکوشد عبارات ساده و ابتدائی نویسـنده عهد باسـتان را با نثر تکمیل‌شده امروز تلفیق دهد تا خواننده قرن بیستم از مطالعه کتابی که در دو هزار و پانصد سال قبل تحریر شده و از نخستین نثرهای جهان محسوب میشود بیزار و متنفر نشود. به پیروی از این هدف است که نگارنده سعی خواهد کرد نثر هردوت را آنطور که واقعا بوده است در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فارسی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۷

امروز منتقـل و تـا جـائیکه امکـان دارد از زینت بخشیـدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانه مؤلف خودداری کنـد. به پیروی از همیـن نیـت اسـت که حتی در عبـاراتی که مؤلـف بعضـی اسـامی را بطـور مکرر نقـل کرده نگارنـده از اسـتعمال ضـمیر بجـای آن خودداری کرده است تا روح ساده‌نویسی نثر هردوت حفظ شود و خواننده قرن بیستم بتواند درک کند چرا محققان نثر هردوت را با نثر ساده و ضعیف اطفال دبستانی مقایسه کرده‌اند.

*** از تاریـخ هردوت تاکنون متن کاملی بزبان فارسـی ترجمه نشده لیکن خلاصه و چکیده‌ای از نه جلد تاریخ مفصل این مورخ و بخصوص قسـمت‌هائی که مربوط بتاریـخ ایران باسـتان است توسـط آقـای وحیـد مازنـدرانی از متن خلاصه انگلیسـی در یک مجلد شامل دویست صفحه بفارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده است. وجود همین تاریخ خلاصه‌شده هردوت بزبان فارسی واقعا موجب مسرت است، لیکن ارزش و اهمیت این سـند بزرگ تاریـخ بشـر بحـدی است که جای آن دارد متن کامل آن‌که بتمام زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده بفارسی نیز ترجمه شود.

از مدتها قبل نگارنده ضـمن انجام وظیفه خطیر تدریس در دانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالبا در زبانهـای خـارجی دارنـد قـادر باسـتفاده از متون کهنه تاریـخ جهـان نمیباشـند و از طرفی باقتضـای کـار خود و برای تهیه پایان‌نامه و کنفرانس‌هـای خود ناگزیر بمراجعه باین متون میباشـند؛ پس برای تسـهیل کار آنان و واقعیت دادن به آرزوی دیرین خود که ترجمه کامل این متن بزرگ تاریخی است کمر همت بانجام این مهم بستم.

برای ترجمه این سـند بزرگ تاریـخ بشـر نگارنـده از دو نسـخه ترجمه فرانسه که یکی در اواخر قرن نوزدهم و دیگری در سال‌هـای اخیر از متـن یونـانی بـه فرانسـه ترجمـه شـده اسـتفاده کرده اسـت. نســخه اول کـه در اواخر قرن نـوزدهم در فرانسـه توسـط هـانری برگن)Henri Berguin(ترجمه شده و فاقد یادداشت‌ها و توضیحات تاریخی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۸

است در دو جلد پانصد صـفحه‌ای در پاریس بطبع رسیده است. نسـخه دوم که از ردیف انتشارات)Belles Lettres(میباشد در سال ۱۹۴۶ توسط لوگران)Ph E -Legrand(در فرانسه ترجمه و طبع شده است. نسـخه اخیر متضمن توضیحات و یادداشت‌هائی بود که نگارنده برای تکمیل یادداشت‌ها و توضیحات خود از آنها استفاده کرده است.

هر دو نسـخه در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فرانسه ترجمه شده‌اند و در هر دو نسخه سعی شده است سادگی و روانی عبارات ساده نثر عهد عتیق کاملا محفوظ بماند.

علاوه بر دو کتـاب فـوق کـه نسـخ اصـلی برای ترجمـه این کتـاب میباشـند از چنـد نسـخه دیگر از ترجمه تاریـخ هردوت بفرانسه و انگلیسـی اسـتفاده شـده و هر موقع که پیچیـدگی عبـارت ابهـامی ایجـاد کرده است بـا مراجعه بجمیع این نسـخ و تطبیق ترجمه آنها حقیقت مطلب و مقصود و منظور مؤلف را درک و بفارسی منتقل کرده است.

به پیروی از این روش نگارنـده ترجمه فارسـی جلـد چهارم تاریخ هردوت را بخوانندگان و طلاب علم و ادب و عشاق تاریخ تقدیم میکند و امیدوار است چنانچه لغزشی در ترجمه آن ملاحظه فرمودند با تذکار آن اینجانب را قرین منت و سپاسگزاری فرمایند.

دکتر هادی هدایتی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۹

توضیحی درباره اسامی خاص

اشاره

اسامی خاص مانند اسامی اشـخاص غالبا خصوصیات محلی دارند و در هر محل بترتیبی خاص تلفظ میشوند. در گذشته نام کوروش و کرزوس و داریوش در پارس و لیـدی و یونان بیک نحو تلفظ نمیشد و هریک با مختصـر تغییر در نواحی مختلف باشـکال مختلف تلفظ میشده است.

در ترجمه این کتاب مترجم کوشـش کرده است در حـدود امکان اسامی خاص را که بعادت یونانیان غالبا با دو حرف «اس»)os(با ضم الف یا «اس»)es(با کسـر الف خاتمه مییابد آنطور که امروز در اصـطلاح جاری مصطلح است و با فرس قدیم نیز تطبیق میکند

بکار برد تا تطبیق اسامی اشخاص با اطلاعات کنونی خوانندگان آسان باشد و خواننده از مطالعه تاریخ هردوت و عدم تشخیص اسامی خاصی که در آن نام برده شده دچار اشکال نشود.

کرزوس را هردوت کروزوس(Kroesus(مینامید و کوروش را کیروس(Kyros(میخواند. علت اینکه این اسامی خاص را بآن صورت که امروز مصطلح است درآوردیم نه تنها برطرف کردن مشکل خوانندگان است، بلکه برای پیروی از همان منطقی است که هردوت را در زمان خود ناگزیر بمداخله‌ای در جهت عکس آن کرده است.

در زمان هردوت خوانندگان کتاب او غالبا یونانی بوده‌اند و برای خوش‌آیند خوانندگان یونانی بوده است که هردوت اسامی خاص خارجی را با مختصر تغییر «یونانی» کرده و بکار برده. ممکن است ایراد شود که درین صورت حق این بود این اسامی را عینا بهمان ترتیبی که در آن زمان تلفظ میشده است نقل کنیم. ولی ایراد این ترتیب آنست که در اینصورت نیز مشکل اولی باقی بود، بدین معنی که چون خوانندگان امروز با اسامی مصطلح روز مأنوس‌ترند چنانچه اسامی غیر مأنوس آن زمان عینا بی‌توضیح اضافی در تمام موارد نقل شود قطعا مطالعه کتاب نه تنها برای آنان لذت‌بخش نخواهد بود بلکه بیشتر به عملی شاق و خسته‌کننده شباهت خواهد داشت و نتیجه موردنظر حاصل نخواهد شد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۰

اکنون برای مثال چند نمونه از اسامی که در متن هردوت بصورت یونانی بکار رفته با نمونه‌ای از همان اسامی آنطور که امروز در اصطلاح تاریخ بکار میرود نقل میکنیم:

۱- اسامی خدایان و قهرمانان باستان

اشاره

اسامی خدایان و قهرمانان یونان بهمان ترتیب که در زبان یونانی در زمان هردوت تلفظ میشده نقل شده، و از انتقال آن به اصطلاحات لاتن که امروز مستعمل‌تر است خودداری شده است، زیرا اسامی یونانی این خدایان بهمان اندازه بگوش آشنا و مأنوس است و لزومی برای انتقال آن احساس نمیشود:

نام یونانی نام لاتن

آفرودیت(Aphrodite(ونوس(Venus((

آرتمیس(Artemis(مارس(Mars(

آسکلپیوس(Asklepios(اسکولاپ(Esculape(

آتنا(Athena(مینرو(Minerve(

پوزئیدون(Poseidon(نپتون(Neptune(

دمتر(Demeter(سرس(Ceres(

دیونیزوس(Dionysos(باکوس(Bacchus(

زوس(Zeus(ژوپیتر(Jupiter(

کور(Kore(پروزرپین(Proserpine(

لتو(Leto(لاتون(Latone(

هادس(Hades(پلوتون(Pluton(

هفستوس(Hephaistos(وولکن(Vulcain(

هرا(Hera(ژونون(Junon(

هراکلس(Heracles(هرکول(Hercule(

هرمس(Hermes(مرکور(Mercure(

هستیا(Hestia(وستا(Vesta(

۲- اسامی اشخاص

اشاره

در مورد اسامی اشخاص برعکس اسامی خدایان، سعی مترجم آن بوده است که اسامی لاتن را که امروز بگوش مأنوس‌تر است جانشین اسامی یونانی کند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۱

اینک نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده و آنطور که امروز در اصطلاح لاتن مصطلح است:

نام یونانی نام لاتن

آستیاژس(Astyages) آستیاگ(Astyage)

دارئیوس(Dareios) داریوس(Darius)

دئیوکس(Deiokes) دیوسس(Dejoces)

سیاگزارس(Cyaxares) سیاگزار(Cyaxare)

کامبیزس(Kambyses) کامبیز(Cambyse)

کاندولس(Candaules) کاندول(Candaule)

کیروس(Kyros) سیروس(Cyrus)

کروزوس(Kroesos) کرزوس(Cresus)

برای آنکه بتوان اصطلاح یونانی و لاتن هریک از اسامی خاص را بآسانی یافت کافی است که هرجا با اسامی یونانی روبرو میشویم و قصد داریم آنرا باصطلاح لاتن منتقل کنیم بترتیب زیر رفتار نمائیم:

۱- آخرین حجای اسامی یونانی که با حروف(es) ختم میشود حذف و بجای آن جزم یا(e) گنگ گذارده شود. مثال:

سیاکزارس(Cyaxares) سیا کزار(Cyaxare)

میتراداتس(Mitradates) میترادات(Mitradate)

هیستاسپس(Hytaspes) هیستاسپ (Hystaspe)

۲- آخرین حجای اسامی یونانی که با دو حرف(os) ختم میشود حذف و بجای آن(e) گنگ یا(us) اضافه شود. مثال:

هارپاکوس(Harpagos) هارپاک(Harpage)

مردونیوس(Mardonios) مردونیوس(Mardonius)

دارئیوس(Dareios) داریوس(Darius)

۳- حرف(k) در اسامی یونانی به س(C) یا (ك) ملایم مبدل شود مثال:

میکرینوس(Mykerinos) میسرینوس(Mycerinos)

کیپسلوس(Kypselos) سیپ سلوس(Cypselos)

کاساندانه(Kassandane) کاساندان(Cassandane)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۲

۴- در مورد بعضی از اسامی اناث صدای آخر آن حذف شود. مثال:

کاساندانه(Kassandane) کاساندان(Cassadane)

فدیمه(Phedyme) فدیم(Phedyme)

اروپه(Purope) اروپ(Europe)

۵- نسبت به اسامی جغرافیائی که ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد، به یادداشت های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۳

توضیحی درباره واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده

الف- واحد مقیاس طول

واحد مقیاس طولی که هردوت مکرر بآن اشاره میکند «ستاد» است. «ستاد» «۱» یکی از واحدهای طول در شهر آتن و برابر با ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر بوده است. در یونان باستان ترتیب صحیحی برای تعیین اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها نبود و در هر شهر و ناحیه اوزان و مقادیری خاص مرسوم بود. ولی اوزان و مقادیری که در شهر آتن معمول بود بطور کلی مورد قبول دیگر شهرها و نواحی یونان باستان نیز بود و بهمین جهت است که هردوت در کتاب خود غالبا باوزان و مقادیری که در آن شهر معمول بوده است اشاره میکند. تقسیمات «ستاد» از جزء بکل چنین است.

۱- پا- هر پا برابر ۲۹۶ میلیمتر.

۲- آرنج- هر آرنج برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر.

۳- توآز «۲»- یا ارژی «۳» برابر شش پا یا یک متر و ۷۷۶ میلیمتر.

۴- پلتر «۴»- برابر صد پا یا ۲۹ متر و ۶ میلیمتر.

۵- هر پا بنوبه خود به اجزاء کوچکتری تقسیم میشد که هر جزء آن «انگشت» نام داشت هر انگشت برابر یک شانزدهم پا یعنی تقریبا مساوی ۱۸ میلیمتر بود. بنابراین وقتی هردوت میگوید طول قامت فلان شخص سه انگشت از چهار آرنج کمتر بود باید دانست که آن شخص یک متر و ۷۲ سانتیمتر طول داشته است.

(۱)- Stade

(۲)- Toise

(۳)- Orgye

(۴)- Plethre

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۴

۶- «سکن» «۱» واحد اندازه‌ایست که هردوت در کتاب دوم خود برای سنجش فواصل در مصر بکار برده و برابر بود با ۶۰ ستاد یعنی ده کیلومتر و ۶۵۶ متر.

۷- پارازانژ «۲»- واحد اندازه پارسی برابر با سی ستاد یعنی ۵ کیلومتر و ۳۲۸ متر.

انتقال این واحدها به سیستم متری تا اندازه‌ای تقریبی است. بعضی از مورخان که ستاد رومی را ۱۸۵ متر حساب میکنند از روی این محاسبه پارازانژ پارسی را کمی بیش از یک کیلومتر و نیم میدانند. از طرف دیگر هردوت نیز در تعیین اندازه «سکن» دچار اشتباه شده است، چه بطوریکه سیس «۳» از قول پلین «۴» نقل میکند هر سکن مصری از سی الی چهل ستاد تجاوز نمیکرده و هرگز آنطور که هردوت مدعی است هر سکن شصت ستاد نبوده است.

ب- واحد مقیاس حجم

۱- کوتیل «۵»- برای اندازه‌گیری مایعات و اشیاء جامد هر دو بکار میرفته و برابر بوده با یک دسی لیتر و ۲۷ سانتی‌لیتر.

۲- آمفور «۶» فقط برای مایعات بکار میرفته و برابر بوده با ۱۹ لیتر و یک دسی لیتر و ۴۴ سانتی‌لیتر (از روی این حساب جام زرینی که کرزوس بمعبد دلف اهدا کرده بود و بگفته هردوت ششصد آمفور گنجایش داشته جمعا ۱۱۶ هکتولیتر و ۶۴ لیتر بواحد امروز گنجایش داشته است). (هردوت کتاب- اول بند ۵۱).

(۱)- Skene

(۲)- Parasange

(۳)- Sayce

(۴)- Plyne

(۵)- Cotyle

(۶)- Amphore

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۵

۳- شنیس یا کنیس «۱»- واحد مقیاس برای جامدات و برابر بود با یک لیتر و یک دسی لیتر و هشت دهم سانتی لیتر.

۴- مدیمن «۲»- واحد مقیاس اجسام جامد و برابر بود با ۵۱ لیتر و یک دسی لیتر و ۸۴ سانتی لیتر (از این قرار، مقدار ۱۱۰۳۴۰ مدیمن گندم که بقول هردوت برای تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایار لازم بود بحساب امروز برابر بود با ۵۷۲۰۰ هکتو لیتر و ۲۵ لیتر) (هردوت- کتاب هفتم- بند ۱۸۷).

ج- واحد مقیاس وزن و پول

واحد مقیاس وزن در یونان باستان تالان «۳» و مین «۴» بود، ولی ارزش مقداری این دو واحد در سراسر یونان یکسان نبود. در آتن تالان بعنوان واحد مقیاس وزن در معاملات بکار میرفت و برابر بود با ۳۹، ۳۶ کیلوگرم. ولی همین واحد وزن در اندازه- گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوک بود فقط با ۹۲، ۲۵ کیلوگرم برابر بود.

هر تالان بشصت مین تقسیم میشد.

اصطلاح تالان و مین برای محاسبه مسکوک شهر آتن نیز بکار میرفت. مثلا در قرن پنج قبل از میلاد یک تالان نقره در آتن برابر بود با ۹۰ ر ۵۵۶۰ فرانک طلا- و یک مین برابر بود با ۶۸، ۹۲ فرانک. هر تالان طلا برابر بود با ده تالان نقره یعنی ۵۵۶۰۰ فرانک طلا. بدیهی است تالان و مین واحد حساب پول بودند و سکه‌ای که با آنها برابر باشد هرگز در جریان نبوده است. مسکوک اصلی آن زمان در آتن دو دسته بود:

۱- مسکوک نقره که درهم یا دراخم «۵» نام داشت و برابر بود با ۹۳ ر ۰ فرانک طلا.

(۱)- Chenice

(۲)- Medimne

(۳)- Talent

(۴)- Mine

(۵)- Drachme

تاریخ هردوت، ج ۴، ص: ۳۶

سکه نقره دیگری بنام اوبول «۱» وجود داشت که برابر بود با ۱۵ ر ۰ فرانک طلا.

۲- مسکوکی از طلا که ستاتر «۲» نام داشت و در آتن با ۵۴ ر ۱۸ فرانک طلا برابر بود.

مسکوک پارس‌ها عبارت بود از دریک «۳» با تصویری از داریوش که ارزش تقریبی آن برابر ارزش ستاتر آتن بود. در سیزیک «۴» نیز مسکوک دیگری بنام ستاتر رایج بود که با ۲۵ درهم آتن تطبیق میکرد.

تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعیین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ او است و بهمین جهت مترجم سعی کرده است برای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لااقل در بعضی از موارد از نقل آن باصطلاحات امروزی خودداری کند. هردوت چهار جهت اصلی را از روی جهت بادها و لحظاتی از روز که حرکت خورشید مشهود است تعیین میکند:

باد بوره «۵» نشانه سمت شمال است، باد نوتوس «۶» نشانه جنوب، باد اوروس «۷» نشانه مشرق و باد زفیر «۸» نشانه مغرب.

در بعضی از موارد نادر نیز هردوت اصطلاحاتی نظیر «مشرق» و «مغرب» و «جنوب» که امروز هم متداول است بکار برده.

---

(۱)- Obole

(۲)- Statere

(۳)- Darique

(۴)- Cyzique

(۵)- Boree

(۶)- Notos

(۷)- Euros

(۸)- Zephyre

تاریخ هردوت، ج ۴، ص: ۳۷

یادداشت خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هردوت

اشاره

قسمت اول از کتاب چهارم هردوت مربوط است بشرح حوادث و جنگها و لشکرکشی‌های داریوش و سرداران او بکشور سکاها و سواحل دریای سیاه و تراکیه و مقدونیه. در صفحات نخستین این قسمت چگونگی لشکرکشی داریوش بکشور سکاها و در صفحات بعد لشکرکشی آریاند «۱» به برکه «۲» و در آخرین قسمت آن فعالیتهای نظامی و سیاسی مگابیز و اوتان سرداران بزرگ زمان داریوش در سواحل بغازها در آسیای صغیر و جزایر مجاور آن و تراکیه و مقدونیه بتفصیل بیان شده است.

از آنجا که تسخیر سواحل دریای سیاه و کشور سکاها مقدمه لشکرکشی پادشاه بزرگ هخامنشی بسرزمین یونان بوده است، هردوت شرح این حوادث را بعنوان مقدمه شرح جنگها و منازعات دو کشور بزرگ شرق و غرب دنیای کهن لازم دانسته و قسمت اول از کتاب چهارم خود را بدان اختصاص داده است.

در اینکه تسخیر شهرهای سواحل بغازهای آسیای صغیر و جزایر مجاور آن و فعالیت‌های سیاسی و نظامی پارس‌ها در دو ایالت بزرگ تراکیه و مقدونیه در حقیقت مقدمه آغاز نزاع دو تمدن بزرگ دنیای کهن محسوب میشود تردیدی نمیتوان داشت لیکن لشکرکشی داریوش را بکشور سکاها نمیتوان آنطور که محتملا- هردوت تصور کرده است بیقین مقدمه نزاع دو کشور باستانی شمرد.

امروز بسیاری از مورخان عقیده دارند که لشکرکشی داریوش بکشور سکاها بمنظور تهیه مقدمات جنک با کشور یونان انجام گرفته و قصد داریوش آن

---

(۱)- Ariandes

(۲)- Barke

تاریخ هردوت، ج ۴، ص: ۳۸

بوده است که قبل از شروع ستیز با یونانیان این قوم مهاجم را مرعوب نماید تا ضمن عملیات جنگی در یونان از پشت باو حمله

نکنند و یا در غیاب او سرحدات شمالی امپراتوری را مورد تجاوز قرار ندهند.

در اینکه لشکرکشی داریوش بکشور سکاها با توجه کامل این امپراطور با تدبیر بحوادث احتمالی آینده و نقشه‌هائی که در سر میپرورانده است بوده تردیدی نمیتوان داشت و از این لحاظ ذکر این مطلب در مقدمه حوادث مربوط بجنگهای ایران و یونان بی‌مناسبت بنظر نمیرسد.

لیکن تفصیلی که هردوت بشرح این وقایع داده و دقتی که در بیان جزئیات حوادث بکار برده و همچنین بزرک جلوه دادن دامنه توسعه این عملیات در سرزمین سکاها پاره‌ای از مورخین را معتقد کرده است که مورخ در بیان این قسمت از تاریخ خود نظری دیگر داشته. این دسته از مورخین معتقدند که مرعوب کردن این قوم مهاجم مستلزم ادامه لشکرکشی بدورترین نقاط داخلی سرزمین ناشناس و تحمل مخاطراتی که هردوت بتفصیل در قسمت اول از کتاب چهارم خود شرح داده نبوده و شاید عوامل دیگری پادشاه هخامنشی را باین لشکرکشی بی‌نتیجه تشویق نموده است.

مطالب برخی از بندهای جلد سوم و چهارم کتاب هردوت مؤید این نظر میباشد.

مثلا هردوت در بند یک از کتاب چهارم بصراحت و در بند ۱۱۹ از همین کتاب بکنایه گفته است که داریوش بدان جهت بسرزمین سکاها لشکر کشید که از غارتها و مهاجمات این قوم مزاحم در آسیا و بخصوص صدمات و خساراتی که در زمان هوخشتر سومین پادشاه ماد بر این سرزمین وارد کردند انتقام گیرد. بعلاوه در بند ۱۳۴ از کتاب سوم نیز که موقعیت مناسبی برای بیان حقیقت فکر پنهان داریوش پیش آمده است مطلبی در این مورد ملاحظه نمیشود:

در موقعی که زوجه پادشاه بتحریک حکیم یونانی او را بجنک با یونانیان تشویق و از لشکرکشی بسرزمین سکاها منع میکند پادشاه در جواب زوجه خود مطلبی که دال بر وجود این فکر پنهان در مخیله او باشد اظهار نمیکند و اگر قصد او از لشکرکشی

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۳۹

بسرزمین سکاها در واقع تهیه مقدمات لشکرکشی بیونان بوده است جای آن بود که در همان موقع که زوجه او با التهاب شروع جنک با یونانیان را تقاضا میکرد پادشاه برای تسکین او یادآوری میکرد که عملیاتی که برای سرکوبی سکاها شروع شده است در حقیقت بمنظور تهیه مقدمات تسخیر سرزمین یونان است و سرکوبی این قوم مهاجم مقدمه ضروری این لشکرکشی بزرک میباشد.

با این حال بسیاری از مورخین جدید عقیده دارند که شرح حوادث سرزمین سکاها بلافاصله پیش از بیان وقایع مربوط بایران و یونان دلیل آنست که مؤلف این حوادث را مقدمه لشکرکشی پادشاه هخامنشی بیونان دانسته و عقیده دارد که اگر داریوش بسرزمین سکاها لشکر کشید و تلفات زیادی بین این قوم مهاجم متحمل شد لااقل در موقع هجوم بیونان خیالش از هر حیث آسوده بود و اطمینان داشت که سکاها هرگز مزاحم او نخواهند شد.

ولی بسیاری از مورخین دیگر عقیده دارند که ذکر این وقایع در مقدمه حوادث مربوط به لشکرکشی داریوش به یونان بر سبیل تصادف بوده و مؤلف ضمن شرح حوادث و وقایعی که به تشکیل تدریجی امپراتوری بزرک داریوش و تسخیر یونان منتهی گردید بیقصد خاص از این وقایع نیز یاد کرده است.

دلیلی که این دسته از مؤلفین در تأیید نظر خود اقامه میکنند مطالبی است که مؤلف درباره لشکرکشی به برکه نقل کرده است:

اگر در حوادث سرزمین سکاها فقط پای عنصر غیر یونانی در میان بوده است در این مورد تردیدی نیست که لشکرکشی بر ضد کسانی بوده است که با یونانیان از یک نژاد بوده و تاریخ و گذشته مشترک داشته‌اند. و با این حال مؤلف ضمن شرح این حوادث از ذکر اینکه این لشکرکشی بقصد تهیه مقدمات جنگهای ایران و یونان بوده است خودداری کرده و موجبات واقعی آن را شرح داده است.

بطوریکه هردوت نقل میکند یکی از حکام ایرانی مصر بنام آریاند شخصا بتقاضای کسی که فرزندش بدست اهالی برکه کشته شده بود باین سرزمین لشکر کشید و پادشاه هخامنشی اوامری در این مورد صادر نکرده بود.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۰

برخی از مورخین پا را فراتر گذارده و عقیده دارند که اگر مؤلف حوادث مربوط بلشکرکشی بسرزمین سکاها و مجازات اهالی برکه را قبل از شرح حوادث یونان و ایران بیان کرده است این امر دلیل آن نیست که اصولا این وقایع بترتیب رویداد نقل شده باشد و چه بسیار محتمل است که این دو واقعه که در آغاز جلد چهارم از تاریخ هردوت ظاهرا بعنوان مقدمه حوادث یونان نقل گردیده در حقیقت بعد از لشکرکشی پادشاه هخامنشی بیونان اتفاق افتاده باشد و اگر مؤلف آنرا قبل از بیان حوادث یونان نقل کرده صرفا بآن جهت بوده است که حوادث مشابه و یکنواخت را بترتیب اهمیت در جهت عکس بیان کرده است تا ذهن خواننده برای توجه به مسائل یونان آمادگی بیشتری یابد.

این بود خلاصه‌ای از نظریاتی که درباره مطالب کتاب چهارم هردوت (لشکرکشی داریوش بسرزمین سکاها و تراکیه و مقدونیه) عنوان گردیده است.

حال باید دید که تهیه و برداشت مطالب این فصل چگونه بعمل آمده و آنچه هردوت در این باره نقل کرده است متکی بکدامیک از انواع اسناد و مدارکی است که عادهٔ مؤلف در مجلدات قبلی بدان استناد نموده و یا مورد استفاده قرار داده است. هردوت در کتاب چهارم خود از سه حادثه بزرک یاد کرده و در اینجا نیز بترتیبی که این حوادث نقل شده‌اند از لحاظ طرز تهیه مطلب و منابع

مورد بحث قرار داده میشوند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۱

۱- لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها

اشاره

قسمت اول از کتاب چهارم هردوت (بند ۱ تا ۸۲) اختصاص دارد بوصف سرزمین سکاها و شرح لشکرکشی پادشاه هخامنشی باین کشور. قبلا مؤلف در بند ۱۰۳ و ۱۰۶ از کتاب اول خود باین قوم شمالی اشاره کرده و در قسمت اول از کتاب چهارم نیز مطالب مربوط بسرزمین سکاها را بدنبال آن آورده و چنین جلوه داده که این ماجرا در حقیقت دنباله ماجرائی است که در زمان مادها بر سکاها گذشته. اما دلایل زیادی در دست است که مسلم میدارد که آن دسته از سکاها که در قرن شش قبل از میلاد بسرزمین ماد هجوم آوردند از روسیه جنوبی مهاجرت کرده بودند و غیر از سکاهائی بودند که در مجاورت تراکیه و مقدونیه میزیستند و پادشاه هخامنشی بقصد تسخیر سرزمین آنها حرکت کرده بود.

مؤلف با فرض اینکه این سکاها همانها بوده‌اند که در زمان مادها مجازات شدند و از موطن خود دور افتادند در بند یک تا ۴ از کتاب حاضر شرح بازگشت آنها را بموطن خود پس از یک غیبت طولانی بیان میکند و افسانه ازدواج زنان آنان را با غلامان و ستیز آنان را با شوهران سابق خود شرح میدهد و در همین قسمت است که مؤلف محرک پادشاه هخامنشی را در لشکرکشی بسرزمین سکاها انتقامجوئی از بازماندگان کسانی دانسته است که در زمان پادشاهان ماد سرزمین ایران را مکرر مورد تجاوز و غارت قرار داده بودند.

یکی از روش‌های پسندیده هردوت در تاریخ‌نویسی اینست که پیوسته قبل از بیان هر واقعه بشرح توصیفی سرزمینی میپردازد که واقعه مورد بحث در آن رویداده است. در این مورد نیز مؤلف از سنت همیشگی خود پیروی کرده و همینکه سخن درباره محرک پادشاه هخامنشی به ستیز با سکاها بپایان میرسد شرح مبسوطی درباره شگفتیهای این سرزمین و قبایل و مردمان آن نقل میکند، با این تفاوت که در این مورد این قسمت توصیفی با داستانسرائی مؤلف درآمیخته و بصورت قسمت‌هائی پراکنده ضمن شرح حوادث بیان گردیده است.

از بند ۵ تا ۱۳ مؤلف درباره منشاء اقوام سکائی سخن میگوید و چهار روایت مختلف را که در این باره بر سر زبانها بوده است نقل میکند و سپس در بند ۵۹ تا ۸۲ که صحبت

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۲

از عادات و رسوم سکاها در میان است درباره تعداد افراد این قوم و شگفتی‌های سرزمین آنها سخن میگوید. این دو قسمت تا حدی جداگانه بدنبال هم آمده و مجموعه مشخصی را در توصیف سکاها و سرزمین آنها تشکیل میدهد. لیکن بقیه مطالب در این باره بشرحی که گذشت بصورت پراکنده ضمن شرح حوادث آمده و در پاره‌ای موارد نیز مؤلف بذکر اهمیت موضوع اکتفا کرده و تفصیل آن را ببعد محول نموده است. از این قبیل است مطالب بند ۱۷ و بندهای بعد آن‌که اختصاص دارد به بیان تعداد افراد قبایل سکائی و تعیین منطقه نفوذ هر قوم و دسته. همچنین است مطالب بند ۴۸ تا ۵۷ که اختصاص دارد بتوصیف رودهائی که در آن سرزمین جاری بوده است. در این مورد هنر مؤلف در اینست که این مطالب توصیفی را ضمن بیان خصوصیات این قوم در هر مورد بجا عنوان کرده بطوریکه اگرچه در حقیقت بیموقع است ولی در ظاهر خواننده توجهی بآن نمی‌نماید.

مثلا توصیف رودهای سرزمین سکاها در جائی آمده است که مؤلف درباره این قوم و خصوصیات آن صحبت میکرده است و رشته این مطلب را در بند ۴۷ باین ترتیب بشرح رودها مربوط کرده که میگوید کثرت رودها در سرزمین سکاها که تعداد آن با مجاری مصنوعی آب در مصر برابر میباشد برای این قبایل صحراگرد امکان نقل و انتقال آسان و گریز از مقابل دشمن را فراهم نموده است زیرا بهر نقطه‌ای که بگریزند از بی‌آبی در امان خواهند بود. در تأیید این مطلب مؤلف در آغاز بند ۵۹ اضافه میکند که چون سکاها در سرزمینی زیست میکنند که آب فراوان دارد و گیاهان آن براحتی میرویند وسایل حیات آنها از هر حیث فراهم میباشد.

هنگامی که مؤلف بشرح تعداد قبایل سکائی میپردازد (بند ۱۷ و بعد) رشته سخن بدراز میکشد و بحث درباره این قبایل بآنچنان تفصیل میانجامد که از حوصله سرگذشت لشکرکشی داریوش باین سرزمین خارج میشود و برای شرح این ماجرا بی‌تناسب جلوه میکند. در بند ۱۳ مؤلف ضمن شرح عقاید مختلفی که درباره منشأ سکاها وجود داشته به نظر آریستئاس «۱» سیاح معاصر خود اشاره کرده و سپس شرح مبسوطی بنقل احوال قبایل شگفت‌انگیزی اختصاص داده است که جنبه افسانه‌ای داشته و بسیاری از مؤلفین

---

(۱)- Aristeas

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۳

و داستان‌نویسان قدیم بآن اشاره کرده بوده‌اند. ولی این مطلب را با تردید نقل کرده و سپس بشرح احوال قبایل واقعی که در این

سرزمین سکونت داشته‌اند و خود شخصا درباره آنها تحقیق نموده پرداخته است.
آنگاه ببحث درباره مردمانی پرداخته که بتصور مولفین پیش از او پاهائی بشکل پای بز داشته‌اند و نیمی از سال را در خواب بوده‌اند. و سپس بکنایه و اشاره عقیده پیشینیان را تخطئه کرده و نظر بعضی از آنان را درباره مسطح بودن زمین و تقسیم خشگیها بقطعات قرینه و مشابه انتقاد نموده و در بند ۳۷ تا ۴۶ سعی کرده است شرح مبسوطی درباره واقعیات دنیای شناخته شده و معلوم زمان خود بیان کند و این اطلاعات عملی و تجربی خود را که در بسیاری از موارد نتیجه مسافرتها و مشاهدات شخص او بوده است با تصورات خیالی متقدمان مقایسه نماید. تاریخ هردوت ج۴ ۴۳ ۱ - لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها ..... ص : ۴۱
ته جالب در این مورد اینست که هیچیک از اطلاعات جغرافیائی که مؤلف در بند ۱۷ و بند بعد و همچنین در بند ۴۸ تا ۵۷ نقل کرده برای توضیح مطالب تاریخی که در همان بندها عنوان شده است چندان ضروری نبوده و مؤلف میتوانسته است بی‌آنکه لطمه‌ای به پیوستگی و وضوح سرگذشت مورد بحث وارد نماید از آن صرفنظر کند. یکی دیگر از نکاتی که توجه بآن در این مورد جالب است پراکندگی اطلاعاتی است که مؤلف درباره اقوام مختلف جمع‌آوری کرده است.
موقعیت اقوام نور «۱» و آندروفاژ «۲» و ملانکلینس «۳» نسبت بمحل اقامت اقوام سکائی در بند ۱۰۰ بتفصیل بیان شده و شرح موقعیت اقوام سورومات «۴» نسبت بسرزمین سکاها در بند ۱۱۶ آمده است در حالیکه درباره قوم بودن «۵» در بند ۲۱ و ۱۰۲ و درباره قوم تور «۶» در بند ۹۹ سخن رفته.
باوجود دقت مؤلف در روشن کردن وضع جغرافیائی سرزمینی که مورد

---

(۱)-Neures

(۲)-Androphages

(۳)-Melanclaines

(۴)-Sauromates

(۵)-Boudins

(۶)-Taures

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۴
حمله داریوش قرار گرفت در هیچیک از بندهای این کتاب بموقع مطلبی درباره رودهائی که پارس‌ها ناگزیر بعبور از آنها بوده و بی‌تردید یکی از موانع بزرگ توفیق داریوش بوده‌اند نقل نکرده بطوریکه خواننده تصور خواهد کرد که در فاصله بین دانوب و تانائیس «۱» و همچنین بین تانائیس و محل سکونت قوم تور و بین این سرزمین و دانوب داریوش و سپاهیان او در سرزمینی پیش میرفته‌اند که سراسر شنزار بوده و آب آن منحصر بآب قنوات و چاه‌ها بوده است.
شاید علت اینکه مؤلف اطلاعات جغرافیائی خود را درباره این سرزمین بصورت پراکنده نقل کرده و همه را مانند یک سلسله زنجیر کامل بدنبال هم نیاورده علم و اطلاع او به نقص معلومات خود در این مورد بوده است. جالب‌توجه است که مؤلف در موقعی درباره رودهای سرزمین سکاها صحبت میکند که بحث اصلی او درباره طرز زندگی سکاها است. همچنین شرح تعداد و اسامی اقوام و قبایلی که در این سرزمین سکونت داشته‌اند در جائی آمده است که سخن درباره حوادث نظامی و جنگی در میان است.
بر روی هم خصوصیات اصلی و قابل ذکر قسمت اول از کتاب چهارم هردوت تقسیم مطالب مربوط بسرزمین سکاها در بندهای متعدد و پراکنده و توجه مؤلف بمسائل کلی جغرافیائی این سرزمین است.
بعلاوه در ضمن شرح وقایع در بسیاری از موارد مؤلف طبق معمول خود بشرح داستانها و افسانه‌هائی پرداخته است که شاید بیان آنها در آن موارد ضروری نبوده است از این قبیل است داستان فرونشاندن شورش فرزندان بردگان سکاها که در بند ۳ و ۴ نقل شده و ملاقات و قرارهای هرکول با زنی که بشکل افعی بوده است که در بند ۹ و ۱۰ نقل شده و همچنین ماجرای سکیلس «۲» که در بند ۷۸ و ۸۰ نقل شده است.
*** یکی از خصوصیات بارز تاریخ‌نویسی هردوت اینست که در هر مورد که مؤلف فرصتی بدست آورده بمناسبتی از بحث اصلی خارج شده و مدتی درباره مسائلی دیگر صحبت کرده که گاه هیچگونه رابطه‌ای با موضوع مورد بحث او نداشته در قسمت اول از جلد

---

(۱)-Tanais

(۲)-Skyles

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۵
چهارم تاریخ او نیز این میل بتوسل بعبارات معترضه و نقل مطالب پراکنده و غیر متجانس زیاد مشاهده میشود. از این قبیل است مطالبی که بمناسبت ذکر نام آریستئاس «۱» در بند ۱۴ و ۱۵ نقل شده و همچنین است مطالبی که درباره زنان باکره مناطق شمالی در فصل ۳۳ و ۳۵ نقل گردیده است.

شرح جنگهای داریوش در سرزمین سکاها از بند ۸۳ آغاز میشود. ولی در این قسمت نیز مؤلف جسته‌جسته مطالبی درباره وضع جغرافیائی محل نقل کرده است که بار دیگر استمرار مطلب را در مورد جنگها متزلزل مینماید، با این تفاوت که در این موارد هردوت بهانه گریز از مطلب را با عنوان کردن کنجکاوی‌های پادشاه هخامنشی توجیه کرده است. مثلاً در بند ۸۵ و ۸۷ مؤلف مطالبی درباره دریای سیاه و دریاهای مجاور آن بصورت پاسخ بسؤالات کنجکاوانه داریوش نقل نموده و بهمین ترتیب در فصل ۹۱ که صحبت از زیبائی سرچشمه رود تئاروس «۲» و مسحور شدن داریوش از این زیبائی در میان است مؤلف فرصتی مناسب بدست آورده و باین بهانه مدتی درباره سرچشمه‌های این رود سخن گفته است.

وصف شکل سرزمین سکاها و ابعاد آن در بند ۹۹ و ۱۰۱ در جائی نقل شده است که پادشاه هخامنشی پس از عبور از رود دانوب آماده هجوم بداخل این سرزمین میشود.

اطلاعات مربوط باقوام مختلف این سرزمین از قبیل ژت‌ها «۳» (بند ۹۳- ۹۶) و تورها «۴» (بند ۱۰۳) و آگاتیرها «۵» (بند ۱۰۴) و نورها «۶» (بند ۱۰۵) و آندروفاژها «۷» (بند- ۱۰۶) و ملانکلن‌ها «۸» (بند ۱۰۷) و بودن‌ها «۹» و ژلن‌ها «۱۰» (بند ۱۰۸ و ۱۰۹) و

Aristeas-(۱)

Tearos-(۲)

Getes-(۳)

TAURES-(۴)

Agathyres-(۵)

Neures-(۶)

Androphages-(۷)

Melanclaines-(۸)

Boudins-(۹)

Gelins-(۱۰)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۶

سورومات‌ها «۱» (بند ۱۱۰ و ۱۱۷) هریک در جائی نقل شده است که پای هریک از این اقوام در جریان جنگهای داریوش بمیان آمده است.

از بند ۸۳ که حرکت داریوش و سپاهیانش از شوش شرح داده شده است تا بند ۱۴۳ که چگونگی بازگشت پادشاه هخامنشی بآسیا نقل گردیده حوادث مربوط باین لشکرکشی بترتیب رویداد شرح داده شده است و در این مقام نیز در چند مورد مؤلف از موضوع اصلی خارج شده است. این چند مورد مربوط است بمطالب بند ۱۰۲ و ۱۱۸ تا ۱۲۱ که باید تصور کرد مربوط بقبل از ورود داریوش بسرزمین سکاها میباشد زیرا قابل تصور نیست که در طول سه روز پیشروی پادشاه هخامنشی در این سرزمین ناشناس مذاکرات سکاها با همسایگان و سازش با آنان بنتیجه مطلوب رسیده باشد. در بند ۱۱۸ مؤلف افعال را بزمان حاضر نقل کرده و این امر میرساند که پیغام نماینده سکاها برای اقوام مجاور و تشویق آنها بجنگ در موقعی صورت گرفته که گماشتگان پادشاه هخامنشی مشغول تهیه وسایل عبور سپاه و ساختن پل بوده‌اند و پادشاه خود در حال عبور از سرزمین تراکیه بوده است.

از بند ۱۲۳ حوادث برحسب ترتیبی که در شورای سکاها تصمیم بر آن گرفته شده بود بترتیب رویداد نقل شده است.

در بند ۱۲۲ و ۱۲۵ شرح داده شده است که چگونه سکاها پیوسته خود را در انظار سپاهیان داریوش در حال گریز نشان میدادند ولی هرگز رابطه خود را با آنان قطع نمیکردند و باین ترتیب سپاهیان پادشاه هخامنشی را تدریجا باعماق سرزمین ناشناس خود کشیدند.

بند ۱۲۶ اختصاص دارد بشرح حملات متقابل سواران سکاها و سرگردانی و ناکامی سپاهیان پارس و ظهور خطر قحطی و گرسنگی بین آنان و ارسال هدایای پرمعنی از جانب سکاها که نشانه تصمیم قاطع آنان بدفاع تا آخرین فرد و نفس بوده است.

بادعای مؤلف، داریوش که در آغاز کار پیروزمندانه بسرزمین سکاها قدم گذارده بود در این موقع با وضع دشواری روبرو میگردد و بکمک اتفاقات و تصادفات مطلوب جان

Sauromates-(۱)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۷

خود و سپاهیان خود را سالم از این سرزمین ناشناس و اسرارآمیز بدر میبرد.

بطوریکه از مطالب کتاب هردوت در این قسمت استنباط میشود سکاها ابتداء خود در مقابل داریوش بی‌توسل بجنگ عقب‌نشینی کرده‌اند و پس از آنکه او را باعماق سرزمین خود برده‌اند دست بمهاجمه زده‌اند.

صحت مطالبی که هردوت در این قسمت شرح میدهد تا حدودی قابل تردید است چه باورکردنی نیست که سکاها بمیل خود و بی‌اجبار در برابر فشار سپاهیان هخامنشی تا جائی عقب‌نشینی کنند که پادشاه هخامنشی بسرزمین یکی از متحدین آنان (قوم ژلن)

قدم گذارد و سرزمین این قوم را در زیر سم ستوران خود بادعای مؤلف ویران نماید.
همچنین قابل تصور نیست که سکاها با نزدیک شدن دشمن بجای تشکیل جبهه واحد سپاهیان خود را بدو قسمت نمایند.
تصمیم سکاها بشروع جنگ قطعی که در بند ۱۳۴ نقل شده با تصمیم آنان بترتیبی که در بند ۱۲۰ و ۱۲۷ نقل گردیده مغایرت دارد. برای تصمیم ناگهانی داریوش پس از واقعه ارسال خرگوش نیز دلیل کافی مشاهده نمیشود و بطور کلی از این قبیل نقایص و تناقضات در قسمت اول از کتاب چهارم هردوت زیاد مشاهده میشود و جای آن دارد که مطالب این قسمت از کتاب هردوت با قید احتیاط و با توجه کامل مطالعه شود تا ارزش عملیات نظامی داریوش در سرزمین سکاها و تأثیر آن در عقب‌نشینی اجباری یا اختیاری این قوم روشن گردد و معلوم شود که این عقب‌نشینی تا چه حد برحسب نقشه قبلی سکاها بوده و تا چه حد تحت فشار سپاهیان هخامنشی انجام گرفته است.
*** علت تناقض‌گوئیها و نواقص قسمت اول از کتاب چهارم هردوت وقتی بر ما روشن میشود که بر منابع و سرچشمه اخبار و اطلاعات مؤلف در این مورد اطلاع حاصل کنیم.
آن قسمت از مطالب این قسمت که مربوط است بشرح حوادث و وقایع این لشکر- کشی باحتمال زیاد از منابع مختلف جمع‌آوری شده است.
بطور کلی مطالبی که مؤلف درباره شروع حرکت سپاه هخامنشی تا رسیدن آن
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۸
بسواحل رور دانوب نقل کرده تا حدی روشن و صریح است با این قید که تعداد سپاهیان داریوش بشرحی که در بند ۸۷ آمده قابل تردید میباشد و تصور نمیرود که پادشاه هخامنشی یک چنین سپاه عظیمی برای این لشکرکشی تجهیز کرده باشد. غیر از این مورد، نسبت بدیگر مطالب این قسمت شرح مخالفی در دیگر اسناد و مدارک تاریخی مشاهده نمیشود.
مطالب مربوط به این قسمت را ظاهرا مؤلف شخصا در ساموس و بیزانس و کالسدوئن «۱» و سستوس «۲» جمع‌آوری نموده. پاره‌ای از مؤلفین عقیده دارند که هردوت حتی محل پلی را که داریوش از کشتی بر روی بغاز بسفر بست (بند ۸۷) شخصا مشاهده کرده و بسیاری از بناهائی را که داریوش در سرزمین سکاها بنا نهاد و بعدها بقایای آن بسرزمین بیزانس منتقل شد از نزدیک دیده است.
تصور ایندسته از مورخین اینست که خاطره عبور پیروزمندانه پادشاه هخامنشی از سواحل دانوب و بازگشت ناگوار او در شرایط دشوار در مدت شصت سال که از زمان حدوث این حوادث تا آغاز سیاحت‌های هردوت گذشته بود هنوز در ذهن مردم آن سامان مجسم بوده و بخصوص یونانیان ساکن سواحل دریای سیاه که خود شاهد قسمت‌هائی از این ماجرا بوده‌اند و فرزندان آنها خاطره زنده این حوادث را تا زمان مؤلف حفظ نموده بودند و اظهارات این دسته از یونانیان مهم‌ترین منبع اطلاعات مؤلف نسبت باین قسمت از مطالب چهارم او بوده‌اند.
در ضمن شرح حوادث این لشکرکشی مطالبی مشاهده میشود که مؤلف بقید صراحت نقل کرده ولی قبول آن برای خواننده باریک‌بین و دقیقی که در خلال عبارات مؤلف در جستجوی حقیقت تاریخی است تا حدی دشوار است.
از جمله مشاهده میشود که داریوش پس از عبور سپاهیان خود از رود دانوب دستور میدهد که پس از انقضای مدت معینی پل‌ها را در پشت سر او ویران کنند و راه ارتباط سپاه او را با مبدء قطع نمایند. اگر قصد پادشاه هخامنشی از این عمل این بود که از راه تراکیه به پارس مراجعت نکند و دریای سیاه را دور بزند و از طریق قفقاز بایران

---

(۱)- Chalcedoine
(۲)- Cestos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۴۹
بازگردد، شاید این روایت قابل قبول بنظر میرسید ولی بعید بنظر میرسد که پادشاه هخامنشی چنین قصد خطرناک و بی‌سرانجامی را نموده باشد. مؤلف نیز در تأیید این موضوع مطلبی نقل نکرده است. یکی از مسائلی که در این مورد مطرح میشود اینست که بچه دلیل پادشاه هخامنشی به یونی‌هائی که خود در کنار رود دانوب گماشته بود دستور داد که فقط شصت روز انتظار او را بکشند و انتخاب این تعداد روز از طرف پادشاه براساس چه ملاحظاتی بوده است.
شگفت‌آورتر آنکه پادشاه بقدری بمحاسبه خود عقیده داشته که از راه احتیاط و برای اینکه اشتباهی رخ ندهد به یونی‌ها توصیه مینماید که ریسمانی را شصت بار گره بزنند و هر روز یکی از گره‌ها را بگشایند تا بشصتمین گره که نشانه روز شصتم است برسند و در آن روز دیگر انتظار بازگشت داریوش را نکشند و بموطن خود مراجعت کنند.
در بند ۱۳۷ که مربوط است بتشویق سکاها بویران کردن پل در غیاب داریوش رفتار میلتیاد با آنچه بعدها درباره این شخص نقل شده است مغایرت دارد زیرا اگر میلتیاد در اجتماع فرماندهان کشتی‌ها خیانت بپادشاه هخامنشی و ویران کردن پل‌ها را ضروری دانسته بود چگونه ممکن بود پادشاه هخامنشی پس از بازگشت از سرزمین سکاها و عبور از پل و رفع خطر از این موضوع مهم باخبر نشده باشد. اگر پادشاه از تبانی میلتیاد و قصد خیانت او مطلع میشد بی‌تردید او را بشدت مجازات میکرد و یا لازم بود میلتیاد برای فرار از مجازات قبل از عبور پادشاه از پل از آن محل بگریزد و به نقطه‌ای امن پناه برد، در حالیکه هیچیک از منابع تاریخی

حکایت از وقوع چنین حوادثی نمی‌نماید و مدتها بعد از این واقعه است که در سال ۴۹۵ قبل از میلاد میلتیاد برای بار اول از سرزمین کرسونز میگریزد.

دلیلی که مؤلف خود برای فرار اول میلتیاد نقل کرده است هجوم قبایل سکائی بسرزمین کرسونز میباشد (کتاب ششم- بند ۴۰)- فرار دوم میلتیاد دو سال بعد از فرار اول در موقعی اتفاق افتاد که شورش سرزمین یونی خاموش شد و نیروی دریائی پادشاه هخامنشی در جستجوی او بود. بنابراین محتمل است آنچه در بند ۱۳۷ از کتاب چهارم نقل شده چندان با حقیقت تطبیق ننماید باین جهت احتمال میرود اطلاعات مؤلف

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۰

در مورد این حوادث بطریق دیگری جمع‌آوری شده باشد.

بطوریکه مؤلف در کتاب ششم نقل میکند همینکه میلتیاد در سال ۴۹۳ بآتن بازگشت از طرف دشمنان خود متهم شد که فکر استقرار استبداد شخصی در سر میپروراند (کتاب ششم- بند ۱۰۴). شاید در آن موقع میلتیاد برای دفاع خود در برابر این اتهامات و اثبات علائق خود به یونان و حکومت آزاد آن آنچه را که مؤلف باو نسبت داده است اختراع کرده و داستان تحریک یونانیان را بویران کردن پل ساخته باشد. زیرا بتصور او اگر این تبانی بنتیجه میرسید پادشاه هخامنشی بسرزمین خود بازنمیگشت و مشکلات بعدی که برای یونان و یونانیان بوجود آمد پیش نمی‌آمد و شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر آزاد میشدند و حکومت‌های یونانی از نو در آن نقاط مستقر میشد. بیست سال پس از لشکرکشی داریوش بسرزمین سکاها ابداع این افسانه خیالی برای مردم فراموشکار یونان بمنزله سند تبرئه سردار یونانی بود و در حقیقت وی را از اتهامات منتسبه تبرئه میکرد (کتاب ششم- بند ۱۰۴)- شاید انتشار این اخبار بین یونانیان و نقل آن در محافل و مجالس آن زمان موجب اشاعه و رسیدن آن بگوش مؤلف بوده باشد. چه بسیار احتمال میرود که میلتیاد ضمن شرح حوادث این لشکرکشی سعی کرده باشد با ساختن و پرداختن افسانه‌های جالب خاطره رفتار خود را در مقابل پادشاه هخامنشی در دلها زنده نگاهدارد و یا بر ضد کسانی که بعدها در جریان حوادث یونان رقیب او بودند مطالبی نقل کند.

باحتمال زیاد روایت هردوت درباره این لشکرکشی تحت‌تأثیر اظهارات اولیه این شخص و نقل قول اشخاص دیگر از اظهارات او بوده است.

بطوریکه هردوت نقل میکند داریوش پس از عبور از رود دانوب برای محافظین یگانه پل رابط بین دو ساحل این رود که یونانی بوده‌اند مهلتی معین کرد که تا آن تاریخ بانتظار مراجعت او از پل محافظت کنند و پس از آن آزاد بودند که بموطن خود بازگشت کنند.

اولین فکری که از مطالعه این قسمت بخاطر خواننده خطور میکند اینست که

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۱

چرا پادشاه هخامنشی این مهلت دقیق را برای حفاظت پل تعیین کرده و در محاسبه تعداد روزها بچه عواملی توجه کرده است.

احتمال دارد که این مطلب و دیگر مطالب که تا حدی بموضوع جنبه افسانه داده است ساخته و پرداخته میلتیاد یونانی باشد که برای جلب توجه هموطنان خود پس از مراجعت به یونان ابداع کرده باشد.

همچنین ادعای مؤلف بر اینکه شخصی بنام کوئس «۱» با فرار یونانیان و سپردن پل بدست سکاها مخالفت کرد ظاهرا باید از قول میلتیاد نقل شده باشد چه او بعدها با این شخص برقابت پرداخته بود. کوئس مدتی بعد از این واقعه در سرزمین میتیلن بقدرت رسید (هردوت- کتاب پنجم- بند ۳۸) لیکن کمی بعد در یکی از شورشهای عمومی بقتل رسید (کتاب پنجم- بند ۳۸)- شاید برای لکه‌دار کردن این شخص بوده است که میلتیاد داستان اجتماع سران یونانی و موافقت و مخالفت آنان را با فرار عناصر یونانی ابداع کرده باشد تا در برابر این شخص که از وجاهت عام برخوردار نبود برای خود محبوبیت و شهرت عام تحصیل نماید.

برخی از مؤلفین عقیده دارند که هردوت در شرح این قسمت از حوادث مربوط به لشکرکشی داریوش بکشور سکاها تا حدود زیادی تحت‌تأثیر احساسات شخصی خویش قرار گرفته و دلیلی که در این مورد اقامه میکنند اینست که همراه سپاهیان پادشاه هخامنشی علاوه بر یونی‌ها تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از یونانیهای ائولی و یونانیان ساکن سواحل دریای سیاه و بغازها بوده‌اند و شاید مؤلف با نقل این افسانه و هجو کردن یونیها در بند ۱۴۲ با این قوم همسایه بتبعیت از احساسات شخصی رفتار کرده باشد زیرا او خود از قوم دری بوده و با یونی‌ها چندان نظر خوشی نداشته. دلیلی که این دسته از مورخین نقل کرده‌اند اینست که مؤلف در هیچیک از مواردی که از عناصر یونانی در سپاه هخامنشی صحبت کرده ذکری از عناصر دری بمیان نیاورده است (کتاب دوم- بند اول- کتاب سوم- بند اول- کتاب چهارم- بند ۸۹ و ۱۳۸).

---

(۱)-Coes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۲

برخی از مؤلفین عقیده دارند که اطلاعات هردوت در این مورد در سپارت جمع‌آوری شده است و چون اهالی سپارت با یونی‌ها نظر خوشی نداشته‌اند و در موقعی که آنان بر ضد پارس‌ها شوریدند و از اهالی سپارب کمک طلبیدند کمکی بآنها ننمودند (کتاب

ششم- بند ۸۴) سپارتی‌ها این دسته از مردم یونان را از اتباع پادشاه هخامنشی دانسته‌اند و شاید هنگام مسافرت و سیاحت در این شهر بوده است که مؤلف این اخبار را جمع‌آوری کرده است.

برخی دیگر از مؤلفین عقیده دارند که قسمت مهمی از اطلاعات هردوت در بند ۹۷ و ۹۸ و ۱۳۳ و ۱۳۶ تا ۱۳۹ و ۱۴۱ و ۱۴۲ از کتاب چهارم مستقیما در شهر آتن جمع‌آوری شده و مؤلف تحت‌تأثیر احساسات اهالی این شهر که با یونی‌ها نظر خوشی نداشته‌اند قرار گرفته «۱».

دلیلی که بر صحت این امر اقامه میکنند اینست که بادعای مؤلف تقویم پادشاه هخامنشی ریسمان ساده‌ای بوده است در حالیکه پیشرفت تمدن پارسها در این زمان بمرحله‌ای رسیده بود که نمیتوان تصور کرد که پادشاه بزرگ هخامنشی مانند بدوی- ترین قبایل انسانی از ریسمان بعنوان تقویم استفاده میکرده است «۲». نباید تردید داشت که احساسات خصمانه اهالی آتن نسبت بفاتحین پارس در اختراع این افسانه تأثیر کامل داشته است.

اگر بگفته هردوت کاملا باور داریم ظاهرا داریوش پس از عبور از دانوب و ورود بسرزمین سکاها بتعاقب این قوم گریزپا پرداخته و تا اعماق این سرزمین و تا حدود ولگای سفلی پیش رفته و بسرزمینی رسیده است که در شمال سرزمین سکاها بوده و قوم دیگری در آن سکونت داشته است.

---

(۱)- یادداشت درباره متن هردوت- مجموعه Belles Lettres- چاپ پاریس ۱۹۴۲- جلد ۴- صفحه ۲۶.

(۲)- همان کتاب- همان صفحه.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۳

هردوت اضافه میکند که این پیشرفت نتیجه جنگهای پیروزمندانه نبوده بلکه اقوام سکائی خود به تبعیت از نقشه‌ای که قبلا برای بدام انداختن پادشاه هخامنشی ترتیب داده بودند در برابر سپاهیان او مرتبا عقب‌نشینی کردند و باین ترتیب پادشاه هخامنشی را بی‌جنگ و ستیز باعماق سرزمین خود کشاندند. این تعبیر از حوادث مربوط بلشکرکشی داریوش بسرزمین سکاها گذشته از آنکه اصولا باورکردنی و قابل قبول نیست با نوشته‌ها و اقوال دیگر مورخان باستان مغایرت دارد.

یکی از این مورخان معروف یونان کتزیاس «۱» مورخ قرن چهارم قبل از میلاد است که عقیده دارد پادشاه هخامنشی فقط بفاصله پانزده روز راه در داخل سرزمین سکاها پیش رفته.

سترابون «۲» عقیده دارد که داریوش در پیشرفت خود در داخل سرزمین سکاها از شن‌زاری که محل سکونت قوم ژت «۳» بود تجاوز نکرد و این منطقه ناحیه‌ایست که بلافاصله در آنسوی رود دانوب قرار دارد.

در هیچ‌جا صحبت از حیرانی و سرگردانی پادشاه هخامنشی در سرزمین گمنام سکاها در میان نیست و نمیتوان بطور مطلق تصور کرد که واقعا بازگشت پادشاه هخامنشی نتیجه عملیات سکاها در تحمیل مرارت‌ها و مشقت‌های این سفر بپادشاه و سپاهیان او بوده است.

از این لحاظ در متن هردوت نیز دلائل مخالفی بعیان مشاهده میشود. توضیح آنکه مؤلف خود مدعی است که سرزمین سکاها از رودها و شطهائی پرآب پوشیده شده بود و وضع این رودها طوری بود که امکان پیشرفت سریع و آسان در این سرزمین وجود نداشت.

شاید عبور از بعضی از این رودها مشکل‌تر از عبور از دانوب بوده است و تعجب‌آور است که پادشاه هخامنشی برای بازگشت خود و عبور از دانوب و حفظ پل معلق خود تدابیری

---

(۱)- Ctesias

(۲)- Strabon

(۳)- Getes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۴

دقیق اندیشیده باشد ولی برای موانعی بزرگتر از آن‌که در حین سفر طولانی با آن روبرو بوده است تدبیری نیندیشیده باشد.

پاره‌ای از مؤلفین معاصر عقیده دارند که قصد داریوش از لشکرکشی بسرزمین سکاها این بوده است که با تسخیر این کشور سرزمین بکر و ثروتمندی را بر امپراتوری خود بیفزاید تا امکان توسعه بیشتر بازرگانی و رفت‌وآمد اتباع او فراهم گردد و راههای جدید بروی آنها گشوده شود.

بعقیده این دسته از مولفین پادشاه هخامنشی با چنین قصدی بسرزمین سکاها قدم گذارد و تصمیم داشت دریای سیاه را دور زند و از طریق شمال بسرزمین پارس مراجعت نماید و باین ترتیب گرداگرد دریای سیاه را بامپراتوری خود ضمیمه کند و این دریا را بصورت یک دریاچه پارسی درآورد.

اما قبول این عقیده نیز خالی از اشکال بنظر نمیرسد زیرا در اینصورت همانطور که بعدها همه پادشاهان هخامنشی در جنگهای خود با یونانیان از نیروی دریائی بعنوان عامل کمکی استفاده کردند در این لشکرکشی نیز لازم بود نیروی دریائی پادشاه در طول ساحل

دریای سیاه قدم‌بقدم موازی با پیشرفت سپاهیان زمینی پیش رود و بتدریج که مناطق داخلی بدست سپاهیان پارس میافتاد شهرهای ساحلی را تسخیر نماید.

اگر پادشاه هخامنشی چنین قصدی داشت در اینصورت تعاقب کورکورانه اقوام سکائی در داخل سرزمین گمنام و ناشناس آنان امری بیهوده و مخالف با هدف و منظور نهائی او بوده است بخصوص که پادشاه هخامنشی و اطرافیانش از گریزپا بودن این قوم نیمه‌وحشی باخبر بودند و قبلا تماس‌هائی بین این قوم و مادها و پارسها وجود داشته است (بند ۸۳ و ۱۳۴) بفرض بی‌اطلاعی پادشاه از عادات و خصوصیات اقوام سکائی چگونه ممکن است پادشاه با تدبیری مانند داریوش سپاه عظیمی را بداخل سرزمینی که هردوت مدعی است بیحاصل بوده بکشاند و لااقل در طول راه خزاین و انبارهائی برای آذوقه سپاه خود فراهم نکند.

باستناد این قرائن و امارات پاره‌ای از مؤلفین عقیده دارند که سیروسیاحت و

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۵

سفر پررنج و خطر پادشاه هخامنشی در داخل سرزمین سکاها بآن ترتیب که هردوت نقل میکند چندان با حقیقت تطبیق ندارد و از لحاظ سندیت تاریخی نمیتوان باعتبار آن اطمینان کامل داشت. در اینجا این سئوال مطرح میشود که در اینصورت چه چیز هردوت را تشویق کرده است که علیرغم اطلاعاتی که درباره سرزمین سکاها و حدود وسعت آن و رودها و انهار و عادات و سنن و رسوم مردمان ساکن آن داشته است افسانه سرگردانی و حیرانی پادشاه هخامنشی را در این سرزمین بوجود آورد.

این تناقضات و خلاف‌گوئیهای احتمالی را باید در منبع اطلاعات مؤلف جستجو کرد. در جائیکه هردوت از بقایای بنائی که داریوش در ساحل یکی از رودهای سرزمین سکاها ساخته بود صحبت میکند اضافه میکند که ویرانه‌های این بنا هنوز در زمان او باقی بوده است (بند ۱۲۴).

این مطلب بقسمی نقل شده که خواننده تصور میکند مولف خود باین سرزمین مسافرت کرده و این ویرانه‌ها را از نزدیک بچشم دیده است در حالیکه چنین نیست.

از مجموعه این تناقضات چنین نتیجه گرفته میشود که مولف اطلاعات پراکنده‌ای در باره این لشکرکشی در آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه جمع‌آوری نموده و سپس بی‌توجه بدیگر قسمتهای داستان و تناقض‌گوئی‌های حاصل از آن بنقل تمام این افسانه‌ها و داستانها دست زده است و شاید علت اصلی اشتباه مولف این بوده است که اگرچه در زمان او مردم سواحل دریای سیاه مطالبی درباره ویرانه‌های بناهای افسانه‌ای داریوش در سرزمین سکاها نقل کرده‌اند ولی مولف باین مطلب توجه نداشته که ممکن است داریوش در حقیقت سازنده این قصور و ابنیه اسرارآمیز نبوده و بازرگانان و تجاری که بعدها از راه‌های طویل این سرزمین بتجارت با مشرق مشغول شدند و مطالبی درباره لشکرکشی پادشاه بزرگ هخامنشی بآن سرزمین شنیده‌اند ویرانه‌های قصرهائی را که بر سر راه خود دیده‌اند بی‌دلیل بپادشاه هخامنشی نسبت داده باشند.

این بود خلاصه قسمتی از نظریات مولفان معاصر درباره منابع قسمت اول از کتاب چهارم هردوت.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۶

اما موضوع مهم در این قسمت از کتاب چهارم اینست که شکست داریوش در این لشکرکشی بآن شدتی نبوده است که هردوت یا دیگر مورخان یونان باستان حکایت کرده‌اند.

منابع و اسناد دیگری وجود دارد که از همان زمان باقی است و خلاف این مطلب را ثابت میکند. کتیبه نقش رستم که یکی از مهمترین اسناد تاریخ ایران باستان محسوب میشود و برای جاودان کردن خاطره کشورگشائی و سلطنت داریوش بر دل کوه حک گردیده است ضمن شرح حدود امپراتوری پادشاه هخامنشی و ایالات دوردست آن از «ساس‌های آنسوی دریاها» نیز نام برده است. بطوریکه اکثر مورخین باستان حکایت کرده‌اند و هردوت خود نیز بدان اعتراف دارد پارس‌ها تمام اقوام سکائی را باین نام خطاب میکرده‌اند (هردوت- کتاب هفتم- بند ۶۴).

بنابراین بعید نیست که این جنگ در حقیقت بفتح کامل سرزمین سکاها و الحاق آن به امپراتوری هخامنشی منتهی شده باشد.

در کتیبه بیستون نیز صحبت از جنگی در میان است که پادشاه هخامنشی در بین اقوام ساس نموده و ظاهرا در جریان این جنگ پارس‌ها از دریا عبور کرده‌اند و سرانجام رئیس قبیله دشمن را که شونکا «۱» نام داشته اسیر و سراسر کشور او را تصرف کرده‌اند.

تصویر این شخص در کنار تصویر حجاری شده سران شورش‌های پارس در آغاز سلطنت داریوش از قبیل فرورتیش که بدست این پادشاه مغلوب و اسیر شد مشاهده میشود.

ولی در حالیکه در کنار تصویر سران شورشی اصطلاحاتی نظیر «طرار» و «غاصب» و «یاغی» مشاهده میشود در کنار تصویر شونکا فقط بذکر این عبارت اکتفا شده است:

«این شخص شونکا از اهل ساس است». این مطلب میرساند که چون پادشاه هخامنشی این شخص را در ردیف شورشیان قرار نداده باید تصور کرد که لااقل کشور او در زمان این پادشاه تسخیر شده است.

بهرحال، اعم از اینکه شونکا رئیس قبیله سکاها بوده باشد یا اینکه پادشاه هخامنشی در سرزمین سکاها با شکستی که هردوت بوصف آورده است مواجه گردیده باشد تردیدی

(۱)-Shounka

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۷

نمیتوان داشت که همانطور که مؤلف ضمن شرح لشکرکشی کبوجیه بمصر درباره این پادشاه و حوادث این سفر راه اغراق و مبالغه پیموده در این مورد نیز از جاده حقیقت منحرف گردیده و بحوادث تاریخی رنگ افسانه داده است. زیرا امکان‌پذیر نیست که پادشاه هخامنشی در زمان حیات خود بی‌آنکه تمام یا لااقل قسمتی از سرزمین سکاها را تصرف و ضمیمه امپراتوری خود کرده باشد نام این قوم و رئیس احتمالی آنرا در ردیف سران مغلوب زمان خود جای دهد. کما اینکه در مورد لشکرکشی کبوجیه بمصر نیز هردوت راه اغراق پیموده و لشکرکشی این پادشاه را باین قسمت از افریقا با شکست کامل مصادف دانسته، در حالیکه حقیقت آنست که پادشاه هخامنشی قسمت‌هائی از حبشه را با موفقیت تسخیر و حبشیان مجاور مصر را بکلی مغلوب کرده است.

بعضی از محققین عقیده دارند که غرض اصلی هردوت از نقل حوادثی که در این قسمت از کتاب چهارم عنوان شده است منحصرا شرح چگونگی پیشرفت داریوش در سرزمین سکاها بوده ولی مؤلف ضمن شرح این ماجرا «حاشیه‌گوئی» زیاد کرده و به پیروی از سلیقه شخصی خود داستانهائی نقل کرده است که باحتمال زیاد با واقعیت تطبیق نمیکند «۱». از این قبیل است مطالبی که درباره اتحاد سکاها باهم و دعوت آنان از همسایگان خود برای مقابله با داریوش نقل شده است. همچنین است در جائیکه گفته شده است که پادشاهان اقوام مجاور سرزمین سکاها در شورای بزرگی گرد آمدند تا درباره روشی که باید در قبال این وضع اتخاذ کنند بمشورت بپردازند. همچنین است مطالبی که درباره رفتار سکاها با اقوام و مللی نقل شده است که حاضر بهمکاری با آنها نشده‌اند.

این دسته از مؤلفین عقیده دارند که این مطالب زاده تخیلات شخص مؤلف است و دلیلی که بر این مدعا اقامه میکنند اینست که بسیاری از مطالب مربوط باین لشکرکشی شباهت زیادی بداستانهائی دارد که مؤلف در قسمت‌هائی از کتاب هفتم و نهم درباره مطالبی نقل کرده است که صحت آنها از نظر تاریخی کمتر قابل تردید میباشد. از

---

(۱)-Belles Lettres- چاپ پاریس- ۱۹۴۵ جلد چهارم- صفحه ۲۹.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۸

جمله مؤلف در بند ۸۳ از کتاب چهارم نقل میکند که آرتابان «۱» برادر کوچک داریوش سعی میکند با اندرز مشفقانه خود پادشاه را از این لشکرکشی پرخطر بازداد.

همچنین در بند ۸۴ نقل شده است که یکی از سرداران پارس بنام اوآباز «۲» از پادشاه تقاضا کرد اجازه دهد که یکی از فرزندانش از شرکت در لشکرکشی معاف باشد و بسرزمین سکاها نرود؛ داریوش که اصولا پادشاهی خشن و سخت‌گیر نبوده است ظاهرا از این تقاضا برآشفته و امر کرده است هر سه فرزند او را از شرکت در این لشکرکشی معاف کنند لیکن در دم آنها را بقتل رسانند و با این ترتیب آنها را از شرکت در این لشکرکشی معاف کرده است (بند ۸۴ از کتاب چهارم).

این دو افسانه شباهت زیادی بمطالبی دارد که مؤلف در قسمت‌هائی از کتاب هفتم خود نقل کرده است. در این کتاب مشاهده میشود که آرتابان برادر پادشاه که مردی باتجربه جلوه داده شده است خشایارشا را از تعرض به یونان منع میکند. سرگذشت پی‌تیوس «۳» در این کتاب نیز ماجرای او آباز را در کتاب چهارم در نظر مجسم میکند.

همچنین مطالب قسمت‌هائی از کتاب هفتم که بحکایت آن خشایارشا هنگام عبور از بغازها بر تختی می‌نشیند و امواج دریا را که از تلاطم عبور کشتی‌های بیشمار او خروشان و سواحل پیچاپیچ را که از هجوم سربازان پارس جوشان شده بود نظاره میکند (کتاب هفتم- بند ۴۵) شباهت زیادی بمطالب بند ۸۵ از کتاب چهارم دارد که مؤلف نقل میکند داریوش هنگام عبور سپاهیان خود از بغازها بر بلندی قرار گرفت و دریای سیاه را از دور نظاره کرد. همچنین خشم ناگهانی سکاها از استماع خطر اسارت و بردگی احتمالی خود در بند ۱۲۸ از کتاب چهارم و تفاخر آنان به آزادی در بند ۱۲۷ همین کتاب باقدام اهالی اسپارت در بند ۱۳۳ از کتاب هفتم که فرستادگان پادشاه هخامنشی را از شدت غضب بچاهی سرنگون کردند بی‌شباهت نمیباشد.

---

(۱)-Artabane

(۲)-Oioabazos

(۳)-Pythios

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۵۹

کسانی که از جانب سکاها برای جلب همکاری و تعاون اقوام مجاور فرستاده شدند با نمایندگان این اقوام آنچنان صحبت کرده‌اند که قسمت‌هائی از گفتار آنان را عینا میتوان باهالی آتن و یا یونانیانی نسبت داد که در دوره دوم جنگهای ایران و یونان برای حفظ آزادی خود حاضر بترک وطن و مهاجرت بنقاط دورتری گردیدند. آنان خطاب بسران اقوام مجاور چنین گفته بودند:

«اگر با ما بر ضد مهاجم متحد نشوید، ما در تحت فشار دشمن ناگزیر بترک وطن و سرزمین خود خواهیم شد» (بند ۱۱۸ از کتاب چهارم). این گفتار با عباراتی که تمیستوکل سردار معروف یونان در یکی از لحظات حساس جنگ خطاب به اوریبیاد فرمانده ناوگان یونان که در اجرای برنامه‌های جنگ با او مخالف بود بیان کرده و مؤلف در بند ۶۲ از کتاب هشتم نقل کرده است شباهتی

قابـل توجه دارد: «اگر حاضـر نشوی آنچه را که میگویم انجام دهی، بی‌تأمل افراد خانواده خود را برخواهیم داشت و به سیریس «۱» نقـل مکـان خواهیم کرد ... در آن هنگـام که از اتحاد ما محروم گردیده‌ایـد گفته‌های مرا بخاطر خواهیـد آورد» (کتاب هشـتم- بند ۶۲). و در جائیکه نماینـدگان سـکاها اضافه میکننـد که «اگر هم بمانیم، قراردادی با مهاجم منعقد خواهیم کرد»، ملاحظه میشود که این تهدیـد بی‌شـباهت بتهدیـدی نیست که اهـالی آتن نسبت باهالی سپارت بکار بردنـد و آنها را متهم کردنـد که در مقابل هجوم پارس‌ها بموقع برای کمک بآنها نشتافته‌اند:

«اهـالی آتن که در نتیجه رفتـار نـادرست شـما تنها و بی‌متحـد مانده‌انـد حاضـر بقبول صـلحی خواهنـد شـد که در نتیجه آن خود از متحدین پادشاه هخامنشی شوند و هرجا که سران پارس آنها را هدایت کنند همراه آنان بجنگ روند و در آن موقع است که شما از نتایجی که از این وضع حاصل خواهد شد اطلاع خواهید یافت» (کتاب نهم- بند ۱۱)

در جای دیگر نمایندگان سکاها خطاب بسران اقوام مجاور چنین میگویند:

«در آن موقع سرنوشت شما بهتر از سرنوشت ما نخواهد بود؛ زیرا پادشاه پارس

---

(۱)- Siris

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۰

فقط بقصـد تسـخیر سـرزمین ما حرکت نکرده است و پس از مطیع کردن ما شـما را از این سـرنوشت معاف نخواهـد گذارد» (کتاب چهارم- بند ۱۱۸). این گفتار نمایندگان سکاها پیام فرستادگان آتن را خطاب بساکنان شهرهائی بخاطر میآورد که تصور میکرده‌اند لشکرکشی پادشاه هخامنشی منحصرا بقصد تسخیر آتن انجام گرفته (کتاب نهم- بند ۱۱).

در جـای دیگر از قول سـران مجـاور اقوام سـکائی خطاب بفرسـتادگان سـکاها چنین نقل شـده است: «اگر شـما قبلا بپارس‌ها اهانت نکرده بودید و در مخاصـمه پیشـقدم نشده بودید آنچه را که امروز از ما تقاضا دارید تقاضائی منصفانه تلقی مینمودیم و دعوت شما را می‌پذیرفتیم و با شما همدردی میکردیم. ولی اکنون ...» (بند ۱۱۹ از کتاب چهارم).

نظیر این گفتار را از خلال عبارات سـرزنش‌آمیز نمایندگان سپارت در پاسخ فرسـتاده‌گان آتن میتوان مشاهده کرد: «این شما بودید که این جنگ را علیرغم ما شعله‌ور کردید.

در ابتدای کار این جنگ فقط بشما مربوط بود ولی اکنون بسراسر یونان سرایت کرده است» (کتاب هشتم- بند ۴۲).

این عبـارات مشابه که مؤلف در دو جـای مختلف از مجموعه آثـار خود از قول فرسـتادگان سـکاها و اهـالی آتن نقل کرده بعقیـده برخی از مورخین دلیـل کافی بر عـدم تطبیق آن با واقعیت و الهام آن از نیروی خلاقه تخیل مؤلف است. اگر این فرض را قبول کنیم بایـد تصدیق کرد که قسـمت‌های مهمی از قسـمت اول از کتاب چهارم هردوت مانند بسیاری از قسـمت‌های دیگر کتابهای او جنبه افسانه داشته و صرفا زاده تخیل و ابتکار مؤلف بوده است.

برخی از مورخـان عقیـده دارنـد که یکی از موجبـات اطـاله کلام هردوت در این باره آن بوده است که مؤلف کوشـیده است حتی الامکان اطلاعات پراکنده‌ای را که پیرامون اقوام و ملل ساکن حوالی کشور سـکاها بدست آورده است بنحوی ضمن بیان مطالب بر خواننـده آشـکار کند و برای اجرای این منظور هرجا که توانسـته است بمناسـبتی قسـمتی از این اطلاعات را با حوادث تطبیق دهد از نقل آن خودداری نکرده است. این

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۱

مناسبت را مؤلـف در موارد متعـدد بآسـانی بجنـگ آورده و از این حیث زیـاد نسبت بخود سـخت‌گیری نکرده است. مثلاـ صـرف تقاضـای سـکاها را از اقـوام مجـاور برای همکـاری بـا آنـان کـافی برای نقـل اطلاعـات مبسـوطی دانسـته است که دربـاره این اقوام جمع‌آوری کرده است. در بنـد ۲۱ از کتـاب چهـارم در جائی که بتوصـیف راه تجارتی بزرگی که بسـرزمین ایسـدون‌ها «۱» منتهی میشده است پرداخته مطالبی درباره عادات و رسوم تی‌ساژت‌ها «۲»، ایرک‌ها «۳» و آرژیپ‌ها «۴» نقل کرده و توصیف بقیه اقوام این نـاحیه را بفرصتی دیگر موکول نموده است. و این فرصت را در جـائی بـدست آورده که تعـدادی از این اقوام را که بکمک سـکاها شتـافته بودنـد یـا از آنهـا طلب کمـک شـده بود نام میبرد و در اینجا بتفصـیل از اقوام سورومات «۵»، ژلون «۶»، بودن «۷»، تور «۸»، ملانکلن «۹» آندروفاژ «۱۰» و آگاتیر «۱۱» یاد میکند.

مطالبی که مؤلف در بند ۱۲۶ تا ۱۳۵ از کتاب چهارم نقل کرده است با روایت کتزیاس و سترابون کاملا تطبیق میکند.

بنا بروایت این هر دو مؤلف سکاها با فرستادن کمانی نیرومندتر از کمان پارسها بحضور پادشاه هخامنشی برای او پیغام فرستادند که قدرت مقابله با سکاها را نخواهد

---

(۱)- Issedons

(۲)- Thyssagetes

(۳)- Yrques

(۴)- Argippes

Sauromates-(۵)

Gelons-(۶)

Boudins-(۷)

Teures-(۸)

Melanclaines-(۹)

Androphages-(۱۰)

Agathyres-(۱۱)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۲

داشت. سترابون بـا هردوت دربـاره علت عقب‌نشینی سپاهیان پـارس هم‌عقیـده است و معتقـد است که سپاه پارس در نتیجه فقـدان آذوقه و مایحتاج زندگی و علی الخصوص نایابی آب ناگزیر بعقب‌نشینی گردید.

همچنین مطالب بنـد ۱۲۶ تا ۱۳۵ از حیث وصف میـدان‌های نبرد نیز بـا روایت مؤلفـان سابق الـذکر تطبیق میکنـد، چه هردوت مانند سترابون و کتزیاس معتقد است که صحنه اصلی عملیات جنگی در این لشکرکشی منطقه واقع در مغرب سرزمین سکاها و ناحیه‌ای واقع بین محل سکونت قوم آگاتیر و رود دانوب بوده است.

برخی از مؤلفین عقیـده دارنـد که مطالبی که مؤلف دربـاره گوبریـاس و رفتار او با پادشاه در آخرین مراحل لشکرکشی بسرزمین سکاهـا نقـل کرده است ظاهرا بایـد منبع صحیحی داشـته و مؤلف آنرا از دهـان راویـان آن زمـان شـنیده و یا باحتمال بیشتر از آثار متقدمان خود اخذ کرده باشد.

بنا بحکایت هردوت گوبریاس تنها کسی بود که در مقابل هدایای پرمعنائی که برای پادشاه هخامنشی ارسال شده بود فریب ظاهر را نخورد و برخلاف پادشاه تعبیر نامساعدی از این هدایا نمود (بند ۱۳۲). همین شخص در موقع مناسب صریحا پادشاه را بعقب‌نشینی و بازگشت بکشور پارس تشویق کرده (بنـد ۱۳۴) و برای توفیق اجرای این عمـل بپادشاه توصیه کرده است که ترتیب خاصـی برای شروع عقب‌نشـینی اتخـاذ کنـد بطوریکه دشـمن تا مـدتی متوجه نشود و پارس‌ها فرصت داشـته باشـند که مسافتی قابل توجه از آنها فاصله گیرند.

بعقیـده این دسـته از محققین مؤلف این قسـمت از اطلاعات خود را از کتب و آثار متقـدمان یا معاصـران خود اتخاذ کرده و عینا در متن کتـاب خود آورده است. دلیلی که بر این امر اقامه میکننـد اینست که هردوت قبل از آنکه از گوبریاس نام برد مکرر از آرتابان برادر جوان پادشـاه بعنوان مشـاور او یـاد کرده است (بنـد ۸۳) در حـالیکه حوادثی که در طی آن مکرر نـام گوبریـاس بمیـان میآید قسمت اعظم مطالب بندهای ۱۲۶ تا ۱۳۵ را تشکیل میدهد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۳

این امر میرسانـد که مؤلف مجموع اطلاعـاتی را که در این قسـمت بیـان کرده از منبع واحـدی اتخـاذ نموده و عینا در این قسـمت از کتـاب خود جـای داده است. در این میـان فقط چنـد مطلب بنظر میرسـد که باحتمال زیاد مؤلف خود اضافه کرده است. از آن جمله است ماجرای توسل سکاها به یونی‌ها و جنک و چگونگی گریز آنها که در بندهای ۱۳۳ و ۱۳۴ نقل شده است.

پاره‌ای از مؤلفین عقیده دارند که کمال بی‌انصافی است که تمام اطلاعاتی را مورخ درباره مسائل نژادی و جغرافیائی و باستانشناسی در ضمن شرح حوادث در کتاب چهارم نقل کرده است اقتباس از آثار معاصران یا متقدمان او دانست.

بعقیده این دسته از محققان بسیاری از این اطلاعات ثمره تحقیقات و تفحصات شـخص مؤلف و یا نتیجه مشاهدات و مسموعات او است. این احتمـال فقـط در صورتی قابـل قبول است که دلایل قانع‌کننـده‌ای برای آن وجود داشـته باشـد و یا بـدلایلی ثابت شود که مؤلف خود شـخصا قادر بتهیه این اطلاعات بوده است. چه بسا احتمال میرود که مؤلف در ضـمن سفری که برای سیاحت و تماشای دنیـای آن زمـان در پیش گرفت بقسـمت‌هائی از تراکیه شـرقی سـفر کرده و خود اطلاعـاتی دربـاره اقوام مورد بحث بـدست آورده باشد.

تردیـدی نیست که هردوت تمام مطالبی را که درباره آثار و بقایای آن دوره نقل میکنـد شـخصا بچشم ندیـده و نمیتوان تصور کرد که وی خندق‌هائی را که بدست بردگان حفر شده بود و از آنها سخن میگوید شخصا بچشم دیده و یا رودها و انهاری را که از آنها نام برده و کاخهائی را که بداریوش کبیر نسبت داده است از نزدیک ملاحظه کرده باشد.

البته در بعضی از موارد که مؤلف مدعی است چیزی را خود بچشم دیده و درباره آن کرده است دلیلی موجود نیست که این ادعای او را غیر واقعی تشخیص داد.

از این قبیل است در بند ۸۱ در جائیکه میگوید که در یکی از نقاط این سـرزمین ظرفی مشاهده کرده است که اگرچه ظرفیت آن به گنجایش ظرف معروف معبد دلف نمیرسید ولی از ظرفیت ظروف مشابهی که مؤلف تا آن زمان دیده تجاوز میکرده

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۴

است. اگرچه مؤلف دربـاره تـاریخچه این ظرف که خود مـدعی است آنرا از نزدیـک بچشم دیـده مطالبی نقل کرده است که بیشتر بافسانه شبیه است ولی نقل این مطلب دلیل کافی بر ساختگی بودن گفته‌های او نیست. چه بسـیار است مواردی که مؤلف در جریان

مسافرت‌های خود شاهد و ناظر بناهای قدیم بوده و ضمن شرح مشاهدات خود داستانهای باورنکردنی را نیز که درباره همان بناها از مردمان آن محل شنیده نقل نموده است. با این ترتیب نقل این داستانهای اضافی دلیل آن نیست که او خود این بناها را بچشم ندیده باشد.

اگر مطالبی را که هردوت در این قسمت از کتاب خود درباره مسائل جغرافیائی و نژادی و قبایل و اقوام محلی نقل کرده است بر روی نقشه جغرافیائی مجسم نمائیم ملاحظه خواهیم کرد که این مطالب به دو دسته متمایز تقسیم میشود و هر دسته مربوط بناحیه‌ای مشخص میباشد. قسمتی از این اطلاعات مربوط است بدره‌های رود دنیستر و بوک و قسمت دیگر آن مربوط است بمنطقه‌ای که بین قسمت سفلای دون و منطقه وسطای ولگا قرار دارد و تا معابر اورال ادامه میابد. درباره منطقه واقع بین بوک و دون مؤلف اطلاعات ناقص و مبهمی نقل نموده و در پاره‌ای از موارد نیز دچار اشتباهات جغرافیائی شده است.

مثلا جهت جریان قسمت سفلای دانوب را برخلاف واقع نقل کرده و اشتباها آنرا حد غربی سرزمین سکاها دانسته است؛ از وجود کوههای کارپات بکلی بی‌اطلاع بوده و درباره شبه جزیره کریمه نیز اطلاعات صحیحی نقل ننموده (بند ۹۹)؛ شرحی که از پیچ‌وخمهای رود دنیپر داده و اطلاعاتی که درباره پاره‌ای از انهار دیگر نقل کرده با واقعیت تطبیق ندارد (بند ۵۴ و ۵۶) و غیره ...

در پاره‌ای از موارد نیز از اقوام و مللی نام برده که فقط بذکر نام آنها اکتفا کرده و برخلاف معمول خود اطلاعات بیشتری درباره آنها نداده است. این ابهام و این تقسیم‌بندی اطلاعات جغرافیائی مؤلف میرساند که وی محتملا-قسمتی از اطلاعات خود را از بازرگانانی اخذ نموده که برای خرید گندم یا کالاهای دیگر بسرزمین اوکراین میرفته‌اند و یا

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۵

در جستجوی کالاهای نایاب‌تری تا سواحل بالتیک خود را با حوادث مختلف روبرو میکرده‌اند.

محتمل است که مؤلف قسمتی از اطلاعات خود را درباره اقوام و ملل ساکن این نواحی از این بازرگانان حادثه‌جو بدست آورده باشد. از این قبیل است اطلاعاتی که مؤلف درباره مردمانی نقل میکند که پائی شبیه بپای بز داشته‌اند و یا خود را بشکل گرگ میساخته‌اند و یا شش ماه از سال را در حال خواب بوده‌اند (بند ۲۵ و ۱۰۵)- دلیلی که بر این امر میتوان اقامه نمود اینست که تعدادی از مؤلفین متقدم نیز درباره این شگفتی‌ها سخن گفته‌اند و هردوت نیز در یکی دو جای کتاب خود با آنان به بحث پرداخته و درباره صحت یا سقم اظهارات آنها در موارد خاص اظهارنظر کرده است (بند- ۱۸- ۲۰- ۱۰۹). ولی تردیدی نیست که تمام اطلاعاتی که مؤلف درباره سرزمین سکاها نقل کرده از این قبیل منابع سرچشمه نگرفته و در بسیاری از موارد نیز وی خود شاهد و ناظر آنچه را که نقل مینموده است بوده و یا اطلاعات خود را مستقیما از اهالی محل کسب نموده است. هردوت خود در چند مورد باین مطلب اشاره میکند. مثلا در بند ۲۴ مینویسد که «از این سرزمین و اقوامی که در اینسوی آن سکونت دارند تا محلی که این مردمان کله طاس زیست میکنند ما بخوبی آگاه میباشیم. زیرا از بعضی از سکاهائی که بنزد آنها میروند و همچنین از یونانیان بندر بوریستن و دیگر بنادر دریای سیاه بآسانی میتوان در این باره اطلاعاتی بدست آورد ...»

همچنین در بند ۱۰۵ در جائی که درباره شگفتی‌های قوم نور مطالبی نقل میکند چنین مینویسد: «این مردمان ظاهری شبیه جادوگران دارند. زیرا بطوریکه سکاها و یونانیانی که در سرزمین سکاها سکونت دارند نقل میکنند ...»

و سپس مؤلف پس از نقل گفته‌های شگفت‌انگیز سکاها و یونانیان اضافه میکند که «من شخصا بآنچه اینان میگویند باور ندارم، ولی آنها در عقیده خود مصر هستند و حتی برای تأیید اظهارات خود سوگند یاد میکنند.»

این کنایات و اشارات تا حدی نشانه آنست که مؤلف برای تنظیم اطلاعات خود

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۶

بمطالب مورخان متقدم اکتفا نکرده و در بسیاری از موارد خود شخصا نیز بتحقیق پرداخته و یا لااقل درباره آنچه که مؤلفان متقدم نقل کرده‌اند زحمت تحقیق بخود داده است.

در بند ۸۱ از کتاب حاضر مؤلف چنین مینویسد: «درباره تعداد سکاها نتوانستم اطلاعات صحیحی بدست آورم. درباره این موضوع مطالب مختلفی شنیده‌ام. برخی رقمی نقل میکنند که برای سکاها زیاد بنظر میرسد، در حالیکه دیگران رقمی نقل میکنند که بسیار ناچیز بنظر میآید. با این حال آنچه را که بمن نشان داده‌اند و من خود شخصا دیده‌ام اینست: ...»

همچنین در بند ۹۵ مؤلف چنین مینویسد: «بطوریکه من از یونانیان ساکن هلسپون و دریای سیاه شنیده‌ام ...»

این اشارات نیز مؤید آنست که مؤلف شخصا به تحقیق و تفحص و جمع‌آوری اطلاعات و مشاهده قسمت‌هائی از آنچه را که نقل کرده است پرداخته و تمام آنچه را که نقل کرده است از مؤلفان متقدم اخذ ننموده.

با این حال در بعضی از موارد مؤلف بذکر آنچه را که دیگران نقل کرده‌اند اکتفا کرده و زحمت تحقیق درباره صحت یا سقم آن بخود نداده است. از این قبیل است مطالبی که مؤلف در بند ۴۸ و ۴۹ درباره سرچشمه دانوب و مسیر و مصب‌های آن نقل کرده است. همچنین است در جائیکه در بند ۹۹ تا ۱۰۱ عرض سرزمین سکاها را از غرب بشرق در حدود بیست روز راه دانسته در حالیکه در جای دیگر خلاف آنرا گفته و همین فاصله را برابر هفده روز راه‌پیمائی دانسته است (بند ۱۸ و ۱۹).

این تناقض‌گوئی میرساند که منبع مطالب بند ۹۹ تا ۱۰۱ غیر از منبع مطالب بند ۱۸ و ۱۹ میباشد و احتمالا مؤلف این دو اطلاع را از دو کتاب مختلف استخراج کرده است.

اما در اینکه مؤلف این قسمت‌ها را از نوشته‌های هکاته نقل نموده یا از جای دیگر نمیتوان بجرأت اظهاری نمود زیرا از آنچه هکاته درباره سرزمین سکاها نقل کرده جز عباراتی مختصر چیزی باقی نمانده و از این مختصر نیز نمیتوان تشخیص داد که تا چه

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۷

حد هردوت برای نقل این قسمت از مطالب خود از نوشته‌های این مؤلف استفاده کرده است.

ولی بعقیده پاره‌ای از محققین قسمت‌هائی از کتاب چهارم هردوت بی‌تردید از هکاته تقلید شده و بحثی که مؤلف در بند ۸ و ۳۶ این کتاب درباره وجود رودی بنام اقیانوس و مسیر مدور آن نموده است و اشاره‌ای که بعقیده پاره‌ای از مؤلفین پیشین در این مورد نموده خود دلیل بارزی است که در هرحال مؤلف قسمتهائی از آثار مؤلفان پیشین را مورد استفاده قرار داده است. مؤلف در بند ۳۶ از کتاب حاضر در قالب این عبارات باین مطلب اشاره میکند: «... وقتی مشاهده میکنم که تاکنون بسیاری از اشخاص طرحهای کلی از زمین تهیه کرده‌اند ولی هیچیک تفسیر مستدلی از آن نداده‌اند واقعا بخنده میافتم ...»

مقصود مؤلف از «بسیاری اشخاص» بی‌تردید هکاته جغرافی‌دان و مورخ معروف نیز میباشد. چه این مولف قبل از هرکس درباره شکل زمین و خشگی‌ها و دریاها ببحث و مطالعه پرداخته بود.

بنابراین تردیدی نمیتوان داشت که هردوت لااقل قسمتهائی از اطلاعات جغرافیائی خود را که در قسمت اول از کتاب چهارم شرح داده شده از نوشته‌های مولفان پیشین و بخصوص هکاته معروف اقتباس نموده است. حال باید دید که آیا وی برای جمع‌آوری اطلاعاتی که درباره اوضاع و احوال این سرزمین و عادات و رسوم و سنن ساکنان آن نقل نموده خود شخصا اقدام بمسافرت باین نقاط نموده، یا مستقیما بتحقیق پرداخته است و یا صرفا باقتباس از مطالب پاره‌ای از سیاحت‌نامه‌ها و سفرنامه‌های سیاحان و جهانگردان آن عصر اکتفا نموده و بعبارت بهتر آیا در این موارد نیز بنقل مطالب مولفان پیشین اکتفا کرده و یا خود مطالبی براساس مشاهدات و تحقیقات شخصی بر آن افزوده است.

در پاره‌ای از قسمتهای کتاب چهارم هردوت بسفرهائی که قبل از او بپاره‌ای از نقاط جهان انجام گرفته اشاره کرده است و این امر میتواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای استفاده

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۸

او از سفرنامه‌های سیاحان معاصر باشد.

از جمله در بند ۴۲ از کتاب چهارم چنین مینویسد: «... اما آنچه درباره افریقا میدانم اینست که این قسمت از هر جانب محصور از دریاها است، باستثناء قسمتی که به آسیا متصل میشود. تا جائیکه ما اطلاع داریم اولین کسی که این موضوع را ثابت کرد نکوس پادشاه مصر بود» سپس مؤلف در بند بعد درباره سفر تحقیقی که این پادشاه بدان دست زد چنین مینویسد: «پس از آنکه از حفر مجرائی از نیل بخلیج عربستان منصرف شد تعدادی از اهالی فنیقیه را در کشتی نشاند و بدریا فرستاد و بآنها امر کرد در مراجعت از راه ستونهای هرکول «۱» بدریای شمال «۲» وارد شوند. پس این فنیقی‌ها از دریای اریتره «۳» حرکت کردند ...»

سپس مؤلف در بند ۴۳ اضافه میکند که «چنین بود ترتیب شناسائی افریقا» و در بند ۴۴ مینویسد: «اما در مورد آسیا مهم‌ترین اکتشافات بوسیله داریوش انجام گرفت ...» و سپس شرح مبسوطی از سفر سکیلاکس «۴» سیاح معروف یونانی که بامر داریوش در اقیانوس هند بسیاحت پرداخت نقل نموده و آنگاه بشرح اطلاعات خود درباره قاره اروپا پرداخته است.

بی‌تردید نقل مطالبی درباره این سفرهای اکتشافی دلیل آن نیست که مؤلف تمام اطلاعات خود را در این باره از سفرنامه‌هائی که محتملا بوسیله سیاحان تحریر گردیده اقتباس کرده باشد و چه بسیار محتمل است که همین اطلاعات را درباره این مسافرتها ضمن سفرهای خود بنقاط مختلف خاورمیانه و افریقای شمالی بدست آورده باشد.

---

(۱)- جبل الطارق امروز

(۲)- مقصود از دریای شمال دریای مدیترانه است که بنظر مؤلف در مقام قیاس با دریای جنوب یعنی دریای اریتره (یا اقیانوس هند) شمالی بوده است.

(۳)- دریای اریتره دریای احمر بوده است. این عنوان گاه به اقیانوس هند نیز اطلاق میشده است.

(۴)- Skylax

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۶۹

از جمله محتمل است که درباره سفر اکتشافی مصریان بدور افریقا در سرزمین مصر مطالبی بسمع او رسیده باشد؛ چه بطوریکه مؤلف خود نقل میکند در این سرزمین درباره تاسیسات دریائی مصریان در زمان پادشاهی نکوس اطلاعاتی کسب کرده است و شرح مبسوطی نیز درباره مجرائی که این پادشاه بین نیل و دریای احمر حفر مینمود نقل کرده است. همچنین محتمل است که مؤلف اطلاعات خود را درباره سفر سکیلاکس یونانی که بامر داریوش انجام گرفت در شهر موطن خود هالیکارناس و یا دیگر شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر از دهان همشهریان خود یا یونانیانی شنیده باشد که افسانه این سیاحت بزرگ را با کبر و غرور خاص نقل مینموده‌اند. در این مورد مؤلف دچار اشتباهی شده است که میرساند که خود در هرحال شرح کامل این مسافرت را در جائی نخوانده و مستقیما نیز از آن مطلع نشده است.

هردوت نه تنها نسبت بنقشی که سکیلاکس یونانی در این سیاحت بعهده داشته راه اغراق پیموده و او را فرمانده این سفر اکتشافی دانسته (در حالیکه این خود مطلبی قابل بحث است) بلکه درباره خط سیر او نیز اشتباه نموده و این اشتباه میرساند که اطلاعات کاملی درباره این مسافرت نداشته.

توضیح آنکه هردوت مدعی است که این سردار یونانی ضمن آنکه موافق جریان رود سند پیش میرفت بسوی شرق گرائید و بدین ترتیب به اقیانوس هند وارد شد. در حالی که رود سند انحرافی بسوی شرق ندارد و قطعا اشتباه مؤلف در این مورد ناشی از آنست که اطلاعات خود را در این باره از راه دور بدست آورده است.

تنها در چند مورد مؤلف خود به استفاده از سیاحت‌نامه‌های سیاحان پیشین یا معاصر اعتراف کرده است از این قبیل است در مورد مطالب مربوط به بند ۱۳ و ۱۶.

در بند ۱۳ مؤلف چنین مینویسد: «آریستئاس فرزند کایستروبیوس از اهالی پروکونز نیز در یکی از اشعار حماسی خود نقل میکند که ... همین شخص نقل میکند که بالاتر از قوم ایسدون ... و باز از او نقل میکنند که ...»

همچنین در بند ۱۶ درباره کتاب آریستئاس چنین مینویسد:

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۰

«آنچه در آن سوی منطقه‌ای که در این مقام بشرح آن مشغول میباشم قرار دارد بدرستی بر هیچکس روشن نیست.

زیرا من هیچکس را نیافتم که اطلاعاتی درباره آن داشته و این اطلاعات نتیجه مشاهدات شخصی او باشد. و حتی آریستئاس که کمی بالاتر از او نام بردم در کتاب شعری که سروده مدعی نشده که شخصا از محل قوم ایسدون جلوتر رفته باشد. آنچه او میگوید همانست که ایسدون‌ها میگفته‌اند. ما سعی خواهیم کرد هر مقدار اطلاعات دقیقی که از راه شایعات درباره دورترین نقاط ممکن بدست آورده‌ایم در این مقام نقل کنیم.»

اما در اینکه مؤلف اطلاعات خود را در این قسمت عینا از آریستئاس نقل نموده و یا تغییراتی بر وفق سلیقه و عقیده خود در آن داده است تردید است و نمیتوان بحقیقت گفت که چه قسمت از اطلاعات خود را در این مورد مستقیما از آثاری که خود بدانها اشاره کرده است اتخاذ کرده و چه قسمت آنرا از دهان اهالی شهرهائی که در طی سفر طولانی خود از آنها عبور کرده بدست آورده است. آنچه در آن تردید نمیتوان داشت اینست که هردوت خود نیز سیاحی بوده است کنجکاو و تیزهوش و در عین حال پرحوصله و پرحرف و بهرکجا که قدم میگذارده و از هرکس که میتوانسته درباره شگفتی‌های زمان خود و گذشته اطلاعاتی بدست میآورده و بهرجا امکان داشته قدم میگذارده و با چشمان تیزبین خود وضع موجود را مینگریسته است.

بـا این ترتیب میتوان نتیجه گرفت که اطلاعاتی که او در قسمت اول از کتاب چهارم خود نقل کرده ترکیبی است از مجموع منابعی که بدان اشارت رفت و همچنین مشاهدات و مسموعات شخص مولف در سفر پرمشکلاتی که بدان دست زد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۱

ملپومن(Melpomene)

پارس‌ها در سرزمین سکاها پارس‌ها در افریقا و بغازها و تراکیه یونان در معرض خطر

(از بند ۱ از کتاب چهارم تا بند ۲۶ از کتاب پنجم)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۳

۱- پس از تسخیر بابل داریوش خود بمقابله سکاها رفت «۱». کثرت تعداد افراد ذکور در آسیا و فراوانی ثروتی که از هر جانب بسوی خزانه شاهی سرازیر بود پادشاه هخامنشی را بفکر انتقام از سکاها انداخت. زیرا سکاها در گذشته سرزمین ماد را اشغال کرده و کسانی را که برای جلوگیری از آنها رفته بودند شکست داده بودند و باین ترتیب نقض عدالت اول بار از جانب آنها شروع شده بود. همانطور که قبلا نقل کردم «۲» سکاها مدت بیست و هشت سال بر آسیای علیا حکومت کردند. اینها در موقعی که کیمری‌ها را تعاقب میکردند به آسیا وارد شدند و مادها را از سلطنت برکنار کردند «۳». زیرا قبل از اینکه سکاها به آسیا وارد شوند مادها بر این سرزمین سلطنت میکردند.

وقتی سکاها بعد از بیست و هشت سال دوری از سرزمین خود ویس از گذشت این مدت طولانی بآنجا مراجعت کردند با مشکلی روبرو شدند که کمتر از مشکل آنها در ماد نبود «۴» آنها با سپاهی کثیر روبرو شدند، زیرا زنان سکاها در مدت غیبت طولانی شوهران با غلامان خود روابطی برقرار کرده بودند.

۲- سکاها عموم بردگان خود را کور میکنند تا بترتیبی که شرح میدهم شیر لازم برای تهیه مشروب خود را بدست آورند. آنها «۵» لوله‌هائی از استخوان که میتوان در

---

(۱)- در اینجا طرز بیان مؤلف طوری است که خواننده تصور میکند داریوش بلافاصله پس از تسخیر بابل بکشور سکاها لشکر کشید، در حالیکه لشکرکشی داریوش باین سرزمین مدتها بعد از استحکام پایه‌های سلطنت او و باحتمال زیاد در سالهای ۴۱۵ تا

۵۱۲ قبل از میلاد اتفاق افتاده است.

(۲)- کتاب اول- بند ۱۰۶.

(۳)- درباره این هجوم رجوع شود بکتاب حاضر- بند ۱۱ و ۱۲ و کتاب اول بند ۶ و ۱۵ و کتاب هفتم بند ۲۰.

(۴)- اشاره بضیافتی است که هوخشتر برای سران سکاها ترتیب داد و همه آنها را در تالار ضیافت از دم شمشیر گذرانید (کتاب اول- بند ۱۰۶).

(۵)- با اینکه ضمیر سوم شخص جمع در این مقام بسکاها برمیگردد، بطوریکه از دنباله مطلب معلوم میشود مقصود از این ضمیر سکاها نمیباشد بلکه بردگان آنها است که در تحت نظارت آنها عملیاتی را که مؤلف شرح میدهد انجام میدادند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۴

داخل آنها دمید و شباهتی کامل به نی‌لبک دارد بدست میگیرند و آنرا در عضو تناسلی مادیان فرومیکنند و سپس با دهان بداخل آن میدمند. و در همان حال که بعضی از آنها مشغول دمیدن هستند، بعضی دیگر شیر حیوان را میدوشند. موجب این عمل بطوریکه خود آنها نقل میکنند اینست که بادیکه میدمند وریدهای مادیان را متورم و پستان‌های آنرا سنگین میکند. بعد از دوشیدن، آنرا در ظروف گودی از چوب میریزند و کورها را گرد این ظروف قرار میدهند تا آن را بهم بزنند. آن قسمت را که بروی ظرف میآید و بهترین قسمت شیر میباشد از قسمت زیرین آن‌که ارزش کمتری دارد جدا میکنند «۱».

برای انجام این عمل است که سکاها تمام اسیران خود را کور میکنند «۲»، زیرا اینان صحراگردند و از زراعت بی‌خبراند.

۳- از همین بردگان و زنان سکاها جوانانی بوجود آمدند و رشد کردند که چون از چگونگی تولد خود باخبر بودند با سکاهائی که از سرزمین ماد بازمیگشتند بمخالفت برخاستند. آنان ابتدا با حفر خندقی عریض کشور خود را از دیگر نقاط مجزا کردند.

---

(۱)- مقصود مؤلف اینست که چربی شیر را که بصورت کره بر سطح خارجی آن میایستد از قسمت تحتانی که معمولا برای ساختن پنیر بکار میرود جدا میکرده‌اند و بعبارت بهتر از شیر کره میگرفتند و بقیه آنرا برای امور دیگری مصرف میکردند.

(۲)- مقصود هردوت اینست که سکاها که قومی صحراگرد و چوپان بودند و قسمت مهمی از احتیاجات غذائی خود را از شیر حیوانات رفع میکردند اسیران خود را کور میکردند تا نتوانند در موقع زدن شیر کره آنرا که مطبوع‌تر و مقوی‌تر از باقیمانده آن بود تناول کنند.

ظاهرا باید حدس هردوت در این مورد چندان مقرون به حقیقت نباشد، زیرا سکاها زندانیان خود را برای آن کور میکردند که نگریزند و اگر ملاحظه میکنیم که برای انجام این عمل یعنی زدن شیر که صنعت عمده تمدن چوپانی محسوب میشود از وجود این بردگان کور استفاده میکرده‌اند، دلیل این امر آنست که اولا- در تمدن چوپانی غیر از این کار و نظایر آن، کار تولیدی دیگری وجود نداشته و بعلاوه از غلامان و بردگان کور کاری جز این عمل که مستلزم حرکت و بینائی نیست ساخته نبوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۵

این خندق از کوههای تورید «۱» تا پالوس مایوتیس «۲» در نقطه‌ای که این رود از همه جا عریض‌تر است ادامه داشت.

سپس اینان در برابر سکاهائی که میکوشیدند بداخل سرزمین آنها وارد شوند موضع گرفتند و با آنها جنگیدند. چون عملیات جنگی بطول انجامید و در این جنگ‌ها سکاها نتوانستند کمترین تفوقی بیابند یکی از آنها چنین سخن آغاز کرد: «سکاها! بچه کاری مشغول میباشیم؟ ما با کشتن این بردگان از نفوس خود میکاهیم زیرا از یکطرف تعدادی از ما کشته شده‌اند و از طرف دیگر با کشتن اینها از تعداد کسانی که باید بعدها بر آنها حکومت کنیم میکاهیم. عقیده من آنست که در همین محل نیزه‌ها و کمانهای خود را بر زمین گذاریم و سپس هریک تازیانه‌ای که برای هدایت اسب خود بکار میبریم بدست گیریم و باستقبال آنها رویم. مادام که آنها ما را با اسلحه می‌بینند خود را همردیف ما تصور میکنند و ما را مادرزاد با خود برابر میدانند، ولی وقتی مشاهده کنند که ما بجای اسلحه تازیانه در دست گرفته‌ایم خواهند دانست که بردگان ما هستند و همینکه این وضع را تشخیص دادند دیگر مقاومت نخواهند کرد.»

۴- پس از آنکه سکاها این عقیده را شنیدند باجرای آن دست زدند و بردگان که از این رفتار آنان در شگفت شده بودند گریختند و دیگر در مقام جنگ برنیامدند. بدین ترتیب سکاها بر سرزمین ماد حکومت کردند و پس از آنکه مادها آنها را راندند از تو بترتیبی که نقل شد بسرزمین خود مراجعت کردند. برای انتقام از این هجوم بود که داریوش سپاهی بر ضد آنها تجهیز کرد.

۵- بقراریکه سکاها خود نقل میکنند، قوم آنها از جمیع دیگر اقوام جوان‌تر است.

---

(۱)- تورید(Tauride(یا کرسونز)Chersonese(ناحیه‌ای از سواحل شمالی دریای سیاه که از جنوب بدریای آزوف محدود میشد و شامل کریمه امروز و قسمتی از سواحل شمالی دریای مزبور میگردید.

(۲)- پالوس مایوتیس)Palus -Maiotis(نام قدیم دریای آزوف است که ترجمه تحت اللفظی آن «مرداب» یا دریاچه مایوتیس میباشد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۶

آنان منشاء قوم خود را چنین میدانند که من نقل میکنم: در زمانی که کشور آنها بیحاصل بود پیش از همه مردی بنام تارژیتائوس «۱» در آنجا بدنیا آمد. بطوریکه سکاها نقل میکنند پدر این مرد خداوند زوس «۲» و مادرش یکی از رودهای بوریستن «۳» بود. آنچه آنها ادعا میکنند برای من قابل قبول نیست، ولی آنها این ادعا را دارند.

تارژیتائوس که از چنین پدر و مادری بدنیا آمده بود سه پسر داشت که دو تای آنها لیپو کسائیس «۴» و آرپو کسائیس «۵» و جوانترین آنها کولا کسائیس «۶» نام داشتند. در زمان سلطنت آنها «۷» گردونه‌ای با یوغ و تبر و جامی از زر از آسمان بر سرزمین سکاها فرود آمد.

برادر بزرگتر که قبل از دیگران این اشیاء زرین را دیده بود بقصد تملک آنها پیش رفت. اما همینکه او پیش رفت آن زر سوزان شد. پس او کنار رفت و برادر کوچکتر از او پیش رفت و آن زر بار دیگر چنان شد که شرح دادم. بدین ترتیب، آن زر سرخ شد و این دو نفر را از خود راند.

اما وقتی برای سومین بار جوانترین آنان نزدیک شد زر در برابر او خاموش شد و او آن اشیاء را بخانه خود برد. بهمین جهت برادران بزرگتر با توافق یکدیگر سلطنت سراسر سرزمین سکاها را بطور مستقل ببرادر کوچکتر خود واگذار کردند.

---

(۱)- Targitaos

(۲)- Zeus

(۳)- Borysthene

(۴)- Lifoxais

(۵)- Arpoxais

(۶)- Colaxais

(۷)- روشن نیست مقصود هردوت از «سلطنت آنها» در این عبارت چیست، زیرا اگر بنا بگفته او که از قول سکاها نقل میشود در آن زمان این سه برادر تنها ساکنان سرزمین سکاها بوده‌اند بر چه قومی سلطنت میکرده‌اند؟ فرض اینکه یکی از آنها بر دو تن دیگر حکومت داشته نیز صحیح نیست زیرا مؤلف سلطنت را بهرسه آنها نسبت داده و میگوید «در زمان سلطنت آنها ...»

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۷

۶- بطوریکه نقل میکنند دسته‌ای از سکاها که اوخات «۱» نام دارند از نسل لیپو کسائیس و دسته‌ای دیگر که کاتیار «۲» و تراسپی «۳» نام دارند از نسل آرپو کسائیس میباشند و از نسل برادر کوچکتر که پادشاه بود، دسته‌ای دیگر از سکاها بوجود آمدند که پارالات «۴» نام دارند «۵». نام مشترک همه آنها سکولوت «۶» است. یونانی‌ها اولین کسانی هستند که این قوم را بنام پادشاه آنها سیت «۷» نام نهاده‌اند.

۷- چنین بود منشاء قوم سکاها آنطور که آنها خود مدعی هستند. از زمانیکه آنها بوجود آمده‌اند، یعنی از زمان اولین پادشاه آنها تارژیتائوس، تا زمانی که داریوش بسرزمین آنها وارد شد بگفته خود آنها جمعا هزار سال فاصله است، نه بیشتر. پادشاهان طلای مقدسی را که از آن سخن گفتم محافظت کرده‌اند «۸». هر سال برای جلب نظر مساعد آن زر قربانی‌هائی بافتخارش ترتیب میدهند. سکاها عقیده دارند که هرکس که در ضمن این جشن نگهبانی طلای مقدس را در هوای آزاد بعهده دارد بخواب رود آن سال را بپایان نمیرساند و خواهد مرد.

---

(۱)- Auchates

(۲)- Catiares

(۳)- Traspies

(۴)- Paralates

(۵)- بطوریکه ملاحظه میشود هردوت باستناد گفته سکاها این قوم را از چهار طایفه میداند، در حالیکه در هیچ‌جای دیگر کتاب خود باین اسامی اشاره نکرده است. از تراسپی‌ها و پارالات‌ها در هیچیک از آثار مؤلفان کهن نیز نامی برده نشده. شاید تقسیم قبایل سکاها باین چهار قبیله مربوط بزمان بسیار بعیدی باشد که هنوز مهاجرتهای بزرک این قوم آغاز نشده بود و مدتها بر دوره مؤلف و دیگر مورخان قدیم مقدم بوده است.

(۶)- Scolotes

(۷)- مقصود هردوت پادشاهی است که سکیتس)Skythes(نام داشته و در بند ۱۰ همین کتاب باو اشاره شده است.

(۸)- مقصود مؤلف قطعا پادشاهان مهمترین قسمت سرزمین سکاها بوده است که بشرحی که خود نقل میکند بسه قسمت مجزا تقسیم شده بود و طلای مزبور در یکی از قسمتهای سه‌گانه آن نگهداری میشده است (رجوع شود بدنباله مطلب در همین بند)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۸

سکاها برای جبران خسارت این شخص هر مقدار از اراضی را که بتواند در مدت یکروز با اسب گرد آن دور زند باو واگذار

میکنند.

از قراریکه نقل میکنند چون این سرزمین وسیع بوده، کولا کسائیس برای پسران خود آنرا بسه مملکت تقسیم کرده و برای یکی از آنها که طلا در آن محافظت میشده است وسعت بیشتری قائل شده است بطوریکه سکاها خود نقل میکنند اگر بشمال سرزمین اقوامی که بالاتر از آنها زیست میکنند برویم بعلت پرهائی که در آن سرزمین وجود دارد دیگر نه چشمانمان جائی را خواهد دید و نه میتوانیم پیش برویم. زمین از این پرها مستور و فضا از آن آکنده است، بطوریکه مقابل چشم را مستور میکنند «۱».

۸- چنین است آنچه سکاها درباره خود و کشورهائی که بالاتر از سرزمین آنها قرار دارند نقل میکنند. اما یونانیان ساکن پون «۲» این مطالب را بترتیبی که اکنون نقل میکنم شرح میدهند: بطوریکه آنها نقل میکنند هرکول «۳» در حالیکه گاوهای ژریون «۴» را پیش میراند باین سرزمین که در آن موقع بی‌حاصل و خشک بود و امروز سکاها در آن سکونت دارند وارد شد. بطوریکه نقل میکنند، ژریون در خارج از ناحیه پون در جزیره‌ای که یونانیان اریته «۵» مینامند سکونت داشت.

---

(۱)- هردوت در بند ۳۱ همین کتاب، خود اشاره میکند که مقصود از این پرهای شگفت‌انگیز که زمین و هوا را تیره میکنند دانه‌های سفید برف است که قسمت مهمی از سال در دشت‌های روسیه فرو میریزد.

(۲)- پون)Pont(نام قسمتی از سواحل آسیای صغیر در کنار دریای سیاه است که از شمال بدریای سیاه و از جنوب به فریژیه و کاپادوکیه محدود بوده و مدت‌ها قسمتی از ایالت کاپادوکیه بزرگ را تشکیل میداده است. تعداد کثیری از مهاجرنشین‌های یونانی در سواحل این ایالت تشکیل شده بود که از آن‌جمله است ترابوزان و سیده)Side(. این قسمت از سواحل آسیای صغیر پس از تسلط پارس‌ها ضمیمه حاکم‌نشین سوم و نوزدهم سازمان مملکتی داریوش شد.

(۳)- هرکول)Hercule(یا هراکلس)Heracles(پهلوان افسانه‌ای در یونان باستان

(۴)-Geryon

(۵)-Erythee

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۷۹

این جزیره درست در برابر گدیره «۱» در آنسوی ستونهای هرکول «۲» در نزدیکی سواحل اقیانوس قرار داشت. هم آنها مدعی هستند که سرچشمه این اقیانوس که گرداگرد زمین را فرا گرفته در جائی است که خورشید از آنجا طلوع میکند «۳»:

اما آنها دلیلی برای اثبات این عقیده خود ندارند. وقتی هرکول از این محل حرکت کرد و به ناحیه‌ای رسید که امروز بسرزمین سکاها معروف است چون از برف و سرمای آن غافلگیر شد، پوست شیر خود را «۴» بروی خود کشید و بخواب رفت. در این موقع اسب‌های او که قبلا- آنها را از گردونه گشوده بود تا در موقعی که او بخواب میرود به چرا مشغول شوند بر اثر حادثه‌ای که باراده خداوندان پیش آمد ناپدید شدند.

۹- بطوریکه نقل میکنند، همینکه هرکول از خواب برخاست بجستجو پرداخت و پس از آنکه سراسر این سرزمین را پیمود بمحلی رسید که هیلیا «۵» نام دارد. در داخل غاری در این محل با دختر جوانی بشکل مار روبرو شد که از دو جنس مختلف بود. قسمت‌های علیای اندام او از زیر شکم ببالا شبیه زنان و قسمت‌های تحتانی اندامش شبیه خزندگان بود. هرکول این موجود را با تعجب نگریست و سپس از او پرسید که آیا اسبهائی را مشاهده نکرده است که در کناری سرگردان باشند.

---

(۱)-Gadoira

(۲)- ستونهای هراکلس یا هرکول نام قدیم جبل الطارق امروز است.

(۳)- یعنی محلی در جهت مشرق نسبت به یونان، بعبارت بهتر مشرق زمین یا آسیا که نسبت بیونانیان در جهت طلوع آفتاب محسوب میشده است.

(۴)- در دنیای باستان معروف بود که هرکول پهلوان افسانه‌ای پوست شیری را که بدست خود کشته بود بر تن داشت. در تصویرها و نقاشی‌های این زمان نیز همه‌جا هرکول را بصورت مرد نیرومندی مجسم کرده‌اند که پوست شیری بر تن و چماقی در دست دارد.

(۵)- هیلیا)Hylaia(- درباره این ناحیه رجوع شود بتوضیحات مؤلف در بند ۱۸ و ۱۹ و ۷۶ همین کتاب.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۰

آن دختر جواب داد که او خود آنها را ربوده و بشرطی باو مسترد خواهد کرد که با او هم‌بستر شود. هرکول در مقابل این شرط حاضر شد با او هم‌بستر شود و چون آن دختر مایل بود که هرچه بیشتر در کنار هرکول بماند در استرداد اسب‌ها شتاب نداشت، در حالیکه هرکول مایل بود آنها را پس بگیرد و حرکت کند.

سرانجام آن دختر اسب‌ها را باو پس داد و چنین گفت: «من این اسب‌ها را که خود باینجا آمده بودند برای تو نگهداری کردم، تو نیز پاداش آنرا بمن دادی، زیرا از تو سه پسر در شکم دارم. اکنون معلوم کن که وقتی این پسران بزرگ شدند آنان را چکنم، بنزد تو بازفرستم یا در همین محل از آنها نگهداری کنم (زیرا حکومت در این سرزمین فقط بمن تعلق دارد)؟

بطوریکه نقل میکنند آن دختر از هرکول چنان سؤال کرد و هرکول باو چنین پاسخ داد:

«وقتی پسرانت بسن بلوغ رسیدند آنچه را که میکویم انجام ده و بیم نداشته باش که مرتکب اشتباهی شود. هرکدام را ملاحظه کردی که این کمان را بهمین ترتیب که من میکشم میتواند بکشد و این کمربند را اینطور که من بر کمر می‌بندم بر کمر بندد او را اجازه ده که در همین محل اقامت کند و هر کدام را که نتواند عملیاتی را که نقل کردم انجام دهد از این سرزمین بیرون کن. اگر چنین کنی هم خود خوشبخت خواهی شد و هم دستورهای مرا اجرا کرده‌ای»

۱۰- پس هرکول یکی از کمانهای خود را کشید (زیرا تا آن زمان او دو کمان همراه داشت) و طرز بستن کمربند را نیز نشان داد و سپس کمان و کمربند را که در محل قلاب آن جامی از زر آویخته بود باو داد و پس از آنکه این اشیاء را باو سپرد حرکت کرد. وقتی پسران آن موجود به سن بلوغ رسیدند یکی از آنها را آگاتیرسوس «۱»

---

(۱)- Agathyrsos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۱

و دیگری را ژلونوس «۱» و سومی را سکیتس «۲» نامید.

و چون توصیه هرکول را بخاطر داشت آنچه را که او تعلیم داده بود انجام داد.

دو تن از پسران جوان، آگاتیرسوس و ژلونون در این آزمایش توفیق نیافتند و چون مادر آنها را از خود براند، آن سرزمین را ترک کردند.

پسر کوچکتر که سکیتس نام داشت موفق شد و در آن سرزمین بماند. پادشاهانی که یکی پس از دیگری در سرزمین سکاها بسلطنت رسیدند همه از فرزندان همین سکیتس بودند که خود فرزند هرکول بود.

و بیاد این جام، سکاها تا زمان حاضر جامهائی بکمربند خود نصب میکنند «۳».

و مادر نیز ترتیب کار را طوری داد که سکیتس بتواند در آنجا بماند. چنین است آنچه یونانیان ساکن پون «۴» نقل میکنند.

۱۱- این مطلب را بترتیب دیگری نیز نقل کرده‌اند که من بیشتر بآن معتقد میباشم و اکنون بشرح آن میپردازم: سکاهای بیابانگرد ساکن آسیا بوده‌اند. و چون ماساگت‌ها «۵» با آنها بجنگ پرداختند در اثر فشار آنها از رود آراکس «۶» گذشتند

---

(۱)- Gelonos

(۲)- Skythes

(۳)- بعقیده برخی از مورخین در اینمورد مورخ کهن اشتباه کرده است و اگر هم سکاها اسبابی شبیه جام بر کمربند خود نصب میکرده‌اند قطعا جلد یا وسیله تزیین قلاب کمربند آنها بوده است. بعلاوه در هیچیک از تصاویر و سنک‌نوشته‌های قدیم اسبابی بشکل جام بر کمربند سکاها مشاهده نمیشود.-Belles Lettres جلد ۴- صفحه ۵۴)

(۴)- درباره پون)Pont(رجوع شود بتوضیح ذیل بند شماره ۸

(۵)- ماساگت‌ها)Massagettes(قوم سکائی ساکن رود اگزوس (آموردریا)- بنا بروایت هردوت کورش کبیر پادشاه بزرگ هخامنشی در جنگ با ملکه افسانه‌ای این قوم (تومیریس) بقتل رسید. (هردوت- کتاب اول- بند ۲۰۵)

(۶)- آراکس)Araxe(هردوت از این رود در قسمت‌های مختلف تاریخ خود بانحاء مختلف یاد کرده و چندین رود را باین نام اسم برده و خصوصیاتی مختلف از آن نقل کرده بقسمی که از مجموع قرائن و امارات استنباط میشود که وی این نام را بسه رود داده است:

۱) رودی که در زمان داریوش خط سرحدی کشور هخامنشی و سرزمین ماساگتها بوده بقیه حاشیه در صفحه بعد

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۲

و بسرزمین کیمری «۱» رفتند.

زیرا بطوریکه نقل میکنند سرزمینی که امروز سکاها در آن سکونت دارند در گذشته به کیمری‌ها تعلق داشته. همینکه سکاها نزدیک شدند، کیمری‌ها که مشاهده کردند بزودی سپاهی کثیر بآنها حمله خواهد کرد با یکدیگر بمشورت پرداختند.

عقاید مختلف بود؛ ولی از دو نظر بیشتر دفاع شد که از بین آنها نیز عقیده پادشاهان بهتر بنظر میرسید. چه مردم عقیده داشتند که راه چاره آنست که بگریزند تا در محل نمانند که خود را در معرض خطر جنک با دشمنان بیشمار قرار دهند. اما پادشاهان عقیده داشتند که باید برای دفاع از سرزمین خود تا آخرین نفس در برابر مهاجمین ایستادگی کنند.

و چون مردم بهیچ قیمت حاضر بقبول عقیده پادشاهان نشدند و پادشاهان نیز نظر مردم را قبول نکردند، مردم تصمیم گرفتند بی‌توسل بجنک بگریزند و کشور خود را بمهاجمین تسلیم کنند. پادشاهان که بخوبی نعمت‌هائی را که در آن سرزمین از آن بهره‌مند بوده‌اند بخاطر داشتند و مشکلاتی را که ممکن بود در صورت ترک وطن با آن مواجه شوند مجسم میکردند تصمیم گرفتند بمیرند و در همان محل دفن شوند ولی با مردم نگریزند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل است (کتاب اول- بند ۲۰۵ و بعد) و امروز آموردریا یا اکسوس)Oxus(نام دارد.

۲) رودی که امروز در سرحد ایران و روسیه قرار دارد و ارس نامیده میشود. ظاهرا مقصود هردوت در این مورد همین رود است زیرا سکاها اکثرا در شمال این رود سکونت داشتند.
لیکن معلوم نیست که چگونه ماساگت‌ها که در مشرق دریای خزر زیست میکرده‌اند آنها را مجبور بفرار بسرزمین کیمری کرده‌اند. این ابهام در بند ۲۰۲ از کتاب اول هردوت نیز ملاحظه میشود.
۳) باز بنا بروایت هردوت آراکس نام رودی بوده است که در سرحد غربی کشور ماساگت‌ها قرار داشته و بدریای خزر میریخته و ظاهرا باید این رود ولگای امروز باشد.
اگر این تعبیر را صحیح بدانیم گفته هردوت که سکاها در اثر فشار ماساگت‌ها به سرزمین کیمری قدم گذاردند چندان دور از حقیقت بنظر نمیرسد.
(۱)- Cimerie

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۳

همینکه این تصمیم گرفته شد، آنها «۱» بدو دسته تقسیم شدند و دسته‌های مساوی تشکیل دادند و باهم بجنگ پرداختند. وقتی همه آنها یکی بدست دیگری کشته شدند «۲»، مردم کیمری آنهـا را در کنار رود تیراس «۳» بخاک سپردند (قبرهای آنها هنوز دیده میشود) و پس از آنکه آنها را دفن کردند آن سرزمین را ترک گفتند. باین ترتیب وقتی سکاها از راه رسیدند صحرائی بی‌ساکن را بتصرف درآوردند.
۱۲- هم‌اکنون نیز در سرزمین سکاها حصارهائی بنام حصار کیمریها و تنگه‌ای بنام تنگه کیمری «۴» وجود دارد و حتی ناحیه‌ای در آنجا وجود دارد که آنرا کیمری مینامند.
همچنین یک بغاز کیمری «۵» نیز در این سرزمین وجود دارد. اما درباره سرنوشت کیمریها، آنچه مسلم است آنها در برابر سکاها به آسیا گریختند و شبه‌جزیره‌ای را که امروز شهر یونانی سینوپ «۶» در آن وجود دارد مهاجرنشین خود کردند.
همچنین مسلم است که سکاها آنها را دنبال کردند و چون راه را گم کردند بسرزمین ماد رسیدند و آنرا تصرف کردند، زیرا کیمری‌ها در تمام مدت در طول ساحل میگریختند در حالیکه سکاهائی که بدنبال آنها رفته بودند قفقاز را در جانب راست خود گذاردند تا موقعی که بداخل خشکی منحرف شدند و سرزمین ماد را تصرف

---

(۱)- در این مقام مطلب طوری نقل شده که تصور میرود یکطرف این زدوخورد پادشاهان و طرف دیگر آن مردم بوده‌اند، در حالیکه بطوریکه دنباله مطلب نشان میدهد مقصود مؤلف اینست که چون پادشاهان ترجیح دادند در محل دفن شوند و وطن خود را ترک نکنند خود بدو دسته تقسیم شدند و باهم به زدوخورد پرداختند، تا همه که بمیرند و در وطن خود دفن شوند
(۲)- معلوم میشود تعداد پادشاهان قوم کیمری آنقدر زیاد بوده که توانسته‌اند در برابر هم صف‌آرائی کنند و با یکدیگر بجنگند. باید تصور کرد که اصطلاح «پادشاه» در این مورد زیاد وافی بمقصود نیست و قطعا مقصود مؤلف ملوک طوایف و سران خانواده‌های اشرافی کیمری بوده است که هریک کم‌وبیش بر تعدادی از مردم عوام فرمانروائی داشته‌اند.
(۳)- تیراس(Tyras) این رود ظاهرا باید رود دنیستر امروز(Dniestre) در روسیه باشد.
(۴)- باحتمال زیاد مقصود مؤلف تنگه ینی کاله(Ienie -Kale) امروز است.
(۵)- درباره این اصطلاح رجوع شود بتوضیح ذیل بند ۲۷ همین کتاب.
(۶)- Synope

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۴

کردند «۱» آنچه در اینجا نقل کردم روایت دیگری است که یونانیان و غیر یونانیان در مورد آن اتفاق دارند.
۱۳- آریستئاس «۲» فرزند کایستروبیوس «۳» از اهل پروکونز «۴» نیز در ضمن یکی از اشعار حماسی خود نقل میکند که چون فبوس «۵» بر او مستولی شد بنزد اهالی ایسدون «۶» رفت. همین شخص نقل میکند که بالاتر از ایسدون‌ها قوم آریماسپ «۷» سکونت دارد که مردمانی یک چشم میباشند «۸» و بالاتر از آریماسپ‌ها گریفون‌ها «۹» هستند که

---

(۱)- مشکل بنظر میرسد که کیمری‌ها که بگفته مؤلف تا حدود دنیستر(Dniestre) عقب‌نشینی کرده بودند از جانب قفقاز بمشرق زمین گریخته باشند. آنچه در این زمینه مورد قبول غالب محققان میباشد اینست که کیمریها از تراکیه و بغازها گذشتند و به آسیای صغیر گریختند. بعلاوه تصور نمیرود سکاها در تعاقب دشمنی که باین سادگی در برابر آنها میگریخت بحدی شدت عمل بخرج داده باشند که از شتاب زیاد راه را گم کرده و بسرزمین ماد وارد شده باشند Belles Lettrea(جلد ۴- صفحه ۵۵)
(۲)- Aristeas
(۳)- Caysstrobios
(۴)- Proconnese
(۵)- Phebus

(۶)- ایسدون(Issedons(– درباره این قوم رجوع شود به بند ۲۵ همین کتاب.

(۷)- آریماسپ(Arimaspes(– قوم افسانه‌ای سرزمین سکاها در آسیا که بحکایت هردوت برای بدست آوردن رسوب زرین رودی که بنام آنها آریماسپیوس(Arimaspius(نام داشته با پرندگانی افسانه‌ای بمبارزه مشغول بوده‌اند.

(۸)- هردوت در بند ۱۱۶ از کتاب سوم نسبت بصحت این ادعا تردید کرده است. درباره منبع احتمالی افسانه این قوم که هردوت در جلد سوم و چهارم مکرر بآن اشاره کرده است رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۲۷ همین کتات.

(۹)- گریفون(Griffons(نام موجودی است افسانه‌ای که مردم باستان آنرا بصورت حیوانی مجسم میکرده‌اند که اندامی شبیه اندام شیر، سر و بالی نظیر سر و بال عقاب، گوشهائی نظیر گوشهای اسب و بالهائی نظر بال ماهی داشته. معروف است که گریفون‌ها در سرزمینی که آریماسپ‌ها اقامت داشتند مراقب معادن طلائی بوده‌اند که این قوم پیوسته در کمین آن بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۵

نگهبانان طلا «۱» میباشند

و بالاتر از گریفون‌ها مردمان شمالی هستند که تا سواحل دریائی پراکنده «۲» میباشند. و باز هم او نقل میکند که همه این اقوام از آریماسپ‌ها گرفته تا دیگران باستثنای مردمان شمالی پیوسته با همسایگان خود در حال جنگ و ستیز بوده‌اند. باین ترتیب آریماسپ‌ها ایسدون‌ها را از سرزمین خود راندند و ایسدون‌ها سکاها را دنبال کردند و سکاها به کیمریها که در سواحل دریای جنوب «۳» سکونت داشتند فشار آوردند و آنها را مجبور بترک سرزمین خود کردند. از اینقرار، در مورد این سرزمین این شخص نیز عقیده‌ای مغایر عقیده سکاها دارد «۴».

۱۴- من شرح دادم که آریستئاس سراینده اشعار مورد بحث از چه شهری بود. اکنون آنچه را که درباره او در پرو کونز و سیزیک «۵» شنیده‌ام شرح میدهم. بطوریکه نقل میکنند آریستئاس از حیث اصالت خانوادگی از هیچیک از همشهریان خود عقب نبود. روزی او به دکه نمدفروشی در پروکونز وارد شد و در آنجا بمرد. نمدفروش دکه خود را بست و بقصد اینکه این خبر را بازماندگان متوفی برساند بیرون رفت. کم‌کم شایعه مرگ آریستئاس در شهر پیچید، ولی ناگهان یکی از اهالی سیزیک که از شهر آرتاکه «۶» رسیده بود با کسانی که بانتشار این خبر مشغول بودند بمجادله پرداخت. وی مدعی بود که آریستئاس را در راه سیزیک دیده و با او گفتگو کرده است. چون او «۷» در برابر

---

(۱)- مقصود طلائی است که آریماسپ‌ها برای بچنگ آوردن آن با گریفون‌ها ستیز میکرده‌اند (درباره این موضوع رجوع شود ببند ۱۱۶ از کتاب سوم).

(۲)- باحتمال زیاد مقصود مؤلف از این دریا اقیانوس منجمد شمالی است.

(۳)- مقصود سواحل دریای سیاه است.

(۴)- زیرا سکاها عقیده داشتند که خود آنها بومی سرزمینی بوده‌اند که بنام آنها معروف و قبل از آنها بصورت محلی خشک و بی‌حاصل بوده است (هردوت- بند ۵ از کتاب حاضر).

(۵)- سیزیک(Cyzique(از شهرهای آسیای صغیر در عهد باستان که از حیث نظامی یکی از مراکز مهم دریای مدیترانه محسوب میشده است. سیزیک برای ساختمان‌های مجلل و کشتی‌های تجاری و نیروی نظامی خود شهرتی خاص داشت.

(۶)-Artake

(۷)- مقصود نمدفروش است نه مسافری که از شهر آتار که رسیده بود.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۶

مدعیان با تمام قوا از ادعای خود دفاع میکرد، بستگان مرده به دکه او رفتند.

اما وقتی در درکه را گشودند نه از زنده آریستئاس خبری بود و نه از مرده او.

گویا هفت سال بعد از این واقعه آریستئاس دوباره در پرو کونز ظاهر شده و این اشعار را که امروز یونانیان آریماسپه «۱» مینامند سروده و همینکه این اشعار را سروده بار دیگر از انظار ناپدید گردیده است.

۱۵- چنین است آنچه در این دو شهر نقل میکنند. و اکنون آنچه را که دویست و چهل سال پس از ناپدید شدن مجدد آریستئاس برای اهالی متاپونت «۲» در ایتالیا روی داده و من از آن باخبرم شرح میدهم؛ من تا حدودی از این مطلب اطلاع دارم که محاسبات من در پروکونز و متاپونت اجازه داده‌اند «۳». بطوریکه اهالی متاپونت نقل میکنند آریستئاس خود در این سرزمین بر آنها آشکار شده و بآنها امر کرده است که معبدی برای آپولون «۴» بسازند و در کنار آن مجسمه‌ای بنام آریستئاس از اهل پروکونز برپا کنند. همچنین ظاهرا گفته است که آنها تنها یونانیان مقیم ایتالیا میباشند که تا آن زمان آپولون بنزد آنها آمده است و او خود با این باخدا همراه بوده است.

وی در تمام این مدت بشکل کلاغی ظاهر شده، و همینکه این مطلب را نقل کرده از نظرها ناپدید شده است.

از قراری که اهالی متاپونت نقل میکنند آنها رسولی به دلف «۵» فرستادند تا نظر

---

(۱)- Arimaspees

(۲)- متاپونت(Metaponte) از شهرهای جنوبی ایتالیای باستان در ساحل خلیج تارانت.

(۳)- باحتمال زیاد محاسباتی که هردوت بآن اشاره میکند براساس محاسبه نسل‌هائی بوده است که از زمان ناپدید شدن آریستئاس تا ظهور مجدد او در متاپونت زندگی کرده‌اند.

(۴)- آپولون(Apollon) فرزند ژوپیتروژونون، خدای شعر و موسیقی و مظهر زیبائی و جمال.

(۵)- دلف(Delphes) از شهرهای معروف یونان باستان واقع در دامنه کوه معروف پارناس(Parnasse) که بنام فرزند آپولون دلف نام گرفته بود.

شهرت این شهر بمعبد بزرگی بود که بنام آپولون در آنجا بنا شده بود و غیبگویان

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۷

خداوند را درباره ظهور این مرد سئوال کنند.

هاتف دلف بآنان سفارش کرده بود که از دستورات آن شبح پیروی کنند، چه درینصورت وضع آنها بهتر خواهد شد. اهالی متاپونت که این جواب را با اعتقاد کامل قبول کردند دستورات شبح را اجراء کردند. آنچه مسلم است. امروز در نزدیکی همان بنائی که بنام آپولون میباشد مجسمه‌ای وجود دارد که بنام آریستئاس معروف است.

بوته‌های خرزهره آن مجسمه را احاطه کرده‌اند و آن بنا در داخل میدان عمومی قرار دارد.

در اینجا سخن درباره آریستئاس کافی است.

۱۶- آنچه در آنسوی منطقه‌ای که در این مقام بشرح آن مشغول میباشم قرار داد بدرستی بر هیچکس روشن نیست. زیرا من هیچکس را نیافتم که اطلاعاتی درباره آن داشته باشد و این اطلاعات نتیجه مشاهدات شخصی او باشد. و حتی آریستئاس که کمی بالاتر از او نام بردم در کتاب شعری که سروده مدعی نشده که شخصا از محل قوم ایسدون پیش‌تر رفته باشد، و آنچه درباره کشورهای آنسوی این منطقه میگوید همانها است که از این و آن شنیده است.

بطوریکه خود اظهار میکند، آنچه او میگوید همانست که ایسدون‌ها میگفته‌اند.

اما ما سعی خواهیم کرد هر مقدار اطلاعات دقیقی که از راه شایعات درباره دورترین نقاط ممکن بدست آورده‌ایم در این مقام نقل کنیم.

۱۷- اگر از بندر بوریستن «۱» شروع کنیم- زیرا این بندر درست در وسط قسمت

یا هاتفان معروف آن بصدق پیشگوئی و حدس صائب حوادث آینده شهرتی خاص داشتند.

اکثر پادشاهان و سرداران و سران اقوام و ملل باستان قبل از اقدام به هر عمل بزرگ کسانی برای مشورت با خدایان به آن معبد میفرستادند.

(۱)- بوریستن(Borysthene) رود دنیپر(Dniepre) امروز است. محتمل است منظور مؤلف از این بندر شهری بوده است که در مصب رود دنیپر قرار داشته(Belles Lettres - جلد چهار صفحه ۵۸).

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۸

ساحلی «۱» سرزمین سکاها قرار دارد. از این بندر «۲» ببعد اولین قومی که مشاهده میشود قوم کالی‌پی‌ها «۳» است که قومی است نیمه یونانی و نیمه سکائی. بالاتر «۴» از آنها قوم دیگری است که آلازون «۵» نام دارد. طرز زندگی این قوم و قوم کالی‌پی از همه حیث بطرز زندگی سکاها شباهت دارد با این تفاوت که آنها گندم و پیاز و سیر و باقلا و ارزن را کشت و مصرف میکنند. بالاتر از آنها اقوام نور «۶» وجود دارند.

بالاتر از سرزمین نورها در جهت شمال تا جائیکه ما اطلاع داریم صحرائی است غیر مسکون. اقوامی که نام بردم همه در طول رود هیپانیس «۷» در مغرب بوریستن اقامت دارند.

---

(۱)- مقصود قسمتی از این سرزمین است که مجاور دریای سیاه بوده و در حقیقت قسمت جنوبی آنرا تشکیل میداده است (هردوت- همین کتاب- بند ۱۰۱)

(۲)- هردوت این بندر ساحلی را که بقول خود در قسمت وسطای ساحل سرزمین سکاها قرار داشته نقطه شروع مطالبی قرار داده که درباره اقوام و ملل این سرزمین نقل کرده است.

باحتمال زیاد علت این طرز بیان مؤلف آنست که اصولا مؤلف اطلاعات خود را در این باره در همین بندر بدست آورده و بهمین جهت نقطه شروع آنرا نیز همین بندر قرار داده است(Belles Lettres جلد ۴- صفحه ۵۸).

(۳)- Callipies

(۴)- مؤلف در این مقام اقوام را بترتیبی که نسبت بساحل دریای سیاه قرار گرفته بودند شرح داده است؛ از اینقرار اولین قوم ساحل شمالی دریای سیاه قوم سکائی و دورتر از آنها در داخل روسیه فعلی قوم کالی‌پی بوده است و در اینجا مؤلف در مقام آنست که

شرح دهد که بنسبتی که بداخل این سرزمین رو بشمال پیش میرویم اقوام دیگری نیز در آن سرزمین سکونت داشته‌اند.

(۵)-Alazons

(۶)- نور)Neures(مردمان سارمات که در قسمتی از لیتوانی کنونی سکونت داشتند و بحکایت افسانه‌های باستان و روایت هردوت قادر بودند خود را بشکل گرگ درآورند.

(۷)- هیپانیس)Hypanis(ظاهرا نام قدیم رودبوک امروز بوده است.Belles-)Lettres- جلد چهار- صفحه ۵۹)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۸۹

۱۸- همینکه از رود بوریستن عبور کنیم «۱»، ابتدا در ساحل دریا با هیلیا «۲» روبرو میشویم؛ بعد از آن، کمی جلوتر در داخل خشکی، سکاهای زارع سکونت دارند که یونانیان ساکن سواحل رود هیپانیس آنها را بوریستنی مینامند، در حالیکه آنها خود را بنام محل اولبیائی «۳» مینامند. این سکاهای زارع سرزمینی را در تصرف دارند که از جانب مشرق بفاصله چهار روز راه تا ساحل رود پانتی‌کاپس «۴» ادامه مییابد و از جانب شمال بمقدار یازده روز بحرپیمائی در جریان رود بوریستن توسعه دارد. از اینجا ببعد و بالاتر از این اقوام، صحرائی وسیع وجود دارد. و پس از این صحرا آدمخوارانی سکونت دارند که قومی مخصوص میباشند و از نژاد سکاها نیستند. بالاتر از آدمخواران صحرای واقعی شروع میشود که تا جائیکه ما اطلاع داریم هیچ موجود انسانی در آن زیست نمیکند.

---

(۱)- هردوت ظاهرا از پیچ بزرگ رود دنیپر (بوریستن) بی‌اطلاع بوده (همین کتاب- بند ۵۳) و بهمین جهت احتمال میرود بسیاری از اقوامی را که وی تصور میکرده که در آنسوی این رود سکونت داشته‌اند در حقیقت در همین سوی آن بوده‌اند-Belles Lettres(جلد ۴- صفحه ۵۹).

(۲)- هیلیا)Hylaia(- درباره این محل رجوع شود به توضیحات مؤلف در بند ۱۸ و ۱۹ و ۷۶ همین کتاب.

(۳)- در عهد عتیق نام اولبیا)Olibia(بچندین شهر اتلاق میشد که از همه مهمتر شهری بود از مهاجرین ملطی و یونانی در ساحل رود بوریستن؛ این شهر همانست که هردوت در این بند بآن اشاره میکند. همچنین در بی‌تی‌نی)Bithynie(و پامفیلی)Pamphylie(که هر دو از نواحی قدیم آسیای صغیر بوده‌اند دو شهر باین نام وجود داشته است.

(۴)- رود پانتی کاپس)Panticapes(ظاهرا یکی از شعب چپ رود بوریستن بوده است (هردوت- کتاب حاضر- بند ۵۴). اما در محلی که مؤلف بشرح آن مشغول میباشد رودی باین نام وجود ندارد و شاید مقصود او یکی از شعب راست رود بوریستن بوده که اینگولتز)Ingouletz(نام دارد.Belles Lettres(جلد ۴- صفحه ۵۹).

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۰

۱۹- در طرف شرق این سکاهای زارع پس از عبور از رود پانتی‌کاپس به سرزمین سکاهای بیابانگرد میرسیم که نه بذر میافشانند و نه کشت میکنند. سراسر این منطقه باستثنای هیلیا «۱» عاری از درخت است. سرزمینی که این بیابانگردان در آن سکونت دارند بوسعت چهارده «۲» روز راه‌پیمائی در جهت مشرق میباشد و تا رود گروس «۳» ادامه دارد.

در آنسوی رود گروس مناطقی وجود دارد که به مناطق شاهی معروف است و ما قبلا درباره آن سخن گفتیم. در این منطقه سکاهائی زیست میکنند که از حیث تعداد و جسارت بر دیگر سکاها سبقت دارند و آنها را رعایای خود میدانند.

۲۰- این مناطق در جهت جنوب تا سرزمین اقوام تور «۴» ادامه دارد و از جانب مشرق به خندقی که بوسیله فرزندان کوران حفر شده «۵» و بندر تجارتی کرمن «۶» در ساحل پالوس مایوتیس منتهی میشود.

---

(۱)- هیلیا)Hylaia(- درباره این محل رجوع شود به توضیحات مؤلف در بند ۱۸ و ۱۹ و ۷۶ همین کتاب.

(۲)- مقایسه این رقم با ارقام بند ۱۰۱ همین کتاب درباره وسعت سرزمین سکاها نشان میدهد که مؤلف در این مورد اشتباه کرده و باحتمال زیاد مقصود او چهار روز راه‌پیمائی بوده نه چهارده روز. شاید این اشتباه ناشی از غفلت استنساخ‌کنندگان بعدی و یا دخل و تصرفات آنها بوده و در متن اصلی تاریخ هردوت تناقضی از این لحاظ بین مطالب این بند و بند ۱۰۱ وجود نداشته است.

(۳)- گروس)Gerrhos(- درباره این رود رجوع شود بتوضیحات مؤلف در بند ۵۶ و یادداشت ذیل بند ۵۳ کتاب حاضر

(۴)-Taures

(۵)- درباره این خندق رجوع شود به توضیحات مؤلف در بند ۳ همین کتاب.

(۶)- کرمن)Kremnes(یا کرمنوآ)Cremnoi(

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۱

قسمتی از سرزمین آنها به رود تانائیس «۱» متصل میشود. بالاتر از سکاهای شاهی در جهت شمال ملانکلن‌ها «۲» سکونت دارند که قومی مخصوص میباشند و از نژاد سکاها نیستند. و بالاتر از ملانکلن‌ها تا جائیکه ما اطلاع داریم غیر از مرداب‌ها و صحاری غیر مسکون چیزی نمیتوان یافت.

۲۱- همینکه از تانائیس عبور کنیم دیگر در سرزمین سکاها نیستیم. در اینجا اولین نقطه این زمین به قوم سورومات «۳» تعلق دارد که

در سرزمینی سکونت دارند که بکلی عاری از اشجار وحشی یا دستی است و از آخر خلیج پالوس مایوتیس شروع میشود و بفاصله پانزده روز راه در جهت شمال ادامه مییابد.

۲۲- بالاتر از آنها قطعه دوم به بودنها «۴» تعلق دارد که سرزمینی را در اختیار دارند که سراسر مستور از جنگلهائی از درختان با عطریات مختلف میباشد. بالاتر از قوم بودن در جهت شمال، ابتدا صحرائی قرار داد بوسعت هفت روز راه؛ پس از آن، در جهتی که بیشتر بجانب باد مشرق متمایل میشود قوم تیساژت «۵» سکونت دارد که قومی مخصوص است و افراد آن بتعداد کثیر میباشند و از راه شکار زندگی میکنند.

در نزدیکی آنها و در همان قسمت اقوامی سکونت دارند که به ایرکس «۶» معروف میباشند. مردمان این قوم نیز از شکار زیست میکنند و ترتیب شکار آنها چنین است:

شکارچی بر بالای درختی میرود و در آنجا کمین میکند- سراسر این سرزمین

---

(۱)- تانائیس(Tanais(نام قدیم رود دون)Don(امروز است. شهری بهمین نام در مصب این رود در نزدیکی شهر کنونی آزوف وجود داشته که در دنیای قدیم از لحاظ دادوستد شهرتی خاص کسب کرده بود.

(۲)-Melanclaines

(۳)-Sauromates

(۴)-Boudins

(۵)-Thyssagetes

(۶)-Iyrkes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۲

از درخت فراوانی مستور است- هریک از آنها سگ و اسبی آماده دارند. اسب بقسمی تربیت شده که میتواند برای کوچک کردن جثه خود از روی شکم بر روی زمین بخوابد. وقتی شکارچی از بالای درخت حیوانی را مشاهده میکند تیری بجانب آن حیوان میاندازد و سپس بر اسب میپرد و در حالیکه سگ بدنبال شکار افتاده است بتعاقب آن میپردازد.

آنطرف‌تر از این اقوام، در جهت مشرق سکاهای دیگری سکونت دارند که از سکاهای شاهی جدا شده‌اند و باین منطقه آمده‌اند.

۲۳- سراسر مناطقی که از آنها یاد شد دشت وسیعی را تشکیل میدهد که خاک آن حاصلخیز است و تا سرزمین سکاهای مورد بحث ادامه مییابد. از آنجا ببعد زمین سنگلاخ و شن‌زار است. وقتی قسمت وسیعی از این صحرای سنگلاخ را عبور کنیم با کسانی روبرو میشویم که در دامنه کوه‌های مرتفع «۱» سکونت دارند و همه از زن و مرد بی‌استثناء از زمان تولد طاس هستند.

بینی آنان پهن است و چانه‌ای نیرومند دارند و بزبانی مخصوص تکلم میکنند؛ بطریق سکاها لباس میپوشند و از میوه بعضی از درختان زیست میکنند. درختی که با میوه آن زیست میکنند پونتیک «۲» نام دارد.

ارتفاع این درخت تقریبا برابر ارتفاع درخت انجیر است و میوه آن بدرشتی باقلا است و هسته‌ای در داخل دارد «۳».

وقتی این میوه میرسد، آب آنرا که مایعی غلیظ و سیاهرنگ است با یک قطعه پارچه میگیرند. این آب را که آشی «۴» نام دارد با شیر مخلوط میکنند و سپس میآشامند و یا

---

(۱)- باحتمال زیاد مقصود مؤلف از این کوههای مرتفع رشته جبال اورال جنوبی است. Belles Lettres (جلد ۴ صفحه ۶۱)

(۲)-Pontique

(۳)- ظاهرا این درخت نوعی از گیلاس وحشی بوده است که در مناطق سردسیر میروئیدهBelles Lettres(جلد ۴- صفحه ۶۲).

(۴)-Aschy

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۳

میلیسند. و با قسمت غلیظ تهنشین آن نوعی شیرینی تهیه میشود که با همان تغذیه میکنند؛ زیرا چون مراتع سرزمین آنها فقیر است حیوانات آنها بتعداد کم میباشد.

هریک از آنها در زیر درختی میخوابند که در زمستان آنرا با پوششی از نمد سفید مستور میکنند ولی در تابستان پوششی ندارد.

باین اقوام هیچکس کاری ندارد، زیرا آنها را موجوداتی مقدس میدانند.

این مردمان هیچ سلاح جنگی ندارند و اختلافات اقوام همسایه را حل‌وفصل میکنند.

هرکس که از کشور خود رانده شود و بنزد آنها پناه برد از هرگونه تعرض در امان است.

نام این قوم آرژیپه «۱» است.

۲۴- از این سرزمین و اقوامی که در اینسوی آن سکونت دارند، تا جائیکه این مردمان کله طاس زیست میکنند، ما بخوبی آگاه میباشیم، زیرا از بعضی از سکاهائی که بنزد آنها میروند و همچنین از یونانیان بندر بوریستن و دیگر بنادر دریای سیاه بآسانی میتوان

در این باره استفسار کرد. سکاهائی که بنزد آنها میروند برای این کار از هفت زبان استفاده میکنند و هفت مترجم همراه دارند.
۲۵- بطوریکه ذکر کردم اطلاعات ما بهمین‌جا محدود میشود؛ اما درباره آنچه بالاتر از مردمان کله طاس وجود دارد هیچکس نمیتواند بدرستی سخن بگوید زیرا در این سرزمین کوههای مرتفع و غیرقابل عبور سدی تشکیل داده‌اند که هیچکس نمیتواند از آن عبور کند. این مردمان کله طاس مدعی هستند- و بعقیده من آنچه آنان میگویند باورکردنی نیست- که در این کوهها مردانی زندگی میکنند که پای آنها مانند پای بز است «۲» و بالاتر از این مردمان، اقوام دیگری زیست میکنند که نیمی از سال را در خوابند «۳».

---

(۱)- Argippees

(۲)- محتملا اشاره بمردمان کوهستانی و کوهنوردی است که بعلت سرعت حرکت پاهای آنها را شبیه پای بز که حیوانی سریع الانتقال است تصور کرده‌اند.

(۳)- محتملا اشاره به شب‌های طویل مناطق قطبی است که ظاهرا مردمان باستان جسته گریخته اطلاعات پراکنده‌ای درباره آن داشته‌اند.Belles Lettres(جلد ۴- صفحه ۶۳

تاریخ هردوت، ج‌۴، ص: ۹۴

من هیچیک از اینها را باور نمیکنم.
ما یقین داریم که در طرف شرق مردمان کله طاس مردمان ایسدون زندگی میکنند، ولی درباره آنچه در شمال این قوم از مردمان کله طاس و ایسدون‌ها و غیره وجود دارد غیر از آنچه خود آنها نقل میکنند اطلاعی در دست نداریم.
۲۶- بطوریکه نقل میکنند ایسدون‌ها عادات و رسومی دارند که چنین است: اگر کسی پدرش بمیرد، هریک از خویشان حیوانی برای او میآورند و قربانی میکنند و گوشت آنرا قطعه‌قطعه میکنند. سپس جسد پدر میزبان خود را نیز قطعه‌قطعه میکنند و همه این گوشت‌ها را باهم مخلوط میکنند و با آن ضیافتی ترتیب میدهند «۱». موها و کرکهای سر مرده را میکنند و سپس سر را تمیز و سرخ میکنند و آنگاه در موقع قربانیهای بزرگ سالیانه خود، مانند اشیاء مذهبی آنرا پرستش و نیایش میکنند «۲». همانطور که یونانیان با برگذاری مراسمی در سال متوفی از او تجلیل میکنند، فرزندان این قوم باین ترتیب از خاطره پدران خود تجلیل میکنند. از طرف دیگر ایسدون‌ها نیز مانند مردمان کله طاس اشخاصی منصف و عادل میباشند و زنان آنان همردیف مردانند و قدرت آنها با قدرت مردان برابر است.
۲۷- از اینقرار این اقوام نیز شناخته شده‌اند. اما درباره اقوامی که بالاتر از آنها در شمال قرار دارند فقط ایسدون‌ها هستند که وجود مردمان یک چشم و گریفون‌های محافظ

---

(۱)- نظیر این رسم بنا بگفته مؤلف بین اقوام ماساژت نیز وجود داشته با این تفاوت که آنها اشخاص مسن را زنده قطعه‌قطعه میکرده‌اند تا از زجر و شکنجه دوره کهولت در امان باشند (هردوت- کتاب اول- بند ۲۱۶).

(۲)- جالب‌توجه است که سکاها نیز با سرهای بریده دشمنان خود عملی مشابه آن انجام میداده‌اند با این تفاوت که مقصود آنها از این عمل تجلیل مرده نبوده بلکه تحقیر او بوده و بهمین جهت کاسه سر را برای مصرفی مخصوص اختصاص میداده‌اند (هردوت- کتاب حاضر- بند ۶۵)

تاریخ هردوت، ج‌۴، ص: ۹۵

طلا را تأیید کرده‌اند «۱». سکاها فقط آنچه را که شنیده‌اند نقل میکنند و ما نیز این مطالب را از قول سکاها نقل میکنیم. نامی که ما به آریماسپ‌ها «۲» داده‌ایم سکائی است؛ زیرا «آریما» «۳» در زبان سکائی بمعنای «یک» و «سپو» «۴» بمعنای «چشم» است.
۲۸- در تمام مناطقی که نام بردم زمستان بسیار سخت است، بطوریکه مدت هشت ماه از سال سرمائی طاقت‌فرسا حکمفرما است. اگر در این مدت آب بر روی زمین بریزند، گل نمیشود. اما اگر آتش روشن کنند، گل خواهد شد. دریا و سراسر بسفر کیمری «۵» یخ

---

(۱)- از افسانه‌های قدیم نواحی آلتائی و آثار باستانی مربوط به این سرزمین چنین استنباط میشود که در این نواحی که معادن طلا بتعداد زیاد وجود داشته از قدیم‌ترین ایام افسانه‌هائی درباره این ثروت طبیعی و مردمان یک چشم و پرندگان مخصوصی که نگاهبان و حافظ طلا بوده‌اند بر زبانها جاری بوده. در تمام افسانه‌های مردمان ساکن این نواحی انعکاسی از این تصورات مشاهده میشود، با این تفاوت که یک جا صحبت از پرنده‌ایست که محافظ معادن طلا میباشد و در جای دیگر صحبت از اژدهائی است که مراقب کوههای حاوی معادن است. Belles Lettres (

جلد ۴ صفحه ۶۴)

(۲)- Arimaspes

(۳)- Arima

(۴)- Spou

(۵)- این اصطلاح را یونانیان و مورخان باستان به دو بغاز و یک منطقه اطلاق میکرده‌اند:

۱) باشتقاق کلمه‌ای یونانی که بمعنای تنگنا و معبر بوده این اصطلاح به بغاز بسفر امروز اطلاق میشده است.

۲) بسفر کیمری به بغازی گفته میشد که امروز بغازینی‌کاله(Ienikalee(یا کرچ)Kertsch(نام دارد. این بغاز در منطقه کریمه قرار دارد و دریای آزوف را بدریای سیاه متصل میکند.

۳) همچنین بسفر به سرزمینی گفته میشد که شامل نواحی جنوبی روسیه امروز بوده و در شمال بسفر کیمری و در دو سوی آن بطرف شمال امتداد داشته است. پایتخت این کشور کهن شهر معروف پانتیکاپه(Panticapee) بوده که هرودت مکرر از آن نام برده است. از شهرهای مهم آن اولبیا)Olbia(و تانائیس)Thanais(بوده که باز مؤلف مکرر از آنها یاد کرده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۶

میزند بقسمی که سکاهائی که در خارج از خندقها زیست میکنند دسته جمعی بروی یخها میروند و گردونه‌های خود را از روی آن میگذرانند و به سرزمین سند «۱» میروند.

چنین است وضع زمستان در تمام مدت هشت ماه آن.

بعلاوه در مدت چهار ماه از بقیه سال هوا در این سرزمین گرم نمیشود. زمستان اینجا با زمستان تمام نواحی دیگر فرق دارد.

بارندگی در تمام مدت زمستان در دوره‌ای که عادهٔ باران میبارد آنقدر کم است که جای آن ندارد از آن صحبتی بشود، در حالیکه در تابستان بطور مداوم باران میبارد.

در سرزمین سکاها غرش رعد در فصولی که در دیگر نقاط شنیده میشود بگوش نمیرسد «۲»؛ اما در تابستان رعد بشدت میغرد. و اگر در زمستان بغرد بهمان اندازه که از یک معجزه تعجب میکنند از آن نیز تعجب خواهند کرد. همچنین اگر زلزله‌ای روی دهد، چه در زمستان و چه در تابستان، در سرزمین سکاها آنرا حمل بر معجزه میکنند.

اسب‌ها با استقامت تمام این سرمای شدید را تحمل میکنند، در حالیکه خرها و قاطرها هرگز قدرت تحمل آنرا ندارند.

در دیگر کشورها وضع برعکس است و اسب‌ها در نتیجه سرما بمرض شاقلوس مبتلا میشوند و میمیرند، در حالیکه قاطرها و خرها در برابر آن مقاومت میکنند.

۲۹- بعقیده من، اگر در سرزمین سکاها گاوهای بی‌شاخ از شاخ محرومند علت آن نیز آب و هوای این ناحیه است. یکی از قرائنی که در تأیید این موضوع میتوانم عنوان کنم مفهوم یکی از اشعار اودیسه هومر «۳» است که چنین میگوید: «و افریقا سرزمینی که بره‌ها در آنجا بسرعت شاخ درمیآورند «۴».»

---

(۱)- سند)Sindes(شبه جزیره تامان)Taman(و سرزمین آناپا)Anapa(بوده است. Belles Lettres (- جلد ۴- صفحه ۶۴)

(۲)- مقصود مولف دو فصل بهار و پائیز است که در آب و هوای مدیترانه‌ای یونان فصل بارندگی و رعد و برق بوده است.

(۳)- Homere

(۴)- اودیسه- ج ۴- ب ۸۵Belles Lehres (- جلد ۴- صفحه ۶۴)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۷

بعبارت بهتر مقصود گوینده اینست که در مناطق گرم شاخ حیوانات بسرعت میروید و برعکس، در مناطقی که سرمای شدید حکمفرما است اصولا شاخی بر سر حیوانات نمیروید و اگر هم بروید بسیار کوچک خواهد بود «۱».

۳۰- از اینقرار آنچه درباره این مناطق نقل کردم نتیجه سرمای آنجا است. اما آنچه موجب تعجب من شده اینست که (چون از آغاز کتاب خود تاکنون مرتبا بمطالب خارج از موضوع اشاره کرده‌ام) چرا در سراسر ناحیه اله «۲» هرگز قاطری بوجود نمیآید، در حالیکه این ناحیه منطقه‌ای سرد نیست و ظاهرا دلیل دیگری برای این امر نمیتوان یافت. بطوریکه اهالی اله خود نقل میکنند علت اینکه قاطر در سرزمین آنها بوجود نمیآید نفرین و لعنتی است که بر آن سرزمین شده است.

حقیقت آنستکه وقتی فصلی که مادیان‌ها بارور میشوند فرا میرسد، آنها را بخارج از سرزمین اله و بنزد اقوام مجاور میبرید و در آنجا که سرزمین خارجی است الاغها را با آنها آمیزش میدهند تا آبستن شوند؛ پس از آن، آنها را به کشور خود بازمیگردانند.

۳۱- اما درباره پرهائی که بگفته سکاها فضای نقاط دورافتاده خشکی از آن انباشته شده و مانع عبور و مرور و دیدن اشیاء میشود آنچه بنظر من میرسد اکنون نقل میکنم.

بالاتر از سرزمینی که مورد بحث است پیوسته برف میبارد. البته طبیعی است که در تابستان کمتر از زمستان میبارد. درینصورت هرکس که ریزش برف انبوه را بر روی زمین از نزدیک دیده باشد میتواند تصور کند که من چه میخواهم بگویم. زیرا دانه‌های

---

(۱)- صحت یا سقم ادعای هردوت در این مورد وقتی آشکار میشود که گوزن‌ها و چهارپایان زورمند قطبی را در نظر مجسم کنیم

که از شاخ‌های پرپیچ‌وخم و نیرومند خود در زحمت میباشند. شاخ پرپیچ‌وخم و گوزن نیرومند، امروز مظهر سرمای مناطق قطبی شناخته میشود.

(۲) اله(Elee) از شهرهای قدیم یونان واقع در ائولی(Eolie) - شهر دیگری بهمین نام در ایتالیای باستان وجود داشته که بوسیله مهاجرین شهر فوسه تأسیس شده بود و مکتب فلسفی معروفی بدان منسوب است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۸

برف به پر شباهت دارد و اگر قسمت‌های شمالی این منطقه غیرمسکون است علت آنست که زمستان آنجا چنین است. پس حدس من آنست که وقتی سکاها و کسانی که اطراف آنها زیست میکنند از این پرها صحبت میکنند در حقیقت بکنایه از برف سخن میگویند.

۳۲- من از آنچه درباره دورافتاده‌ترین مناطق نقل کرده‌اند سخن گفتم. اما درباره مردمان شمالی نه از سکاها و نه از کسان دیگر که در این قسمت زیست میکنند هیچکس غیر از ایسدون‌ها، اطلاعی ندارد «۱» و بعقیده من ایسدون‌ها نیز در این باره چیزی نقل نکرده‌اند «۲»، زیرا اگر آنها چیزی نقل میکردند سکاها نیز باید نقل کرده باشند، همچنانکه از مردمان یک چشم نقل کرده‌اند. فقط در آثار ازیود «۳» درباره مردمان شمالی سخن گفته شده است؛ همچنین است اشعار اپیگون «۴» هومر، اگر واقعا او را بتوان مؤلف آن دانست.

---

(۱)- طرز بیان هردوت در این عبارت طوری است که معلوم میشود قبل از او مورخان یا جغرافی‌دانان یونانی مطالبی درباره این «مردمان شمالی» نقل کرده‌اند که هردوت در این مقام که بشرح حال اقوام ساکن نواحی سرد مشغول است نسبت به صحت وجود آنها تردید میکند. از لحن بیان و طرز کلام مؤلف که تا حدی نیشدار بنظر میرسد باید حدس زد که مخاطب او احتمالا هکاته معروف از اهل ملط است که مؤلف مکرر بطور صریح و غیرصریح با او بمجادله پرداخته و در بسیاری از موارد دیگر در رد نظریات او استدلال کرده است. اگر این حدس صحیح باشد باید تصور کرد که بی‌تردید مؤلف در جمع‌آوری مطالب این قسمت از کتاب خود تحت‌تأثیر کامل نویسندگان پیشین خود و از جمله هکاته معروف بوده و این فرض هم وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم مؤلف باین نواحی و حتی نواحی مجاور و نزدیک آن اصولا سفری نکرده است.

(۲)- درینصورت باید مطالبی که بادعای مؤلف آریستئاس(Aristeas) درباره «مردمان شمالی» از قول ایسدون‌ها نقل کرده صحت نداشته باشد (هردوت همین کتاب- بند ۱۳).

(۳)- ازیود(Hesiode) - شاعر معروف یونان در قرن هشتم قبل از میلاد. در ناحیه بئوسی(Beotie) بدنیا آمد و در زمینه اشعار اخلاقی شهرتی فراوان یافت. اثر معروف اوتئوگونی(Theogonie) نام دارد که ترجمه آن «شجره نسب خدایان» است.

(۴)Epigones

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۹۹

۳۳- اما فقط اهالی دلوس «۱»، هستند که بیش از هر قوم دیگر درباره آنها سخن گفته‌اند.

بطوریکه اینان نقل میکنند مردمان شمالی هدیائی برای خدایان بنزد سکاها میآورده‌اند که آنرا با قشری از کاه گندم مستور میکرده‌اند، اقوام دیگر آنها را از سکاها و اقوام مجاور بدست میآورده‌اند و بسوی مغرب تا دورترین نقاط و سواحل آدریاتیک میفرستاده‌اند و از آنجا بطرف جنوب منتقل میشده است.

نخستین مردمان یونانی که این هدایا را دریافت میکرده‌اند اهالی دودون «۲» بوده‌اند. سپس هدایا بوسیله اهالی دودون به خلیج مالیاک «۳» میرفته و از آنجا به اوبه «۴» منتقل میشده و از این محل به شهر کاریستوس «۵» فرستاده میشده است.

اما بعد از کاریستوس به آندورس «۶» فرستاده نمیشد و اهالی کاریستوس آنها را مستقیما به تنوس «۷» میبرده‌اند، و اهالی تنوس نیز به دلوس منتقل میکرده‌اند چنین است بشرحی که اهالی دلوس نقل میکنند ترتیب انتقال این هدایا به سرزمین آنها.

ولی ظاهرا مردمان شمالی اول بار این هدایا را بوسیله دو دوشیزه جوان فرستاده‌اند که بنا بگفته اهالی دلوس نام آنها هیپروشه «۸» و لاودیکه «۹» بوده است.

مردمان شمالی برای حمایت این دوشیزگان پنج تن از افراد خود را با آنها

---

(۱) دلوس(Delos) - از مجمع الجزایر یونان باستان که بحکایت افسانه‌های عتیق موطن آپولون و دیان(Diane) خدایان معروف بوده و مدتها مورد احترام و پرستش جمیع قبایل و اقوام یونانی‌نژاد و از مراکز مهم رفت‌وآمد دریای مدیترانه محسوب میشده است

(۲) دودون(Dodone) از شهرهای معروف ناحیه اپیر در یونان باستان- شهرت این شهر بیشتر بعلت معبدی بود که در کنار جنگل مجاور آن قرار داشت و مخصوص خداوند زوس (ژوپیتر) بود و صدای مرموز هاتف آن از خلال زمزمه شاخ برگ درختان آن بگوش می‌رسید.

(۳)Maliaque

(۴)Eubee

Carystos(۵)

Andors(۶)

Tenos(۷)

Hyperoche(۸)

Laodike(۹)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۰

همراه کردند و اینها همانها هستند که امروز پرفر «۱» نام دارند و در دلوس احترامات زیادی برای آنها قائل میباشند. اما چون کسانی که باین عنوان فرستاده میشدنـد دیگر به سرزمین خود بازنمی‌گشتند، آنها نگران شدند که مبادا وضعی پیش آید که هرگز شاهد بازگشت فرستادگان پی‌درپی خود نباشند.

پس تصمیم گرفتند که هدایای خود را در قشری از کاه گندم مستور کنند و به سرحد ببرند و از همسایگان خود بخواهند که آنها را از طریق کشور خود به اقوام مجاور منتقل کننـد. بـدین ترتیب بود که این هدایا طی طریق میکرد و به دلوس میرسید. اما من خود از سنتی بـاخبرم که میتوان بـا آنچه که دربـاره هـدایای مورد بحث روی میدهـد قیـاس کرد و آن چنین است: وقتی زنـان تراکیه «۲» و پئونی «۳» قربـانی به آرتمیس «۴» شاهی هـدیه میکننـد، با هدایائی که آنها در دست دارند همیشه مقداری کاه گندم ضـمیمه است. چنین است آنچه تا جائیکه من اطلاع دارم این زنان انجام می‌دهند.

۳۴- دوشیزگان و جوانان دلوس بیاد دوشیزگانی که از جانب مردمان شمالی آمده

---

(۱)- پرفر(Perpheres(ظاهرا فرستادگانی بوده‌اند که از جانب ساکنان شـمالی بعنوان نماینده تجاری به شهرها و جزایر یونان و از جمله به دلوس اعزام میشده‌اند. Belles Lettres (

- جلد ۴- صفحه ۶۷)

(۲)- تراکیه یا تراس(Thrace(امروز از نواحی اروپای باستان واقع در شمال یونان و دریای اژه؛ محل سکونت اقوام یونانی نژادی بوده است که از نواحی شـمالی یونان به سواحل و جزایر این سـرزمین مهاجرت میکرده‌اند. وضع خاص این سـرزمین موجب شد که یونانیان باستان آنرا صحنه بسیاری از افسانه‌های قدیم خود دانند.

(۳)- پئونی(Peonie(نام قـدیم قسـمتی از مقدونیه است که بنام پئون(Peon(که در رأس دسـته‌ای از اقـوام ائولی در ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد باین سرزمین قدم نهاد خوانده شد و بعدها در زمان فیلپ مقدونی بکلی ضمیمه مقدونیه اصلی گردید.

(۴)- آرتمیس(Artemis(یا دیان(Diane(الهه شـکار در یونان باستان که در سراسـر جزایر و نقاطی که عناصر یونانی سکونت داشتند مورد پرستش بود. در دلوس(Delos(و افز(Ephese(دو معبد بزرگ بنام او برپا شده بود؛ بنای معبد دوم ۲۲۰ سال بطول انجامیده بود. در مصر او را بنام ایزیس(Isis(و در فریجیه بنام سی‌بل(Cybele(ستایش می‌کردند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۱

و در دلوس مرده بودنـد موهـای خود را کوتاه میکننـد. این دوشیزگان قبل از ازدواج قسـمتی از گیسوان خود را میبرنـد و آنرا گرد غلافی می‌پیچنـد و بر روی مقبره دودختران قرار میدهنـد (این مقبره هنگام ورود به معبد آرتمیزیون «۱» در قسمت چپ قرار دارد و در محـل آن درخـت زیتـونی روئیـده است). جوانـان دلـوس نیز بهر تعـداد که باشـند مقـداری از موهـای خـود را گرد گیـاه سـبزی می‌پیچند و بر روی قبر میگذارند. چنین است احتراماتی که اهالی دلوس نسبت به این دوشیزگان رعایت میکنند.

۳۵- ولی همین اهالی دلوس نقل میکنند که حتی قبل از هیپروشه و لاودیکه دو تن دیگر از دوشیزگان مردمان شمالی بنام آرژه «۲» و اوپیس «۳» به دلوس آمده و از همان ممالکی عبور کرده بودند که آندو دوشـیزه عبور کرده بودند. گویا هیپروشه و لاودیکه باین قصـد آمـده بودند که خراجی را که مردمان شـمالی بجبران زایمان سـریع «۴» قبول کرده بودنـد برای ایلیتی «۵» بیاورنـد. اما آرژه و اوپیس گویـا خـود بهمراه ایـن دو الهه «۶» آمـده بودنـد. بطوریکه بـاز اهـالی دلوس نقـل میکننـد. برای آرژه و اوپیس نیز احترامات دیگری رعایت میشود که چنین است: زنان دلوس نام

---

(۱)- آرتمیزیون(Artemision(معبد آرتمیس الهه شکار در یونان باستان که در دلوس برپا شده بود.

(۲)-Arge

(۳)-Opis

(۴)- مقصـود زایمان سـریع و بی‌درد الهه لتو(Leto(است که بحکایت افسانه‌های باسـتان الهه ایلیتی(Ilithye(او را در خـانه خود مسکن و درد زایمان او را تسکین داده بوده است-Belles Lettres(جلد ۴ صفحه ۶۸).

(۵)-(Ilithye(

(۶)- مقصـود از این دو الهه یکی لتو(Leto(است که بحکـایت افسانه‌های باسـتان برای زایمان خود به دلوس آمـده بود و دیگری ایلیتی(Ilithye(است که از سـرزمین مردمان شـمالی برای کمک به لتو و تسـکین درد او به دلوس آمده بود. در نسخ خطی از «دو

خدا» صحبت در میان است، ولی باحتمال قریب بیقین مقصود همین دو الهه است که هردوت مدعی است آرژه و اوپیس قبلا بهمراه آنها به دلوس آمده بودند)Belles Lettres(جلد ۴ صفحه ۶۸).

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۲

آنانرا در سرودی که یکی از اهالی لیسی «۱» بنام اولن «۲» بافتخار آنها سروده بر زبان جاری میسازند و برای آنان اعانه جمع‌آوری میکننـد؛ ساکنـان جزایر و اهـالی یـونی رسم خوانـدن سـرود اوپیس و آرژه و ذکر نـام آنهـا و جمـع‌آوری اعـانه را از اهـالی دلـوس آموخته‌اند (دیگر سـرودهای باستانی را که در دلوس زمزمه میشد همین شخص که از لیسی آمده بود سروده است «۳»)؛ همچنین در موقعی که رانهای قربانی‌ها را بر روی قربانگاه میسوزاننـد، تمام خاکستری را که از آن بـدست میآیـد بر روی قبر اوپیس و آرژه نثار میکنند. قبر آنها در پشت معبد آرتمیس رو بمشرق و در نزدیکی تالار ضیافت اهالی کئوس «۴» قرار دارد.

۳۶- در اینجـا سـخن دربـاره مردمـان شـمالی کـافی است. زیرا من از افسانه‌ای که درباره آباریس «۵» ساخته‌انـد و بحکایت آن این شخص که ظـاهرا از مردمـان شـمالی بوده است بی‌آنکه چیزی بخورد با خـدنگ معروف خود در سراسـر زمین گردش کرده سـخن نخواهم گفت.

اگر مردمانی وجود دارند که به «مردمان شـمالی» معروف میباشـند، بی‌تردید مردمانی نیز وجود دارند که «مردمان جنوبی» نام دارند. وقتی من مشاهـده میکنم که تـاکنون بسیاری از اشـخاص طرح‌های کلی از زمین تهیه کرده‌انـد ولی هیچیک تفسـیر مسـتدلی از آن نداده‌اند، واقعا بخنده میافتم «۶». اینها تصور میکنند که جریان آب

---

(۱)- لیسی)Lycie(یا لیسـکیه از نواحی آسیای صغیر واقع در شمال غربی این شبه‌جزیره در ساحل دریای مدیترانه و دریای اژه که از یـک طرف بـه کـاری)Carie(و از طرف دیگر بـه پـامفیلی)Pamphilie(محـدود بـود. سـرزمین لیسـی و میلی را در قـدیم میلیاد)Miliade(مینامیدنـد. ساکنـان اصـلی آنرا مهاجرین کرت)Crete(تشکیل میدادنـد که مانند اهالی دیگر مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیر در زمان کوروش مطیع امپراتوری پارس شدند.

(۲)-Olen

(۳)- مقصود اولن)Olen(است

(۴)- کئوس)Keos(یا)Ceos(

(۵)-Abaris

(۶)- هدف هردوت در این عبارت چندپهلو هکاته و دیگر مؤلفان عهد عتیق است که مطالب مشروحی درباره شکل زمین و مناطق مختلف آن نقل کرده‌اند و هردوت همه‌جا با استفاده از هر فرصت باشاره و کنایه از آن انتقاد کرده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۳

اقیـانوس گرداگرد زمین را فرا گرفته «۱» و زمین بشکل چرخی مدور است و آسـیا با اروپا برابر است. اکنون من سـعی خواهم کرد وسعت هریک از این دو قاره و شکل آنها را در چند کلمه بیان کنم «۲».

۳۷- در قسـمت مرکزی آسیا پارس‌ها سکونت دارند که تا دریای جنوب که بدریای اریتره «۳» معروف است پراکنده میباشند. بالاتر از آنها در جهت باد شـمال مادها سکونت دارند و بالاتر از مادها ساسپیرها «۴» قرار دارند. بالاتر از ساسپیرها اهالی کولشید «۵» قرار دارند که تا دریای شمال «۶» که رود فاز «۷» بآن میریزد پراکنده می‌باشند.

۳۸- این چهار قوم در فاصله بین دو دریا سکونت دارند. از آنجا در جهت مغرب دو شبه- جزیره از قسـمت مرکزی جدا میشوند و بداخل دریا پیش میروند و من اکنون بوصف

---

(۱)- این نظریه معروف متعلق به هکاته مورخ و جغرافی‌دان یونان باستان است که عقیده داشت آبهای اقیانوس مانند رودهائی عمیق و عظیم بگرد زمین در حرکت میباشند و زمین مانند نگین انگشتر در میان آن قرار دارد.

(۲)- با اینکه مؤلف در اینجا وعده داده است که در سطور بعد درباره وسعت آسیا و اروپا و شکل این دو قاره و مقایسه آندو سخن خواهـد گفت با این حال به شـرح مطالبی که درباره پارس‌ها و خاندان هخامنشـی نقل کرده اکتفا کرده و نه تنها درباره اروپا سـخن نگفته بلکه در مورد آسیا نیز بیشتر به شرح و بسط درباره سرزمین پارس و مردمان آن پرداخته و بسیاری از قبایل و مردمان آن زمان آسیا را فراموش کرده است.

(۳)- دریای اریتره)Erythree(اقیانوس هنـد و دریاهای منشـعب از آنست که در دنیای باسـتان باین نام خوانـده میشد. منشاء این نامگـذاری یکی از افسانه‌هـای قـدیم است که بحکـایت آن اریتراس)Erythras(فرزند پرسه)Persee(در این دریـا غرق شـده است.

(۴)- ساسپیر)Saspires(دسته‌ای از اقوام سکائی بودند که در سواحل ارس و بالاتر از آن سکونت داشتند

(۵)- کولشید)Colchide(از نواحی قدیم آسیا واقع در مشرق دریای سیاه و جنوب قفقاز که رود فاز)Phase(یا ریون)Rion(آنرا مشروب میکرد.

(۶)- مقصود دریای سیاه است

(۷)- فاز(Phase(رودی بوده است در ایالت کولشید(Colchide(از نواحی قدیم آسیای صغیر که امروز ریون(Rion(نام دارد

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۴

آنها میپردازم. از طرف دیگر، یکی از این دو شبه‌جزیره که از جانب شمال از رود فاز آغاز میشود در داخل دریا در حاشیه دریای سیاه و هلسپون «۱» تا دماغه سیژه «۲» در تروآد «۳» پیش میرود. همین شبه جزیره از جانب جنوب از خلیج میریاندروس «۴» که مجاور فنیقیه میباشد تا برجستگی تریوپیون «۵» ادامه می‌یابد. در این شبه‌جزیره سی قوم زندگی میکنند.

۳۹- این یکی از آن دو شبه‌جزیره است. شبه‌جزیره دوم که از پارس شروع میشود در داخل دریای اریتره پیش میرود. این شبه‌جزیره شامل پارس «۶» و بعد از آن آشور و بعد از آشور عربستان میباشد و به خلیج عربستان «۷» که داریوش در آنجا مجرائی به نیل حفر کرد منتهی میشود- در حقیقت این شبه‌جزیره باینجا منتهی نمیشود «۸»، ولی معمول اینست که چنین میگویند-. از پارس تا فنیقیه منطقه بسیار وسیعی وجود دارد؛ اما از فنیقیه ببعد شبه‌جزیره در طول سواحل سوریه فلسطین و مصر در داخل این دریا پیش میرود و در مصر بپایان میرسد. در این قسمت فقط سه قوم زیست میکنند.

۴۰- چنین بود قسمت‌هائی از آسیا که بین سرزمین پارس و غرب قرار داد. و اما قسمت هائی که در جهت شرق و طلوع آفتاب در آنسوی اقوام پارس و ماد و ساسپیر و کولشید

---

(۱)- هلسپون(Hellespont(یا دریای هله(Hellee(نام قدیم بغازهای بسفر و داردانل است که دریای سیاه را بدریای مدیترانه متصل و قاره اروپا را از آسیا جدا میکند.

(۲)-Sigee

(۳)- تروآد(Troade(منطقه‌ای واقع در شمال شرقی آسیای صغیر در ساحل جنوبی دریای سیاه

(۴)-Myriandros

(۵)-Triopion

(۶)- هردوت قبلا در بند ۳۷ همین کتاب سرزمین پارس را در قسمت مرکزی آسیا نام برده بود و در این بند بی‌توجه بآنچه قبلا گفته است از نو پارس را بعنوان قسمتی از شبه‌جزیره عربستان (یعنی شبه‌جزیره دوم پس از شبه‌جزیره آسیای صغیر) معرفی میکند.

تاریخ هردوت ج۴ ۱۰۴ پارس‌ها در سرزمین سکاها پارس‌ها در افریقا و بغازها و تراکیه یونان در معرض خطر ..... ص : ۷۲

(۷)- مقصود دریای احمر است که بامر داریوش در قسمت علیای آن مجرائی بین آبهای آن و انشعابات مصب نیل حفر و دریای مدیترانه را بدریای احمر متصل شد.

(۸) زیرا افریقا نیز از طریق صحرای سینا بآن مربوط بوده (هردوت- همین کتاب بند ۴)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۵

قرار دارند، از یکطرف بدریای اریتره و از جانب شمال بدریای خزر و رود آراکس «۱» که بسوی مشرق جاری است محدود میباشند.

در اینجا اراضی تا حدود هند مسکون است. اما از هند ببعد در جهت طلوع فجر بایر است «۲» و هیچکس نمیتواند چیزی درباره آن نقل کند.

۴۱- چنین است حدود و ثغور آسیا و وسعت آن. و اما درباره افریقا باید گفت که چون این سرزمین بلافاصله بعد از مصر واقع شده در شبه جزیره دوم قرار دارد. این شبه‌جزیره در طرف مصر باریک میشود.

از این دریا تا دریای اریتره «۳» در حقیقت صد هزار ارژی «۴» فاصله است که جمعا هزار ستاد «۵» میشود. اما بعد از این قسمت باریک، بار دیگر شبه‌جزیره عریض میشود و آنرا در این قسمت افریقا مینامند «۶».

---

(۱)- درباره رود آراکس(Araxe(رجوع شود به بند ۲۰۲ از کتاب اول و بند ۳۶ از کتاب سوم. از آنجا که هردوت تصور میکرده که رودهای مشرق زمین عموما بسوی شرق جریان دارد، در این مقام درباره جریان رود آراکس مطالبی نقل کرده است که با آنچه خود در بند ۲۰۲ از کتاب اول نقل کرده مباینت دارد. نظیر این ضد و نقیض‌گوئی را در مطالبی که مؤلف درباره جریان رود سند نقل کرده نیز میتوان مشاهده کرد.

(۲)- رجوع شود به کتاب سوم- بند ۹۸

(۳)- یعنی از دریای مدیترانه تا دریای احمر (طول تقریبی کانال سوئز امروز)

(۴)- ارژی(Orgye(واحد طول در یونان باستان و برابر یک متر و ۷۷۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۵)- ستاد(Stade(واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۶)- معلوم میشود هردوت قسمت مهمی از افریقای آن زمان را که از راه تنگه سوئز به آسیا مربوط بوده قسمتی از شبه‌جزیره دوم میدانسته است که خود شامل قسمت مهمی از پارس و ایالات جنوبی آن و سوریه و فلسطین و سرزمین عربستان امروز بوده است. شبه‌جزیره اول در نظر مؤلف آسیای صغیر بوده که با شبه جزیره دوم قسمت اصلی اراضی مسکونی آسیا را تشکیل میداده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۶

۴۲- پس وقتی اختلاف بین این سه منطقه دنیا چندان بی‌اهمیت نباشد من کسانی را که دنیا را به افریقا و آسیا و اروپا تقسیم کرده‌اند ستایش میکنم. زیرا اروپا از حیث طول موازی با هر دو منطقه دیگر ادامه مییابد «۱»، در حالیکه از حیث عرض بنظر من با دو قسمت دیگر اصولا قابل قیاس نیست «۲».

اما آنچه درباره افریقا میدانیم آنست که این قسمت از هر طرف باستثنای قسمتی که به آسیا متصل میشود از دریاها محصور است. تا جائیکه ما اطلاع داریم اولین کسی که این موضوع را باثبات رسانید نکوس «۳» پادشاه مصر بود.

وی، پس از آنکه حفر مجرائی از نیل به خلیج عربستان «۴» را تعطیل کرد تعدادی از اهالی فینیقیه را در کشتی نشاند و بدریا فرستاد و بآنها امر کرد در بازگشت از راه ستونهای هرکول «۵» بدریای شمال «۶» وارد شوند و از همین راه به مصر بازگردند.

---

(۱)- این فرض هردوت در صورتی صحیح است که آسیای شمالی را نیز قسمتی از اروپا بدانیم. در اینصورت باید تصدیق کرد که قاره اروپا در جهت طول سراسر جبهه شمالی آسیا و آفریقا را پوشانیده است.

(۲)- مقصود مؤلف اینست که طول قاره اروپا تقریبا با جمع طول دو قاره آسیا و افریقا برابر بوده ولی سیاق عبارت طوری است که بنظر میرسد مؤلف عقیده دارد عرض این قاره بقدری از جمع عرض دو قاره دیگر بیشتر است که قابل قیاس با آندو نمیباشد. علت این توهم غلط هردوت بی‌اطلاعی مردم باستان از حدود شمالی اروپا بوده که تصور میکرده‌اند وسعت این قاره از جانب شمال نامحدود است. (بند ۴۲ همین کتاب و بند ۴۴)

(۳)- نکوس(Necos(یا نخوسی، نخائوی اول پادشاه معروف مصر در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد است که بوسیله سابوکوس پادشاه حبشه بقتل رسید. نخائوی دوم که بهمین نام در اوائل قرن هفتم قبل از میلاد سلطنت کرد فرزند پسامتیک معروف بود که هردوت در جلد دوم از تاریخ خود مکرر درباره او سخن گفته است.

(۴)- خلیج عربستان در اصطلاح دنیای قدیم دریای سرخ امروز بوده است.

(۵)- ستونهای هرکول نام قدیم جبل الطارق است در مغرب مدیترانه

(۶)- مقصود از دریای شمال دریای مدیترانه است که در مقام قیاس با دریای جنوب یعنی دریای اریتره (یا اقیانوس هند) شمالی بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۷

پس این فینیقی‌ها از دریای اریتره «۱» حرکت کردند و بر روی دریای استوائی «۲» به بحرپیمائی پرداختند. اینان هر سال در فصل خزان در هر نقطه‌ای از افریقا که در طی سفر بآن میرسیدند بساحل نزدیک میشدند و زمین را بذرافشانی میکردند و تا فصل کشت در آن محل منتظر میشدند. همینکه گندم را درو میکردند بار دیگر عازم دریا میشدند، بقسمی که بعد از دو سال در سال سوم از ستونهای هرکول گذشتند و به مصر رسیدند. و اینها نقل کرده‌اند که در مدتی که گرد افریقا در حرکت بودند خورشید طرف راست آنها بوده؛ این مطلبی است که من شخصا باور نمیکنم، ولی دیگران مختارند که آنرا باور دارند.

۴۳- چنین است ترتیب شناسائی افریقا. افریقا را ابتدا بطریقی شناختند که شرح دادم و بعد از آن اهالی قرطاجنه این مطالب را تأیید کردند؛ چه، ساتاسپس «۳» فرزند تئاسپیس «۴» که از خاندان هخامنشی بود نتوانست گرد آن دور زند. با اینکه او را بچنین مأموریتی فرستاده بودند، وی از طول سفر و تنهائی وحشت کرد و بی‌آنکه وظیفه‌ایرا که مادرش باو محول کرده بود انجام دهد بعقب بازگشت. این شخص از یکی از دختران باکره زوپیر «۵» فرزند مگابیز «۶» هتک بکارت کرده بود و چون بامر خشایاشا مقرر شد بکیفر این جنایت

---

(۱)- دریای اریتره یا دریای احمر امروز که گاه به اقیانوس هند و خلیج فارس نیز گفته میشد.

(۲)- مقصود مؤلف از «دریای استوائی» اقیانوس هند است که بلافاصله بعد از دریای سرخ قرار گرفته و با قسمتی از سواحل آسیا نیز مجاور است.

(۳)-Sataspes

(۴)-Teaspis

(۵)- زوپیر)re

شدید در آغاز سلطنت داریوش تسخیر کند (هردوت جلد سوم- بند ۱۵۳)

(۶)- مگابیز)Megabyze(پدر زوپیر و یکی از هفت تن از بزرگ‌زادگان پارس که باتفاق داریوش بر ضد بردیای مغ قیام کرد و با قتل او بسلطنت غاصبانه مغ و برادرش خاتمه داد (هردوت- جلد سوم- بند ۶۷ تا ۱۶۰)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۸

چهار میخ شود، مادرش که خواهر داریوش بود برای او تقاضای عفو کرد و گفت که شخصا مجازاتی سخت‌تر از آنچه خشایاشا تعیین خواهد کرد در حق او اجرا خواهد کرد، چه او را مجبور خواهد کرد که افریقا را دور بزند و آنقدر دور بزند تا از جانب دیگر به خلیج عربستان برسد. خشایارشا با این شرایط موافقت کرد. پس ساتاسپس به مصر رفت و در آنجا یک کشتی و تعدادی ملاح در اختیار گرفت و بسوی ستونهای هرکول «۱» شراع برکشید. پس از عبور از این محل و پس از عبور از دماغه افریقا که به دماغه سولوئیس «۲» معروف است شراع بسوی جنوب برکشید و مدت چند ماه از قسمت وسیعی از دریا عبور کرد؛ سپس چون هنوز قسمت بیشتری باقی بود عقب‌گرد کرد و از نو به مصر بازگشت و از آنجا بنزد خشایارشا رفت و چنین نقل کرد که در دورترین نقطه سفر خود، در طول سواحل کشوری حرکت کرده است که ساکنان آن مردمانی بوده‌اند کوتاه‌قد که لباسی از برگ خرما بتن داشته‌اند و هربار که او و همراهانش با کشتی‌های خود بساحل نزدیک میشده‌اند این مردمان کوتاه قد شهرهای خود را ترک میکردند و به کوهها میگریختند. پس آنها بشهرها وارد میشدند و بی‌آنکه خسارتی وارد کنند بمیزان آذوقه لازم خوراکی بچنگ میآوردند.

بطوریکه او نقل کرده است آنچه مانع ادامه گردش او بدور افریقا گردید آن بود که کشتی او دیگر پیش نمیرفت و کاملا متوقف شده بود. خشایارشا بگفته او اعتماد نکرد و چون در هرحال ساتاسپس نتوانسته بود وظیفه‌ای را که تعهد کرده بود انجام دهد همان مجازاتی را که در آغاز کار درباره او در نظر گرفته بود اجراء کرد و امر کرد او را چهار میخ کنند.

یکی از خواجه‌سرایان ساتاسپس همینکه از مرگ ارباب خود مطلع شد با گنجینه و پول فراوانی به ساموس گریخت و یکی از اهالی ساموس آن پول‌ها را تصرف کرد. من نام این شخص را میدانم، اما عمدا آنرا بدست فراموشی میسپارم.

---

(۱)- جبل الطارق امروز.

(۲)- دماغه سولوئیس)Soloeis(امروز دماغه کانتن)Cap Cantin(نامیده میشود.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۰۹

۴۴- اما در آسیا مهم‌ترین اکتشافات بوسیله داریوش انجام گرفت. وی مایل بود بداند رود سند که با یکی دیگر از رودها، تنها رودهائی هستند که تمساح در آن زیست میکند در کجا بدریا میریزد.

پس تعدادی از کسانی را که تصور میکرد در بیان حقایق مورد اعتماد او میباشند و از جمله سکیلاکس «۱» از اهل کاریاندا «۲» را در کشتی نشاند و باین مأموریت فرستاد.

این اشخاص از شهر کاسپاتیروس «۳» و از سرزمین پاکتی‌ها «۴» حرکت کردند. آنان از طریق رودخانه‌ها در جهت طلوع فجر و مشرق حرکت کردند تا بدریا رسیدند «۵».

سپس رو بسمت مغرب در دریا حرکت کردند و در ماه سی‌ام به محلی رسیدند که فینیقی‌هائی که کمی بالاتر درباره آنها سخن گفتم بامر پادشاه مصر از همان محل برای

---

(۱)- سکیلاکس)Skylax(سردار و جغرافی‌دان معروف یونانی که بروایت هردوت بامر داریوش با تعدادی از پارس‌ها از راه هند به یکی از اولین سفرهای اکتشافی بحری جهان دست زد و سراسر مسیر رود سند و سواحل جنوبی اقیانوس هند را پیمود (تاریخ هردوت- جلد سوم بند ۱۰۲ ببعد)

(۲)- کاریاندا)Caryanda(از شهرهای کاری باستان)Carie(و موطن سکیلاکس جغرافی دان معروف یونان باستان

(۳)- کاسپاتیروس)Caspatyros(- ظاهرا باید یکی از شهرهای سیستان امروز بوده باشد که بگفته هردوت سکیلاکس بامر داریوش سفر دریائی معروف خود را از آن محل آغاز نمود (تاریخ هردوت- جلد سوم- بند ۱۰۲)

(۴)- پاکتی‌ها)Paktyes(قومی بوده‌اند که در ناحیه کوههای سلیمان سکونت داشتند و هردوت اصولا آنها را هندی میدانست (رجوع شود به تاریخ هردوت- جلد سوم- بند ۱۰۲ و توضیح ذیل آن بند)

(۵)- بفرض اینکه سکیلاکس و همراهان او بنا بگفته هردوت از طریق رود سند بطرف دریا رفته باشند هرگز جهت حرکت آنها بسوی مشرق نبوده زیرا رود سند باستثنای پاره‌ای از قسمت‌های آن‌که پیچ‌وخم دارد اصولا در جهت شمال به جنوب بسوی دریا میرود نه در جهت غرب به شرق.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۰

گردش بدور افریقا حرکت کرده بودند «۱». پس از این گردش دریائی، داریوش هندیها را باطاعت خود درآورد «۲» و از این دریا استفاده کرد.

از اینقرار در مورد آسیا این مسئله مسلم است که اگر قسمت شرقی آنرا استثناء کنیم بقیه آن همان خصوصیات و مشخصات افریقا را دارا میباشد «۳».

۴۵- اما درباره اروپا هیچکس بوضوح نمیداند که آیا از جانب مشرق و شمال نیز به آب منتهی میشود. آنچه میدانیم اینستکه این

قاره در جهت طول در برابر دو قاره دیگر امتداد مییابد. همچنین من نمیتوانم بفهمم که بچه دلیل زمین را که یکی است به سه نام متمایز که از اسامی زنان مشتق شده است میخوانند و بچه دلیل خط متمایز قسمتهای آنرا نیل که رودی است مصری و فاز «۴» که رودی است در کولشید «۵» قرار داده‌اند.

(برخی «۶» این دو حد را تانائیس «۷» که رودی است در سرزمین مایوتیس «۸» و تنگه‌های کیمری میدانند).

---

(۱)- مقصود مؤلف تنگه سوئز آن زمان است، زیرا دریانوردان فینیقی برای گردش بدور افریقا قبلا- از همین محل حرکت کرده بودند. اگر خط سیری که هردوت برای این دریانوردان نقل میکند صحت داشته باشد باید تصدیق کرد که سفر دریائی آنان یکی از دشوارترین و سخت‌ترین سفرهای دریائی آن زمان محسوب میشده و قابل قیاس با سفر دریائی نئارک(Nearque(که بعدها بامر اسکندر انجام گرفت نبوده است.

(۲)- مقصود هندیهای ساکن دره سفلای سند بوده است.

(۳)- اشاره به دریاها و رودها و شطهائی است که بگفته مؤلف گرداگرد افریقا و آسیا مشاهده میشد.

(۴)- رود فاز(Phase(نام قدیم رود ریون(Rion(است که در ایالت کولشید از نواحی قدیم آسیای صغیر در مشرق دریای سیاه و جنوب قفقاز جاری بوده است.

(۵)- کولشید(Colchide(از نواحی قدیم آسیا واقع در شرق دریای سیاه و جنوب قفقاز امروز.

(۶)- مردمان عهد عتیق تصور میکرده‌اند که حد فاصل بین آسیا و افریقا رود نیل (هردوت- جلد سوم- بند ۱۶ و بعد).

(۷)- تانائیس(tanais(نام قدیم رود دون(Don(امروز است که در محل بندر آزوف بدریا میریزد.

(۸)- مایوتیس(Maiotis(نام قدیم دره رود دون(Don(و سواحل دریای آزوف است

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۱

همچنین ما نه نام کسانی را که این خط فاصلها را طرح کرده‌اند میشناسیم و نه میدانیم که اسامی این قاره‌ها را از کجا اخذ کرده‌اند. زیرا اکثر یونانیان مدعی هستند که افریقا را بنام زنی از همین سرزمین که لیبیه «۱» نام داشته چنین نام گذارده‌اند.

اما آسیا ظاهرا بنام زن پرومته «۲» چنین نام گرفته، در حالیکه اهالی لیدی نام آنرا از خود میدانند و مدعی هستند که آسیا بنام آسیه «۳» زوجه پرومته چنین نام نگرفته، بلکه بنام آسیس «۴» فرزند کوتیس «۵» پسر مانس «۶» چنین خوانده شده. قوم آسیا «۷» مقیم سارد نیز نام خود را از همین شخص اتخاذ کرده است. اما درباره اروپا، همانطور که هیچکس نمیداند که این قاره از آب محصور است یا خیر، درباره منشاء نام آن و کسی که این نام را بآن داده است نیز کسی اطلاعی ندارد، مگر اینکه بگوئیم که این سرزمین نام خود را از اوروپه «۸» از اهل صور «۹» اخذ کرده باشد. در اینصورت این قاره

---

(۱)-Libyie- هردوت افریقا را همه‌جا لیبی(Libie(نام برده و بنابراین روایتی که در این قسمت درباره وجه تسمیه آن نقل میکند با توجه بنامی بوده که باین قاره داده است.

(۲)- پرومته(Promethee(از غول‌های افسانه‌ای در دنیای باستان که بحکایت افسانه‌ها در جنگ با غولها بکمک ژوپیتر خدای خدایان شتافت و سپس مورد حسادت خدای خدایان قرار گرفت و بامر او در کوههای پارناس زندانی و سرانجام بدست هرکول پهلوان افسانه‌ای از اسارت خلاص شد.

(۳)-Asie

(۴)-Asies

(۵)-Cotys

(۶)-Manes

(۷)-Asiade

(۸)- اوروپه(Europee(دختر آژنور(Agenor(پادشاه افسانه‌ای فینیقیه. بحکایت افسانه‌های باستان ژوپیتر خدای خدایان بشکل گاوی نر درآمد و او را ربود و به سرزمین امروز اروپا برد و از آن زمان ببعد این سرزمین بنام او اروپا نامیده شد.

(۹)- صور یا تیر(Tyre(از بزرگترین بنا در دنیای باستان در ساحل شرقی مدیترانه در محل کنونی بندر بیروت.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۲

نیز مانند قسمتهای دیگر جهان قبلا- بی‌نام بوده است. اما این نکته مسلم است که این اروپه در اصل از آسیا بوده و هرگز به سرزمینی که امروز یونانیان اروپا مینامند قدم نگذارده بود. این زن فقط از فینیقیه به کرت و از کرت به لیدی رفت «۱». در اینجا سخن درباره این موضوع کافی است، زیرا ما در مورد این اسامی از آنچه معمول و مرسوم است پیروی میکنیم.

۴۶- منطقه دریای سیاه که داریوش بآن حمله کرد بین تمام مناطق موجود یکی از مناطقی است که اگر سکاها را استثناء کنیم، جاهل‌ترین مردمان را دربردارد؛ زیرا ما هیچ قوم زنده‌ای را نمی‌شناسیم که در داخل این سرزمین زندگی کند و از حیث علم و اطلاعات قابل ذکر باشد؛ و همچنین باستثنای سکاها و آناکارسیس «۲» هیچ انسان با اطلاعی را سراغ نداریم که در این سرزمین

بدنیا آمده باشد. سکاها درباره یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط بانسان راه حلی اندیشیده‌اند که از تمام راه‌حل‌هائی که ما میشناسیم عاقلانه‌تر بنظر میرسد. اما غیر از این مسئله چیز دیگری که قابل ستایش باشد در آنها سراغ ندارم.

اما آنچه آنها اختراع کرده‌اند و بشرحی که گفتم اهمیت بسیار دارد طریقه‌ایست که هر مهاجمی را که بآنها حمله کند مانع فرارش میشود و اگر بخواهند مهاجم بآنها دست نیابد، هیچ مهاجمی نخواهد توانست بآنها دست یابد. چه، مردمانی که نه شهر و نه حصاری ساخته شده دارند و همه بی‌استثناء تیراندازانی سوارکار و خانه بدوش میباشند و در حیات خود به کشت و زرع احتیاج ندارند و با حیوانات خود زیست میکنند، چگونه ممکن است در پناه مهاجمان نباشند و چگونه ممکن است بآنها دست یافت؟

۴۷- و اما علت اینکه اینها این طرز زندگی را برگزیده‌اند آنست که سرزمین آنها

---

(۱)- درباره مسافرت اوروپه از فینیقیه به کرت و از کرت به لیدی رجوع شود به هردوت کتاب اول- بند ۱۷۳

(۲)- آناکارسیس(Anacharsis) - از دانشمندان معروف یونان باستان که از نژاد سکائی بوده است و بحکایت افسانه‌ها بعلت تقلید از عادات و رسوم یونانیان در سرزمین اجدادی خود بوضعی فجیع بقتل رسید (رجوع شود بهمین کتاب- بند ۷۶ و ۷۷).

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۳

برای آن مناسب است، و رودها و انهار نیز بآن کمک میکند؛ زیرا این سرزمین که بشکل دشت میباشد سراسر از مراتع و انهار و رودهائی که تعداد آنها با مجاری آب در مصر برابر میباشد پوشیده شده است. من اکنون تعدادی از آنها را که شهرتی دارند و از جانب دریا قابل کشتی‌رانی میباشند نام میبرم و آنها چنین‌اند: رود ایستروس «۱» که پنج دهانه دارد؛ بعد از آن تیراس «۲»، هیپانیس «۳»، بوریستن «۴»، پانتی‌کاپس «۵»، هیپاکیریس «۶»، گروس «۷» و تانائیس «۸» جریان دارد. چنین است جزئیاتی درباره رودهای این سرزمین.

۴۸- ایستروس که از تمام رودهائی که ما میشناسیم بزرگ‌تر است همیشه چه در زمستان و چه در تابستان جریانی یکنواخت دارد. این رود اولین رود سرزمین سکاها از جانب مغرب میباشد و اگر مهم‌ترین آنها نیز محسوب میشود علت آنست که رودهای دیگری بآن ملحق میشوند. رودهائی که بآن ملحق میشوند بشرح زیراند: ابتدا پنج رود بزرگ است که در سرزمین سکاها جاریند و عبارتند از: رودی که سکاها پوراتا «۹» و یونانیان پیرتوس «۱۰» مینامند؛ بعد از آن تیارانتوس «۱۱»، آراروس «۱۲»،

---

(۱)- ایستروس(Istros) یا ایستر(Ister) نام رود دانوب در یونان باستان.

(۲)- تیراس(Tyras) نام قدیم رود دنیستر(Dniestre) امروز.

(۳)- هیپانیس(Hypanis) نام قدیم شعبه‌ای از رودون که امروز بوگ(Boug) نام دارد.

(۴)- بوریستن(Borysthene) نام قدیم رود دنیپر(Dniepre) امروز است.

(۵)-Panticapes

(۶)-Hypakyris

(۷)-Gerrhos

(۸)- تانائیس(Tanais) نام قدیم رودن دون امروز است.

(۹)-Porata

(۱۰)-Pyretos

(۱۱)- تیارانتوس(Tiarantos) محتملا رودسرت(Serth) امروز بوده است-Belleslettres - جلد ۴- صفحه ۷۷

(۱۲)-Araros

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۴

ناپاریس «۱» و اوردسوس «۲» است. اولین رودی که نام برده شد بزرگ است و در مشرق جریان دارد و آبهای آن با آبهای ایستروس مخلوط میشود. رود دوم که تیارانتوس نام دارد غربی‌تر و در عین حال کوچک‌تر است. آراروس و ناپاریس و اوردسوس در بین دو رود اول جاری‌اند و آب آنها نیز به ایستروس میریزد «۳». چنین است انهاری که در سرزمین سکاها جاری میباشند و به رود ایستروس ملحق میشوند. رود ماریس «۴» نیز که به ایستروس میریزد از سرزمین قوم آگاتیرسس «۵» سرچشمه میگیرد.

۴۹- از قلل کوه هموس «۶» سه رود بزرگ دیگر جاری است که از جنوب بسوی شمال میروند و برود ایستروس ملحق میشوند و عبارتند از: اطلس «۷»، اوراس «۸» و تی‌بی‌زیس «۹». در تراکیه از سرزمین تراکی‌های کروبیز «۱۰» رودهای آتریس «۱۱»،

---

(۱)-Naparis

(۲)-Ordessos

(۳)- بین رود(Prouth) و سرت(Sereth) رود مهم دیگری که به نواب ملحق شود وجود ندارد. تصور میرود رود آراروس و ناپاریس و اوردسوس از رودهای بزرگ دشت والاشی بوده باشند که هردوت اشتباها آنها را در جهت شرق در ناحیه ملداوی قرار

داده و تصور کرده است که از جانب شمال به قسمتی از رود دانوب که در جهت غرب بشرق جاری است ملحق میشده‌اند.Belles Lettresجلد ۴- صفحه ۷۷)

(۴)-Maris

(۵)- آگاتیرسس)Agathyrses(قومی بوده است که در قسمت‌هائی از سلسله جبال کارپات میزیسته.

(۶)- هموس)Hemus(نام قدیم جبال بالکان.

(۷)-Atlas

(۸)-Auras

(۹)-Tibisis

(۱۰)-)Crobyzes(- ناحیه‌ای از سرزمین میزی)Misie(باستان که قومی از نژاد تراکی در آن میزیست.

(۱۱)- رود آتریس)Athris(که بعضی از مورخان ژتروس)Jeterus(و برخی دیگر ژاتروس)Jatrus(نیز نام برده‌اند، باید قاعدهٔ رود امروزی ژانترا)Jantra(باشد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۵

نوئس «۱» و آرتانس «۲» جاری‌اند که برود ایستروس ملحق میشوند. رود سکیوس «۳» که از میان کوهستان هموس میگذرد از سرزمین پئونی «۴» و کوه رودوپ «۵» عبور میکند و به ایستروس ملحق میشود. در سرزمین ایلیری «۶» رود آگروس «۷» جاری است که بسوی شمال میرود و بدشت تریبال «۸» و رود بروگوس «۹» ملحق میشود و رود بروگوس نیز به ایستروس میریزد. از اینقرار، این دو رود بزرگ هر دو به رود

---

(۱)- رود نوئس)Noes(باحتمال زیاد رودی بوده است که امروز اوسم)Osem(نامیده میشود و شهری بنام نوا)Novae(در ساحل مصب آن قرار داشت.Belles Lettres(جلد ۴- صفحه ۷۷)

(۲)-Artanes

(۳)- سکیوس)Skios(کـه توسیدید آنرا اوسکیوس)Oskios(و پلین اوسکوس)Oescus(نام داده‌اند ظاهرا رود ایسکر)Isker(امروز بوده است.

(۴)- پئونی)Peonie(نام قدیم قسمتی از مقدونیه شمالی است که در زمان فیلیپ مقدونی ضمیمه مقدونیه شد.

(۵)- رودوپ)Rhodope(- قسمتی از سلسله جبال تراکیه که از قسمتی از جبال بالکان مجزا و در جهت جنوب غربی تا دریا ادامه میابد. افسانه‌های باستان حاکی است که این کوه مدتها محل اقامت و کنج عزلت ارفه)Orphec(شاعر معروف باستان بوده است.

(۶)- ایلیری)Illyrie(- این نام در ادوار مختلف تاریخ به نواحی متعدد داده شده است. یونانیان باستان و از جمله هردوت ناحیه‌ای واقع در شمال یونان را باین نام مینامیده‌اند.

پس از آنکه فیلیپ مقدونی قسمت‌هائی از آنرا ضمیمه مقدونیه کرد ایلیری در حقیقت بدو قسمت شد و قسمتی از آن برای مدتی بیشتر در منطقه نفوذ تمدن یونان باقی ماند. بطور کلی این نام به منطقه‌ای اطلاق میشده است که شامل دالماسی، بوسنی و کروآسی امروز میشده است.

(۷)- آگروس)Aggros(باحتمال زیاد رود موراوا)Morava(واقع در صربستان و یا رود ایبار)Ibar(در همین سرزمین بوده است-Belles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۷۷)

(۸)- تریبال)Triballes(- قسمتی از تراکیه قدیم که قومی بهمین نام در نقاط سرسبز آن زیست میکرد. این ناحیه در زمان فیلیپ مقدونی ضمیمه مقدونیه شد.

(۹)- بروگوس)Brogos(.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۶

ایستروس ملحق میشوند. از سرزمینی که بالاتر از ناحیه امبری «۱» قرار دارد رود کارپیس «۲» و همچنین رود دیگری بنام آلپیس «۳» بسوی شمال جارینـد و آنها نیز برود ایستروس ملحق میشوند، چه ایستروس از یک سوی اروپا بسوی دیگر و در تمام طول آن جاری است. این رود از سرزمین اقوام سلت «۴» که بعد از اقوام کینت «۵» غربی‌ترین ساکنان اروپا میباشند شروع میشود و از سراسر اروپا میگذرد و به کنار سرزمین سکاها میرسد.

۵۰- پس علت اینکه ایستروس از تمام رودهای دیگر بزرگتر است اینست که این رودها که از آنها نام بردم و همچنین بسیاری از رودهای دیگر به آن ملحق میشوند. چه اگر این رودها را از حیث مقدار آب هریک جداگانه با دیگری مقایسه کنیم، نیل از حیث مقدار آب از دیگران بزرگتر است. زیرا هیچ رود یا چشمه‌ای وجود ندارد که آب آن به نیل وارد شود و آب نیل را افزایش دهد «۶». و اگر جریان رود ایستروس در زمستان و تابستان یکنواخت است علت اینست که من اکنون شرح میدهم: در زمستان

---

(۱)- اومبری(Ombrie(- قسمتی از ایتالیای شمالی بوده است (رجوع شود به تاریخ هردوت- کتاب اول- بند ۹۴).

(۲)- کارپیس(Carpis(- محتملا رودی بوده است که در قسمت مرکزی اروپا جاری بوده و نام آن از کوههای کارپات اخذ شده بوده است.

(۳)- آلپیس(Alpis(نیز باحتمال زیاد رودی بوده است که در اروپای مرکزی جاری بوده و نام آن از کوهستان آلپ اخذ شده بوده است.

(۴)- سلت(Celtes(- قوم بزرگ آریائی که در حدود دو هزار سال قبل از میلاد از مشرق اروپا به مغرب این قاره مهاجرت کرد و در طی ده قرن سراسر قاره اروپا را فراگرفت و هسته اولیه ساکنان کشورهای مغرب را تشکیل داد.

(۵)- کینت(Kynetes(- قومی بوده است باستانی که بتصور هردوت و پاره‌ای از مورخین باستان آخرین قوم ساکن مغرب اروپا بوده است (هردوت- جلد دوم- بند ۳۳).

(۶)- اطلاعات هردوت درباره نیل محدود بوده است به قسمتی از این رود که در صحرای مصر جاری بود و از ناحیه مصب تا نقطه سرحدی مصر و حبشه که در گذشته الفانتین نام داشته و امروز اسوان نام دارد امتداد میافت. مؤلف درباره سرچشمه نیل و آنچه در آنسوی سرچشمه آن وجود داشته چندان اطلاعاتی کسب نکرده بود.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۷

این رود همانست که هست و هرگز مقدار آب آن از مقدار آب طبیعی تجاوز نمیکند؛ زیرا در این نواحی در زمستان باران بسیار کم میبارد و در مقابل، برف بطور دائم بر زمین می‌نشیند. در تابستان، برفی که در فصل زمستان بمقدار فراوان بر زمین نشسته از هر سو آب میشود و آب آن به ایستروس میریزد. پس این برف به رود ملحق میشود و آب آنرا افزایش میدهد. بارانهای زیاد و فراوان نیز با آن همراهی میکند، زیرا در تابستان باران میبارد. و بهمان اندازه که خورشید در تابستان بیش از زمستان آب بسوی خود میکشد، بهمان اندازه نیز آبهائی که به ایستروس ملحق میشود در تابستان از زمستان بیشتر است. با این دو عمل مخالف نوعی تعادل برقرار میشود، بطوریکه ایستروس همیشه یکنواخت بنظر میرسد.

۵۱- پس از اینقرار، یکی از شطهای سرزمین سکاها ایستروس است. بعد از آن تیراس «۱» جریان دارد که از جهتی که باد شمال میوزد حرکت میکند و سرچشمه آن دریاچه بزرگی در سر حد سرزمین سکاکا و نورها «۲» است. در مصب آن یونانیانی سکونت دارند که تیریت «۳» نام دارند.

۵۲- سومین آن، رود هیپانیس «۴» است که از سرزمین سکاها سرچشمه میگیرد «۵».

این رود از دریاچه بزرگی منشعب میشود که اطراف آن اسبان وحشی سفید رنگی چرا میکنند. این دریاچه را بحق، مادر هیپانیس نام داده‌اند. پس از اینکه هیپانیس از این دریاچه منشعب میشود در طول مسافت پنج روز بحرپیمائی آب آن چندان زیاد

---

(۱)- تیراس(Tyras(یا تیریس(Tyris(رود دنیستر(Dniestre(امروز است.

(۲)- نورها(Neures(قومی از نژاد سارمات که ساکن قسمت‌هائی از نواحی لیتوانی کنونی بوده است.

(۳)-Tyrites

(۴)- هیپانیس(Hypanis(یکی از انشعابات رود دون بوده است که امروز بوگ(Boug(نام دارد. رود دیگری بهمین نام در سرزمین سارمات قدیم وجود داشته که از قفقاز عبور میکرده و بدریای سیاه میریخته.

(۵)- و از اینقرار باید کوتاه‌تر و کوچکتر از دو رود سابق باشد که هر دو از نقاطی دورتر سرچشمه میگرفتند و پس از طی مسافتی به سرزمین سکاها وارد میشدند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۸

نیست و شیرین است. اما از این نقطه ببعد در فاصله چهار روز بحرپیمائی از ساحل دریا آب آن بشدت تلخ است، و علت آنست که در این نقطه چشمه تلخی بآن ملحق میشود که آب آن بدرجه‌ای تلخ است که با اینکه از حیث مقدار ناچیز است، رود هیپانیس را که از حیث مقدار آب کم‌نظیر است تلخ میکند. این چشمه در سرحد سرزمین سکاهای کشاورز و مردمان آلازون «۱» قرار دارد. این چشمه و محلی را که در آنجا آفتابی میشود بزبان سکائی اکسامپئوس «۲» مینامند که بزبان یونانی راههای مقدس معنی میدهد. در سرزمین آلازون‌ها مسیر رود تیراس و هیپانیس بهم نزدیک میشود و سپس هریک از آنها پیچی میزنند و در جهاتی جاری میشوند که فاصله بین درود را عریض می‌کند.

۵۳- چهارمین رود بوریستن نام دارد. بوریستن بعد از ایستروس بزرگترین این رودها است و بنظر من نه تنها از تمام رودهای سرزمین سکاها بلکه از تمام رودهای دیگر، باستثنای نیل پرثمرتر است، زیرا هیچ رودی را با نیل نمیتوان قیاس کرد. اما بین تمام رودهای دیگر، بوریستن از همه پرثمرتر است. از این رود مراتع زیبا و چمن‌زارهای پربرکتی برای چهارپایان بوجود میآید و ماهی‌های بسیار عالی و بیشمار در آن زیست میکنند. آب آن بسیار گوارا است و با اینکه در کنار رودهای گل‌آلود جاری است شفاف و زلال است. بذری که در سواحل آن افشانده میشود خوب عمل میآید و هر جا که بذر نیفشانند، علف بمقدار زیاد و بلند میروید. در مصب آن نمک بمقدار زیاد خودبخود متبلور میشود و این نمک برای نمک سود کردن ماهی‌های بسیار بزرگی بکار

میرود که بی‌استخوانند و انتاکه «۳» نام دارند. همچنین چیزهای شگفت دیگری بتعداد زیاد وجود دارد. بطوریکه میدانیم این رود تا نقطه‌ای که گروس «۴» نام دارد و با

---

(۱)- Alazons

(۲)- Exampaios

(۳)- Antakees

(۴)- حدس زده میشود که این محل که هردوت گروس(Gerrhos) نامیده در نزدیکی پیچ بزرگ دنیپر(Dniepre) و یا در منطقه کیف امروز بوده است. اما چون این دو نقطه از هم فاصله‌ای زیاد دارند، در اینکه این محل واقعا با کدامیک از آنها تطبیق میکرده است بحث فراوان شده است. در متن هردوت بنفع هر دو فرضیه قرائن و اماراتی مشاهده میشود.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۱۹

چهل روز بحرپیمائی میتوان بآن رسید «۱» از سمت شمال جاری است «۲». از این نقطه ببالا هیچکس از سرزمین اقوامی که این رود از آن جاریست چیزی نمیداند. اما تردیدی نیست که این رود قبل از آنکه به سرزمین سکاهای کشاورز برسد از صحرائی میگذرد. زیرا این سکاها در سواحل این رود در طول مسافتی که با ده روز بحرپیمائی برابر است سکونت دارند. این رود و رود نیل تنها رودهائی هستند که من نمیتوانم درباره محل سرچشمه آنها مطلبی نقل کنم؛ تصور میکنم که هیچ یونانی دیگری در این باره اطلاعی نداشته باشد. وقتی بوریستن بدریا نزدیک میشود آب آن با آب هیپانیس در محلی که هر دو بدریا میریزند مخلوط میشود و بین آنها زبانه‌ای از خشکی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

از جمله مطالبی که باستناد آن میتوان گفت که این محل در خم دینپر بوده است مطالب بند ۷۱ همین کتاب است که بموجب آن رود بوریستن (یا دنیپر) تا محلی که گروس نام دارد قابل کشتی‌رانی بوده. همچنین است مطلبی که مؤلف در بند ۵۶ درباره رودی بهمین نام نقل کرده است. اما هردوت در جای دیگر گفته است که گروس در سرحد سرزمین سکاها قرار دارد (بند ۷۱ همین کتاب) و این محل دورترین نقطه شناخته شده رود بوریستن میباشد. و چهار روز وقت لازم است تا بدان رسید (بند ۵۶). از این گفته اخیر اینطور نتیجه گرفته میشود که گروس در منطقه کیف قرار داشته نه در منطقه پیچ دنیپر- بهرحال تردیدی نیست که هردوت درباره مسیر این رود از گروس بعد اطلاع کاملا صحیحی نداشته(Belles Lettres جلد ۴- صفحه ۸۰)

(۱)- هردوت در بند ۱۰۱ در همین کتاب مدعی است که سرزمین سکاها را از هر سوی آن بسوی دیگر میتوان در فاصله بیست روز پیمود و چون بیست روز راه‌پیمائی بخط مستقیم باحتمال زیاد و بطور تقریب با چهل روز بحرپیمائی در مسیر پرپیچ‌وخم رودها برابر است گفته اخیر مؤلف را نمیتوان مباین گفته او در بند ۱۰۱ دانست.

(۲)- مقصود مؤلف آن قسمت از رود است که بین گروس و دریا قرار دارد، زیرا درباره قسمت علیای آن قبلا- گفته بود که هیچگونه اطلاعی در دست نیست. جالب‌توجه است که رود دنیپر(Dniepre که باحتمال زیاد همان بوریستن هردوت میباشد در فاصله بین کیف و ساحل دریا قسمتی در جهت جنوب شرقی و قسمتی در جهت جنوب غربی جاری بوده است. درینصورت گروس باید محل کیف امروز باشد.(Belles Lettres - جلد ۴ صفحه ۸۰)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۰

باقی میماند که به برجستگی هیپولاوس «۱» معروف است. بر روی این قطعه خشگی زیارتگاهی بنام دمتر «۲» وجود دارد. و بالاتر از این زیارتگاه در ساحل هیپانیس مردمان بوریستن سکونت دارند چنین است آنچه لازم بود درباره این رودها نقل کنم.

۵۴- بعد از اینها رود پنجمی نیز هست که پانتی‌کاپس «۳» نام دارد. این رود نیز از جانب شمال جاری است و از دریاچه‌ای سرچشمه میگیرد. فاصله بین این رود و رود بوریستن محل سکونت سکاهای کشاورز است. پانتی کاپس به هیلیا «۴» وارد میشود و در طول ساحل آن میگذرد و به بوریستن ملحق میشود.

۵۵- رود ششمی نیز وجود دارد که هیپاکیریس «۵» نام دارد. این رود از دریاچه‌ای سرچشمه میگیرد و از بین سکاهای صحرانشین میگذرد و هیلیا و محلی را که به معدن آشیل «۶» معروف است در جهت راست قرار میدهد و در نزدیکی شهر کارکی‌نی‌تیس «۷» بدریا میریزد.

۵۶- هفتمین رود که گروس نام دارد در همین نقطه از بوریستن جدا میشود؛ رود بوریستن نیز تا همین محل شناخته شده است. پس این رود در این محل از بوریستن جدا میشود و بنام همان محل گروس «۸» نام میگیرد. گروس بسوی دریا جریان میابد و سرزمین سکاهای صحرانشین را از سرزمین سکاهای شاهی جدا میکند و به

---

(۱)- Hippolaos.

(۲)- دمتر)Demeter(یا سرس)Ceres(فرزند ساتورن)Saturne(و الهه مزارع و کشت‌زار و خرمن در یونان باستان.

(۳)-Panticapes

(۴)- هیلیا)Hylaia(یا هیله)Hylee(- درباره این محل رجوع شود به توضیحات هردوت در بند ۱۸ و ۱۹ و ۷۶ از کتاب حاضر.

(۵)-Hypakyris

(۶)- خشگی کم عرض طویلی که در برابر ساحل هیلیا قرار داردBelles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۸۱)

(۷)- شهر کارکی‌نی‌تیس)Karkinitis(در داخل خلیج و در قسمت غربی تنگه پرکوپ)Perekop(.

(۸)- درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۵۳ کتاب حاضر.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۱

هیپاکیریس ملحق میشود. «۱»

۵۷- هشتمین رود تانائیس «۲» نام دارد که در آغاز مسیر خود از دریاچه بزرگی خارج میشود و بدریاچه بزرگتر دیگری میریزد که مایوتیس «۳» نام دارد و حد فاصل بین سکاهای شاهی و سورومات‌ها «۴» میباشد. به رود تانائیس رود دیگری ملحق میشود که هیرژیس «۵» نام دارد.

۵۸- این بود بطور خلاصه رودهای معروفی که سکاها از آن منتفع میشوند. گیاهانی که در سرزمین سکاها میروید از تمام گیاهانی که ما میشناسیم برای کبد حیوانات مفیدتر است. اگر شکم حیوانات را بگشائیم صحت این مطلب را تصدیق خواهیم کرد.

۵۹- پس بنابراین، سکاها از مزایای مهمی بمقدار فراوان برخوردارند «۶». و اما برای اینکه

---

(۱)- تشخیص اینکه رود گروس و هیپاکیریس که هردوت مکرر از آنها نام برده کدامیک از رودهای امروز دشت‌های جنوبی روسیه است خالی از اشکال نیست. از آنچه هردوت نقل میکند اینطور نتیجه گرفته میشود که این رود در نزدیکی کیف امروز از دنیپر (بوریستین زمان هردوت) جدا میشود و پس از طی مسافتی دایره‌وار در مغرب تنگه پرکوپ)Perekop(بدریا میریزد. در حال حاضر جریان رود مولوچیا)Molotchaia(بیش از هر رود دیگر با جریان رود فرضی هردوت تطبیق میکند، چه این رود در قسمت علیای رود دنیپر با آن مجاور است و بدریای آزوف امروز میریزد. ولی بین رود دنیپر و این رود جریان دیگری وجود ندارد. محتمل است مقصود هردوت این بوده که بین بوریستن و تانائیس سه رود دیگر وجود داشته که هر سه بدریا وارد میشده است و چون مؤلف تصور نمیکرده که ساحل دریا در سرزمین سکاها در جهت شرق تا آنسوی کوههای تور ادامه یابد چنین نتیجه گرفته که هر سه این سه رود در مغرب این کوهها بدریا میریخته‌اند-Belles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۸۱)

(۲)- تانائیس)Tanais(- درباره این رود رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۲۰ همین کتاب

(۳)- مایونیس)Maiotis(- نام قدیم دریای آزوف بوده است.

(۴)-Sauromates

(۵)-Ilyrgis

(۶)- مقصود مؤلف از این مزایا، انهار و رودهای متعددی بوده است که بعلت موقعیت طبیعی سد محکمی در برابر مهاجمین خارجی تشکیل میدادند. چون سکاها خود به گوشه و کنار سرزمین خود آشنائی کامل داشتند و از معابر و گذرگاههای طبیعی آن با اطلاع بودند با سانی از

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۲

از مسائل دیگر صحبت کنیم، اکنون درباره عادات و رسوم آنان سخن میگویم. تنها خدایانی که آنان میپرستند چنین است که شرح میدهم:

مقدم بر همه هستیا «۱» و بعد از آن زوس «۲» و زمین (آنان عقیده دارند که زمین زوجه زوس است) و پس از آن آپولون «۳»، آفرودیت اورانیا «۴»، هرکول «۵» و آرس «۶» میباشند.

عموم سکاها این خدایان را پرستش میکنند؛ ولی آندسته از سکاها که به سکاهای شاهی معروفند برای پوزئیدون «۷» نیز قربانی‌هائی اهدا میکنند. سکاها بزبان خود هستیاراتابی‌تی «۸»، زوس را پاپیوس «۹»- نامی که بعقیده من بسیار بجا است «۱۰»-، زمین را آپی «۱۱»، آپولون را گوآتوزیروس «۱۲»، آفرودیت اورانیا را آرژیمپاسا «۱۳»

برابر مهاجم خارجی میگریختند و پس از آنکه مهاجم را بداخل سرزمین خود میکشیدند بازگشت مینمودند و با او مصاف میدادند. از این لحاظ بند ۵۹ در حقیقت دنباله مطلبی است که مؤلف در بند ۴۷ عنوان کرده و سپس برای توضیح آن از بند ۴۷ تا ۵۸ بشرح رودها و انهار این سرزمین پرداخته.

(۱)- هستیا)Hestia(یا وستا)Vesta(الهه آتش و کانون خانواده در یونان باستان.

(۲)- زوس)Zeus(یا ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان.

(۳)- آپولون)Apollon(خدای روشنائی و هنرهای زیبا و فرزند ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان.

(۴)- آفرودیت اورانیا)Aphrodite Ourania(یا ونوس، الهه زیبائی و جمال در یونان باستان.

(۵)- هرکول)Hercule(یا هراکلس)Heracles(پهلوان معروف افسانه‌ای یونان باستان که بصورت مردی نیرومند با لباسی از پوست شیر و چماق و کمانی در دست مجسم میشده است.

(۶)- آرس)Ares(یا مارس)Mars(فرزند ژوپیتر و ژونون و خداوند جنگ و ستیز در یونان و رم باستان.

(۷)- پوزئیدون)Poseidon(یا نپتون)Neptune(خدای دریاها در یونان باستان.

(۸)-Tabiti

(۹)-Papaios

(۱۰)- شاید مقصود هردوت اشاره باین نکته است که زوس یا ژوپیتر در نظر یونانیان خدای خدایان و «پدر» مردمان بوده استBelles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۸۲)

(۱۱)-Api

(۱۲)-Goitosyros

(۱۳)-Argimpasa

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۳

و پوزئیدون را تا ژیماساداس «۱» مینامند. در بین سکاها مرسوم نیست که برای پرستش خدایان برای آنها مجسمه یا قربانگاه و یا معبد برپا کنند، باستثنای آرس که فقط در مورد او این رسم وجود دارد. «۲»

۶۰- مراسم قربانی در تمام تشریفات و برای تمام خدایان مشابه و بترتیب زیر است:

پنجه‌های قدامی حیوان را می‌بندند و سپس او را در جای خود قرار میدهند. کسی که باید عمل قربانی را انجام دهد پشت سر حیوان قرار میگیرد و سر ریسمان را میکشد و حیوان را بر زمین میزند. وی در موقعی که حیوان در حال افتادن بروی زمین است نام خدائی را که حیوان برای او قربانی میشود بر زبان جاری میکند و پس از آن ریسمانی بگردن حیوان می‌بندد و چوبدستی از آن میگذراند و سپس این چوبدست را میچرخاند و بی‌آنکه آتش روشن کند، یا تشریفات مقدماتی دیگری انجام دهد و یا غسلی صورت گیرد حیوان را خفه میکند. همینکه قربانی خفه شد پوست آنرا میکنند و به طبخ آن مشغول میشوند.

۶۱- چون سرزمین سکاها از حیث چوب زیاد از حد فقیر است برای پختن گوشت تدبیری اندیشیده‌اند که چنین است: پس از آنکه پوست قربانی‌ها کنده شد، گوشت‌ها و استخوانها را از هم جدا میکنند و یا بهتر، استخوانها را از گوشت عریان میکنند. همینکه این عمل انجام گرفت، اگر از دیگ‌هائی که در محل ساخته میشود در دسترس داشته باشند آنها را در آن میافکنند. این دیگ‌ها شباهت کاملی به خمره‌های لوبوس «۳» دارند، با این تفاوت که اینها خیلی بزرگتر میباشند-، آنها را در داخل دیگ‌ها میافکنند و استخوانهای قربانی‌ها را در زیر آن میسوزانند و باینطریق گوشت قربانی‌ها را میپزند. اگر دیگ

---

(۱)-Tagimasadas

(۲)- درباره مجسمه و قربانگاه و معابدی که سکاها بیاد آرس بنا کرده بودند رجوع شود به توضیحات هردوت در بند ۶۲ کتاب حاضر.

(۳)- لوبوس)Lesbos(یکی از جزایر معروف یونان باستان در بیست کیلومتری سواحل آسیای صغیر. طول آن ۶۰ و عرض آن نیز ۶۰ کیلومتر است. این جزیره مدتها یکی از گاهواره‌های تمدن یونان باستان بوده است. در زمان کورش بتصرف پارس‌ها درآمد و با اینکه یکبار مردم آن در زمان داریوش شوریدند طولی نکشید که شورش سرکوب شد و این جزیره مدتها در امپراتوری هخامنشی باقی ماند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۴

در دسترس خود نداشته باشند گوشتها را با آب مخلوط میکنند و در شکمبه قربانی میریزند و استخوانها را در زیر آن آتش میکنند «۱». این استخوانها خیلی خوب میسوزند و گوشت‌هائی که از استخوان جدا شده نیز براحتی در شکمبه حیوان جای میگیرد. بدین ترتیب یک گاو، و همچنین دیگر قربانی‌ها خود وسیله پختن خود را فراهم میکنند «۲» وقتی این گوشت‌ها پخته شد، آنکس که قربانی را اهدا کرده قسمتی از گوشت‌ها و احشاء حیوان را برمیدارد و در مقابل او میافکند «۳». سکاها انواع دیگری از چهارپایان و بخصوص اسب را نیز قربانی میکنند.

۶۲- چنین است حیواناتی که برای دیگر خدایان قربانی میکنند و همچنین طرز اهداء این قربانی‌ها. و اما درباره آرس وضع بترتیبی است که اکنون شرح میدهم:

سکاها در هریک از قسمت‌های سرزمین خود «۴» معبدی برای آرس دائر کرده‌اند که بترتیب زیر بنا شده است: در محوطه‌ای بطول و عرض سه ستاد «۵» و بارتفاعی کمتر از آن، پسته‌هائی از چوبهای خرد انباشته میکنند «۶». بر روی این انبوه هیزم سطحه‌ای مربع

---

(۱)- قبل از اینکه انسان باختراع دیگ موفق شود پخت‌وپز در داخل کیسه‌هائی انجام میگرفت که از پوست حیوانات ساخته میشد.

این رسم هنوز بین بسیاری از قبایل صحرانشین افریقا و تعدادی از قبایل گرئونلند معمول است.

(۲)- مقصود اینست که قربانی‌ها فقط بوسیله استخوانهای خود پخته میشوند و احتیاجی به مصرف چوب یا سوخت دیگری ندارند.

(۳)- معلوم نیست مقصود مؤلف از «او» خدائی است که قربانی باو اهدا شده یا شخص دیگر ظاهرا بنظر میرسد مقصود مؤلف خداوندی است که قربانی بافتخار او انجام گرفته.

(۴)- مقصود مؤلف از «قسمت‌های» سرزمین سکاها محتملا ایالات و ولایاتی نبوده که هریک حدود و ثغور مشخصی داشته باشند بلکه قلمرو حکومت و محل زیست یک قبیله یا طایفه معین از سکاها بوده است که در چهار دیواری آن به صحراگردی و چادرنشینی مشغول بوده‌اند-Belles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۸۴)

(۵)- ستاد واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۶)- از اینقرار هریک از معابد آرس لااقل بمیزان حجم مکعبی به طول و عرض ۱۷۷ متر و ارتفاعی در همین حدود هیزم لازم داشته و در این صورت با اینکه هردوت مدعی است که این بقیه پاورقی در صفحه بعد

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۵

شکل ترتیب میدهند. سه ضلع این پشته عمودی است و فقط از ضلع چهارم آن میتوان به سطحه فوقانی صعود کرد. هر سال یکصد و پنجاه گردونه خرده هیزم و چوب بر آن پشته میافزایند. زیرا اینها در اثر باد و طوفان پیوسته فشرده میشوند و درهم فرو میروند.

در هریک از قسمت‌های سرزمین سکاها شمشیری قدیمی از آهن بروی این پشته‌ها قرار میدهند و این شمشیر مظهر آرس است. هر سال قربانی‌هائی از اسب و چهارپایان باین شمشیر اهدا میکنند و علاوه بر آنچه که به دیگر خدایان اهدا میکنند هدایائی از نوع دیگر نیز بآن تقدیم میکنند که چنین است: از هر صد نفر دشمنی که زنده بدست آنها افتد یکی را قربانی میکنند ولی نه بترتیبی که چهارپایان را قربانی میکنند، بلکه بترتیبی دیگر که شرح میدهم: ابتدا سر قربانی را با مقداری شراب غسل میدهند و سپس گلوی او را بر روی ظرفی میبرند و سپس این ظرف را ببالای پشته هیزم میبرند و خون را بروی خنجر میریزند. و در همان موقع که خون را به بالای پشته میبرند، در پائین و در نزدیکی پشته این تشریفات را انجام میدهند: بازو و کتف راست قربانی‌ها را میبرند و به هوا پرتاب میکنند «۱» و پس از اینکه این عمل را نسبت بدیگر قربانی‌ها انجام دادند میروند و بازو در همانجا که افتاده و جسد در همان محل که قرار گرفته باقی میماند.

۶۳- چنین است قربانی‌هائی که بین اقوام سکائی معمول است. اینها هرگز در قربانیهای

پشته‌های هیزم از چوبهای «خرد» تهیه میشده، باید تصدیق کرد که تهیه این مقدار هیزم و چوب در سرزمینی که مؤلف مدعی است «از حیث چوب زیاد از صد فقیر است» (ابتدای بند قبل) کاری است بس دشوار و در عین حال شگفت‌آور. باید تصور کرد که ممکن است مؤلف در نقل ابعاد مکعبی که پیش خود مجسم کرده اشتباه کرده و ارقام واقعی آن بمراتب کوچکتر از ارقامی است که او نقل کرده است.

(۱)- شاید مقصود سکاها از این عمل آن بوده است که مقتول نتواند از رفتاری که نسبت باو شده انتقام گیرد. در افسانه‌های باستان بسیار مشاهده میشود که قهرمانان و فاتحین دست و کتف راست دشمنان مقتول خود را جدا میکنند و بغنیمت میبرند.Belles Lettres(جلد ۴- صفحه ۸۴)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۶

خود خوک بکار نمیبرند و هیچ میل ندارند از این حیوان در سرزمین خود بزرک کنند «۱».

۶۴- و اما ترتیب مسائل مربوط به جنگ در بین سکاها چنین است که اکنون شرح میدهم: وقتی یکی از سکاها برای اولین بار یکنفر را میکشد مقداری از خون او را میآشامد. همچنین سرهای کسانی را که در میدان جنگ بقتل رسانیده به حضور پادشاه میآورد. زیرا وقتی میتواند در تقسیم غنائم شرکت کند که سری با خود بیاورد و اگر نیاورد سهمی باو تعلق نمیگیرد. پوست این سرها را بترتیب زیر جدا میکنند: مرد سکائی شکافی مدور گرد گوشهای آن سر وارد میکند و سپس پوست آنرا بچنگ میگیرد و در حالیکه آنرا تکان میدهد از جمجمه جدا میکند. سپس گوشت این پوست را بکمک استخوان دنده گاو جدا میکند و پوست را در دست خود میفشارد تا نرم شود وقتی نرم شد از آن نوعی دستمال تهیه میکند و آنرا به کمر اسب خود می‌بندد و بآن افتخار میکند. هرکس که تعداد زیادی از این دستمال‌ها داشته باشد مردی شجاع و جسور شناخته میشود.

حتی بسیاری از آنها با پوست‌های کنده شده لباس‌هائی تهیه میکنند که مانند کلاه چوپانان از قطعات متعددی که کنار هم دوخته شده‌اند تهیه شده و آنها را بتن میکنند.

بسیاری دیگر پوست دست راست جسد دشمنان خود را با ناخن‌های آن میکنند و با آن سرپوشی برای تیردان‌های خود میسازند. من خود ملاحظه کرده‌ام که پوست انسان ضخیم و درخشان است، بحدی که میتوان گفت تقریبا از تمام پوست‌های دیگر سفیدتر و درخشان‌تر است. بسیاری دیگر هستند که پوست تمام بدن انسان را میکنند و آنرا بروی چوبی میکشند و با اسب باطراف میگردانند.

۶۵- چنین است طرز عمل آنان با سرهای دشمنان خود. اما با سرهای بدترین دشمنان خود بترتیب دیگری که اکنون شرح میدهم

رفتار میکننـد: جمجمه را از زیر ابروان با اره میبرنـد و داخل آنرا تمیز میکننـد. فقرا و بیچیزان جدار خارجی آنرا با قشـری از پوست گاو دباغی نشده میپوشانند و سپس در این حال آنرا بکار میبرند. اما اغنیاء و

(۱)- در مصـر باستان با اینکه خوک حیوانی ناپاک بود (هردوت- کتاب دوم- بند ۴۷) با این حال نگهداری این حیوان معمول بود (هردوت- همـان کتاب- بنـد ۱۴ و ۴۷) و هر سـال یـک بـار تعـدادی خـوک برای دیونیزوس و سلنه)Selene(قربـانی میکردند (هردوت- همان کتاب- بند ۴۷)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۷

توانگران نه تنها آنرا از قشـری از چرم مسـتور میکنند، بلکه جدار داخلی آنرا نیز از قشری از طلا میپوشانند و سپس آنرا بجای ظرف آبخوری بکار میبرنـد. آنها حتی در مواقعی که با نزدیکان خود اختلاف پیدا میکنند و یکی از آنها در برابر شاه بر حریف خود فائق میشود «۱» بـا جمجمه او نیز همین عمل را میکننـد. اگر مهمانان محترمی بخانه کسـی وارد شونـد، این سـرها را بآنها نشان میدهـد و اضافه میکند که اینها به کسانی از هم‌نژادان آنها تعلق داشته که با او سر جنگ داشته‌اند و او بر آنها فائق شده است.

و وقتی اینان در این باره صحبت میکنند گوئی از فتحی نمایان سخن میگویند.

۶۶- هریک از روسای قسمت‌ها هر سال یکبار در قسـمت خود خمره‌ای از شـراب مخلوط با آب تهیه میکند و این شراب را کسانی میآشامند که تعدادی از دشـمنان را بقتل رسانیده‌اند؛ و کسانی که موفق بانجام این عمل نشده‌اند بی‌بهره از احترامات و افتخارات در گوشه‌ای می‌نشـینند و لب بر شـراب نمیزنند، و این امر برای آنها ننگ بزرگی شمرده میشود. برعکس، به کسانی که تعداد زیادی از دشمنان را بقتل رسانیده باشند دو جام پی‌درپی تعلق میگیرد که هر دو را یکی پس از دیگری میآشامند.

۶۷- در بین سـکاها غیب‌گویـان زیـادی وجود دارنـد که بشـرحی که اکنون نقـل میکنم، بکمـک تعـداد کثیری شـاخه درخت بیـد، غیب‌گوئی میکننـد. این غیب‌گویان بسته‌های بزرگی از ترکه بر روی زمین می‌نهنـد و سپس بنـدهای آنها را میگشایند و ترکه‌ها را یک‌یک از هم جدا میکنند و در این حال عبارات و اصطلاحات غیب‌گوئی را بر زبان جاری میسازند. «۲»

(۱)- اشاره به ادله اثبات دعاوی در بین اقوام و ملل قدیم است. در دنیای باستان و بین غالب اقوام و ملل آن زمان رسم چنین بود که اگر دو نفر بـاهم اختلافی داشـتند در برابر رئیس قبیله باهم به نزاع میپرداختنـد و آنکس که فاتـح میشـد محق تشـخیص داده میشـد. فرض این بـود که خداونـد آنکس را که محق است کمـک میکنـد تـا بر دشـمن فـائق گردد. از جمله یکی از مهم‌ترین ادله اثبات دعاوی در اجتماعات اولیه بشری جنگ تن بتن بوده است.

(۲)- این طریقه فـالگیری که مشترک بین غـالب ملـل و اقوام قـدیم میباشـد چنین است که فـالگیر یـا غیب‌گو تعـداد کثیری ترکه را بعلامات مختلف مشـخص میکنـد و سپس چندین بار آنها را بترتیبی که هردوت نقل میکند پراکنده و مخلوط قرار میدهند و سپس علاماتی را که پشت هم قرار گرفته‌انـد باهم قیاس میکننـد و پس از تکرار این عمل نتیجه میگیرند و آینده را خبر میدهند.)Belles Lettnes(جلد ۴- صفحه ۸۷)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۸

این طریقه در بین سـکاها یکی از قـدیم‌ترین طرق غیب‌گـوئی است. انارەهـا «۱» که موجـوداتی نیمه مرد و نیمه زن میباشـند مـدعی هسـتند که طبـع غیب‌گوئی را آفرودیت «۲» بآنهـا داده است. حقیقت هم اینست که اینهـا در موقع غیبگـوئی پوست درخت زیرفون بکار میبرند «۳». اینان این پوست را بسه قسـمت میکنند و سپس آنها را گرد انگشتان خود می‌بندند و میگشایند و در حین انجام این عمل از عالم غیب خبر میدهند.

۶۸- وقتی پادشاه سـکاها بیمار میشود سی تن از معروف‌ترین غیب‌گویان را احضار میکند و اینان بترتیبی که شرح دادم عمل میکنند و همه عبارت زیر یا عباراتی را که مختصر تفاوتی با آن دارد بر زبان جاری میکنند: فلان یا فلان شخص- آنها نام آنکس از سکاها را که میخواهنـد درباره او صـحبت کنند ذکر میکنند-، فلان یا فلان شـخص خاندان شاهی را گواه گرفته و سوگند دروغ یاد کرده. علت آنست که بین سکاها رسم چنین است که در موقعی که میخواهند سوگند خود را مؤکد کنند خاندان شاهی را گواه میگیرند و سپس سوگند یاد میکنند. پس بیدرنگ آنکس را که آنان نام برده‌اند میگیرند و حاضـر میکنند. همینکه حاضـر شد، غیبگویان او را متهم میکنند و اعلام میکنند که بطوریکه از تفأل آشکار شده او خاندان شاهی را گواه گرفته و سوگند دروغ یاد کرده و باین جهت پادشاه بیمار شده است. آن مرد انکار میکند و بخشم میآید و مدعی میشود که سوگند دروغ یاد نکرده. در مقابل انکار او پادشاه امر میکنـد غیبگویان دیگری بتعـداد دو برابر غیبگویان قبلی حاضـر شونـد: اگر اینها نیز پس از تفأل سوگند دروغ آن مرد را تأیید کنند بیـدرنگ سـر او را از بـدن جـدا و اموال او را بین غیبگویـان اول تقسـیم میکننـد. اگر برعکس، غیبگویـان بعـدی او را بیگناه داننـد، غیبگویان دیگر و پس از آنها باز هم غیبگویان دیگری مـداخله خواهنـد کرد. و اگر اکثریت آنان آن مرد را بیگناه بداننـد غیبگویان اول محکوم به مرگ خواهند شد.

(۱)- انارەها)Enarees(که هردوت در بنـد ۱۰۵ از کتـاب اول خود نیز بآنهـا اشـاره کرده ظاهرا بیشتر بکار جادوگری و فالگیری

مشغول بوده‌اند. (درباره این قوم رجوع شود به جلد اول تاریخ هردوت)

(۲)- آفرودیت(Aphrodite(یا ونوس)Venus(الهه زیبائی در یونان باستان.

(۳)- درخت زیرفون درخت مخصوص الهه آفرودیت بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۲۹

۶۹- و طرز کشتن آنها چنین است: گردونه‌ای را از خرده هیزم انباشته میکنند و تعدادی گاو بآن می‌بندند. سپس غیبگویان را که پاهایشان را بسته و دستهایشان را از عقب در بند کرده‌اند و گلوله‌هائی از کهنه در دهانشان فرو کرده‌اند بمیان این خرده‌های هیزم میبرند. آنگاه هیزمها را آتش میزنند و گاوها را میترسانند تا حرکت کنند و بگریزند.

غالبا اتفاق میافتد که گاوها نیز با غیبگویان میسوزند ولی بسیاری از آنها پس از آنکه مدتی شعله‌های آتش آنها را در میان میگیرد، همینکه میله وسطای گردونه آنها میسوزد جان بدر میبرند. تقصیرهای دیگری نیز هست که در آن موارد نیز غیبگویان را بجرم غیبگوئی دروغ بترتیبی که شرح دادم میسوزانند. پادشاه حتی فرزندان کسانی را که بقتل محکوم میکند از مرگ معاف نمیدارد و تمام افراد ذکور خانواده او را میکشد؛ اما به دختران گزندی وارد نمیکند.

۷۰- سکاها در موقع سوگند خوردن به ترتیب زیر عمل میکنند: مقداری شراب در جام گلی بزرگی میریزند و سپس قسمتی از خون سوگند یادکنندگان را با سوزن خارج میکنند و یا با شکاف کوچکی که با کارد بر اندام آنها وارد کرده‌اند «۱» بیرون میآورند و بر آن میافزایند و آنگاه یک شمشیر و چند زوبین و یک تبر و یک خنجر را با محتویات آن جام آلوده میکنند و پس از انجام این عمل تعداد زیادی دعاهای مذهبی قرائت میکنند و بعد از آن تمام کسانی که باید سوگند یاد کنند و همچنین محترم‌ترین همراهان آنها از محتوی آن جام مینوشند «۲».

۷۱- مقبره پادشاهان در سرزمین گروس در نقطه‌ای قرار دارد که رود بوریستن تا آنجا قابل کشتی‌رانی است «۳». وقتی پادشاه سکاها میمیرد در این محل گودال مربع شکل بزرگی

---

(۱)- بطوریکه هردوت در بند ۷۴ از کتاب اول نقل میکند در لیدی رسم چنین بوده که کسانی که سوگند یاد میکرده‌اند خود شکافی بر اندام خود وارد میکرده‌اند، در حالیکه بحکایت هردوت در مورد سکاها و همچنین در مورد اعراب (کتاب سوم بند ۸) اشخاص دیگری مأمور انجام این عمل بوده‌اند.

(۲)- شاید مقصود از این عمل تضمین صحت سوگند بوده است (هردوت- کتاب سوم- بند ۸)

(۳)- هردوت- کتاب چهارم- بند ۵۳

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۰

حفر میکنند. وقتی گودال آماده شد جنازه را برمیدارند. قبلا تمام جسد را از موم اندوده میکنند؛ شکم آنرا میگشایند و داخل آنرا تمیز میکنند و سپس آنرا از مشک کوبیده و مواد معطر و دانه‌های جعفری و نعنا انباشته میکنند و از نو میدوزند. آنگاه جسد را بر گردونه‌ای قرار میدهند و بنزد قوم دیگری میفرستند. آنهائیکه جسد را دریافت میکنند همان عملی را انجام میدهند که سکاهای شاهی انجام داده‌اند باین معنی که قسمتی از گوش خود را میبرند، موهای خود را گرداگرد سر میتراشند، شکافهائی بر بازوان خود وارد میکنند، پیشانی و بینی خود را میدرند و زوبین‌هائی در دست چپ خود فرو میکنند و از سوی دیگر آن بیرون میآورند. سپس سکاها جنازه شاه را با گردونه‌ای از آن محل به محل یکی دیگر از اقوام مطیع خود انتقال میدهند و کسانی که جنازه شاه قبل از دیگران به سرزمینشان میرسد آنرا مشایعت میکنند. وقتی با این ترتیب جنازه را از سرزمین تمام اقوام عبور دادند، به سرزمین مردمان گروس میرسند که از تمام اقوام امپراتوری سکاها دورافتاده‌تراند و قبر پادشاهان در آن محل قرار دارد. وقتی بآنجا میرسند جسد را در داخل گودال بر روی بستری از گیاهان سبز قرار میدهند و در اطراف آن نیزه‌هائی در زمین فرو میکنند و سپس قطعات چوب را بر روی نیزه‌ها از یک سوی جسد بسوی دیگر آن قرار میدهند و آنها را از حصیر و بوریا می‌پوشانند «۱». آنگاه یکی از همخوابه‌های پادشاه و آبدار او و یک طباخ و یک میرآخور و یک پیشخدمت و یک ایلچی و تعدادی اسب را میکشند و در قسمتی از این محفظه که خالی گذارده شده دفن میکنند «۲». همچنین قسمتی از هر قسمت از بقیه اموال او و جامهای زرین را (باستثنای جامهای نقره‌ای و مسین) در کنار او قرار میدهند.

همینکه این عمل انجام گرفت، همه میکوشند تلی از خاک ایجاد کنند و در این کار با

---

(۱)- در حقیقت جنازه در طاق‌نمائی که از چوب و نی ساخته شده و بوسیله چندین میخ بزمین متکی بوده قرار میگرفته است.

(۲)- در بسیاری از قبور باستانی سرزمین قدیم سکاها استخوانهای انسان‌های آن زمان را در جوار استخوانهای اسب یافته‌اند. این اکتشافات در حقیقت موید ادعای هردوت در مورد مطالبی است که درباره طرز تدفین جنازه پادشاهان نقل میکندBelles Lettres(- جلد ۴ صفحه ۹۰)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۱

اشتیاق فراوان با هم رقابت میکنند و میکوشند که این تل خاک تا جائیکه ممکن است از همه بزرگتر باشد.

۷۲- و پس از گذشت یک سال این عملیات را انجام میدهند: از بین دیگر کارکنان دربار شاهی کسانی را که بیش از دیگران شایستگی خدمت به شاه را دارند انتخاب میکنند.

اینها معمولا از نژاد سکاها میباشند، زیرا خدمتگزاران شاه کسانی هستند که این سمت از طرف شخص پادشاه بآنها داده شده و بین سکاها بردگانی که خریداری شده باشند وجود ندارد. پس در حدود پنجاه تن از این خدمتگزاران را با پنجاه رأس از زیباترین اسب‌ها بقتل میرسانند و شکم آنها را خالی و داخل آنرا تمیز میکنند و سپس آنها را از کاه پر میکنند و میدوزند. آنگاه نیمی از یک چرخ را از جهت قاعده با دو تیر چوبی و نیم دیگر آنرا به دو تیر دیگر میآویزند و باین ترتیب تعداد کثیری تیرهای چوبی را در زمین قرار میدهند و نیمه‌هائی از چرخ بآنها میآویزند. پس از آن قطعات بزرگی از چوب در طول بدن اسب‌ها تا گردن آنها فرو میکنند و این اسبها را در بالای آن نیم‌چرخ‌ها قرار میدهند «۱». قسمت قدامی بدن حیوان بروی نیم‌چرخ‌های جلو و قسمت شکم و ران آن بر روی نیم چرخ عقب قرار میگیرد و دست و پای حیوان هم از دو طرف آویزان میشود، ولی بزمین نمیرسد. آنان بدهان اسب‌ها قلاده و افسار میزنند و سپس افسار را بسمت جلو میکشند و به تیرهای چوبی دیگری می‌بندند. سپس هریک از پنجاه تن از خدمتگزاران را که بقتل رسانیده‌اند بترتیب زیر بر روی اسبی قرار میدهند: در طول ستون فقرات هریک از آنها قطعه چوب محکمی فرو میکنند و آنرا تا گردن آنها میرسانند؛ قسمت پائین این چوب بلندتر است و سر آنرا در سوراخی قرار میدهند که قبلا در چوب دیگری که از شکم اسب گذشته حفر کرده‌اند. سکاها باین ترتیب گراگرد قبر پادشاه سوارانی قرار میدهند و سپس از آن محل دور میشوند.

---

(۱)- باین ترتیب اجاق‌های معلقی بدست میآمده است که در هر سوی آن نیم‌چرخی بصورت قلاب و تکیه‌گاه به دو چوبه بزرگ متکی بوده و سیخ‌های کباب را که از یک طرف اندام حیوان به طرف دیگر آن فرو کرده بوده‌اند بر روی آن قرار میدادند تا براحتی حیوان را یک پارچه کباب کنند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۲

۷۳- چنین است مراسم تدفین پادشاهان آنها. در موقع مرگ دیگر سکاها، نزدیکترین خویشان مرده جسد را بر گردونه‌ای قرار میدهند و بین دوستان و آشنایان میگردانند. هریک از آشنایان از مشایعین پذیرائی میکنند و از آنچه بدیگران تعارف میکنند به مرده نیز تعارف میکنند. جنازه اشخاص عادی را باینطریق مدت چهل روز گردش میدهند و پس از آن آنرا دفن میکنند «۱». سکاها بعد از انجام مراسم تشییع جنازه بترتیب زیر خود را تمیز میکنند: ابتداء سر خود را با داروئی معطر میمالند و سپس آنرا میشویند. و اما بدن خود را چنین میشویند: سه قطعه چوبدست را بطوریکه بسوی هم متمایل باشند بر روی زمین قرار میدهند و سپس اطراف آن پوششی از نمد میافکنند و میکوشند لبه‌های آن هرچه بیشتر بهم نزدیک باشد. پس از آن ظرفی در میان چوبه‌ها و پوشش آن قرار میدهند و قطعاتی از سنگ را که در آتش سرخ کرده‌اند در آن میافکنند.

۷۴- در سرزمین سکاها نوعی شاهدانه میروید که اگر از درشتی و بلندی آن صرفنظر کنیم شباهت کاملی به کتان دارد، چه گیاه شاهدانه از کتان درشت‌تر و بلندتر است. این گیاه بحالت وحشی میروید و مردم هم بذر آنرا می‌افشانند. اهالی تراکیه با آن لباس‌هائی تهیه میکنند که شباهت کاملی به لباس‌های کتانی دارد. کسانی که در این باره تجربه کافی نداشته باشند نمیتوانند تشخیص دهند که این لباس‌ها از شاهدانه تهیه شده یا از کتان و هرکس که الیاف شاهدانه را ندیده باشد تصور میکند که این لباس‌ها از کتان است.

۷۵- سکاها دانه‌های این شاهدانه را میگیرند و با آن بریر پوشش نمدین میروند و آنها را بر روی سنگهائی که از آتش سرخ شده‌اند می‌ریزند: تدریجا که دانه‌ها را بر روی

---

(۱)- این طرز گردش دادن جنازه بین دوستان و آشنایان در حقیقت نمونه و تقلید کوچکی از گردش دادن جنازه پادشاه است بین اقوام و ملل متبوع او. نکته قابل بحث در این مورد طرز تدفین اشخاص عادی پس از انجام این تشریفات میباشد، چه هردوت در مورد پادشاهان شرح مبسوطی در بندهای قبل نقل کرده ولی درباره تدفین مردم عادی غیر از آنچه درباره گردش دادن جنازه بین دوستان و آشنایان آنها نقل میکند مطلبی نقل نکرده است-

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۳

سنگهای سرخ میریزند دود بوداری از آن متصاعد میشود و آنچنان بخاری خارج میشود که هیچیک از حمام‌های یونان قدرت و توان آنرا ندارد. و سکاها از این طرز استحمام لذت میبرند و از شادی فریادهائی میکشند «۱».

این عمل برای آنها در حکم استحمام است، زیرا آنها هرگز بدن خود را با آب نمی‌شویند. زنان آنان چوب سرو و سدر و عود را با آب بر روی قطعه سنگی ناهموار میسایند و محصول آنرا که خمیری غلیظ است بر روی اندام و چهره خود میمالند. این خمیر بوی مطبوعی بآنها می‌بخشد که جزء بدن آنها میشود و وقتی فردای آنروز خمیر را برمیدارند پوست آنان شفاف و درخشان است.

۷۶- سکاها نیز از قبول عادات و رسوم خارجی متعلق به مردمان دیگر و بخصوص عادات و رسوم یونانیان نفرتی فراوان دارند «۲». آنان این موضوع را در مورد آناکارسیس «۳» و مجددا پس از او در مورد سکیلس «۴» ثابت کردند. آناکارسیس پس از آنکه

بسیاری از کشورها را سیاحت کرد و همه‌جا عقل و تدبیر کامل از خود نشان داد به سرزمینی که

---

(۱)- آنان از استشمام دود و بخار دانه‌های شاهدانه دچار نوعی رخوت و مستی میشده‌اند و از این حال لذت میبرده‌اند (رجوع شود به تاریخ هردوت- کتاب اول- بند ۲۰۲)

(۲)- از اینکه هردوت عبارت را با «سکاها نیز ..» شروع کرده چنین معلوم میشود که این مطلب را در مقام قیاس با قوم و ملت دیگری عنوان کرده است. مولف در بند ۷۱ از کتاب دوم خود مطلبی نظیر آنچه در این مقام نقل میکند درباره مصریان نقل کرده و بنابراین باید نتیجه گرفت که یادداشت‌هائی که وی درباره عادات و رسوم سکاها تنظیم کرده و همچنین مطالبی که در باره رسوم مصریان جمع‌آوری کرده است در آغاز امر بصورت یک کتاب یا متن واحد جمع- آوری شده و سپس مولف آنرا در بین مجلدات کتاب خود هر قسمت را در جای خود قرار داده است- رجوع شود به یادداشت خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هردوت.

(۳)- آناکارسیس)Anacharsis(یکی از هفت تن از ریش‌سفیدان و عقلای دنیای باستان است که اختراعات متعدد و مفیدی را باو نسبت داده‌اند. برای اطلاعات بیشتر درباره این شخص رجوع شود به توضیحات هردوت در قسمت اخیر همین بند و قسمت اول بند ۷۷- درباره این شخص به بند ۴۶ کتاب حاضر نیز رجوع شود.

(۴)-Skyles

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۴

سکاها در آن زیست میکنند بازگشت. در موقعی که از معبر هلسپون «۱» میگذشت به سیزیک «۲» نزدیک شد و چون مشاهده کرد که اهالی سیزیک مشغول برگزاری جشن باشکوهی بافتخار مادر خدایان «۳» میباشند، نذر کرد که اگر صحیح و سالم به وطن باز گردد مراسمی مانند آنچه اهالی سیزیک بجا میآوردند بجا آورد و بافتخار آن خدا شبی را بیدار بامداد کند. همینکه به سرزمین سکاها رسید به منطقه هیلیا «۴» وارد شد (اینجا منطقه‌ایست که مجاور معادن آشیل «۵» قرار دارد و سراسر از انواع درختان مستور است «۶».) آناکارسیس باین منطقه وارد شد و در آنجا تمام تشریفات جشن را بافتخار آن الهه برپا کرد. وی طبلی در دست داشت و تصویرهائی از الهه بخود آویخته بود. یکی از سکاها که او را در این حال دیده بود سولیوس «۷» پادشاه را از آن باخبر کرد. پادشاه نیز خود شخصا بآن محل آمد و وقتی آناکارسیس را در حال انجام آن مراسم مشاهده کرد با یک ضربه زوبین او را بقتل رسانید.

اگر امروز کسی درباره آناکارسیس از سکاها چیزی بپرسد جواب خواهند داد که او را نمی‌شناسند. علت آنست که وی به یونان سفر کرده و عادات و رسوم خارجی را تقلید کرده است.

---

(۱)- هلسپون)Hellespont(یا دریای)Helee(نام قدیم بغازداردانل است که بین دریای اژه و دریای سیاه قرار دارد و آسیا را از اروپا جدا میکند. در قرن چهار قبل از میلاد این نام به ناحیه‌ای داده میشد که شامل قسمت‌های وسیعی از آسیای صغیر بوده است.

(۲)- سیزیک)Cyzique(- درباره این محل رجوع شود بیادداشت ذیل بند ۱۴

(۳)- مقصود الهه سیبل)Cybele(است که در نزدیکی سیزیک بر روی کوه دندیمون)Dindymon(معبد بزرگی برای او بنا کرده بودندBelles Lettres(- جلد ۴ صفحه ۹۳)

(۴)- هیلیا)Hylaia(یا هیله)Hylee(- درباره این محل رجوع شود به توضیحات هردوت در بند ۱۸ و ۱۹ و ۸۶ کتاب حاضر.

(۵)-Achille

(۶)- برای توضیحات بیشتر درباره این منطقه جنگلی رجوع شود به همین کتاب بند ۱۹ و ۵۵- از توضیحات هردوت در بند ۱۹ و ۵۵ و آنچه درباره آناکارسیس و دخول او باین منطقه جنگلی نقل کرده اینطور استنباط میشود که این ناحیه بعلت درختان انبوه و درهم پناهگاهی برای فراریان سرزمین سکاها بوده است.

(۷)-Saulios

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۵

بنا بآنچه من خود از تیمنس «۱» که مورد اعتماد آریاپیتس «۲» بوده است شنیده‌ام آنارکارسیس عموی ایدانتیرس «۳» پادشاه سکاها و فرزند گنوروس «۴» پسر لیکوس «۵» پسر سپاراگاپیتس «۶» بوده. پس اگر آناکارسیس متعلق باین خاندان بود باید بداند که بدست برادر خود بقتل رسیده است زیرا ایدانتیرس فرزند سولیوس بود و همین سولیوس بود که آناکارسیس را کشت

۷۷- با این حال، من روایت دیگری نیز شنیده‌ام که اهالی پلوپونز نقل میکنند. بموجب این روایت گویا آناکارسیس از طرف پادشاه سکاها بخارج فرستاده شد و پس از آن پیرو مکتب یونان گردید و وقتی به کشور خود مراجعت کرد به پادشاهی که او را فرستاده بود گفت که عموم یونانیان باستثنای اهالی لاکدمون پیوسته در حال مطالعه میباشند، ولی استعداد سخن گفتن را فقط اهالی لاکدمون دارند که با دوراندیشی و تدبیر به سوالات پاسخ میدهند.

اما این روایت اختراع بی‌اساسی است که در یونان ساخته و پرداخته‌اند. حقیقت آنست که آناکارسیس بترتیبی که قبلا نقل کردم

کشته شد.

۷۸- این بود سرنوشت آناکارسیس در قبال تقلید از رسوم و عادات خارجی و استقرار روابط با یونانیان. و سالها بعد، سکیلس «۷» پسر آریاپیتس «۸» نیز بهمین سرنوشت دچار شد.

آریاپیتس پادشاه سکاها بود و چند فرزند داشت که سکیلس یکی از آنها بود. اما سکیلس از زنی از اهل ایستریا «۹» بدنیا آمده بود، نه از زنی از سرزمین سکاها. مادرش

---

(۱)- Tymnes

(۲)- Ariapeithes

(۳)- Idanthyrse

(۴)- Gnouros

(۵)- Lycos

(۶)- Sparagapeithes

(۷)- Skyles

(۸)- Ariapeithes

(۹)- ایستریا)Isteria(مهاجرنشین یونانی شهر ملط در نزدیکی مصب رود ایستروس (دانوب- امروز) (هردوت کتاب دوم- بند ۳۳)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۶

شخصا الفبا و زبان یونانی را باو آموخته بود. مدتی بعد آریاپیتس ناجوانمردانه بدست اسپاراگاپیتس «۱» پادشاه آگاتیرس‌ها «۲» بقتل رسید.

سکیلس از پدر خود سلطنت او و زوجه او را که اوپویا «۳» نام داشت بارث برد. این زن بومی بود و از او پسری برای آریاپیتس بدنیا آمده بود که اوریکوس «۴» نام داشت. اما سکیلس با اینکه بر سکاها سلطنت میکرد علاقه‌ای به طرز زندگی آنان نداشت و بعلت تعلیماتی که دیده بود بیشتر متوجه عادات و رسوم یونانیان بود. و اما طرز رفتار او چنین بود: هربار که سپاه سکاها را با خود بنزدیک شهر بوریستن «۵» میآورد (اهالی بوریستن مدعی هستند که خود از بازماندگان مهاجرین ملطی هستند) سپاه را در حومه شهر مستقر میکرد و وقتی خود بتنهائی به محوطه شهر وارد میشد و دروازهای شهر را می‌بستند لباس سکائی را از تن بیرون میآورد و لباس یونانی ببر میکرد. و با این لباس بی‌محافظ و بی آنکه کسی همراه او باشد در میدان شهر گردش میکرد «۶» (در دروازه‌های شهر مراقب بودند که هیچیک از سکاها او را با این لباس نبینند). همچنین از همه حیث در روش زندگی از یونانیان تقلید میکرد و برسم آنان قربانی‌هائی به خدایان اهداء میکرد. و پس از آنکه مدت یکماه و یا بیشتر باین ترتیب میگذشت بار دیگر لباس سکائی ببر میکرد و شهر را ترک میگفت. وی این عمل را مکرر انجام داد- حتی در شهر بوریستن کاخی ساخته بود و از اهالی شهر نیز زنی برای خود انتخاب کرده بود که در همان کاخ میزیست.

۷۹- اما مقدر بود که مصیبتی باو روی آورد و اکنون شرح میدهم که چه پیش‌آمدی

---

(۱)- Sparagapeithes

(۲)- Agathyrses

(۳)- Opoia

(۴)- Oricos

(۵)- Borysthene

(۶)- هردوت قبلا گفته بود که سکیلس از مادری بدنیا آمده بود که از نژاد مهاجرین ملطی بود و بنابراین جای تعجب نیست که پادشاه سکاها بی‌محافظ و نگهبان بداخل حصار یکی از شهرهای غیرسکائی وارد میشد و مغرز و محترم و با آسایش خاطر در آن بگردش میپرداخت.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۷

موجب تیره‌بختی او شد. سکیلس هوس کرد که در مراسم مذهبی دیونیزوس باکوس «۱» پذیرفته شود و همینکه میل کرد تصمیم خود را عملی کند اعجاز شگفتی برای او رویداد.

در شهر بوریستن کاخ وسیع و باشکوهی وجود داشت که من قبلا درباره آن سخن گفتم «۲».

گرداگرد این کاخ پیکرهائی مرمرین از ابو الهول و کرکس قرار داده بودند. خداوند صاعقه‌ای بر این قصر فرود آورد و سراسر آنرا سوزاند. اما سکیلس باوجود پیش‌آمد این واقعه به ادامه مراسم مربوط به دخول خود بمذهب دیونیزوس پرداخت.

سکاها یونانیان را از اینکه در حال مستی به پرستش دیونیزوس میپردازند ملامت میکنند و مدعی هستند که نمیتوان تصور کرد

خدائی مردم را به بی‌ادراکی مستی تشویق کند «۳». وقتی سکیلس بآئین دیونیزوس باکوس درآمد یکی از اهالی بوریستن مخفیانه بنزد سکاها رفت و بآنها چنین گفت: «سکاها، شما ما را از اینکه خود را تسلیم مستی باکوس میکنیم و خداوند را بر وجود خود مستولی میسازیم تخطئه میکنید پس بدانید که اکنون این خدا بر وجود پادشاه شما نیز مستولی شده، زیرا او نیز خود را تسلیم مستی باکوس کرده و خود تحت تأثیر این خدا هذیان میگوید. اگر بگفته من باور نمیدارید بدنبال من بیائید آنرا بشما نشان خواهم داد». سران سپاه سکاها بدنبال

---

(۱)- دیونیزوس(Dionysos -Baccheios) از نیمه خدایان یونان باستان، فرزند ژوپیترو فرشته‌ای بنام سمله(Semele) . خدای شراب و عشق در یونان باستان که بشکل جوانی زیبا بر روی بشگه‌ای از شراب مجسم میشده است. در یونان باستان جشن‌های مذهبی مفصلی بافتخار خداوند شراب برپا میکردند که به جشن‌های دیونیزی معروف بوده است. افسانه‌ها حکایت دارند که دیونیزوس نهال مو را به سراسر جهان انتقال داد و همه‌جا مردم را با میوه این درخت و عصاره آن آشنا کرد.

(۲)- بند ۷۸ از همین کتاب

(۳)- در حالیکه خود آنها بحکایت هردوت هم از مستی شراب لذت میبردند (کتاب ششم- بند ۴۸) و هم از دود دانه‌های شاهدانه مست میشدند (هردوت- کتاب چهارم بند ۷۵)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۸

او رفتند. آن مرد آنانرا مخفیانه بر فراز برجی برد و در آنجا مستقر کرد.

وقتی سکیلس بدنبال ازدحام مریدان بآنجا رسید و سران سکاها او را در حال انجام مراسم مذهبی باکوس مشاهده کردند سخت ناراحت شدند. پس آنان از شهر بیرون رفتند و آنچه را که دیده بودند برای همه سپاهیان نقل کردند.

۸۰- وقتی پس از این واقعه سکیلس به محل سکونت خود مراجعت کرد، سکاها برادر او را که اوکتاماسادس «۱» نام داشت و از دختر ترس «۲» بدنیا آمده بود بپادشاهی برگزیدند و بر ضد سکیلس شوریدند.

سکیلس از توطئه‌ای که بر ضد او ترتیب داده بودند و از علت آن خبر یافت و به سرزمین تراکیه پناهنده شد- اوکتاماسادس از فرار او باخبر شد و خود را برای لشگرکشی به تراکیه آماده کرد.

وقتی وی به ساحل رود ایستروس رسید مردان تراکیه با او روبرو شدند و نزدیک بود جنگ شروع شود. در این موقع سیتالکس «۳» کس بنزد اوکتاماسادس فرستاد و چنین پیغام داد: «چه دلیل دارد که من و تو باهم زورآزمائی کنیم؟ تو فرزند خواهر منی و برادر مرا در اختیار داری «۴»، او را بمن تسلیم کن و من نیز سکیلس را بتو تسلیم

---

(۱)- Octamasades

(۲)- Terese

(۳)- سیتالکس(Sitalkes) پادشاه تراکیه، معاصر با سکیلس بوده است. هردوت دو بار از ترس(Terese) و سیتالکس که هر دو پادشاه تراکیه بودند و رابطه پدر و فرزندی بین آنها برقرار بود نام برده اما کوچکترین اشاره‌ای باینکه اینان پدر و پسر بوده‌اند و بر تراکیه سلطنت میکرده‌اند نکرده است. این مطلب میرساند که هردوت اطلاعات خود را در این باره در تراکیه جمع‌آوری کرده و بهمین جهت این پادشاهان را آنقدر مشهور و معروف میدانسته که توضیح اضافی درباره آنها را ضروری ندانسته است. غفلت هردوت برای خواننده موجب تعجب است و خواننده از اینکه بغتا با نام اشخاص ناشناسی روبرو میشود که گوئی مکرر از آنها نام برده شده دچار شگفت و تعجب میشود.

(۴)- اوکتاماسادس یکی از برادران فراری سیتالکس را که با او بر سر سلطنت بنزاع پرداخته بود در سرزمین سکاها پناه داده بود و در این مقام پادشاه تراکیه باین برادر فراری خود اشاره میکند که در اختیار پادشاه سکاها بوده است (رجوع شود به دنباله همین بند)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۳۹

میکنم. ما نباید سرنوشت خود را با جنگ تعیین کنیم». چنین بود پیامی که او بوسیله ایلچی فرستاد.

حقیقت آنست که واقعا یکی از برادران سیتالکس بنزد اوکتاماسادس پناهنده شده بود. پس اوکتاماسادس پیشنهاد او را پذیرفت و عموی مادری خود را به سیتالکس تسلیم کرد و در مقابل برادر خود، سکیلس را تحویل گرفت. همینکه سیتالکس برادر خود را تحویل گرفت از آن محل دور شد. اما اوکتاماسادس امر کرد بیدرنگ سر سکیلس را از بدن جدا کردند «۱».

چنین است علاقه سکاها برسوم و عادت خود و مجازاتی که در حق کسانی اجرا میکنند که رسوم و عادات خارجی را بر آن بیفزایند.

۸۱- درباره تعداد سکاها من نتوانستم اطلاعات دقیقی بدست آورم ولی درباره آن مطالبی مختلف شنیده‌ام؛ برخی رقمی نقل میکنند که برای سکاها زیاد بنظر میرسد، در حالیکه دیگران رقمی نقل میکنند که بسیار کوچک بنظر میآید. و با این حال آنچه که بمن نشان داده‌اند و من خود بچشم دیده‌ام اینست: بین رود بوریستن و هیپانیس «۲» محلی است که اکسامپئوس «۳» نام دارد و من کمی بالاتر در جائیکه نقل کردم که در این محل چشمه‌ای از آب تلخ وجود دارد که آب آن رود هیپانیس را تلخ کرده است، باین

مطلب اشاره کردم. در این محل ظرفی از مفرغ قرار دارد که بحقیقت شش برابر ظرفی است

---

(۱)- آنچه هردوت در این مورد نقل میکند باید تخمینا معاصر با زمان خود او بوده باشد چه سیتالکس در سال ۴۲۴ قبل از میلاد در گذشته در حالیکه باحتمال زیاد هردوت در فاصله بین سالهای ۴۵۵ و ۴۵۰ قبل از میلاد به تراکیه سفر کرده. در اینصورت این وقایع باحتمال زیاد کمی پس از ورود او به تراکیه و یا محتملا کمی پس از خروج او روی داده است.

(۲)- هیپانیس (Hypanis) نام قدیم بوگ امروز از شعب رود دن بوده است که بدریای خزر میریزد.

(۳)-Exampaios

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۰

که پوزانیاس «۱» فرزند کلئومبروت «۲» اهداء کرده و در مدخل دریای سیاه قرار دارد.

من در اینجا برای کسانیکه این ظرف را ندیده‌اند مشخصات آنرا نقل میکنم: ظرف مفرغی که در سرزمین سکاها وجود دارد براحتی شصت آمفور «۳» گنجایش دارد و ضخامت مفرغ این ظرف به شش انگشت «۴» میرسد.

مردم محل مدعی هستند که این ظرف را از تعداد کثیری سرزوبین ساخته‌اند و چنین توضیح میدهند که چون یکی از پادشاهان آنها که آریانتاس «۵» نام داشت قصد کرد که از تعداد نفرات سکاها باخبر شود امر کرد که هریک از آنها سرزوبینی را جدا کرده بنزد او آورند و هرکس که چنین نکند محکوم به مرگ خواهد بود.

باین ترتیب تعداد کثیری سرزوبین جمع‌آوری شد و او تصمیم گرفت از آنها چیزی بسازد که پس از او باقی بماند. پس امر کرد با آن سرزوبین‌ها این ظرف مفرغی را ساختند و آنرا باین محل از اگسامپئوس هدیه کرد. چنین است آنچه من درباره تعداد افراد سکاها شنیده‌ام.

۸۲- این سرزمین جز رودهائی که از حیث تعداد و مقدار آب از رودهای دیگر نقاط کثیرتر و بزرگتر میباشند چیز جالبی ندارد. اما غیر از رودها و دشت‌های وسیع درباره چیزهای دیگری نیز که قابل تحسین است مطلبی نقل خواهم کرد: در این سرزمین اثر پای هرکول را بر روی تخته سنگی به مردم نشان میدهند.

---

(۱)- پوزانیاس (Pausanias) پادشاه سپارت و فاتح جنگ معروف پلاته. این جنگ در ۴۷۹ قبل از میلاد بر ضد مردونیه و بقایای سپاه بزرگ خشایارشا در سواحل آسیای صغیر رویداد.

(۲)- کلئومبروت (Cleombrote) پادشاه سپارت در قرن پنج قبل از میلاد.

(۳)- آمفور (Amphores) واحد حجم در یونان باستان و برابر ۱۸ لیتر و یک دسی لیتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۴)- واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۸ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه در باره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۵)-Ariantas

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۱

این اثر به جای پای انسان شباهت دارد، اما طول آن به دو آرنج میرسد «۱» و در نزدیکی رود تیراس «۲» قرار دارد.

چنین بود این مسائل. اما من اکنون به داستانی بازمیگردم که در آغاز این بحث بنقل آن مشغول بودم.

۸۳- هنگامی که داریوش وسایل جنگ با سکاها را فراهم میکرد، ایلچیانی بهر طرف فرستاد و از بعضی از اتباع خود تعدادی سرباز و از بعضی دیگر تعدادی کشتی طلب کرد و به بعضی دیگر فرمان داد پلی بر روی بسفر تراکیه «۳» احداث کنند. در همین موقع آرتابان «۴» پسر هیستاسپ «۵» که برادر داریوش بود شرحی درباره مشکلات دسترسی به سکاها برای او نقل کرد «۶» و مصرا خواستار شد که او خود بجنگ سکاها نرود. اما چون نصایح عاقلانه‌اش در داریوش مؤثر واقع نشد خودکشی کرد.

۸۴- وقتی داریوش تدارکات خود را خاتمه داد با سپاه خود از شوش حرکت کرد.

در این موقع یکی از پارس‌ها که اوآبازوس «۷» نام داشت و پدر سه فرزند بود و هر سه فرزندش در این لشکرکشی شرکت داشتند از داریوش خواستار شد که یکی از پسران او را نزد او باقی گذارد. داریوش مانند اینکه دوستی تقاضائی قابل قبول از او کرده باشد

---

(۱)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- تیراس (Tyras) - درباره این رود رجوع شود به توضیح ذیل بند ۵۱ کتاب حاضر.

(۳)- مقصود بغاز بسفر امروز است که دریای سیاه را از مدیترانه جدا میکند. داریوش برای لشکرکشی به سرزمین سکاها از طریق بغاز بسفر و تراکیه بسوی شمال حرکت کرد.

(۴)- آرتابان (Artabane) برادر داریوش اول که بحکایت هردوت با لشکرکشی او به سرزمین سکاها بمخالفت برخاست و سرانجام بعلت پافشاری داریوش و آغاز این لشکرکشی دست بخودکشی زد.

(۵)- هیستاسپ(Hystaspe) پدر داریوش اول پادشاه بزرگ هخامنشی.

(۶)- رجوع شود به همین کتاب- بند ۴۶ و ۱۳۴

(۷)-Oiobazos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۲

پاسخ داد که هر سه فرزند او را برایش خواهد گذارد. اوآوبازوس که تصور میکرد که فرزندانش از شرکت در این جنگ معاف شده‌اند بسیار شادی کرد.

اما داریوش به کسانیکه مأمور این کار بودند امر کرد که هر سه فرزند او را بقتل رسانند. و بدین ترتیب، ابتدا آنها را کشتند و سپس در همان محل باقی گذاردند «۱».

۸۵- و اما داریوش؛ همینکه پس از خروج از شوش به سرزمین کالسدونی «۲» بر ساحل بسفر در محلی که پل بر آن ساخته بودند رسید، بکشتی نشست و از آنجا به نزدیکی جزایر سیانه «۳» که با دعای یونانیان سابقا متحرک بوده‌اند حرکت کرد و در آن محل بر نقطه مرتفعی صعود کرد و دریای سیاه را که منظره‌ای بس دیدنی داشت از دور نگریست.

این دریا بیش از تمام دریاهای دیگر جالب توجه است. طول آن یازده هزار و صد ستاد «۴» و عرض آن در نقطه‌ای که عریض‌تر است به سه هزار و سیصد ستاد میرسد «۵».

عرض مدخل این دریا چهار ستاد است و طول معبری که از مدخل آن تشکیل میشود و بسفر نام دارد و بر روی آن پلی ساخته‌اند به یکصد و بیست ستاد میرسد.

بسفر بدریای مرمره متصل میشود و دریای مرمره که عرض آن پانصد ستاد و طول آن هزار و چهارصد ستاد است به هلسپون «۶» منتهی میشود. هلسپون هفت ستاد عرض و چهارصد ستاد طول دارد و بدریای پهناوری متصل میشود که دریای اژه نام دارد.

---

(۱)- در این باره رجوع شود به توضیح خارج از متن درباره قسمت چهارم از تاریخ هردوت.

(۲)- کالسدونی(Chalcedoine) از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع در ساحل بغاز بسفر.

(۳)- سیانه(Cyanees) یا سمپلگاد(Symplegades) از جزایر کوچک و سنگلاخ دریای سیاه در مدخل بغاز بسفر

(۴)- ستاد(Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (یادداشت- مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۵)- این اندازه‌ها تا حدی مبالغه‌آمیز است و شاید علت اغراق هردوت این بوده است که مقیاس او بخط مستقیم نبوده و پیچ‌وخم توقفگاه‌هائی را که معمولا در سر راه کشتی‌رانان وجود داشته در محاسبه منظور نموده استBelles Lettres) جلد چهار صفحه ۱۰۰)

(۶)- هلسپون(Hellespont) نام قدیم بغاز داردانل است که دریای مرمره را به دریای اژه متصل میکند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۳

۸۶- و اما این اندازه‌ها بترتیب زیر تعیین شده است: معمولا یک کشتی در روزهای بلند تقریبا هفتاد هزار و هنگام شب شصت هزار اورژی «۱» بحرپیمائی میکند. حال، برای اینکه از مدخل دریا به فاز برسیم «۲» (این قسمت بزرگترین بعد دریای سیاه است) نه روز و هشت شب بحرپیمائی لازم است. با این حساب، یک میلیون و صد و ده هزار اورژی خواهیم داشت که میشود یازده هزار و صد ستاد.

و اما برای اینکه از سندیک «۳» به تمیسیر «۴» که در ساحل رود ترمودون «۵» قرار دارد برویم (عریض‌ترین قسمت دریای سیاه در این محل است) سه روز و دو شب بحرپیمائی در پیش خواهیم داشت که میشود سیصد و سی هزار اورژی و سه هزار و سیصد ستاد. چنین است ترتیبی که من برای محاسبه اندازه‌های این دریا و بغازبسفر و هلسپون انتخاب کرده‌ام و این اندازه‌ها همانست که من نقل کردم. همچنین، باین دریای سیاه دریاچه‌ای متصل میشود که کمی کوچکتر از خود آنست و پالوس مایوتیس «۶» یا مادر دریای سیاه لقب دارد.

---

(۱)- اورژی(Orgyie) واحد طول در یونان باستان و برابر یک متر و ۷۷۶ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- مقصود مصب رود فاز(Phase) است که از رودهای آسیای صغیر بوده و از قفقاز سرچشمه میگرفته و در ساحل کولشید بدریای سیاه متصل میشده است. امروز این رود ریونی(Rioni) نام دارد.

(۳)-Sindique

(۴)- تمیسیر(Themiscyre) از شهرهای قدیم آسیای صغیر در نزدیکی مصب رود ترمودن. این شهر که امروز ترمه(Thermeh) نام دارد بحکایت افسانه‌های باستان مدتها پایتخت آمازون‌ها یعنی زنان مردنمای افسانه‌ای دنیای باستان بوده است.

(۵)- ترمودون(Thermodon) از رودهای آسیای صغیر قدیم که آب آن بدریای سیاه میریخت. افسانه‌های باستان حکایت دارد که آمازون‌ها که زنانی مردنما بوده‌اند در سواحل این رود میزیستند.

(۶)- پالوس مایوتیس(Palus -maiotis) - مقصود مؤلف دریای آزوف است که در شمال دریای سیاه قرار دارد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۴

۸۷- داریوش پس از تماشای دریای سیاه با کشتی به پلی بازگشت که معمار آن مندروکلس «۱» از اهل ساموس بود. و پس از آنکه بسفر را نیز تماشا کرد دو سنگ نوشته از مرمر در ساحل آن برپا کرد و بر روی یکی از آنها بخط آشوری و بر روی دیگری بخط یونانی نام تمام اقوام و مللی را که در سپاه خود داشت حک کرد «۲». او از تمام ملل و اقوامی که بر آنها حکومت داشت همراه خود آورده بود. تعداد سربازان این سپاه صرفنظر از نیروی بحری با محاسبه سوار نظام به هفتصد هزار تن میرسید. ششصد کشتی نیز برای این لشکرکشی جمع‌آوری شده بود «۳». بعدها این سنگ‌نوشته‌ها را اهالی بیزانس بشهر خود منتقل

---

(۱)-MANDROCLES

(۲)- جالب‌توجه است که سنگ‌نوشته‌های داریوش در مصر بخط میخی و هیروگلیف بوده در حالیکه در این مورد چون بغازها در سرزمین یونان آن زمان قرار داشت ترجمه یونانی متن لوح را بر آن اضافه کرده‌اند. این مطلب حکایت از احترام کامل پادشاه هخامنشی به آزادی مللی میکند که در قلمرو امپراتوری او میزیستند

(۳)- این ارقام کاملا اغراق‌آمیز بنظر میرسد و بعید است که داریوش برای سرکوبی سکاها چنین سپاه عظیمی تجهیز کرده باشد. هردوت مکرر تعداد سپاهیان پارس را با واحد میریاد (۱۰۰۰۰۰ نفر) تعیین کرده (کتاب سوم- بند ۲۵- کتاب چهارم بند ۱۴۳- کتاب هفتم بند ۶۰ و ۸۷- کتاب هشتم بند ۱۱۳ و ۱۲۶- کتاب نهم- بند ۹۶) و بعید نیست که این رقم نیز هفت میریاد یعنی هفتاد هزار نفر بوده و در استنساخ‌های بعدی اشتباها هفتصد هزار نفر نوشته شده باشد(Belles Lettres - جلد ۴- صفحه ۱۰۲)- اما وجود ششصد کشتی که هردوت بعدا بآن اشاره میکند تا حدی در صحت این فرض تردید ایجاد میکند زیرا نمیتوان گفت که در هر کشتی فقط یکصد و بیست سرباز جای داشته‌اند. اما همین مطلب تا حدی موید فرض اشتباه مؤلف است و این سؤال را مطرح میکند که اگر واقعا تعداد سپاهیان داریوش آنطور که مؤلف مدعی است هفتصد هزار نفر بوده این تعداد سرباز چگونه در ششصد کشتی از کشتی‌های آن زمان جای گرفته‌اند. بخصوص که مؤلف تعداد ملوانان و کارکنان کشتی را قبلا مستثنی کرده است. بر رویهم احساس میشود که اولا- تعداد نفرات پیاده بیش از آنچه واقعا بوده نقل شده و ثانیا بین این تعداد و تعداد کشتی‌ها تناسبی وجود ندارد. بعلاوه هردوت در چند نقطه دیگر که از نیروی دریائی پارس‌ها یاد میکند همین رقم را تکرار کرده (کتاب ششم- بند ۹). همچنین در یک مورد هم در جای دیگر همین تعداد کشتی را برای نیروی دریائی دیگری نقل کرده است (کتاب ششم بند ۹۵) این تکرار رقم واحد در مورد نیروی دریائی پارس‌ها و دیگر نیروهای آن زمان خود قرینه‌ایست بر عدم دقت مؤلف و مباینت آن با واقعیت موجود. (Belles Lettres

- جلد ۴ صفحه ۱۰۲)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۵

کردند و باستثنای یکی از سنگ‌ها که در کنار معبد دیونیزوس در بیزانس قرار داده‌اند و سراسر از حروف آشوری مستور است بقیه را در بنای معبد آرتمیس اورتوسیا «۱» قرار دادند.

محلی از بسفر که داریوش پلی بر روی آن احداث کرد تا آنجا که من میتوانم حدس بزنم و نقل کنم بین راه بیزانس و معبدی بود که در مدخل دریای سیاه بنا شده بود.

۸۸- پس از آن، چون پلی که با کشتی ساخته شده بود او را خوش‌آمد، تحف فراوانی به سازنده آن مندروکلس از اهل ساموس اهداء کرد. نخستین کاری که مندروکلس با این هدایا کرد این بود که دستور داد پرده‌ای از نقاشی تهیه کنند شامل سراسر پلی که بر بسفر زده بود و داریوش شاه را نشان دهد که بر تختی از افتخار تکیه زده و سپاهش از برابر او سان میرود. او دستور داد این پرده را بسازند و سپس آنرا به معبد هرایون «۲» تقدیم کرد و این کتیبه را بر آن افزود: «مندروکلس، پس از آنکه دو ساحل بسفر را که ماهی فراوان دارد بهم متصل کرد، یادبودی از این پل که از کشتی ساخته شده بود به هرا «۳» تقدیم میکند. او با اجرای نقشه داریوش شاه برای خود مباهات و برای اهالی ساموس افتخار تحصیل کرده است.» چنین بود اثری که سازنده پل از خود باقی گذارد.

۸۹- داریوش، پس از آنکه مندروکلس را پاداش داد قدم به قاره اروپا گذارد. قبل از آن به مردمان یونی امر کرد که کشتی‌های خود را در دریای سیاه بحرکت درآورند و تا رود ایستروس پیش روند و همینکه بآنجا رسیدند پلی بر روی رود نصب کنند و در انتظار او باشند. این یونی‌ها باتفاق ائولی‌ها «۴» و ساکنان بغاز نیروی دریائی را هدایت

---

(۱)- آرتمیس اورتوسیا(Artcmis Orthosia) یادیان، دختر ژوپیتر و الهه جنگل و شکار

(۲)-Heraion

(۳)-Hera

(۴)- ائولی‌ها(Eoliens(قوم یونانی‌نژاد ساکن ناحیه‌ای بهمین نام در آسیای صغیر.

ائولی‌ها ابتداء در شبه‌جزیره پلوپونز سکونت داشتند لیکن بعدها در برابر هجوم قوم یونانی دیگری بنام دری(Dorie(به آسیا گریختند و دوازده مهاجرنشین در ساحل آسیای صغیر بوجود آوردند که معروف‌ترین آنها اله(Elee(و تیمنوس(Tymnos(و ازمیر بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۶

میکردند. پس بدین ترتیب نیروی دریائی از کنار جزایر سیانه «۱» گذشت و بسوی ایستروس حرکت کرد و پس از آن بفاصله دو روز بحرپیمائی از ساحل دریا در گلوگاه رود در نقطه‌ای که انشعابات آن جدا میشود شروع باحداث پلی کرد «۲». و اما داریوش پس از آنکه از پلی که با کشتی ساخته بودند عبور کرد و از بسفر گذشت قدم به سرزمین تراکیه گذارد، و وقتی به سرچشمه‌های رود تئاروس «۳» رسید سه روز توقف کرد.

۹۰- بطوریکه اهالی مجاور این رود نقل میکنند، تئاروس رودی است که آب آن برای معالجه بیماریها و بخصوص بیماری جرب انسان و اسب بهترین آبها است. این رود تعداد سی و هشت چشمه دارد که همه از یک کوه سرازیر میشود و بعضی از آنها سرد و بعضی دیگر گرم‌اند. این محل از شهر هرایون که در نزدیکی پرنت «۴» واقع شده و همچنین از شهر آپولی‌نی «۵» در ساحل دریای سیاه بیک فاصله میباشد و از هر دو جهت دو روز راه در میان است. رود تئاروس برود کنتادسدوس «۶» ملحق میشود؛

---

(۱)- سیانه(Cyanees(رجوع شود به قبل- بند ۸۵ و یادداشت ذیل آن.

(۲)- مأموریت این دسته از بحرپیمایان ظاهرا این بوده است که قبل از آنکه نیروی زمینی داریوش از راه خشگی به دانوب برسد پلی بر روی آن احداث کنند. اما چون رود دانوب در فاصله‌ای از مصب خود به چندین شعبه تقسیم میشود دریانوردانی که مأمور ساختن پل بودند ناگزیر آنقدر در طول رود بالا رفتند تا از انشعابات مصب آن گذشتند و بجائی رسیدند که دانواب جریانی واحد داشت. در غیر اینصورت ناگزیر بودند بتعداد انشعابات رود پل احداث کنند و انجام این عمل با فقدان وسایل آن زمان کاری بود بس دشوار و پرخرج.

(۳)- تئاروس(Thearos)

(۴)- پرنت(Perinth(مهاجرنشین اهالی ملط در سواحل شمالی آسیای صغیر قدیم.

(۵)- آپولونی(Apollonie(نام بسیاری از شهرهای باستان است که اجرای مراسم پرستش آپولون در آنها معمول بوده است. شهرهائی باین نام در تراکیه و مقدونیه و میزی (آسیای صغیر) و لیدی و لیبی و فلسطین و یونان و سیرنائیک وجود داشته و در این مورد منظور مؤلف شهری است که باین نام در تراکیه و در ساحل دریای سیاه قرار داشته و مدتها مهاجرنشین اهالی شهر ملط بوده است.

(۶)- کنتادسدوس(Contadesdos(تکه دره امروز Belles Lettres(- جلد ۴ صفحه ۱۰۳)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۷

کنتادسدوس برود آگریانس «۱» میریزد و رود آگریانس برود هبر «۲» منتقل میشود و رود هبر در نزدیکی شهر انوس «۳» بدریا میریزد.

۹۱- پس همینکه داریوش باین رود رسید در آن محل توقف کرد و چون از زیبائی این رود خیره شد امر کرد در آنجا نیز سنگ نوشته‌ای برپا و بر روی آن کتیبه‌ای باین مضمون حک کنند: «از چشمه‌های رود تئاروس بهترین و زیباترین آب رودها جاریست و بهترین و زیباترین مردان جهان، داریوش فرزند هیستاسپ پادشاه پارس‌ها و سراسر خشگی‌ها هنگامی که سپاه خود را بجنگ با سکاها میبرد باین محل آمد.» چنین بود آنچه در این محل حک شد. «۴»

۹۲- داریوش از آنجا حرکت کرد و به ساحل رود دیگری رسید که آرتسکوس «۵» نام دارد و در سرزمین اقوام اودریس «۶» جاری است. و همینکه باین رود رسید چنین کرد که شرح میدهم: وی محلی را معین کرد و به سپاهیان خود فرمان داد که هریک هنگام عبور از آنجا سنگی در آن محل بیندازند. وقتی سربازان این فرمان را اجراء

---

(۱)- آگریانس(Agrianes(- ارژنه)Ergene(امروز)Belles Lettrese(جلد ۴ صفحه ۱۰۳)

(۲)- هبر(Hebre(- ماریترا)Maritza(امروز Belles Lettres(- جلد ۴ صفحه ۱۰۳)

(۳)- انوس(Ainos(- این شهر امروز هم بنام قدیم خود انوس(Enos(نام دارد و در محل مصب رود هبر یا ماریتزای امروز قرار دارد.Belles Lettres(جلد ۴ صفحه ۱۰۳)

(۴)- ظاهرا وجود این سنگ نوشته صحت داشته زیرا بقایائی از آن در اوائل قرن نوزدهم در محل باقی مانده که امروز از بین رفته ولی در آثار و کتب آن زمان وجود آن تأیید شده، ولی احتمال میرود متن آن با آنچه هردوت نقل میکند مختصر اختلافی داشته است؛ چه پارسی‌ها را عادت بر این بوده که در سنگ‌نوشته‌ها و الواح خود نام پادشاه و عناوین او را در آغاز عبارت قرار میدادند،

نه آنطور که هردوت نقل میکند در آخر آن. بعلاوه مقایسه شخص پادشاه از حیث «زیبائی» با آبهای چشمه‌سار زیبای تئاروس بیشتر تراوش فکر یونـانی است. یکنفر پارسـی ترجیـح میـداد به شـجاعت و دلیری و جهانگشـائی پادشـاه خود افتخـار کنـد و نه بزیبـائی و رعنـائی او. احتمال میرود این کتیبه بخط میخی بوده و هردوت ترجمه آنرا از دهان یونانیان زمان خود شـنیده است و یونانیان ترجمه نارسا و نادرستی برای او کرده باشندBelles Lettres(جلد ۴- صفحه ۱۰۴)

(۵)-Artescos

(۶)-Odryses

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۸

کردند پشته‌های بزرگی از سنگ تشکیل شد که داریوش آنها را پشت سر گذارد و باز سپاه خود را بجلو حرکت داد.

۹۳- داریوش، قبل از اینکه به رود ایستروس برسد، ابتداء مردمان گت «۱» را که خود را جاودانی میدانند مطیع کرد. زیرا آن قسمت از اهـالی تراکیـه که سالمیـدسوس «۲» را در دست دارنـد و بالاـتر از آپولـونی «۳» و شـهر مسامبریـا «۴» زیست میکننـد و آنهـا را سکیرمیادها «۵» و نی‌پسه‌ها «۶» مینامند بی‌منازعه تسلیم شدند. اما گت‌ها که بی‌تامل تصمیم به مقاومت گرفته بودند بسرعت مغلوب شدند. اینها شجاع‌ترین و بهترین مردمان تراکیه‌اند.

۹۴- و امـا آنچه آنهـا جـاودانی تصـور میکننـد چنین است: آنهـا تصـور میکننـد که هرگز نمیمیرنـد و آنکس هم که میمیرد بوجـود سالموکسیس «۷» که موجـودی الهی است ملحق میشود «۸». بعضـی از آنها این وجود الهی را گبه‌لیزیس «۹» مینامند. هر چهار سال یکبار یکنفر را بحکم قرعه از بین خود انتخاب میکنند و بنام ایلچی بنزد سالموکسیس میفرستند و باو سفارش میکنند که آنچه را که در هر مورد آرزو دارند بر او بازگوید.

---

(۱)- گت‌ها(GeTES(از اقوام قدیم ساکن بین جنوب شبیه جزیره بالکان و دانوب.

(۲)- سالمیدسوس(SALMIDESSOS(که امروز میدیا(Midia(نام داردBelles(Lettres جلد ۴- صفحه ۱۰۴)

(۳)- آپولونی(Apollonie(که امروز سیزبولی(Sizeboli(نام داردBelles Lettres(جلد ۴- صفحه ۱۰۴)

(۴)- مسامبریا(Messambria(که امروز میسیوری(Misivri(نام داردBelles(Lettres -(جلد ۴- صفحه ۱۰۴)

(۵)-Skyrmiades

(۶)-Nipsees

(۷)-Salmoxis

(۸)- بموجب این عقیـده روح انسـان پس از مرگ باجتمـاع خـدایان قـدم میگـذارد و جاودان میمانـد. اکثریت قریب باتفاق مردمان جهان ببقای روح پس از مرگ معتقد میباشـند اما اختلاف عقیده آنها با عقیده گت‌ها اینست که دسته اخیر معتقد بودند روح انسان در جسم خدایان حلول میکند. همین مطلب است که هردوت بعنوان یکی از شگفتی‌های این قوم نقل میکند.

(۹)-Gebeleizis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۴۹

طرز اعزام این ایلچی چنین است: تنی چنـد از مردان که برای این کـار انتخاب میشونـد سه قـداره در دست میگیرنـد؛ چنـد نفر دیگر دست و پای آنکس را که قرار است برسالت بنزد سالموکسیس فرستاده شود میگیرنـد و او را در هوا بحرکت درمیآوردند و سپس نـوک قـداره‌ها را نشـانه میگیرنـد و او را بسـوی آن در هـوا پرتـاب میکننـد. اگر آن مرد از جراحت بمیرد آنرا دلیلی بر نظر مسـاعد خداوند نسبت به خود میدانند. ولی اگر نمیرد خود ایلچی را متهم میکنند و مدعی میشوند که او مردی بدطینت است، و پس از این اتهام شخصـی دیگری را برسالت میفرسـتند. سـفارش‌هائی را که بایـد به ایلچی بشود در موقعی باو بازگو میکنند که هنوز در حیات است. این مردمـان در موارد دیگر وقتی رعـد میغرد و برق میدرخشـید زوبین‌هائی بسوی آسـمان به هوا پرتاب میکننـد و با این عمل این خدا را تهدید میکنند زیرا تصور نمیکنند که غیر از خدای آنها خدای دیگری هم وجود داشته باشد «۱».

۹۵- بطـوریکه مـن از یونانیـان سـاکن هلسپون و دریـای سیاه شـنیده‌ام، این سالموکسـیس کسـی است که گویـا در ساموس غلام فیثاغورث «۲» پسر منسارکوس «۳» بود؛ و پس از آنکه آزاد شد ثروت زیادی بدست آورد و با این ثروت به سرزمین خود مراجعت کرد. چون اهالی تراکیه با فقر و تنگدستی میزیستند و مردمانی ساده‌لوح و زودباور بودند این شخص که بعلت هم‌نشینی با یونانیان و فیثاغورث، یعنی مردی که بین یونانیان از حیث عقل و تدبیر شخص کوچکی نبود، با زندگی مردمان یونی آشنائی حاصل کرد و در این باره از مردم تراکیه اطلاعات عمیق‌تری بدست آورد. وی برای خود تالار پذیرائی ترتیب داد و از بزرگان شـهر در آن تالار نظیر یک مهمانخانه

---

(۱)- اشاره هردوت به خداوند زوس که در نظر یونانیان مظهر رعدوبرق و صاعقه بوده است.

(۲)- فیثـاغورث حکیم معروف یونـان باسـتان که در قرن شـش قبـل از میلاـد میزیسـته، در ساموس بـدنیا آمـده و یکی از بزرگترین فلاسـفه زمـان خـود در ردیـف سـقراط و افلاـطون بـوده است. وی قـدرت بیـانی شـگفت‌انگیز داشت و مبتکر فکر حلـول ارواح در

موجودات مختلف بود. نفوذ معنوی او در یونان بحدی بود که میتوان گفت افلاطون و ارسطو که که یک قرن پس از او میزیسته‌اند تحت‌تاثیر کامل افکار او بوده‌اند.

(۳)- Mnesarchos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۰

پذیرائی میکرد. در ضمن این پذیرائی‌ها به میهمانان خود میآموخت که نه او و نه میهمانانش و نه بازماندگان آنها نخواهند مرد، بلکه به محلی خواهند رفت که در آنجا تا ابد زندگی خواهند کرد و از سعادت و خوشبختی کامل برخوردار خواهند شد «۱». در همان حال که بترتیب فوق عمل میکرد و این سخنان را با آنان در میان مینهاد، خانه‌ای زیرزمینی برای خود بنا کرد. و وقتی این خانه ساخته شد، از میان مردم تراکیه ناپدید شد و به خانه زیرزمینی نزول کرد و سه سال در آنجا زیست.

اهالی تراکیه فقدان او را تأسف خوردند و مانند شخصی که مرده است برای او سوگواری کردند. در سال چهارم وی مجددا بر آنان ظاهر شد و با این ترتیب آنچه برای آنان نقل کرده بود مقبول آنان افتاد.

۹۶- چنین بود بقسمی که نقل میکنند طرز رفتار این شخص. من اشکالی در قبول آنچه درباره خانه زیرزمینی نقل کرده‌اند نمی‌بینم، ولی زیاد هم بآن اعتماد نمیکنم؛ اما تصور میکنم که این شخص سالها قبل از فیثاغورث میزیسته. حال، خواه او موجودی انسانی و خواه موجودی خدائی از سرزمین گت‌ها بوده باشد، جای آنست که این مطلب را ترک گوئیم.

بدین ترتیب، اقوام گت که خصوصیات آنها چنین بود مغلوب شدند و بقایای آنها همراه سپاه براه افتادند.

۹۷- وقتی داریوش با سپاه زمینی خود بسواحل رود ایستروس رسید، همینکه همه از روی پل عبور کردند، به یونی‌ها فرمان داد پلی را که از کشتی ساخته بودند خراب و خود با ملاحان نیروی بحری بهمراه سپاه او در خشگی حرکت کنند. یونی‌ها به تهیه وسایل خراب کردن پل و اجرای فرمان پادشاه پرداختند، ولی در همین موقع کوئس «۲» پسر ارکساندروس «۳» که فرمانده سربازان میتی‌لن «۴» بود و قبلا میدانست که تا چه حد داریوش حاضر بقبول نظر کسی که مایل باظهار عقیده باشد خواهد

---

(۱)- بهشت موعودی است که در تمام مذاهب وجود آن تأیید شده.

(۲)- Coes

(۳)- Erxandros

(۴)- میتی‌لن (Mytilene) پایتخت قدیم جزیره لوبوس (Lesbos) که امروز متلن (Metelin) نام دارد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۱

بود خطاب به پادشاه چنین گفت: پادشاها، به سرزمینی لشکرکشی میکنی که در آن نه مزرعه‌ای آباد میتوان یافت و نه شهرهائی که بشود مدتی در آن اقامت کرد.

پس این پل را بر جای بگذار و همان کسان را که آنرا بنا کرده‌اند بنگهبانی آن بگمار.

اگر ما به سکاها دست یابیم و بطوریکه آرزو داریم موفق شویم، راهی برای بازگشت خود داریم، و در صورتی که نتوانیم بآنها دست یابیم لااقل راه مراجعت باقی است؛ من از اینکه در جنگ با سکاها مغلوب شویم بیم نداریم بلکه ترسم از آنست که نتوانیم بآنها دست یابیم و با سرگردانی و مصائب روبرو شویم. شاید تصور شود که من بخاطر مصالح شخصی چنین سخن میگویم تا در همین محل بمانم. ولی پادشاها، راهی که بنظرم بحال تو مفیدتر بود ارائه دادم ولی خود شخصا بهمراه تو خواهم بود و حاضر نیستم در پشت سپاه بمانم.» داریوش را این نظر خوش آمد و باو چنین پاسخ داد: «ای خارجی که از اهل لوبوس «۲» میباشی، وقتی من صحیح و سالم به سرمنزل بازگشتم بحضور من آتا بجبران این اظهارنظر صائب ترا از احسان سرشار کنم.»

۹۸- داریوش پس از این سخن ریسمانی را شصت بار گره زد و سپس از سران یونی مجلس مشورتی ترتیب داد و بآنها چنین گفت: «ای اهالی یونی، آنچه قبلا- درباره پل گفته شد باید فراموش کرد: این ریسمان را که بشما میدهم بگیرید و آنچه را که میگویم انجام دهید؛ از این لحظه ببعد همینکه مرا در حال حرکت بسوی سرزمین سکاها مشاهده کردید هر روز یکی از گره‌های آنرا بگشائید. اگر در مدتی که شما این گره‌ها را میگشائید من پدیدار نشدم و روزها بتعداد گره‌ها سپری شد و باز مرا ندیدید، به سرزمین خود بازگردید «۱». نظر کنونی من ایسنت که شما در این مدت از پل مراقبت کنید و

---

(۱)- لوبوس (Lcsbos) از جزایر بزرگ یونان باستان واقع در نزدیکی سواحل آسیای صغیر- پایتخت آن شهر معروف میتی‌لن (Mytilene) بود که مردم آن به دریانوردی و بحرپیمائی شهرتی خاص داشتند.

(۲)- تصور نمیرود که حقیقتا مقصود داریوش این بوده است که هرگاه بتعداد گره‌ها روزها سپری شد مرگ او را فرض بدانند و مراجعت کنند، زیرا بعقیده بسیاری از مولفین هدف داریوش در این لشکرکشی دور زدن دریای سیاه و عبور از سراسر جبهه شمالی این دریا بوده است و البته در اینصورت بآسانی میتوانسته از راه قفقاز به پارس مراجعت کند.

رجوع شود به تفسیر خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۲

با دقت کامل در محافظت و نگاهداری آن بکوشید. شما با این کار خود مرا سپاسگزار خواهید کرد.» داریوش، همینکه این سخن بگفت، بی‌تامل حرکت کرد.

۹۹- سرزمین تراکیه در ساحل دریا و قبل از کشور سکاها قرار دارد. در محلی که خلیجی بوجود آمده است سرزمین سکاها شروع میشود و رود ایستروس نیز که قسمت سفلای آن در جهت اوروس «۱» قرار دارد در همین محل بدریا میریزد. اکنون برای تعیین حدود سرزمین سکاها وضع سواحل دریا را از دانوب ببعد شرح خواهم داد «۲». این قسمت از سرزمین سکاها که رو به جنوب و باد نوتوس «۳» قرار دارد از رود دانوب شروع میشود و تا شهری که کارکی‌نیتیس «۴» نام دارد ادامه مییابد. بعد از این شهر، در طول ساحل همین دریا سرزمینی وجود دارد کوهستانی که در دریای سیاه پیشرفته «۵» و در این سرزمین تا محل کرسونز «۶» معروف به تراکه «۷» که بدریائی در جهت باد مشرق

---

(۱)- اوروس (Euros یا اوروس (Eurus باد جنوب شرقی در اصطلاح یونانیان قدیم. درباره جهات و طرز تشخیص آنها با بادها رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر و جهات در یونان باستان.

(۲)- هردوت در این مقام بخواننده وعده میدهد که هم‌اکنون درباره حدود سرزمین سکاها سخن خواهد گفت ولی بار دیگر از مطلب اصلی خارج میشود و در بند ۱۰۱ بتکرار مطلب قبلی و بیان حدود این سرزمین میپردازد.

(۳)- باد نوتوس (Notos یا باد جنوب. یونانیان باستان جهات را از روی بادها مشخص میکرده‌اند (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر و جهات در یونان باستان)

(۴)-Karkinitis

(۵)- محتمل است که مقصود مؤلف جنوب شبه‌جزیره کریمه باشد. از روی قیاسی که مولف کمی بعد بآن اشاره میکند اینطور نتیجه گرفته میشود که سرزمین اقوام تور (Taures نسبت به سواحل مجاور خود تقریبا بشکل پیشرفتگی مثلث شکلی بوده است که با زبانه باریکی از خشگی به ساحل مربوط میشده. اما ظاهرا هردوت متوجه این زبانه باریک که امروز تنگه پرکوپ (Perekope نام دارد نشده و توجه نکرده است که قسمت مهمی از ناحیه کریمه امروز بصورت شبه‌جزیره میباشد.

(۶)- کوسونز (Chersonese - این کلمه در زبان یونان قدیم بمعنی قاره و شبه‌جزیره است و در گذشته به دو ناحیه بزرگ گفته میشده است: ۱) کوسونز مقدونیه که امروز شبه‌جزیره گالیپولی (Gallipoli نام دارد و بین بغازداردانل و خلیج ملاس (Melas در دریای سیاه واقع شده.

۲) کوسونز قوم تور (Taures واقع در شمال دریای سیاه که پانتی‌کاپه (Panticapee و کرسون (Cherson از شهرهای معروف آن بوده‌اند.

(۷)-Traehe- کرچ امروز

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۳

متصل میباشد «۱» اقوام تور «۲» سکونت دارند. علت آنست که سرزمین سکاها نیز مانند آتیک «۳» از دو طرف به دریا محدود است که یکی از این دریاها دریای جنوب «۴» است و دیگری دریای شرق «۵» و اگر بین آتیک و برجستگی سونیون «۶» که از توریکوس «۷» تا منطقه آنافی «۸» در دریا پیشرفته غیر از اهالی آتن قوم دیگری میزیست وضع آن کاملا- شبیه وضع اقوام تور بود. آنچه نقل کردم در حدودی صحت دارد که بتوان مسائل کوچکی نظیر اینها را با مسائلی بزرگ قیاس کرد «۹». چنین است وضع سرزمین اقوام تور. برای کسانیکه باین قسمت از سواحل آتیک نزدیک نشده‌اند من توضیح دیگری میدهم: این وضع مثل آن خواهد بود که در سرزمین یاپیژی «۱۰» قوم دیگری غیر از اهالی یاپیژی قسمتی از خشگی را که از بندر برانتزیون «۱۱» تا تارانت «۱۲» ادامه دارد

---

(۱)- مقصود هردوت دریای آزف است که برخلاف تصور او طول آن در جهت شمال به جنوب است و در اصطلاح مردمان باستان گاه پالوس مایوتیس (Pallus -Maiotis و گاه بسفر کیمری نام داشته.

(۲)-Taures

(۳)- آتیک (Attique منطقه وسیعی از یونان قدیم که از شمال به بئوسی (Beotie از مشرق به دریای اژه، از جنوب به دریای میرتوس و خلیج سارونیک و از مغرب به سرزمین مگاری محدود بوده است. آتن و ماراتن شهرهای معروف آن بوده‌اند.

(۴)- مقصود از دریای جنوب «دریای سیاه» است که سراسر ساحل جنوبی سرزمین سکاها را فرا میگرفت.

(۵)- مقصود از دریای مشرق دریای آزوف است که قسمتی از مشرق سرزمین سکاها را شامل میشد.

(۶)- سونیون (Sounion یا سونیوم (Sunium برجستگی جنوبی شبه‌جزیره آتیک است که امروز کولونا (Colonna نام دارد.

(۷)- توریکوس (Thoricos

(۸)- آنافی (Anaphi از مجمع الجزایر قدیم یونان باستان.

(۹)- اشاره به مقایسه قوم گمنام تور با اهالی آتن.

(۱۰)- یاپیژی (Iapygie از ایالات ایتالیای قدیم واقع بین خلیج تارانت و دریای ایونی.

دماغه یاپیژی آخرین قسمت شبه‌جزیره ایتالیا در جهت جنوب محسوب میشود.

(۱۱)- برانتزیون(Brentesion)

(۱۲)- تارانت(Tarente) یا تارانتوم(Tarentum) از شهرهای معروف ایتالیا واقع در خلیجی که بهمین نام خوانده میشود. این شهر از مراکز مهم تجارت دریای مدیترانه در عهد عتیق بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۴

بطور مجزا برای خود اشغال کند. و آنچه را که درباره این دو برجستگی نقل میکنم میتوان در مورد بسیاری از برجستگی‌های دیگر که در سرزمین تور بآنها شباهت دارد صادق دانست.

۱۰۰- از سرزمین اقوام تور ببالا، چه در بالای این سرزمین و چه در طرف دریای مشرق «۱»، اقوام سکائی سکونت دارند. این اقوام در مغرب بغاز کیمری «۲» و پالوس مایوتیس «۳» و تا رود تانائیس «۴» که در پایان همین پالوس بآب میریزد قرار دارند. اکنون اگر این سرزمین را از رود ایستروس در نظر آوریم و از جانب بالا بداخل آن رویم «۵» ملاحظه میکنیم که سرزمین سکاها ابتدا با اقوام آگاتیرس «۶» و سپس با اقوام نور «۷» و آدمخواران و بعد از آن با اقوام ملانکلن «۸» مجاور است.

۱۰۱- پس اگر قبول کنیم که سرزمین سکاها بشکل مربعی است که از دو سو بدریا متصل

---

(۱)- معلوم نیست مقصود هردوت از «دریای مشرق» در این محل کدام دریا است، اما چون حدود محل سکونت اقوام سکائی را نقل میکند باید تصور کرد که مقصود او دریای اورال است که در اقصی نقاط مشرق این سرزمین قرار دارد.

(۲)- بغاز کیمری- درباره این نام رجوع شود به قبل

(۳)- پالوس مایوتیس(Pallus -Maiotis) نام دریای سیاه در دنیای باستان.

(۴)- تانائیس(Tanais) نام قدیم رود دون(Don) امروز است- شهری نیز بهمین نام در مصب این رود در محلی که امروز آزوف نام دارد وجود داشته.

(۵)- هردوت با این عبارت به شرح و بیان احوال اقوام و مللی میپردازد که در سرحد شمالی سرزمین سکاها بترتیب از مغرب به مشرق قرار داشته‌اند. مؤلف توجهی به شرح سرحدات غربی سرزمین سکاها نکرده و این امر میرساند که دانوب را سرحد غربی آن میدانسته است؛ و حال آنکه اقوام آگاتیرس که مؤلف آنان را اولین قوم شمالی سرزمین سکاها میداند بحکایت آنچه در بند ۴۹ و ۱۰۴ نقل گردیده در ترانسیلوانی امروز یعنی در مغرب سرزمین سکاها اقامت داشته‌اند نه در شمال این سرزمین.

(۶)- آگاتیرس(Agathyrses) از اقوام سارمات ساکن قسمتی از سلسله جبال کارپات.

(۷)- نور(Neures) از اقوام سارمات ساکن قسمتی از سرزمین لیتوانی امروز که بحکایت افسانه‌های باستان مردمان آن خود را بشکل گرگ و دیگر حیوانات درنده تغییر میداده‌اند.

(۸)- ملانکلن ها(Melanclaines)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۵

میباشد، چه از ساحل بداخل خشکی برویم و چه در طول ساحل حرکت کنیم، در هر دو صورت ابعاد آن یکی خواهد بود. در عمل نیز، از ایستروس تا بوریستن ده روز راه فاصله است، و از بوریستن تا پالوس مایوتیس نیز همین مقدار فاصله است.

همچنین اگر از دریا تا سرزمین اقوام ملانکلن که بالاتر از سکاها قرار دارند در داخل خشکی بالا رویم بیست روز راه فاصله خواهد بود. من راهی را که در یک روز پیموده میشود به دویست ستاد «۱» برآورد میکنم و از اینقرار سرزمین سکاها از مشرق به مغرب محتملا چهار هزار ستاد و در جهت عمودی نیز از داخل همین مقدار فاصله دارد.

چنین است وسعت این سرزمین.

۱۰۲- چون سکاها دانستند که بتنهائی نخواهند توانست در جنگ بر پارس‌ها فائق آیند رسولانی بنزد همسایگان خود فرستادند. پادشاهان مجاور که قبلا از حمله سپاه بزرگی بیمناک بودند گرد هم آمده و باهم بمشورت مشغول بودند. پادشاهانی که اجتماع کرده بودند پادشاهان اقوام تور «۲»، آگاتیرس «۳»، نور «۴»، آدمخواران، ملافکلن «۵»، ژلون «۶»، بودن «۷» و سورومات «۸» بودند.

۱۰۳- بین این اقوام، تورها عادات و رسومی دارند که چنین است: آنان غرقشدگان و یونانیانی را که با حمله دریائی اسیر میکنند برای الهه خود قربانی میکنند و ترتیب اهداء این قربانی‌ها چنین است: آنان قربانی را آماده میکنند و سپس با چماق ضربه‌ای بر سر او میزنند. برخی نقل میکنند که جسد قربانی را از بالای کوه بپائین میافکنند (زیرا

---

(۱)- ستاد(Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)-Taures

(۳)-Agatyrses

(۴)-Neures

(۵)- Meanclaines

(۶)- ژلون(Gelons) یکی از اقوام سارمات ساکن سواحل رود بوریستن و شهری که در دنیای قدیم بهمین نام در کنار مصب این رود وجود داشته است.

(۷)- Boudins

(۸)- Sauromates

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۶

معبد آنها بر روی کوه پرشیبی ساخته شده است) و سر آنرا به ریسمانی می‌بندند. بعضی دیگر که درباره سر با آنچه قبلی‌ها گفته‌اند توافق دارند مدعی هستند که جسد را از کوه بپائین نمی‌افکنند، بلکه آنرا در خاک مدفون میکنند. بطوریکه اقوام تور خود نقل کرده‌اند، الهه‌ایکه این قربانی‌ها باو اهدا میشود ایفیژنی «۱» دختر آگاه ممنون «۲» است.

و اما با دشمنانی که بچنگ میآورند بترتیب زیر رفتار میکنند: فاتح ابتدا سر هریک از آنها را از بدن جدا میکند و سپس آنرا بخانه خود میبرد و بر سر چوب بلندی نصب میکند و آن چوب را در جای بسیار مرتفعی در بالای خانه خود، و اغلب بالای سوراخی که دود از آن خارج میشود، قرار میدهد.

بطوریکه آنها نقل میکنند، باین ترتیب مستحفظینی خواهند داشت که از مقر مرتفع خود بر سراسر خانه نظارت خواهند کرد. این اقوام از راه دزدی دریائی و جنگ زندگی میکنند.

۱۰۴- آگاتیرس‌ها مردمانی ظریف و زن‌صفت هستند و زیورآلات زیادی از طلا همراه خود دارند. آنان ترتیب اشتراک زنان را در پیش گرفته‌اند تا روابط خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر برقرار کنند و همه باهم خانواده‌ای واحد تشکیل دهند و حسادت و کینه بین آنان اختلاف نیندازد. اینان از حیث دیگر عادات و رسوم به مردمان تراکیه شباهت دارند.

۱۰۵- نورها همان عادات و رسوم سکاها را دارند. اینان یک نسل قبل از آغاز لشکرکشی داریوش بعلت هجوم مار یک بار مجبور شدند سراسر کشور خود را ترک کنند. چه در آن زمان در خاک آنان تعداد زیادی مار پدید آمد و تعداد بیشتری مار نیز از صحاری که در قسمت‌های شمالی‌تر قرار دارند هجوم آوردند و کار بجائی رسید که اقوام نور

---

(۱)- ایفیژنی(Iphigenie) - دختر آگا ممنون پادشاه افسانه‌ای میسن(mycene) که برای خوش‌آیند دیان(Dian) برای او قربانی شد.

(۲)- آگاممنون(Agamemnon) پادشاه میسن(Mycene) و آرگوس(Argos) از سرداران معروف جنگ افسانه‌ای تروآ(Troie). افسانه جنگ آگاممنون با آشیل پهلوان دیگر یونانی، بزرگترین افسانه حماسی یونان باستان است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۷

که سخت ناراحت شده بودند سرزمین خود را ترک گفتند و به کشور بودن‌ها رفتند و با آنها زیست کردند «۱». این مردمان ظاهری شبیه به جادوگران دارند. بطوریکه سکاها و یونانیانی که در سرزمین سکاها سکونت دارند نقل میکنند هریک از افراد نورها هر سال مدت چند روز بصورت گرگ درمیآید و سپس بصورت اول بازمیگردد. من شخصا بآنچه اینان میگویند باور ندارم؛ ولی آنها در عقیده خود مصر میباشند و حتی برای تأیید اظهارات خود سوگند میخورند.

۱۰۶- آدمخواران وحشی‌ترین مردمان جهان میباشند. اینان نه رعایت حق و عدالت را میکنند و نه قانونی دارند که رعایت کنند. بیابانگرد و صحرا نشینند و لباس‌هایشان به لباس سکاها شباهت دارد. آنان زبانی مخصوص دارند و از بین اقوامی که از آنان سخن میگوئیم تنها کسانی هستند که گوشت انسان میخورند.

۱۰۷- ملانکلن‌ها همه بی‌استثناء لباس سیاه در بر میکنند و بهمین جهت چنین نامیده شده‌اند «۲». عادات و رسوم آنان همان عادات و رسوم سکاها است.

۱۰۸- بودن‌ها مردمانی نیرومند میباشند و تعداد افراد آنان کثیر است؛ چشمانشان آبی و موهایشان خرمائی‌رنگ است. در سرزمین آنها شهری از چوب ساخته شده که ژلونوس «۳» نام دارد و طول حصار استحکامات آن از هر طرف به سی ستاد میرسد. این حصار رفیع است و تمام آن از چوب ساخته شده «۴». خانه‌های ساکنان شهر و معابد آن نیز از چوب است. در این محل معابدی برای خدایان یونانی وجود دارد که بطریق یونانی

---

(۱)- هردوت قبلا در بند ۱۷ و ۲۱ همین کتاب ادعا کرده است که این دو قوم در فاصله‌ای نسبةً دور از هم قرار داشته‌اند و اصولا باهم همسایه نبوده‌اند و بنابراین معلوم نیست چگونه پس از شروع حمله مارها بآسانی بسرزمین بودن‌ها مهاجرت کرده‌اند.

(۲)- ملانکلن در زبان یونان قدیم بمعنای «کسانی که لباس سیاه در بر دارند» بوده است (تاریخ هردوت- ترجمه هانری برگن یادداشت ۱۴۳- صفحه ۳۹۶:

(Herodote Histoires, traduction et notes par Henri Berguin, Paris: ۱۹۳۲- p. ۳۹۶)

(۳)-(Gelonos) - رجوع شود به یادداشت ذیل بعد ۱۰۲.

(۴)- نکته جالب در مورد آنچه هردوت در این مقام نقل میکند و تا حدی موید صحت اظهارات او است اینست که تا یکی دو قرن پیش حصار شهر ساراتف که در سرزمین بودن‌های قدیم قرار دارد از چوب بوده است و تعدادی از سیاحانی که از این شهر بازدید کرده‌اند صحت این مطلب را گواهی کرده‌اند. دربنصورت بعید نیست که شهر ژلونوس که هردوت از آن یاد میکند همان ساراتف امروز و با شهری دیگر نظیر آن بوده باشد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۸

با مجسمه‌ها و قربانگاه‌ها و نمازخانه‌های چوبی تزیین شده است. بودن‌ها هر دو سال یکبار مراسمی بافتخار دیونیزوس «۱» ترتیب میدهند و رسوم معمول در پرستش این خدا را رعایت میکنند علت این امر آنست که اجداد آنان یونانیانی بوده‌اند که از بنادر سواحل مهاجرت کرده‌اند و به سرزمین قوم بودن آمده‌اند. زبان آنان نیمه یونانی و نیمه سکائی است.

۱۰۹- زبان بودن‌ها با زبان ژلون‌ها یکی نیست و طرز زندگی آنها نیز باهم مختلف است. بودن‌ها بومی و مردمانی صحرانشینند و بین مردمان این نواحی تنها کسانی هستند که از حشرات تغذیه میکنند «۲». اما ژلون‌ها در زمین کشت میکنند و از گندم تغذیه میکنند و باغاتی نیز دارند. شکل و رنگ رخسار آنان بکلی با بودن‌ها فرق دارد، با این حال این امر مانع از آن نبوده است که یونانیان بودن‌ها را نیز ژلون بنامند، در حالیکه این عنوان نادرست است. سرزمین این قوم سراسر از جنگل‌های متنوع پوشیده شده است. در وسیع‌ترین این جنگل‌ها برکه آب بزرگ و وسیعی قرار دارد که گرداگرد آن از مرداب و نیزار پوشیده شده. در این دریاچه سگ آبی و بیدستر و دیگر حیواناتی که پوزه مربع شکل دارند شکار میکنند. پوست این حیوانات را در حاشیه لباس‌های پوستی خود میدوزند و خصیه‌های آنها را در محل برای معالجه بیماریهای رحم بکار میبرند.

۱۱۰- و اما درباره سورومات‌ها مطالبی نقل میکنند که چنین است: در دوره‌ایکه یونانیان بر آمازون‌ها «۳» پیروز شدند «۴»، (سکاها آمازون‌ها را اویورپاتا «۴»

---

(۱)- دیو نیزوس(Dionysos(یا باکوس)Bacchus(خداوند عشق و شراب در یونان باستان.

(۲)- درباره این قبیل عادت اقوام قدیم رجوع شود به همین کتاب، بند ۱۶۸.

(۳)- آمازون‌ها)Amazons(زنان جنگنده‌ای بوده‌اند که با دعای مورخین قدیم و جدید در نقاطی از دنیای قدیم دولت‌های مستقل تشکیل داده و بوسیله ملکه خود مستقلا اداره میشدند. درباره این زنان مردنما که به هیچ مردی اجازه ورود به اجتماع خود نمیدادند افسانه‌های زیادی در دنیای باستان بر سر زبانها بود. بحکایت مورخین قدیم از این زنان مردنما در مصر و در قسمتی از آسیای صغیر و کاپادوکیه و مخصوصا در سواحل رود ترمودون بتعداد زیاد زندگی میکرده‌اند.

(۴)- معروف است که هرکول، پهلوان معروف افسانه‌ای یونان بر زنان آمازون بقیه پاورقی در صفحه بعد

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۵۹

مینامند و این نام در زبان یونانی «زنانی که انسان میکشند» معنی میدهد، زیرا سکاها انسان را «اویور» «۱» و کشتن را «پاتا» «۲» میگویند)؛ بطوریکه نقل میکنند در این زمان یونانیان که در جنگ ترمودون «۳» پیروز شده بودند به کشتی نشستند و تعدادی از زنان آمازون را که زنده اسیر کرده بودند در سه کشتی قرار دادند و با خود بردند.

اما آنها در میان دریا به مردان یونانی حمله بردند و از آنان کشتاری بزرگ کردند. این زنان از فن بحرپیمائی بی‌اطلاع بودند و طرز بکار انداختن سکان و شراع و پارو را نمیدانستند. پس از آنکه مردان را بقتل رسانیدند دستخوش باد و امواج دریا شدند و به سواحل پالوس مایوتیس «۴» در کرمنوآ «۵» رسیدند. کرمنوآ در سرزمین سکاهای آزاد قرار دارد. زنان آمازون در این محل از کشتی‌های خود پیاده شدند و بسوی قسمت‌های مسکونی آن رفتند و همینکه باولین گله اسب برخورد کردند اسب‌ها را گرفتند و بر آنها سوار شدند و دست بغارت اموال سکاها زدند.

۱۱۱- سکاها از این وضع چیزی نفهمیدند، زیرا با این زنان و لباس‌های آنان و قوم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پیروز شد و فتح بزرگی نصیب او گردید. مقصود هردوت از «دوره‌ایکه یونانیان بر آمازون‌ها پیروز شدند» اشاره بزمان هرکول و افسانه مربوط بآن است، اما معلوم نیست با اینکه جنگ هرکول با زنان آمازون به پیروزی او منتهی شد بچه علت مؤلف از ذکر نام پهلوان افسانه‌ای یونان خود داری کرده است. شاید پیروزی پهلوان بزرگی مانند هرکول را بر زنان سوارکار معروف، اگرچه در ظاهر جسورتر و چابک‌تر از مردان بوده‌اند شایسته ذکر تشخیص نداده است.

Oior -Pata-

Oior-(۱)

Pata-(۲)

(۳)- ترمودون)Thermodon(نام رود کوچکی بوده است که در شمال آسیای صغیر قدیم جاری بوده و آب آن بدریای سیاه میریخته. بحکایت افسانه‌های باستان زنان مردنمای آمازون در سواحل این رود زندگی میکرده‌اند.

(۴)- پالوس مایوتیس)Pallus -Maiotis(

(۵)- کرمنوآ)Cremnoi(- درباره این محل رجوع شود به توضیحات مؤلف دربند ۲۰ همین کتاب.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۰

آمازون آشنائی نداشتند و با حیرت و تعجب در فکر بودند که این زنان از کجا آمده‌اند.

آنـان این زنان را مردانی هم‌سن «۱» تصور کردنـد و با آنان بجنگ پرداختنـد. اما وقتی پس از پایان نبرد چنـد جنازه از آنها بدست آوردند متوجه شدند که سروکارشان با زنان بوده است. پس باهم بمشورت پرداختند و تصمیم گرفتند که دیگر بهیچ قیمت آنان را نکشنـد و بتعـداد آنان از جوان‌ترین مردان خود انتخاب کننـد و بنزد آنان بفرسـتند. قرار بر این شـد که این جوانان در نزدیکی آنان اردو زنند و هر آنچه آن زنان میکنند انجام دهند و اگر زنان بآنان حمله کردند بی‌آنکه جنگ کنند بگریزند، ما اگر دست از جنگ کشیدند بنزد آنان روند و در کنار آنان اردو زنند. سکاها چنین تصمیم گرفتند، زیرا مایل بودند که از آن زنان اطفالی بدنیا آید.

۱۱۲- جوانانی که با این تعلیمات فرستاده شدند، دستورهائی را که بآنها داده شده بود اجرا کردند. وقتی زنان آمازون متوجه شدند کـه ایـن جوانـان برای آسـیب رسانـدن بآنـان نیامده‌انـد آنـان را راحـت گذاردنـد و از آن پس هر روز یکی از چادرهـا بـا یکی از چادرهای طرف دیگر نزدیک میشد. جوانان سکائی و زنان آمازون غیر از اسب و اسلحه چیزی نداشتند و آن جوانان نیز مانند زنان آمازون از شکار زندگی میکردند «۲».

۱۱۳- در اواسط روز زنان آمازون چنین میکردنـد که شـرح میـدهم: آنان برای رفع حاجت یک‌بیک و دوبـدو پراکنده میشدند و به گوشه‌وکنار و دور از یکدیگر میرفتند.

سکاها متوجه این امر شدنـد و از آنها تقلیـد کردنـد. یکی از آنان بیکی از زنان آمازون نزدیک شد. آن زن او را از خود نراند و باو اجـازه داد تـا از وجودش لـذت برد. و چون قادر به سـخن گفتن با آن جوان نبود (زیرا آنان زبان یکـدیگر را نمی‌دانسـتند) با اشاره دست باو حالی کرد که فردا نیز به همان محل بیاید و یکی دیگر

---

(۱)- شاید مقصود مؤلف از این اصـطلاح اینست که چون زنان آمازون بعلت جسارت و گستاخی شباهت زیادی به جوانانی داشتند که هنوز ریش بر صورت آنها نروئیده بود، سکاها تصور کردند با جوانانی سروکار دارند که همه در سن شباب میباشند.

(۲)- محتلا برای جلب اطمینان و اعتماد زنان گریزپای آمازون که خود چنین زندگی میکردند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۱

از جوانان را با خود بیاورد و باو حالی کرد که آنها باید دو نفر باشـند و او نیز زنی دیگر با خود خواهد آورد. آن جوان در مراجعت ماجرا را برای دیگران نقل کرد و فردای آنروز خود بآن محل رفت و مرد دیگری را نیز با خود برد. دیگر جوانان سـکائی همینکه از این مـاجرا بـاخبر شدنـد بقیه زنـان آمـازون را رام کردنـد و پس از آن، دو اردو باهم مخلوط شدنـد و مردان و زنان باهم زیسـتند و هرکس زنی را که بار اول با او نزدیک شده بود بزنی انتخاب کرد.

۱۱۴- مردان نتوانسـتند زبان زنان خود را بیاموزنـد، اما زنان زبان شوهران خود را آموختنـد. وقتی آنها باهم توافق کردنـد، مردان به زنان چنین گفتنـد: «ما همه بسـتگان و اموال داریم و نبایـد بیش از این چنین زندگی کنیم. بهتر آنست که برای زندگی به میان اقوام خود مراجعت کنیم؛ شـما زنان ما خواهیـد بود و ما غیر از شـما زنان دیگری نخواهیم داشت.» زنان آمازون بآنان چنین پاسـخ دادند: «ما نمیتوانیم با زنان سرزمین شما زیست کنیم، زیرا عادات و رسوم ما با عادات و رسوم زنان شما یکی نیست.

ما کمان میکشیم، خنجر پرتاب میکنیم و بر اسب سوار میشویم، ولی از کارهای زنانه سررشته نداریم. زنان سرزمین شما هیچیک از کارهـائی را که نقل کردیم انجام نمیدهنـد و بکارهای زنانه اشـتغال دارنـد؛ در گردونه‌های خود میماننـد و نه به شـکار میرونـد و نه جائی دیگر. با این ترتیب ما نمیتوانیم با آنها کنار آئیم. اما اگر شـما ما را بزنی میخواهید و مایلید مردانی درست باشـید بنزد بستگان خود روید و سهم اموال خود را از آنها بگیرید و بازگردید و در همین محل سکونت کنیم.»

۱۱۵- جوانـان رضـایت دادنـد و بـآنچه آنـان گفته بودنـد عمـل کردنـد. وقتی سـهم خود را از اموال خانوادگی گرفتنـد و بنزد زنان آمازون بازگشتند، زنان بآنان چنین گفتند:

«اکنون که مـا شـما را از بسـتگانتان جـدا کرده‌ایم و خسـارات زیـادی به کشورتـان وارد کرده‌ایم از ادامه سـکونت در این سـرزمین هراسـناکیم. حال که حاضـر شدید ما را بزنی برای خود قبول کنید آنچه را که میگوئیم انجام دهید: باید از این سرزمین خارج شویم و از رود تانائیس بگذریم و در آنسوی رود سکونت کنیم.»

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۲

۱۱۶- جوانان با این خواسته آنان نیز موافقت کردند. پس آنان از تانائیس گذشتند و بفاصله سه روز راه از این رود در جهت مشرق پیشـرفتند و پس از آن بفاصله سه روز راه از پالوس مایوتیس بسوی شمال «۱» رفتند و همینکه به منطقه‌ای که در حال حاضـر در آن اقامت دارنـد رسیدند آنرا محل سـکونت خود قرار دادنـد. از آن زمان ببعـد زنان سورومات بطریق قـدیمی و اجدادی خود زندگی میکنند، باین معنی که بر اسب سوار میشوند و با شوهران خود، یا بی‌آنها، بشـکار میپردازند، بجنگ میروند، و از همان لباسـی را بتن میکننـد که مردان بتن دارنـد. تاریـخ هردوت ج۴ ۱۶۲ پارس‌هـا در سـرزمین سـکاها پارس‌هـا در افریقـا و بغازهـا و تراکیه یونان در

معرض خطر ..... ص : ۷۲

۱- سورومات‌ها زبان سکاها را بکار میبرند و از قدیم‌ترین ایام این زبان را بطور ناقص و غلط بکار می‌بندند. علت آنست که زنان آمازون این زبان را بطور کامل نیاموخته بودند. و اما رسم ازدواج بین آنان چنین است که نقل میکنم: هیچ دختری قبل از آنکه دشمنی را بقتل رساند ازدواج نمیکند. بعضی از آنها میمیرند و حتی در عین پیری میمیرند بی‌آنکه قبلا موفق باجرای این مراسم گردند.

۱۱۸- فرستادگان سکاها در اجتماع پادشاهان اقوامی که بآنها اشاره شد حاضر شدند و در خطابه‌ای که ایراد کردند شرح دادند که چگونه آن پارسی «۲» در قاره دیگر همه را مطیع خود کرده و پلی بر روی تنگه بسفر افکنده و بقاره آنها قدم گذارده است «۳» و بعد از عبور از تنگه و مطیع کردن مردمان تراکیه مشغول احداث پلی دیگر بر روی رود ایستروس میباشد، تا سراسر این سرزمین را نیز مطیع خود گرداند. «پس نباید شما حاضر شوید که در کنار صحنه نبرد بیکار بمانید و با بیقیدی ناظر فنای ما باشید. باید همه باهم یک فکر و یک زبان باستقبال دشمن بشتابیم. اگر

---

(۱)- از این محل که اولین مرحله مهاجرت آنها محسوب میشد، این جوانان سکائی و بازماندگان آنها در سراسر مناطقی که مؤلف در بند ۲۱ همین کتاب بآن اشاره میکند پراکنده شدند.

(۲)- مقصود، داریوش پادشاه هخامنشی است.

(۳)- درباره شباهت قسمت‌هائی از این خطابه و جواب پادشاهان با قسمت‌هائی از کتاب هشتم و نهم رجوع شود به توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هردوت- همین کتاب- صفحه ۵۹

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۳

چنین نکنید ما نیز در برابر دشمن سرزمین خود را ترک میکنیم و یا اگر در آن بمانیم قراری با دشمن میگذاریم. زیرا اگر شما حاضر نشوید بما کمک کنید چه کاری از ما ساخته است؟ اما بدانید که سرنوشت شما از سرنوشت ما بهتر نخواهد بود، زیرا تصور نکنید که پادشاه پارس تنها بقصد مخالفت با ما آمده است و باین اکتفا خواهد کرد که ما را مطیع کند و شما را معاف بدارد «۱». اکنون درباره آنچه برای شما نقل کردیم دلیل موثرتری میآوریم. اگر پادشاه پارس فقط بر ضد ما باین جنگ دست زده است تا از انقیاد و بردگی قوم خود در گذشته انتقام گیرد باید فقط به کشور ما حمله کند و بدیگر اقوام کاری نداشته باشد. در اینصورت او میتوانست بهمه ثابت کند که فقط بجنگ سکاها آمده است و قصد جنگ با اقوام دیگر نداشته. اما اکنون که او باین قاره قدم نهاده هرکس را که بر سر راه خود یابد مطیع میکند و هم‌اکنون اهالی تراکیه و مردمان گت را که همسایگان ما هستند مطیع خود کرده است.»

۱۱۹- پادشاهان اقوامی که از آنها نام بردم در برابر تقاضای سکاها بمشورت پرداختند؛ اما بین آنان اختلاف عقیده ظاهر شد. پادشاهان ژلون‌ها «۲» و بودن‌ها «۳» و سورومات‌ها «۴»

---

(۱)- این عبارات که از قول فرستاده سکاها در مجمع پادشاهان اقوام شمالی نقل شده در حقیقت ساخته و پرداخته شخص مؤلف و انعکاسی از بیم و هراس یونانیان در برابر پیشرفت‌های سریع امپراتور هخامنشی بوده است. هردوت در زمانی میزیسته که خطر شروع جنگ‌های ایران و یونان بمنتهای شدت رسیده و حتی قسمت‌هائی از این جنگها در زمان او بوقوع پیوسته بود. بنابراین جای تعجب نیست که هردوت از زبان فرستاده سکاها افکار و تصورات یونانیان را نسبت به توسعه‌طلبی پارس‌ها و امپراتوری آنان بیان کند. درباره شباهت قسمت‌هائی از این نطق و جواب پادشاهان اقوام شمالی با قسمت‌هائی از کتاب هشتم و نهم هردوت که مربوط به جنگ‌های ایران و یونان است رجوع شود به توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب حاضر- همین کتاب- صفحه ۵۹

(۲)-Gelons- یادداشت ذیل بند ۱۰۲ همین کتاب

(۳)-Boudins

(۴)-Sauromates

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۴

باتفاق آراء به سکاها وعده مساعدت دادند؛ اما پادشاهان آگاتیرس‌ها «۱» و نورها «۲» و آدمخواران و همچنین پادشاهان ملانکلن‌ها «۳» و تورها «۴» بآنها چنین پاسخ دادند:

«اگر ابتکار اهانت به پارس‌ها و شروع جنگ با شما نبود و شما قبلا چنین نکرده بودید آنچه اکنون از ما میخواهید بجا بود و ما بحرف شما گوش میدادیم و با شما همدرد میشدیم. اما در عمل این شما بودید که سرزمین پارس‌ها را تصرف کردید و بی‌دخالت ما در سراسر مدتی که خداوند با شما همراه بود سلطه خود را بر آنها تحمیل کردید. و اکنون که همان خدا آنان را بر ضد شما برانگیخته است، آنان با شما همان روشی را در پیش گرفته‌اند که شما با آنان در پیش گرفته بودید. ولی ما، نه در آن زمان آسیبی بآنان وارد کردیم، و نه امروز حاضریم قبل از آنها تعرض کنیم. اگر پادشاه پارس به سرزمین ما نیز حمله کند و ابتکار تعرض با او باشد ما نیز بدفع او خواهیم پرداخت. اما تا موقعی که چنین چیزی بچشم ندیده‌ایم در خانه میمانیم، زیرا ما تصور نمیکنیم که

پارس‌ها بجنگ ما آمده باشند، بلکه بجنگ کسانی آمده‌اند که اول بار بآنان آسیب رسانیده‌اند.»

۱۲۰- وقتی این جواب را برای سکاها بردند و آنان از آن باخبر شدند و دانستند که این اقوام حاضر نیستند با آنان متحد شوند تصمیم گرفتند که هیچگونه جنگ واقعی و آشکار با پارس‌ها نکنند بلکه با جنگ و گریز تدریجا عقب‌نشینی کنند و در همین حال بدو دسته تقسیم شوند: دسته‌ای چاه‌ها و چشمه‌هائی را که از کنار آن میگذرند پر کنند و دسته‌ای دیگر گیاهانی را که بر سطح خاک روئیده است از میان بردارند. همچنین قرار شد سورومات‌ها به قوای یکی از نواحی این سرزمین که پادشاه آن سکوپازیس «۵» بود ملحق شوند و اگر پادشاه پارس بآن سو روآورد آن سپاه در برابر او عقب‌نشینی کند

---

(۱)-(Agathyrses) - درباره این قوم رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۰۰ همین کتاب.

(۲)-(Neures) - درباره این قوم رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۰۰ همین کتاب

(۳)-(Melanclaines) - یادداشت ذیل بند ۱۰۷ همین کتاب

(۴)-Taures

(۵)-Scopasis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۵

و در طول پالوس مایوتیس «۱» مستقیما بسوی رود تانائیس «۲» بگریزد و وقتی پادشاه پارس بعقب‌نشینی پرداخت او را تعقیب و با حملات خود فرسوده کند. مأموریت این قسمت از قوا که بیکی از نواحی سرزمین شاهی تعلق داشت آن بود که کاری را که هم‌اکنون شرح دادم انجام دهد. و اما درباره قوای دو قسمت دیگر این سرزمین، یعنی قوای قسمت بزرک این کشور که ایدانتیرس «۳» بر آن سلطنت میکرد و قسمت سوم که تاکساکیس «۴» پادشاه آن بود، قرار شد که این دو نیرو بصورت دسته‌ای واحد درآیند و ژلون‌ها و بودن‌ها نیز بآنان ملحق شوند و سپس این جمع بفاصله یک روز راه از برابر پارس‌ها عقب‌نشینی کنند و همان عملی را که قرار گذارده بودند انجام دهند «۵».

قرار بر این شد که اینان ابتدا مستقیما بسوی سرزمین کسانی که حاضر باتحاد با آنان نشده بودند عقب‌نشینی کنند تا آنان نیز مجبور به مداخله در جنگ شوند (چه اگر آنان حاضر نشدند از روی میل در جنگ بر ضد پارس‌ها شرکت کنند دلیل آن نیست که قهرا در این جنگ کشیده نشوند) و بعد از آن به کشور خود بازگردند و پس از مشورت و صلاح‌اندیشی، اگر مناسب دانستند خود به حمله مبادرت نمایند.

۱۲۱- همینکه این قرار گذارده شد، سکاها بمقابله سپاه داریوش رفتند و بهترین سوارکاران خود را پیشاپیش خود روانه کردند. گردونه‌های فرزندان و زنان و قسمت مهمی از گله‌های خود را بنقاط دورتر فرستادند و از دام‌ها فقط تعداد کافی برای آذوقه خود نگهداشتند و باین کاروان سفارش کردند که پیوسته در جهت شمال پیش رود.

۱۲۲- هنگامی که این نقل و انتقالات بعمل میآمد سکاهای خط اول بفاصله‌ای در حدود

---

(۱)-Maiotis- Pallus

(۲)- تانائیس (Tanais) (نام قدیم رود دن امروز)

(۳)-Idanthyrse

(۴)-Taxakis

(۵)- یعنی چاه‌های آب و چشمه‌سارها را کور کنند و مزارع را بسوزانند تا پارس‌ها در حین پیشرفت با کمبود آب آشامیدنی و آذوقه روبرو شوند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۶

سه روز راه از رود ایستروس با پارس‌ها روبرو شدند. وقتی آنان با پارس‌ها روبرو شدند اردوی خود را بفاصله یکروز راه در مقابل آنان قرار دادند و هرچه در زمین روئیده بود از ریشه نابود کردند. همینکه سوارکاران سکائی در مقابل پارس‌ها آشکار شدند پارس‌ها بمقابله آنها شتافتند و رد آنها را گرفتند و تدریجا که آنها عقب می‌نشستند بدنبال آنها رفتند. بعد از آن، چون سکاهائی که پارس‌ها بجانب آنان میرفتند یکی از سه دسته سکاهای شاهی بودند «۱» آنان را در جهت مشرق مستقیما تا رود تاناتیس دنبال کردند. سکاها از این رود گذشتند و پارس‌ها نیز بدنبال آنان از آن عبور کردند و آنقدر بدنبال آنان رفتند تا از سراسر کشور سورومات گذشتند و به سرزمین بودن‌ها رسیدند.

۱۲۳- در تمام مدتی که آنها از سرزمین سکاها و کشور سورومات‌ها میگذشتند، چون این مناطق لم یزرع و بیحاصل بود، چیزی برای غارت بدست نیاوردند. اما وقتی به سرزمین بودن‌ها وارد شدند و به شهری که حصارهای چوبی داشت و بودن‌ها آنرا تماما خالی و بحال خود رها کرده بودند رسیدند، این شهر را آتش زدند. پس از آن باز بدنبال سکاها به پیش راندند و پس از آنکه سراسر این سرزمین را پیمودند به صحرائی رسیدند. این صحرا که موجود انسانی در آن زیست نمیکند بالاتر از سرزمین بودن‌ها قرار دارد و وسعت آن بمقدار هفت روز راه است «۲». بالاتر از آن، تی‌ساژت‌ها «۳» زیست میکنند که چهار رود بزرک در سرزمین آنها

جاری است. این رودها از سرزمین مایوتس «۴» میگذرند و بدریاچه‌ای که مایوتیس «۵» نام دارد میریزند. نام این رودها چنین است:

---

(۱)- ظاهرا تا این زمان پارس‌ها بتعاقب سکاهای ایدانتیرس)idanthyrse(مشغول بوده‌اند ولی در این محل از تعاقب اینان منصرف شده و متوجه دسته دیگری از سکاها شده و سپس در جهت شمال بار دیگر با سکاهای اول روبرو شده‌اند (بند ۱۲۵ همین کتاب).

(۲)- رجوع شود به بند ۲۱ همین کتاب.

(۳)-Thyssagetcs

(۴)-Maiotes

(۵)-Maiotis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۷

لیکوس «۱»، اوآروس «۲»، تانائیس «۳» سیرژیس «۴».

۱۲۴- داریوش وقتی باین صحرا رسید پیشرفت خود را متوقف کرد و سپاه خود را در سواحل رود اوآرس «۲» مستقر ساخت. و بعد از این عمل دست باحداث هشت کاخ بزرک مستحکم زد که هریک از آنها بطور مساوی در حدود شصت ستاد از هم فاصله داشتند. ویرانه‌های این هشت کاخ تا زمان من باقی بود. در موقعی که داریوش باین کار سرگرم بود سکاهائی که وی بتعاقب آنها مشغول بود از قسمت علیای این محل دور زدند و بار دیگر به سرزمین خود بازگشتند و چون کاملا از نظر ناپدید شده بودند و دیگر خود را به پارس‌ها نشان نمیدادند، داریوش این کاخ‌ها را نیمه تمام باقی گذارد و خود تغییر جهت داد و بسوی مغرب حرکت کرد، «۵» زیرا تصور میکرد که همه سکاها همانهائی بودند که باین طرف گریخته بودند.

۱۲۵- داریوش وقتی سپاه خود را بسرعت حرکت داد و به سرزمین سکاها رسید با دو دسته از سکاها که بهم ملحق شده بودند روبرو شد و وقتی وی با این دو دسته روبرو شد شروع بتعاقب آنان کرد و آنان نیز پیوسته بفاصله یک روز راه از برابر او میگریختند. چون داریوش با شتاب بتعاقب آنها ادامه میداد، سکاها، موافق آنچه قبلا قرار گذارده بودند، بسوی سرزمین اقوامی که از اتحاد با آنها خودداری کرده بودند گریختند. اولین کشوری که بسوی آن رفتند سرزمین ملانکلن‌ها بود. پس از آنکه سکاها و بدنبال آنها پارس‌ها سرزمین ملانکلن‌ها را اشغال کردند و این قوم از برابر آنها گریختند

---

(۱)-Lycos

(۲)-Oaros

(۳)- تانائیس)Tanais(نام قدیم رود دون امروز است.

(۴)-Syrgis

(۵)- حرکت ناگهانی داریوش و نیمه تمام گذاردن خط استحکاماتی که در شمال سرزمین سکاها مشغول احداث بود باحتمال زیاد مسبوق باطلاع قبلی پادشاه هخامنشی از حیله و نیرنک سکاها بوده است و شاید بهمین جهت است که پادشاه تکمیل قلعه‌های مستحکم هشتگانه را ضروری ندانسته و با شتاب بسوی مغرب حرکت کرده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۸

سکاها مهاجمین را بسوی سرزمین آدمخوران کشاندند و پس از آنکه این قوم نیز از مقابل آنها گریختند، بسوی سرزمین نور عقب‌نشینی کردند و در همان موقع که اقوام نور را نیز راندند بسوی سرزمین آگاتیرس‌ها گریختند. اما آگاتیرس‌ها با اینکه شاهد فرار نزدیک‌ترین همسایگان خود در برابر سکاها بودند قبل از آنکه سکاها به سرزمین آنها وارد شوند رسولی بنزد آنان فرستادند و آنانرا از دخول در سرزمین خود منع کردند و اخطار کردند که اگر در صدد هجوم برآیند قبلا باید به جنک سختی با آنان تن دردهند.

همینکه آگاتیرس‌ها این مطلت را به سکاها اطلاع دادند، تصمیم گرفتند مهاجمین را برانند و باین قصد بدفاع از سرحدات خود مشغول شدند. در حالیکه اقوام ملانکلن و آدمخواران و نورها که پارس‌ها بدنبال سکاها سرزمین آنها را اشغال کردند هرگز دست به سلاح نبردند و بی‌آنکه تهدیدهای خود را بیاد آورند «۱» مرتبا در حال هرجومرج بسوی شمال عقب نشستند. اما در برابر مخالفت آگاتیرس‌ها سکاها از ورود به سرزمین آنها منصرف شدند و پارس‌ها را از سرزمین اقوام نور به کشور خود بازگرداندند «۲».

۱۲۶- چون این وضع همچنان ادامه مییافت و سرانجام آن معلوم نبود، داریوش سواری بنزد ایدانتیرس «۳» پادشاه سکاها فرستاد و باو چنین پیغام داد: «ای تیره‌بخت، چرا چنین پیوسته میگریزی، در حالیکه میتوانی یکی از این دو تصمیم را اتخاذ کنی: اگر خود را قادر به مقاومت در برابر من میدانی، بایست و از ادامه حرکت خودداری کن و به به جنک بپرداز؛ اگر برعکس بقدرت خود اطمینان نداری، در اینصورت نیز از ادامه حرکت خودداری کن و به سرور خود آب و خاک هدیه کن و با من از در مذاکره وارد شو.»

۱۲۷- ایدانتیرس، پادشاه سکاها، در جواب چنین پیغام داد: «ای پادشاه پارس، وضع

(۱)- بند ۱۱۹ همین کتاب

(۲)- به قسمت غربی سرزمین سکاها واقع در جنوب سرزمین اقوام نور (بند ۱۷ همین کتاب)

(۳)-Idantyrses

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۶۹

من چنین است که شرح میدهم: تا این زمان هرگز در برابر هیچکس از ترس نگریخته‌ام و امروز هم که از برابر تو میگریزم مانند گذشته از ترس نیست. آنچه من امروز انجام میدهم چیزی بیش از آنچه معمولا در زمان صلح انجام میدهم نیست. اما اینکه چرا در میدان جنگ با تو مصاف نمیدهم اکنون علت آنرا برایت شرح میدهم: ما نه شهری داریم که شما تصرف کنید و نه باغ و بوستانی داریم که از ویرانی آن بیم داشته باشیم تا در مقام مبارزه با شما برآئیم. اما اگر با این حال مایلید که هرچه زودتر و بطور قطع با ما مصاف دهید، مقبره‌های پدران ما موجود است، آنها را بیابید و ویران کنید. آنگاه خواهید دید که ما برای این قبرها با شما مصاف خواهیم داد یا از کارزار خودداری خواهیم کرد. ما تا آن زمان با تو نبرد نخواهیم کرد مگر اینکه اراده‌مان بر آن قرار گیرد. این بود پاسخ پیغام تو درباره جنگ. درباره سرور ما، غیر از زوس «۱» که جد منست و هستیا «۲» که ملکه سکاها است سروری ندارم اما در مورد آب و خاک، بجای آنکه آب و خاک هدیه کنم، هدایائی در خور تو خواهم فرستاد. و برای اینکه این ادعای ترا که خود را سرور من میدانی پاداش دهم در جواب میگویم: برو و زاری کن «۳». اینست جوابی که سکاها بتو میدهند.»

۱۲۸- پس از آنکه رسول با این پیام بجانب داریوش حرکت کرد، پادشاهان سکاها که از شنیدن کلمات بردگی و انقیاد سخت بخشم آمده بودند، قسمتی از قوای خود را که با سورومات‌ها مشترک بود و سکوپازیس «۴» بر آن فرماندهی داشت مأمور کردند که با یونانی‌هائی که از پل ایستروس محافظت میکردند مذاکره کنند. کسانی هم که در عقب مانده بودند تصمیم گرفتند دیگر پارس‌ها را براه‌پیمائی نکشانند بلکه هر موقع

(۱)- زوس)Zeus(یا ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان- یونانیان معمولا نام خدایان دیگر ملل را نیز با نام خدایان خود تطبیق میداده‌اند و در هرحال منظور پادشاه سکاها خدای آنان است نه آنطور که هردوت نوشته خدای یونانیان که در سرزمین سکاها مورد پرستش نبوده است- مولف خود درباره عدم آشنائی سکاها با خدایان یونانیان و مخالفت آنان با مراسم مذهبی معمول در یونان در همین کتاب بسط سخن داده است.

(۲)-Hestia

(۳)- اصطلاح خفت‌آوری که سکاها برای دشمنان خود بکار میبرده‌اند.

(۴)-Scopasis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۰

که آنها بجمع‌آوری آذوقه مشغول میشوند بآنها حمله کنند «۱». پس آنان سربازان داریوش را کمین کردند و همینکه آنان باین کار پرداختند «۲» سکاها تصمیم خود را اجرا کردند. در هریک از این برخوردها که سواران دو طرف باهم روبرو میشدند سکاها پارس‌ها را منهزم میکردند. سواران پارس در موقع فرار به پیاده‌های خود میرسیدند و پیاده‌ها بکمک آنان میشتافتند. اما سکاها پس از آنکه سواران را بسوی پیاده‌ها میراندند از بیم پیاده‌ها بازمیگشتند هنگام شب نیز سکاها باین حملات ادامه میدادند.

۱۲۹- اکنون من مطلبی نقل میکنم بسیار شگفت‌آور: در موقعی که سکاها به سپاهیان داریوش حمله میبردند چیزی که به پارس‌ها کمک میکرد و به سکاها زیان میرسانید عرعر خران و قیافه قاطران بود چه، بشرحی که قبلا نقل کردم در سرزمین سکاها نه خر وجود دارد و نه قاطر. در تمام این سرزمین بعلت سرما حتی یک خر یا قاطر یافت نمیشود. با این ترتیب هیاهوئی که خران براه میانداختند بین سواران سکاها بی‌نظمی بوجود میآورد. غالبا در موقعی که پارس‌ها مورد حمله قرار میگرفتند، همینکه اسبان عرعر خران را میشنیدند مضطرب میشدند، عقب می‌نشستند و با راست کردن گوش‌های خود وحشت خود را آشکار میکردند؛ آنها هرگز تا آن زمان چنین صدائی نشنیده و چهارپایانی باین قیافه ندیده بودند. این موضوع در جریان جنگ امتیاز کوچکی برای پارس‌ها محسوب میشد.

۱۳۰- هروقت سکاها پارس‌ها را در حال شکست مشاهده میکردند برای آنکه آنان را ناگزیر کنند که مدتی بیشتر در سرزمین آنان بمانند و از قحط و غلا آسیبی بیشتر بینند چنین میکردند که شرح میدهم: آنان قسمتی از چهارپایان خود را با محافظین آنها

(۱)- در صورتیکه بنا بگفته قبلی مورخ، سکاها در موقع عقب‌نشینی همه‌چیز را بر سر راه سپاهیان پارس از بین میبردند معلوم نیست چگونه داریوش آذوقه سپاه خود را در محل تأمین میکرده است (همین کتاب- بند ۱۲۰). بهرحال از مطالب بند ۲۲۰ چنین استنباط میشود که سپاهیان پارس قسمتی از احتیاجات غذائی خود را در محل تهیه میکرده‌اند.

(۲)- یعنی همینکه داریوش و سپاهیانش به جمع‌آوری آذوقه مشغول شدند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۱

در عقب سپاه قرار میدادند و سپس خود به ناحیه‌ای دیگر میرفتند. پارس‌ها از راه میرسیدند و چهارپایان را تصاحب میکردند و از این موفقیت سرمست میشدند «۱».

۱۳۱- پس از آنکه نظیر این واقعه مکرر پیش آمد، داریوش سخت ناراحت شد. همینکه پادشاهان سکاها از این امر باخبر شدند، رسولی بنزد او فرستادند و یک موش و یک وزغ و یک پرنده و پنج خدنگ باو هدیه کردند. پارس‌ها تعبیر این هدایا را از حامل آن سؤال کردند. ولی او جواب داد که غیر از رسانیدن این هدایا مأموریت دیگری ندارد و باید هرچه زودتر مراجعت کند. وی فقط به پارس‌ها گفت که اگر مردمان بصیری هستند خود مفهوم این هدایا را حدس خواهند زد.

۱۳۲- بشنیدن این سخنان پارس‌ها باهم به مشورت پرداختند. عقیده داریوش این بود که سکاها قصد دارند تسلیم شوند و زمین و آب خود را باو واگذار کنند. دلیل او این بود که موش در زمین لانه دارد و از همان میوه‌ای زیست میکند که انسان میخورد؛ وزغ در آب زیست میکند، پرنده شباهتی کامل به اسب دارد «۲» و خدنگ‌ها نشانه اراده سکاها به تسلیم سلاح است. چنین بود عقیده داریوش. اما گوبارو، یکی دیگر از هفت نفری که مغ را برکنار کرده بودند «۳»، عقیده‌ای مخالف آن داشت. بعقیده او مفهوم این هدایا این بود که «ای پارس‌ها، اگر شما مانند پرندگان در آسمان‌ها پرواز نکنید و یا مانند موش بزیر خاک نروید و یا مانند وزغ در مرداب‌ها نجهید هرگز به سرزمین خود بازنخواهید گشت و با این خدنگ‌ها از پای درخواهید آمد». چنین بود تعبیری که پارس‌ها از این هدایا کردند.

۱۳۳- اما وقتی گروهی از سربازان که از بین دسته‌ای از سکاها انتخاب شده بودند-

---

(۱)- بعقیده مؤلف این موفقیت‌های کوچک موجب تشویق داریوش بادامه جنگ در سرزمین سکاها و ادامه توقف او در این سرزمین که مطلوب سکاها بود میشده است.

(۲)- معلوم نیست مقصود هردوت از شباهت کامل اسب و پرنده که از قول داریوش نقل میکند چیست. تنها وجه مشابهت این دو حیوان سرعت حرکت آنها است، یکی در حال پرواز و دیگری در حال دویدن.

(۳)- مقصود هفت نفری هستند که باتفاق داریوش بر ضد بردیای دروغی شوریدند و او را از سلطنت برکنار کردند (رجوع شود به جلد سوم تاریخ هردوت)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۲

این گروه مأمور نظارت در طول پالوس مایوتیس بود و بعد مأمور شد که درباره رود ایستروس با یونی‌ها مذاکرا کند «۱»- وقتی این گروه به پل رسیدند چنین آغاز سخن کردند: «ای مردمان یونی، سخنان ما را باور دارید و بدانید که ما برای استخلاص شما باینجا آمده‌ایم. ما از او امری که داریوش بشما داده است باخبریم و میدانیم که فقط باید مدت شصت روز از پل نگاهداری کنید و اگر در این مدت داریوش در محل حاضر نشد میتوانید به کشور خود مراجعت کنید. اکنون اگر بترتیبی که ما میگوئیم رفتار کنید از از هر سرزنشی از جانب او و ما در امان خواهید بود: بتعداد روزهائی که داریوش تعیین کرده است بمانید و بعد از آن به کشور خود بازگردید.» یونی‌ها قول دادند که چنین کنند و سکاها با شتاب تمام بازگشتند.

۱۳۴- پس از آنکه آن هدایا به داریوش رسید سکاهائی که در عقب مانده بودند از سواره و پیاده «۲» در برابر پارس‌ها صف بستند و خود را برای نبرد مهیا کردند. در همان موقع که آنها آماده کارزار میشدند خرگوشی بین دو سپاه جستن کرد. سکاها بتدریجی که آنرا مشاهده میکردند بتعاقب آن مشغول شدند. داریوش بمشاهده آشفتگی صفوف سکاها و فریادهای آنان از علت این بی‌نظمی که در صفوف دشمن پدید آمده بود استفسار کرد و وقتی دانست که آنان بتعاقب خرگوش مشغول میباشند به کسانی که معمولا- و در مواد دیگر نیز عقاید خود را با آنان در میان می‌گذارد چنین گفت: «اینان ما را بسیار حقیر میشمارند و اکنون بنظر میرسد که آنچه گوبارو درباره هدایای آنان نقل کرد صحیح بوده. از این ببعد من نیز وضع را مانند او می‌بینم و با این ترتیب به تدبیری شایسته و راه حلی متین احتیاج داریم که بتوانیم صحیح و سالم به کشور خود بازگردیم.» گوبارو به داریوش چنین پاسخ داد: «پادشاها، من قبلا تا حدی

---

(۱)- رجوع شود به قبل- بند ۱۲۸

(۲)- در سراسر داستان جنگ و گریز سکاها با داریوش در هیچ مقام صحبت از پیاده- نظام سکاها در میان نبوده و همه‌جا مؤلف فقط از سوارکاران سکائی صحبت کرده است (بند ۱۲۱- ۱۲۲ ۱۲۸- ۱۲۹- ۱۳۶- ۱۴۰)- تصور نمیرود سکاها پیاده نظام قابل ملاحظه‌ای داشته بوده‌اند، ظن غالب آنست که عبارت «از سواره و پیاده» یادداشتی است که استکتاب‌کنندگان بعدی بر متن اصلی اضافه کرده‌اند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۳

میدانستم و شنیده بودم که این مردمان را هرگز نمیتوان بجنگ آورد. از وقتی که باینجا آمده‌ام از اینکه می‌بینم آنان ما را چنین بازی میدهند «۱» اطلاع بیشتر و کامل‌تری از این موضوع بدست آورده‌ام. با این ترتیب، اکنون من عقیده دارم که همینکه شب فرا رسید چراغ‌های خود را طبق معمول روشن کنیم، برای سربازانی که ضعف بیشتری در مقابل تحمل خستگی و سختی‌ها دارند

مطالبی فریبنده نقل کنیم، تمام خرها را بیکدیگر زنجیر کنیم و قبل از اینکه سکاها برای قطع پل بسوی ایستروس نیز حرکت کنند و یا آنکه یونی‌ها تصمیمی که موجب تباهی ما شود اتخاذ کنند، مراجعت کنیم.»

۱۳۵- چنین بود عقیده گوبارو. و بعد از آن، همینکه شب فرا رسید داریوش باجرای این نظر پرداخت. افراد خسته و کسانی را که از دست دادن آنان چندان مهم نبود در اردو و در همان محل باقی گذاردند خرها را بیکدیگر بستند و آنها را نیز در آن محل گذاردند. این اشخاص را با خرها در آن محل گذاردند تا خرها عرعر کنند «۲»؛ افراد علیل را نیز بعلت ناتوانی در آن محل گذاردند. بهانه کار این بود که داریوش قصد دارد با کسانی که از میان سپاه برگزیده است به سکاها حمله برد و کسانی که میمانند آنها باید در غیاب او دفاع اردو را بعهده بگیرند همینکه این اوامر به کسانیکه در عقب مانده بودند داده شد و آتش‌ها مشتعل گردید، داریوش با شتاب بسوی ایستروس حرکت کرد. خرها که از عمده سپاه جدا شده بودند سروصدای بیشتری راه انداختند

---

(۱)- باحتمال زیاد مقصود گوبارو اشاره به جنگ و گریز سکاها بوده است که پیوسته آتش امید را در قلب پارس‌ها فروزان نگاهمیداشت ولی عملا و سرانجام موجب ضعف و فتور کامل و سرگردانی آنان در دشت‌های وسیع آن سرزمین میگردید. تصور نمیرود مقصود سردار پارسی از «بازی دادن» سکاها اشاره به حادثه تعاقب خرگوش باشد که در همان روز اتفاق افتاده بود، چه خود او هم مدعی بود که «از وقتی که باینجا رسیده بود» اطلاع او در این باره کامل‌تر و بهتر شده بود نه از لحظه‌ای که حادثه فرار خرگوش اتفاق افتاده بود.

(۲)- و دشمن با شنیدن صدای آنها تصور کند که پارس‌ها در محل مانده‌اند.

در حقیقت این اقدام پارس‌ها باصطلاح امروز نوعی استتار نظامی بوده است تا دشمن نتواند بزودی از عقب‌نشینی عمده سپاه پارس مطلع شود و داریوش و همراهان بتوانند قبل از اینکه سکاها از فرار آنها مطلع شوند از پل رود دانوب که یونی‌ها آنرا محافظت میکردند عبور کنند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۴

و سکاها بشنیدن صدای آنها اطمینان یافتند که پارس‌ها همچنان در محل مانده‌اند.

۱۳۶- اما همینکه روز فرا رسید، کسانی که در عقب مانده بودند دانستند که داریوش آنها را رها کرده است. پس دست کمک بسوی سکاها دراز کردند و ماجرا را بر آنها بازگفتند.

همینکه سکاها از این واقعه باخبر شدند با شتاب گرد هم آمدند و دو دسته آنان «۱»، دسته‌ای که بتنهائی دست بکار شده بود «۲» و گروه سورومات‌ها و بودن‌ها و ژلون‌ها متفق شدند و مستقیما در جهت رود ایستروس بتعاقب پارس‌ها پرداختند. اما چون قسمت مهمی از سپاه پارس از افراد پیاده بود و آنان راه‌ها را نمی‌شناختند (زیرا راه مشخصی وجود نداشت)، در حالیکه سپاه سکاها از سوارکاران بود و اینان راه‌های کوتاه میان‌بر را میشناختند، این دو سپاه باهم تلاقی نکردند و سکاها خیلی قبل از پارس‌ها به پل رسیدند.

وقتی سکاها دانستند که پارس‌ها به پل نرسیده‌اند به یونی‌هائی که در داخل کشتی‌ها بودند چنین گفتند: «ای مردمان یونی، تعداد روزهائی که برای شما تعیین شده بود سپری شده است و سزاوار نیست دیگر در محل بمانید. اما اگر تاکنون ترس شما را در این محل نگهداشته، اکنون با شتاب گذرگاه را قطع کنید و خود از این محل دور شوید و از اینکه مردمانی آزاد خواهید بود شادی کنید و نسبت به خدایان سکاها سپاسگزار باشید. و اما آنکس که تاکنون ارباب شما بود اکنون بدست ما چنان منکوب خواهد شد که دیگر بر ضد کسی در جهان دست بجنگ نخواهد زد.»

۱۳۷- در این موقع یونی‌ها به مشورت پرداختند. میلتیاد «۳» از اهل آتن که رئیس و فرمانروای کرسونزی‌های ساکن هلسپون بود عقیده داشت که باید بگفته سکاها گروید

---

(۱)- مقصود دسته‌هائی از سکاها بودند که به دو قسمت معروف از سرزمین سکاها یعنی ایدانتیرس)Idanthyrse(و تاکساکیس)Taxakis(تعلق داشتند و از آغاز کار باهم متحده بودند (کتاب حاضر- بند ۱۲۰)

(۲)- مقصود گروه سکوپازیس)Scopasis(است (رجوع شود به کتاب حاضر- بند ۱۲۰- ۱۲۸- ۱۳۳)

(۳)- درباره این شخص رجوع شود به کتاب ششم- بند ۳۹

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۵

و سرزمین یونی را آزاد کرد «۱». هیستیه «۲» از اهل ملط با این عقیده مخالف بود و اظهار کرد که اگر هریک از آنها هم‌اکنون فرمانروای یکی از شهرها میباشند این حکومت را مدیون داریوش هستند؛ اگر قدرت داریوش از بین برود، نه او خواهد توانست بر اهالی ملط تحکم کند و نه دیگری خواهد توانست چنین کند، زیرا تمام شهرها ترجیح خواهند داد که فرمانروائی نداشته باشند و آزاد اداره شوند.

هیستیه این عقیده را آنچنان بیان کرد که بیدرنگ حاضران که تا آن لحظه با عقیده میلتیاد موافق بودند تغییر عقیده دادند.

۱۳۸- کسانی که در رأی شرکت کردند و بنفع پادشاه معظم نظر دادند عبارت بودند از این اشخاص که شرح میدهم «۳»: از

فرمانروایان یونانیان ساکن هلسپون «۴»:

دافنیس «۵» از اهل آبیدوس «۶»، هی‌پوکلس «۷» از اهل لامپساک «۸»، هروفانتوس «۹»

---

(۱)- دربـاره حـدود صحت یا سـقم این ادعای هردوت رجوع شود به توضـیحات خارج از متن درباره کتاب چهارم (همین کتاب). بحکایت برخی از مورخین باستان میلتیاد بلافاصـله پس از لشکرکشـی داریوش به سـرزمین سـکاها از کرسونز خارج شد و فقط در موقع شورش یونی‌ها بآن محل بازگشت نمود. این روایت با قسـمت‌هائی از روایت هردوت در کتاب چهارم (بنـد ۱۴۳) و ششم (بند ۴۰) مباینت دارد.

(۲)- هیستیه(Histiee) فرمانروای معروف و مسـتبد ملط در قرن پنج قبل از میلاد که با تعدادی از یونی‌های سواحل آسـیای صـغیر در لشکرکشـی داریوش به سـرزمین سکاها با او همراهی کرد و در راس دسته‌ای از یونی‌ها مأمور حفظ پل معروفی شد که داریوش بکمـک آن از دانوب عبور کرد. وی از طرفـداران پادشاه هخامنشـی بود و در موقعی که تعـدادی از یونی‌ها بتحریک سـکاها قصـد خراب کردن پل و قطع راه بازگشت داریوش را از سرزمین سکاها داشتند با تدبیر از این عمل آنان جلوگیری کرد.

(۳)- نکته جالب در این فهرست نقش مهمی است که مؤلف برای اهالی هلسپون و همسایگان کرسونز قائل شده است.

(۴)- هلسپون(Hellespont) مقصود بغازداردانل است.

(۵)-Daphnis

(۶)- آبیدوس(Abidos) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ساحل بغازداردانل.

(۷)-Hipocles

(۸)- لامپساک(Lampsaque) از شهرهای قدیم آسیای صغیر در ساحل بغازداردانل.

(۹)-Herophantos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۶

از اهل پاریون «۱»، مترودور «۲» از اهل پروکونز «۳»، اریستاگوراس «۴» از اهل سیزیک «۵»، آریستون «۶» از اهل بیزانس «۷». چنین بود نام فرمانروایان هلسپون.

از سرزمین یونی: استراتیس «۸» از اهل کیوس «۹»، ایاکس «۱۰» از اهل ساموس «۱۱»، لائوداماس «۱۲»، از اهل فوسه «۱۳»، هیستیه از اهل ملط که ابتکار عقیده مخالف

---

(۱)-Parion

(۲)-Metrodore

(۳)- پروکونز(Proconnese) از جزایر معروف آسیای صغیر واقع در شمال شرقی سیزیک در منطقه بغازها که مدتها مهاجرنشین یونانیان بوده و امروز مرمره نام دارد

(۴)-Aristagoras

(۵)- سیزیک(Cyzique) از شـهرهای بزرک آسـیای صـغیر قـدیم در ساحل بغازها که در گذشـته از بنادر معروف دینای باسـتان محسوب میشده است. جزیره سـیزیک بعلت اتصال به خشـگی امروز از بین رفته و فقط ویرانه‌های شهر باستانی و با رونق آن برجای باقی است.

(۶)-Ariston

(۷)- بیزانس(Byzance) از شـهرهای باسـتانی آسیای صغیر واقع: در ساحل بغاز بسفر که مدتها بترتیب ضمیمه امپراتوری یونان و پارس و روم باسـتان بود و بعـدها بصورت یکی از فعال‌ترین بنادر و نیرومنـدترین مراکز امپراتوریهای قرون جدید درآمد و در زمان کنستانتین امپراتور روم شرقی قسطنطنیه نام گرفت.

(۸)-Strattis

(۹)- کیوس(Chios) جزیره کوچکی در دریـای مـدیترانه در هشـتاد کیلومتری ازمیر که مـدتها یکی از مراکز تمـدن یونی باسـتان محسوب میشد و پایتختی بهمین نام داشته است.

(۱۰)-Aiakes

(۱۱)- ساموس(Samos) از جزایر معروف دریای اژه در دنیای باستان که امروز سوسم عدسی نام دارد.

(۱۲)-Laodamas

(۱۳)- فوسه(Phocee) از شهرهای یونی باستان واقع در ساحل آسیای صغیر در مدخل خلیج ازمیر که در سال ۵۳۵ قبل از میلاد بدست کوروش موسس خاندان هخامنشی فتح شد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۷

میلتیاد با او بود؛ از سرزمین ائولی «۱»، تنها شخص برجسته‌ای که حضور داشت آریستاگوراس «۲» از اهل کیمه «۳» بود.

۱۳۹- پس این اشخاص در همان حال که نظر هیستیه را تأیید کردند، علاوه بر آن تصمیم گرفتند که آنچه را که اکنون شرح میدهم انجام دهند و مطلبی را که نقل میکنم نقل کنند: کاری که قرار شد انجام دهند این بود که آن قسمت از پل را که در طرف سرزمین سکاها بود بفاصله پرتاب یک زوبین قطع کنند تا بی‌آنکه کاری انجام داده باشند تصور رود که مشغول انجام کاری هستند، و همچنین مانع شوند که سکاها بفکر آن افتند که با توسل بروز از روی پل بگذرند و از دانوب عبور کنند. «۴» و اما مطلبی که قرار بود پس از قطع قسمتی از پل که بسرزمین سکاها متصل بود اظهار کنند این بود که از هر حیث بمیل سکاها رفتار خواهند کرد.

این بود آنچه آنان بر نظر هیستیه اضافه کردند. پس، هیستیه بنمایندگی از طرف همه آنها به سکاها چنین پاسخ داد: «ای مردمان سرزمین سکائی، شما نظری صائب برای ما بارمغان آورده‌اید. این پیشنهادهای معجل شما بسیار بموقع است.

اکنون که شما بسهم خود ما را براه راست هدایت کرده‌اید ما نیز آنچنان‌که شایسته است خود را در اختیار شما میگذاریم ملاحظه میکنید که هم‌اکنون به قطع پل مشغول هستیم و در این کار اهتمام داریم زیرا مایلیم که آزاد بمانیم. ولی وقت آنست که

(۱)- ائولی(Eolie) از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع در شمال غربی این شبه‌جزیره که از شمال به تروآ و از جنوب به یونی محدود بوده است.

(۲)-Aristagoras

(۳)- کیمه(Kyme) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ائولی (رجوع شود به یادداشت قبل)

(۴)- جلوگیری یونانیان هلسپون از عبور سکاها از دانوب با دعای هردوت برای جانبداری از پادشاه هخامنشی و وفای بعهدی بوده است که در مقابل او برای حفاظت پل نموده بودند. لیکن با کمی تأمل در حوادث آنزمان بخوبی روشن میشود که وحشت یونانیان هلسپون از سکاها بمراتب بیش از ادامه سلطه پادشاه پارس بر آنها بوده است. و شاید علت واقعی مخالفت آنها با عبور سکاها از دانوب خطری بوده است که بمراتب بزرگتر از خطر پارس‌ها آنها را تهدید میکرده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۸

در همین موقع که ما به قطع پل مشغول هستیم شما نیز بجستجوی آنان روید و همینکه آنانرا یافتید انتقام خود و ما را بازگیرید و عقوبتی را که مستحق آنند بآنان بچشانید.»

۱۴۰- این بار نیز سکاها به گفته یونی‌ها اعتماد کردند و بقصد یافتن پارس‌ها بازگشتند.

اما آنان درباره راهی که پارس‌ها برای عقب‌نشینی انتخاب کرده بود نه کاملا اشتباه کردند. این اشتباه سکاها ناشی از اقدام خود آنها بود که تمام مراتعی را که در آن منطقه برای چرای اسبان وجود داشت معدوم و چاه‌ها را پر کرده بودند. زیرا اگر آنان چنین نکرده بودند، هروقت که مایل بودند میتوانستند پارس‌ها را بآسانی بیابند.

اما در این مورد، آنچه که بنظر آنها بهترین اقدام محسوب میشد در حقیقت منشاء یاس و حرمان آنان شد. از اینقرار، سکاها دشمنان خود را در قسمت‌هائی از سرزمین خود جستجو میکردند که علف برای اسبان و آب برای آشامیدن یافت میشد و تصور میکردند که پارس‌ها نیز از طریق این مناطق عقب‌نشینی خواهند کرد.

ولی پارس‌ها بدنبال نشانی‌های خط سیر اولیه خود حرکت کردند «۱» و حتی با این ترتیب نیز بزحمت توانستند به نقطه‌ای که از رود عبور کرده بودند برسند.

آنان شامگاه بآن محل رسیدند و چون پل را شکسته دیدند تصور کردند که یونی‌ها آنها را رها کرده‌اند و سخت در هراس شدند.

۱۴۱- بین همراهان داریوش مردی بود مصری که صدایش رساترین صداها بود. پس داریوش باین شخص فرمان داد که در ساحل ایستروس بایستد و هیستیه از اهل ملط را

(۱)- مقصود مؤلف آنست که پارس‌ها بدنبال نشانی‌های خط سیر اولیه خود حرکت کردند تا راه را گم نکنند. در اینجا این مسئله مطرح میشود که مؤلف در قسمت‌های اول این کتاب گفته بود که داریوش در جهت شرق یا شمال شرقی در داخل سرزمین سکاها پیش رفت و آخرین نقطه پیشرفت او که در همان‌جا تصمیم به بازگشت گرفت محلی بود واقع در شمال غربی این سرزمین. درینصورت چگونه ممکن است تصور کرد که او پس از عبور از دانوب در جهت شمال شرقی پیش رفته و سپس از نقطه‌ای در شمال غربی این سرزمین در همان خط سیر اولیه بازگشت نموده باشد. در هرحال یا داریوش عقب‌نشینی خود را از نقطه‌ای در شمال غربی سرزمین سکاها شروع نکرده و یا در اینصورت برخلاف ادعای هردوت خط سیر او در جهت مقابل خط سیر اولیه بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۷۹

صدا کند «۱». آن مصری چنین کرد و هیستیه بنخستین ندای او کشتی‌ها را در وضعی قرار داد که سپاه بتواند از آن عبور کند و باین ترتیب پل از نو برقرار شد.

۱۴۲- پس باین ترتیب پارس‌ها نجات یافتند و سکاها که بجستجوی آنان مشغول بودند برای بار دوم آنها را از دست دادند. بعقیده

آنها، اگر یونی‌ها را از لحاظ اینکه مردمانی آزاد هستند قضاوت کنیم، پست‌ترین و بی‌لیاقت‌ترین مردمانند. اما برعکس، اگر آنها را از لحاظ برده بودن قضاوت کنیم بردگانی هستند که به ارباب خود وابسته‌اند و بهیچوجه قدرت گریختن ندارند. چنین است ناسزاهائی که سکاها در قبال یونی‌ها بکار میبرند.

۱۴۳- داریوش، ضمن عبور از تراکیه به سستوس «۲» واقع در کرسونز «۳» رسید «۴».

در این محل، مگابیز «۵» را بفرماندهی سپاه خود در اروپا برگزید و خود از طریق

---

(۱)- از این گفته هردوت چنین استنباط میشود که هیستیه در عمل فرماندهی کل یونانیان محافظ پل را بعهده داشته و یا داریوش بعلت اعتماد کاملی که باو داشته است در این موقع دشوار او را بعنوان یک دوست قبل از دیگران از وضع نامطلوب خود خبردار کرده و از او کمک طلبیده است.

(۲)-Sestos

(۳)- کرسونز(Chersonese(ناحیه‌ای در تراکیه امروز که مدتها قسمتی از مقدونیه را تشکیل میداده است. ناحیه‌ای دیگر بهمین نام در کریمه باستان وجود داشت.

(۴)- از اینقرار داریوش از طریق بغازداردانل و خط سیر اولیه خود به آسیا بازگشت نکرد و در مسیر خود به سرزمینی وارد شد که فرمانروای آن قصد داشت پل دانوب را بنفع دشمنان پادشاه ویران کند و راه بازگشت سپاهیان پارس را مسدود نماید. توضیح آنکه فرمانروائی کرسونز در آن هنگام با میلتیاد بود. شاید علت این اقدام پادشاه آن بود که هنگام بازگشت او پاره‌ای از یونی‌های امپراتوری پارس و از جمله اهالی بیزانس و کالسدونی که در مسیر بغازها قرار داشتند بر ضد او شورش کرده بودند. این شورش‌ها بدست اوتان(Otanes(فرمانده سپاه پارس سرکوب شد. بنا بروایت کتزیاس(Ctesias(مورخ دیگر یونان قبل از میلاد داریوش از طریق بغاز بسفر به آسیا بازگشت. این مورخ داستانی را که هردوت درباره پل دانوب نقل کرده عینا به پلی که بر بغاز بسفر بسته شده بود نسبت داده است، در حالیکه بحکایت هردوت و دیگر مورخان باستان در آن موقع پل بسفر یا در معرض تهدید از جانب اهالی یونی قرار گرفته و یا بکلی ویران شده بود.

(۵)- مگابیز(Megabyze(یکی از هفت تن سران معروف پارس که بکمک داریوش بردیای مغ را از سلطنت برکنار کرد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۰

دریا به آسیا مراجعت کرد. مگابیز از پارس‌هائی بود که روزی پادشاه او را با اظهار مطلبی که نقل میکنم، در حضور عموم پارس‌ها مفتخر کرده بود: وقتی پادشاه بخوردن انار مشغول بود. همینکه انار اول را پاره کرد برادرش آرتابان از او پرسید چه چیز را مایل است بتعداد دانه‌های این انار داشته باشد. داریوش پاسخ داد که ترجیح میدهد بتعداد دانه‌های آن انار مردانی مانند مگابیز داشته باشد تا بر یونان مسلط شود. باین ترتیب پادشاه با بیان این مطلب در بین پارس‌ها وی را مفتخر کرده بود. و در آن موقع او را در رأس سپاهیان خود با هشتاد هزار سپاهی در پشت سر گذارد «۱».

۱۴۴- این شخص بعلت بیان مطلبی که من اکنون نقل میکنم بین ساکنان هلسپون خاطره‌ای فراموش‌نشدنی از خود باقی گذارده است: در موقعی که او در بیزانس بود اطلاع پیدا کرد که اهالی کالسدونی «۲» هفده سال قبل از اهالی بیزانس در آن سرزمین مستقر شده بودند.

وقتی او از این امر مطلع باشد پاسخ داد که کالسدونی‌ها در آن موقع کور بوده‌اند، زیرا اگر آنها کور نبودند، در حالیکه بهترین محل‌ها در مقابل آنها بوده است، بدترین آنرا برای استقرار خود انتخاب نمیکردند. باین ترتیب، این شخص که در آن موقع در راس سپاهیان این محل قرار گرفته بود به مطیع کردن قسمتی از ساکنان هلسپون که با مادها «۳» همراه نبودند پرداخت.

---

(۱)- در مورد تعداد نفرات سپاهی که داریوش در اروپا باقی گذارد روایت کتزیاس با روایت هردوت مطابقت دارد. لیکن کتزیاس که مدعی است داریوش از طریق بغار بسفر قدم به آسیا گذارد عقیده دارد که وی برای جلوگیری از هجوم سکاها خود فرمان داد تا پل را ویران کنند و باین ترتیب هشتاد هزار نفر از سپاهیان او که نتوانسته بودند از پل عبور کنند در اروپا ماندند و در مقابل حملات سکاها از بین رفتند.

(۲)- کالسدونی(Chalcedoine(از شهرهای قدیم ناحیه بی‌تی‌نی(Bitynie(در ساحل بسفر که در سال ۶۸۵ قبل از میلاد بوسیله مگاری‌ها تأسیس شده بود.

(۳)- از موارد جالبی است که هردوت مادها را بجای پارس‌ها بکار برده و این دو قوم آریائی را یکی دانسته است.

(رجوع شود به مقدمه و توضیح خارج از متن)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۱

قسمت دوم پارس‌ها در افریقا

توضیح خارج از متن درباره قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت

جزء اول از قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت مربوط است به لشکرکشی آریاند «۱» سردار پاس به برکه «۲» که مقارن با لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها اتفاق افتاده است. در این قسمت هردوت بعنوان مقدمه بر این لشکرکشی از حوادثی سخن میگوید که بعقیده او نقل آن برای قضاوت درباره این لشکرکشی مفید میباشد. اما از این حوادث و وقایع که مؤلف بعادت معهود بعنوان عبارت معترضه و در حاشیه حوادث اصلی نقل کرده است فقط قسمت اخیر آن‌که در بند ۱۶۷ نقل شده توضیحی درباره علت لشکرکشی به برکه میباشد و بقیه مطالب آن خارج از موضوع است و کمکی به درک مطالب اصلی نمیکند. نقل منشاء خاندان باتوس «۳» و تأسیس سیرن «۴» و انتخاب مهاجرنشین ترا «۵» بوسیله تراس «۶» از اهل لاکدمون چندان به مطلب اصلی که شرح لشکرکشی به برکه میباشد مربوط نیست و بیشتر مربوط به حوادثی است که قبل از این لشکرکشی اتفاق افتاده است. این قبیل مطالب خارج از موضوع باستمرار مطلب در این قسمت از جلد چهارم از تاریخ هردوت تا حدودی لطمه وارد کرده است. مؤلف ابتداء به شرح تاریخ سیرن از قدیم‌ترین ایام تا زمان آرکزیلاس سوم «۷» و فرتیمه «۸» پرداخته و این حوادث را بترتیب تقدم و تأخر

---

(۱)-Ariandes

(۲)-Barke

(۳)-Battos

(۴)-Cyrene

(۵)-Thera

(۶)-Theas

(۷)-ArkesilasIII

(۸)-Pheretime

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۳

وقوع آن نقل نموده است. در بند ۱۵۶ دو روایت درباره سوابق باتوس «۱» و استقرار مهاجرین ترا «۲» در جزیره پلاتئا «۳» نقل گردیده و در بند ۱۴۷ درباره مهاجرت فینیقی‌ها به کالیسته «۴» و در بند ۱۴۸ و ۱۴۹ درباره رفتار و سلوك اهالی مینی «۵» که در پلوپونز «۶» مانده بودند و خوشبختی و سعادت یکی از فرزندان تراس «۷» که حاضر نشده بود با پدر خود از سپارت بگریزد صحبت در میان است. غیر از این چند مطلب خارج از موضوع و مطالب بند ۱۶۶ که مربوط است به سرنوشت آریاند «۸» سایر مطالب این قسمت از کتاب چهارم هردوت تا بند ۱۶۷ بموضوع اصلی مربوط است و میتوان گفت که غیر از موارد مذکور حفظ استمرار مطالب تا حدی رعایت شده است. همچنین است مطالب بند ۲۰۰ ببعد که با مطلب اصلی که مؤلف شرح آنرا قبلا در بند ۱۴۵ اعلام کرده است (لشکرکشی به برکه) کاملا مربوط میباشد.

همینکه شرح لشکرکشی به برکه بپایان میرسد مؤلف بعنوان ختام مطلب سخنی چند درباره سرنوشت قهرمانان داستان خود و نتیجه‌ای که از کارهای آنها حاصل گردید، از قبیل تبعید اهالی مغلوب برکه به دورترین نقطه در باختریان و مرگ فجیع فرتیمه «۹» که بانتقام خونخواری و سفاکی خود طعمه کرمها شد نقل میکند و مطالب کتاب چهارم را بپایان میرساند.

بین بند ۱۶۷ و ۲۰۰ نیز که مؤلف بشرح داستان خود مشغول میباشد تعداد

---

(۱)-Battos

(۲)-Thera

(۳)-Platea

(۴)-Caliste

(۵)-Mynie

(۶)-Peloponnese

(۷)-Theras

(۸)-Ariandes

(۹)-Pheretime

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۴

۳۶ بند خارج از موضوع گنجانیده شده که مطالب آن ارتباطی با موضوع اصلی ندارد و مربوط است به توصیف سرزمین افریقا. بهانه هردوت برای جای دادن این قسمت‌های خارج از موضوع در بین سرگذشتی که نقل میکند اینست که اگرچه لشکرکشی آریاند به برکه ظاهرا بمنظور تسخیر این شهر انجام گرفت اما در حقیقت این لشکرکشی بمنظور تسخیر سراسر افریقا بعمل آمد و بنابراین جای آن دارد که خواننده از وضع این سرزمین که هدف اصلی این لشکرکشی بوده است ضمن شرح حوادث مربوط بآن مطلع شود. به پیروی از این هدف، هردوت سعی کرده است بتدریج که پارس‌ها با قبایل و اقوام جدیدی در این سرزمین روبرو

میشدنـد شـرح مبسوطی دربـاره این قبایل و اقوام نقل کنـد. نقل این مطالب خارج از موضوع با این تفصـیل در این قسـمت از کتاب چهارم تا حدودی زائد بنظر میرسد و از این حیث مطالب این قسـمت بی‌شـباهت به مطالبی نیست که مؤلف در قسـمت اول از همین کتاب بمناسبت لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها درباره نقاط دورافتاده و قبایل و اقوام ساکن این سرزمین نقل کرده است.

بند ۱۶۸ تا ۱۸۰ اختصاص دارد بتوصـیف اقوام و قبایلی که از سرحد مصر تا دریاچه تریتونیس «۱» در ساحل دریا مستقر بوده‌اند. از این اقوام بترتیبی که پارس‌هـا بـدانها نزدیـک میشده‌انـد یـاد شـده و از این حیث رعایت نظم و ترتیبی که لازمه درک مطلب اصـلی است گردیده است.

در این میان مطالب بنـد ۱۶۹ بیش از حـد خارج از موضوع بنظر میرسـد، چه در این بند مؤلف ضـمن شـرح احوال قبایل و اقوام این سرزمین بار دیگر بداستانسـرائی پرداخته و برای مدتی کوتاه از مطلب اصـلی بدور افتاده و سـپس در بند ۱۹۱ از نوبه شـرح حال این قبایـل و اقوام پرداخته و پس از بیان مطلب دیگری خارج از موضوع از بنـد ۱۹۳ بـادامه مطلب در این باره پرداخته تا جائیکه در بند ۱۹۶ درباره افریقائی‌هائی که در

---

(۱)-Tritonis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۵

آنسوی ستونهای هرکول یا جبل الطارق امروز سکونت داشته‌اند نیز سخن گفته است، در حالیکه پارس‌ها هرگز بآن قسمت از افریقا قدم نگذارند.

مطالب بند ۱۸۰ و ۱۹۳ را ظاهرا مؤلف جـداگانه تحریر کرده و سـپس آنها را بصورت عبارت معترضه در آن قسـمت از کتاب خود جای داده است. یکی از این دو مطلب مربوط است به توصـیف حیوانات و گیاهان این سـرزمین و عادات و رسوم اقوامی که قبلا در بند ۱۸۶ تا ۱۹۰ از آنها نام برده شـده بود. مؤلف در این قسـمت نقل میکنـد که حیوانات و گیاهان افریقای شـرقی و عادات و رسوم مردمـان آن‌که اکثر صـحراگرد بوده‌انـد بـا حیوانـات و گیاهـان و عادات و رسوم اهالی کشاورز و شهرنشـین افریقای غربی اختلاف داشـته است. شایـد منظور او از این طرز بیـان آن بوده است که ابتـدا به بیان مطالب مربوط به افریقائیان صـحراگرد بپردازد و سـپس مطالب مربوط به افریقائیان شهرنشین را نقل کند.

موضوع دومی که بین مطـالب ۱۸۰ و ۱۹۳ خارج از موضوع بنظر میرسـد مطلبی است که مؤلف در بنـد ۱۸۱ و ۱۸۵ درباره منطقه‌ای که بین منطقه «حیوانات سـبع» و صحرای بی‌آب قرار گرفته نقل نموده. این قسمت سراسر از شن مستور میباشد ولی در گوشه و کنار آن بفاصـله‌های زیـادی از یکـدیگر چشـمه‌سارهای کوچـک و درختـان خرما و تعـدادی افراد انسانی در آن میتوان یافت. این منطقه بصورت حاشـیه باریکی بوده است. که بحکایت مؤلف از شـهر تب «۱» در مصـر شـروع میشده و تا ستونهای هرکول یا جبل الطارق امروز (بند ۱۸۱) و حتی دورتر از آن (بند ۱۸۵) ادامه مییافته.

*** این بود نکاتی چند پیرامون مطالب اصـلی و مطالب فرعی این قسمت از کتاب چهارم هردوت. اکنون باید دید که مؤلف برای تهیه مطالب این قسمت از کتاب خود بچه منابعی مراجعه کرده است. نخستین سئوالی که در این مورد مطرح میشود اینست که آنچه مؤلف در این قسـمت از کتاب خود شـرح داده است نتیجه مشاهدات خود او در سرزمین افریقا است یا نتیجه مسموعات و اطلاعاتی است که از مسافرین این قاره

---

(۱)-Tebes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۶

بـدست آورده است. پـاره‌ای از محققین عقیـده دارنـد که اطلاعـاتی که هردوت دربـاره افریقا و سـیرن در سراسـر مجموعه کتابهای تاریـخ خود نقـل نموده است مستقیما نـتیجه مشاهـدات عینی او است و دلیلی که برای این مـدعا اقـامه میکننـد طرز بیـان مؤلف در پـاره‌ای از موارد است. از این قبیل است موردی که مورخ در یکی از کتابهای خود درباره مجسـمه‌ای سـخن گفته که در سـیرن برپا بوده و اضافه کرده است که این مجسـمه در زمان او نیز وجود داشـته و محل دقیق آنرا نیز تعیین کرده است (کتاب دوم- بنـد ۱۸۱). بعقیـده این دسـته از محققین، بـا اینکه هردوت ضـمن نوشـته‌های خود دربـاره این قسـمت از ربع مسـکون زمـان مکرر به گفته‌هـای ساکنـان افریقـا و سـیرن اشـاره کرده اسـت، معـذالک ایـن امر دلیـل آن نمیتوانـد باشـد کـه در کلیه مـوارد اطلاعـات خـود را بطـور غیرمستقیم از طریق نقل قول بدست آورده و یا از مسافرینی شنیده باشد که از آن سرزمین مراجعت کرده‌اند. نمیتوان مدعی شد که مؤلف در افریقا یا سرزمین سکاها تمام نقاطی را که از آنها نام برده بچشم دیده است، لیکن لااقل در این مورد نمیتوان نیز منکر شد که باحتمال زیاد وی به سیرن «۱» و اولبیا «۲» مسافرت کرده و از این دو نقطه به سرزمین‌های مجاور نیز رفته است. زیرا برای یونانیان قرن پنـج قبـل از میلاـد مسـافرت بنقاط دور کار دشواری نبود، و مخصوصا برای هردوت که بی‌تردیـد از کنجکاوترین مردمان زمان خود بوده است شهرت این شهر در دنیای باستان محرک موثری در تحمل رنج سفر بوده است.

و اما مطالبی که مؤلف در این قسمت از کتاب خود درباره مسائل جغرافیائی و و نژادی نقل کرده است بقسمی بیان گردیده که بنظر میرسـد در این مـورد مؤلـف از از منـابع و مآخـذ مختلـف اسـتفاده کرده است. دلیلی که بر این امر میتوان اقـامه کرد اینست که این

مطالب نیز مانند آنچه در گذشته مکرر از آنها سخن رفته بصورت قطعاتی جداگانه تحریر شده و سپس بدنبال هم قرار داده شده و بصورت متن واحد درآمده است. شاید بهمین دلیل است که در این قسمت از کتاب مولف تکرار مکرر

---

(۱)- Cyrenne

(۲)- olbia

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۷

مطالب زیاد مشاهده میشود. از جمله در بند ۱۷۷ از شبه‌جزیره‌ای سخن در میان است که قوم گیاهخواری در آن میزیسته و در بند ۱۷۸ از جزیره‌ای صحبت شده است که در دریاچه تریتونیس «۱» قرار داشته و در بند ۱۹۵ از جزیره دیگری مشابه آن سخن بمیان آمده است. از تکرار این مطالب مکرر درباره این جزایر که ظاهرا بایـد یکی بوده باشند چنین نتیجه گرفته میشود که مؤلف درباره این جزیره اطلاعاتی از نقاط مختلف بدست آورده و چون این اطلاعات کمی باهم اختلاف داشته‌اند آنها را به سه جزیره جداگانه نسبت داده و در سه محل مختلف از کتاب خود از آنها یاد کرده است.

درباره مناطق ساحلی افریقا مدتها قبل از هردوت مطالبی بزبان یونانی تحریر شده بود. دریانوردان ساموس و فوسه و رودس و دیگر شهرها و جزایر یونانی مدیترانه شرقی که تا پیدایش امپراطوری قرطاجنه و توسعه نفوذ آن در مغرب مدیترانه تا سواحل جبل الطارق امروز در طول سواحل شمالی و جنوبی این دریا پیش رفته بودند خاطرات سفر و مشاهدات خود را برای دیگران نقل کرده‌اند و براساس این خاطرات و مشاهدات نخستین جغرافی‌دانان یونی به تحریر اولین کتب جغرافیائی زمان دست زده‌اند و هکاته مورخ معروف یونان باستان فصلی از کتاب خود را به شرح احوال افریقا اختصاص داده است. بی‌تردید هردوت از وجود این نوشته‌ها و آثار با اطلاع بوده و برای تهیه مطالب این قسمت از کتاب چهارم خود نیز از آنها استفاده کرده است.

دلیلی که بر این امر میتوان اقامه کرد اینست که در جائیکه مؤلف به نقل اسامی اقوامی که در ساحل شمالی افریقا از شرق بغرب سکونت داشته‌اند پرداخته نقل نام هریک از اقوام را با عبارات و بیانی خاص بعمل آورده که شباهتی کامل بعبارات او در بند ۴۹ از کتاب پنجم دارد. در این قسمت از کتاب پنجم مؤلف به نقل نام اقوامی پرداخته که از سرزمین یونی تا اعماق کشور هخامنشی مستقر بوده‌اند و خود هرگز موفق به مجالست و هم‌نشینی با همه آنها نگردیده است.

تعیین اینکه چه مقدار از اطلاعات مؤلف درباره این مسائل مأخوذ از مؤلفین

---

(۱)- Tritonis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۸

متقدم است کاری است بس دشوار. بعقیده برخی از محققین هکاته درباره مشاهدات خود در افریقا تفصیل بیشتری داده و مخصوصا درباره افریقای غربی که هردوت در باره آن سخن نگفته «۱» مطالب بیشتری نقل نموده است. بعلاوه بعقیده این محققین بین مطالبی که هردوت درباره افریقا نقل کرده و مطالبی که هکاته در همین‌باره نقل نموده چندان وجه مشابهت نمیتوان یافت و در حقیقت فقط در یک مورد، آنهم بطور جزئی نه بطور کامل، نوشته‌های دو مؤلف باستان مشابهت دارند. مدتها قبل از هردوت هکاته مردم افریقا را بدو دسته صحراگرد و شهرنشین تقسیم کرده بود و عقیده داشت که از نقطه معینی از افریقا ببعد جز افریقائیان صحراگرد مردمی نمیتوان یافت. هردوت نیز در بند ۱۸۶ از کتاب حاضر مردم افریقا را به دو دسته صحراگرد و کشاورز تقسیم کرده و برای هریک خصوصیات خاصی نقل نموده است. اما درباره نقطه‌ای که حد فاصل این دو دسته از مردمان بوده است بین دو مولف قدیم اختلاف است. هکاته در این مورد از محلی بنام مگاز نام برده، در حالیکه هردوت رود دریاچه تریتون و مناطقی را که در آنسوی این دریاچه قرار داشته‌اند حد فاصل این مردمان دانسته است (بند ۱۸۶ – ۱۸۷ – ۱۹۱). هردوت درباره این خط فاصل آنچنان با اصرار و ابرام سخن گفته که بنظر میرسد قصد او از ابرام مطلب رد عقیده‌ای بوده است که احتمالا به هکاته تعلق داشته و قبل از او در یکی از کتب نقل شده است.

اما اینکه بعضی از مورخین باستناد آنکه هکاته درباره مردمان سواحل غربی افریقا مطالبی بیش از هردوت نقل کرده مطالب مؤلف اخیر را دست دوم و مأخوذ از مؤلف اول میدانند خود باستناد و نظایر همین قبیل قیاس‌ها قابل تردید است زیرا هردوت نیز مطالبی درباره اقوام و مردمان ساکن این قسمت از سواحل افریقا نقل کرده که

---

(۱)- اتین از اهل بیزانس(Etiennc dc byzance) از دو منطقه در افریقای غربی نام برده که مدعی است از کتاب هردوت اخذ کرده است. این دو منطقه کانتلیا(Canthelia) و کالامینته(Calaminthe) نام داشته‌اند. اگر این ادعا صحت داشته باشد باید نتیجه گرفت که کتاب هردوت یا لااقل این قسمت از کتاب چهارم او دستخوش حوادث گردیده و در طی زمان تحریف و تغییر بسیار یافته(Belles Lettres) – جلد ۴- صفحه ۱۴۱)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۸۹

اصولا هکاته اشاره‌ای بآن نکرده است. مثلا در جائیکه از اقوام پسیل «۱» و نسامون «۲» سخن در میان است مؤلف اضافه میکند که

قوم اول در لشکرکشی بی‌نتیجه‌ای بر ضد باد جنوب نابود شد و از آن زمان ببعد نسامون‌ها جای آنان را اشغال کردند. همچنین است پاره‌ای از مطالب اضافی دیگر که مؤلف درباره اقوام و ملل مختلف ساکن این قسمت از افریقا نقل نموده است. در پاره‌ای از موارد نقل مطالب بقسمی انجام گرفته که خواننده تصور میکند که مولف قسمت‌هائی از اطلاعات خود را درباره اقوام ساکن این نواحی در مصر یا سیرنائیک بدست آورده است. از این قبیل است تکرار مکرر این مطلب که پاره‌ای از این اقوام عادات و رسومی شبیه به عادات و رسوم مصریان داشته‌اند «۳».

بدین ترتیب، حتی در ذکر نام اقوامی که در سواحل دریا سکونت داشتند و قاعدهٔ مؤلف میبایستی درباره آنها آنچه را که دیگران گفته‌اند تکرار کرده باشد چیزی از خود بر آن افزوده است. اگر هم مطالبی در این زمینه از نویسندگان متقدم اخذ کرده است ظاهرا این مطالب را از بین مطالب بیشتری با دقت گلچین کرده و درباره صحت یا سقم آنها تحقیق بسیار نموده و قسمت‌هائی از آن را حذف و قسمت‌هائی دیگر بر آن اضافه کرده است. گذشته از این، در بسیاری از موارد خود نیز اظهارنظر کرده و مطالبی مستقیما از آنچه خود جمع‌آوری کرده نقل کرده است. از این قبیل است مطالب بند ۱۸۶ تا ۱۹۰ درباره عادات و رسوم صحراگردان، مطالب بند ۱۹۱ و ۱۹۲ درباره حیوانات افریقا، مطالب بند ۱۹۵ و ۱۹۶ درباره ساکنان دورترین نقاط غربی افریقا و مطالب بند ۱۹۸ و ۱۹۹ درباره سرزمین افریقا.

در بند ۱۸۶ پس از ذکر این مطلب که اهالی افریقا از گوشت گاو تغذیه نمیکنند و از پرورش خوک بی‌اطلاعند، مطالبی مشابه آن از قول زنان سیرن و برکه نقل میکند

---

(۱)- Psylles

(۲)- Nasamons

(۳)- همچنین است مطالب بند ۱۶۸ درباره آدیرماش‌ها(Adyrmachides(و بند ۱۷۰ و ۱۷۱ درباره آسبیست‌ها(Asbystes(و اوشیزها(Auschises(و باکال‌ها(Bacales(.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۰

که نشان میدهد مؤلف درباره این مطالب در سیرن اطلاعاتی بدست آورده است. در بند ۱۹۲ مؤلف اضافه میکند که صورت اسامی حیوانات افریقای وحشی را خود پس از تجسس و تحقیق فراوان تهیه کرده است. نویسندگان متقدم عموما مطالبی درباره حیوانات افسانه‌ای و باورنکردنی افریقا نقل کرده‌اند و در پاره‌ای از موارد مدعی شده‌اند که در این قاره حیواناتی بی‌سر وجود داشته‌اند که چشمان آنها در میان سینه جای داشته است. هردوت که بوجود این حیوانات شگفت‌انگیز معتقد نبوده بتحقیر از این نویسندگان یاد کرده و مطالب آنان را افسانه‌ای بیش نداشته و سعی کرده است خود صورت کاملی از حیوانات واقعی این سرزمین و یا لااقل حیوانات قسمت شرقی آن نقل کند.

همچنین در بند ۱۹۸ و ۱۹۹ ضمن مطالبی که درباره نوع خاک افریقا و حاصلخیزی نواحی مختلف نقل کرده و مقایسه‌ای که از این حیث بین نقاطی که خود بچشم دیده است با افریقا نموده روشن میشود که مؤلف علاوه بر آنچه باحتمال زیاد از دیگران نقل نموده خود نیز مشاهدات و نظریات خود را بطور صریح و آشکار بر آن افزوده است.

اما مطالبی که مؤلف در بند ۱۹۵ و ۱۹۶ درباره جزیره کیروئیس «۱» و تجارت دریائی در آنسوی جبل الطارق امروز نقل نموده باعتراف خود او که صریحا باین مطلب اشاره میکند از منابع قرطاجنه اخذ شده است. تردیدی نیست که هردوت در سفر طولانی که در خاورمیانه و شمال افریقا در پیش گرفت هرگز نتوانست تا قرطاجنه پیش رود تا اطلاعات خود را در این باره مستقیما در محل کسب کند. ولی محتمل است که مؤلف این اطلاعات را در سیرن، یا بعضی دیگر از نواحی افریقای شرقی و در یونان اصلی و یا سیسیل از دهان بعضی از اهالی قرطاجنه که در این نواحی سکونت داشته‌اند شنیده و یا بطور غیرمستقیم از دهان کسانی شنیده که خود با این قبیل مهاجرین قرطاجنه‌ای محالست داشته‌اند. در جلد دوم و سوم کتاب هردوت نیز مواردی مشاهده میشود که مولف اطلاعات خود را درباره یک موضوع تاریخی بطور غیرمستقیم از کسانی بدست آورده است که خود نیز از دیگران شنیده‌اند. از این قبیل است مطالبی که مؤلف درباره پادشاه اهالی آمون در بند ۳۲ از جلد دوم نقل نموده و مطالبی که

---

(۱)- Kyrauis

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۱

در بند ۲۶ از کتاب سوم درباره انهدام قسمتی از سپاه کبوجیه در آمون از دهان مصریان و اهالی سیرن نقل کرده است.

در بند ۱۸۷ و ۱۷۹ مؤلف از غیبگوئی خدایان معابد یونانی درباره عاقبت کار پاره‌ای از نواحی که بعدها بتصرف مهاجرنشینان یونانی درآمد سخن گفته و مدعی شده است که تصرف جزیره فلا «۱» بوسیله مهاجرین یونانی که در پایان قرن ششم قبل از میلاد صورت گرفت قبلا بوسیله خدایان پیشگوئی شده بود. برخی از محققین عقیده دارند که مطالبی که مؤلف تحت این عنوان (پیشگوئی خدایان یونانی) نقل نموده تحت‌تأثیر ملیت او و مطالبی بوده است که وی در سپارت یا دیگر نقاط یونان آن زمان شنیده، و غرض از آن توجیه و محق جلوه دادن تجاوز یونانیان به نقاط و شهرهائی بوده است که در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد تدریجا

بتصرف مهاجرین یونانی درآمده است.

در قسمت‌هائی از کتاب دوم و در سراسر کتاب چهارم، مطالبی درباره چگونگی سرزمین افریقا نقل شده است که تا حدی غیرقابل قبول بنظر میرسد و در صحت مطالب مؤلف و اصالت منابع آن تردید ایجاد میکند. در این دو کتاب مؤلف مدعی است که افریقا از سه قسمت مشخص تشکیل شده که بترتیب زیر بطور موازی از شمال بجنوب قرار گرفته‌اند: منطقه ساحلی، منطقه حیوانات وحشی، منطقه صحرائی (کتاب دوم- بند ۳۲ و کتاب چهارم- بند ۱۸۱ و ۱۸۵)، همچنین مؤلف مدعی است که بین دو منطقه اخیر، از سرزمین مصر تا جبل الطارق امروز و حتی در آنسوی آن، کمربندی از شن وجود دارد که بفاصله هر ده روز راه واحه‌هائی در آن مشاهده میشود که گرد چشمه‌سارهای آن اجتماعاتی از انسان بوجود آمده است (کتاب چهارم- بند ۱۸۱). اما این سه منطقه بترتیبی که هردوت آنرا مشخص کرده است در افریقای شرقی که وی در آن سفر کرده است چندان بطور مشخص وجود ندارد، در حالیکه چنین تقسیمی از افریقا درباره قسمت غربی این قاره که هرگز مؤلف بآن سفر نکرده است بیشتر با حقیقت تطبیق مینماید.

Phla-(۱)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۲

نوار شنزاری که هردوت از آن سخن گفته وجود خارجی ندارد و واحه‌هائی که با دعای او در این نوار قرار داشته‌اند امروز قابل تشخیص نمیباشند و اگر هم وجود داشته‌اند محتملا بفاصله‌های منظم و مساوی از هم قرار نداشته‌اند. اگر آنچه را که هردوت در بند ۱۰۱ از کتاب حاضر درباره سرزمین سکاها نقل کرده است با توصیف مولف از افریقا مقایسه کنیم (تقسیم این قاره به دو منطقه متمایز و وجود منطقه‌ای غیرقابل سکونت بین آندو و واحه‌هائی که در این منطقه وسطی وجود داشته است) ملاحظه خواهیم کرد که بین توصیفی که از این دو منطقه بعمل آمده است شباهت کاملی وجود دارد.

متقدمین هردوت معتقد بودند که زمین سطحی دایره شکل است و رودی بنام اقیانوس که ظاهرا مجموع اقیانوس‌های معروف آنزمان بوده است گرداگرد آن در حرکت میباشد. با اینکه هردوت خود مکرر این عقیده را انتقاد کرده است (جلد چهارم- بند ۳۶)، با این حال ملاحظه میشود که در مورد افریقا و سرزمین سکاها بتوصیف‌هائی مشابه و قرینه آن دست زده و در پاره‌ای از موارد بنقل آنچه پیشینیان گفته‌اند اکتفا کرده است. محتمل است که قبل از او هکاته معروف نیز افریقا را به سه منطقه متمایز تقسیم کرده و در منطقه وسطای آن وجود واحه‌های متعددی را که بفاصله مساوی از هم قرار داشته‌اند نقل کرده و هردوت این قسمت از توصیف خود را درباره افریقا از او اخذ کرده باشد.

با این حال نمیتوان منکر شد که مؤلف خود به قسمت‌هائی از این سرزمین سفر کرده و قسمت مهمی از اطلاعاتی را که در کتاب چهارم درباره اقوام و ملل این سرزمین نقل نموده شخصا از نزدیک ملاحظه کرده و مخصوصا در مهاجرنشین یونانی سیرن «۱» در افریقا اطلاعات زیادی در این باره جمع‌آوری کرده است.

اطلاعات فراوانی که مؤلف در بند ۱۷۲ و ۱۹۲ از کتاب حاضر درباره قسمت‌های مجاور این مهاجرنشین نقل کرده است تا حدودی مؤید این فرض میباشد. مثلا هردوت در جائی که از قوم ناسامون «۲» که در مجاورت سیرن سکونت داشته‌اند سخن میگوید

Cyrennc-(۱)

Nasamons-(۲)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۳

اطلاعاتی نسبت بدیگر مناطق در دسترس خواننده قرار میدهد و این امر میرساند که باحتمال زیاد مؤلف خود باین محل مسافرت کرده و پاره‌ای از اطلاعات خود را مستقیما از دهان مردمان آن شنیده است. در پاره‌ای از موارد که هردوت مطالبی را از قول «اهالی افریقا» نقل کرده است میتوان منظور او را از اهالی افریقا همین مردمان ناسامون دانست. بطوریکه هردوت در بند ۱۷۲ از کتاب حاضر نقل کرده، ناسامون‌ها هر سال برای برداشت محصول خرما به واحه اوژیلا «۱» میرفته‌اند و اینان بحکایت مولف در بند ۱۷۳ ناحیه پسیل «۲» را نیز به منطقه نفوذ خود ضمیمه کرده بودند. شاید زیاد دور از حقیقت نباشد که این قوم خونگرم متحرک قوم گامفارانت «۳» را که هردوت با تحقیر از آن یاد میکند مطیع خود کرده باشد و قضاوت هردوت درباره این قوم تحت‌تأثیر گفته‌های مردمان ناسامون بوده باشد. «۴» پاره‌ای از محققین عقیده دارند که قسمت‌های مهمی از اطلاعاتی که هردوت درباره گارامانت‌ها «۵» و تروگلودیت‌های «۶» حبشی و آتارانت‌ها «۷» و هوای گرم و سوزان محل اقامت آنها نقل کرده است خود از روایان و نقالان و سیاحان ناسامون و یا فرزندان و اعقاب آنان شنیده است. همچنین است مطالبی که مولف درباره قوم آتلان «۸» و سلسله جبال اطلس نقل کرده است «۹».

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که آنچه مؤلف درباره مناطق داخلی افریقا نقل کرده باحتمال زیاد نتیجه تحقیقات و تجسسات شخص او در محل بوده

Augila-(۱)

(۲)-Psylles

(۳)-Gampharantes

(۴)- هردوت در بند ۳۲ از کتاب دوم مدعی است که جوانان ناسامون اولین کسانی بودند که در جهت غرب افریقا به سیاحت پرداختند و به دورترین نقاط مجهول این قاره مسافرت کردند.

(۵)-Garamantes

(۶)-Troglodytes

(۷)-Atarantes

(۸)-Atlanes

(۹)-Belles Lettresجلد چهارم- صفحه ۱۵۱.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۴

است، لیکن در طرز تنظیم آن آنچنان تحت‌تأثیر نوشته‌های متقدمین خود قرار گرفته که در پاره‌ای از موارد این حدس قوت میگیرد که وی اصولا این قسمت‌ها را عینا از آنان اقتباس کرده است.

در آن قسمت از کتاب چهارم که به شرح حوادث و وقایع اختصاص دارد مؤلف بارها بگفته اهالی ترا «۱» استناد کرده و این امر میرساند که قسمتی از اطلاعات خود را در این زمینه از طریق آنان بدست آورده است. از این قبیل است مطالبی که در آغاز بند ۱۵۰ درباره حوادث مربوط به قبل از تشکیل مهاجرنشین یونانی سیرن نقل گردیده است. قسمتی دیگر از مطالب این قسمت در نقاطی دیگر جمع‌آوری شده است. فی المثل محتمل است حوادث بی‌سرانجام اهالی مینی «۲» در سرزمین لاکدمونی «۳» که در بندهای ۱۴۵ و ۱۴۹ نقل شده است ظاهرا در سپارت بگوش مؤلف رسیده باشد؛ و یا درباره باتوس «۴» و چگونگی مأموریت او و حوادثی که در مهاجرنشین‌های جزیره پلاتئا «۵» گذشته است در سیرن کسب خبر کرده باشد. برخی از محققین عقیده دارند که پاره‌ای از اطلاعاتی که مؤلف درباره سرگذشت اهالی ترا نقل نموده عینا از یکی از وقایع‌نگاری‌های آن زمان که درباره حوادث این مهاجرنشین تحریر شده اخذ شده است «۶». اشکال قبول این فرض اینست که ظاهرا مؤلف به ترا سفر نکرده و از نزدیک با اهالی این مهاجرنشین مجالست نداشته؛ اما این مهاجرنشین روابط نزدیکی با ساموس داشته و محتمل است که مؤلف در سفری که باین محل کرده و منتهی باقامت نسبهٔ طولانی او در این جزیره گردیده حوادث مربوط به ترا را در همان محل جمع‌آوری و یا از یکی از وقایع‌نگاری‌های موجود اخذ کرده باشد «۷».

---

(۱)-Thera

(۲)-Mynie

(۳)-Lacedemonie

(۴)-Battos

(۵)-Platea

(۶)-Belles Lettres- جلد ۴- صفحه ۱۵۳

(۷)- همان کتاب- همان صفحه

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۵

آنچه مؤلف درباره مهاجرنشین یونانی سیرن در افریقا نقل کرده باحتمال زیاد از دهان اهالی محل شنیده و یا از وقایع‌نگاریهای معاصر آن مهاجرنشین بدست آورده است. دلیلی که برای این فرض میتوان اقامه کرد اینست که درباره تأسیس این مهاجرنشین و حوادثی که بر آن گذشته است مکرر از غیبگویان معابد معروف یونان از قبیل دلف سخن در میان است و جواب این غیبگویان الهی غالبا بقسمی بیان شده است که مؤید حقوق مکتسبه مهاجرنشینان سیرن در سرزمین افریقا بوده و در عین حال بر حیثیت و اعتبار این معبد یونانی افزوده است. نتیجه اخیر موجب شده است که پاره‌ای از مؤلفین تصور نمایند که مؤلف اطلاعات خود را در این باره اصولا در دلف جمع‌آوری کرده است «۱»، اما چون غیبگویان معابد یونان اصولا بیان مطلب خود را تنظیم مینمودند، اگر این فرض درباره یکی دو روایت که عینا بنظم نقل شده است (بند ۱۵۷ و ۱۵۹) صادق باشد نسبت به پیشگوئی‌های دیگری که از قول غیبگوی الهی معبد دلف نقل شده است صادق نیست.

دلیل دیگری که بر الهام هردوت از منابع مهاجرنشین سیرن در افریقا وجود دارد اینست که مطالبی که وی درباره شش تن از پادشاهان اولیه این مهاجرنشین نقل کرده بنوعی است که مؤید حیثیت و اعتبار و غرور ملی مهاجرنشین‌های سیرن میباشد.

اگر داستان شکست آرکزیلاس دوم را در لوکون «۲» که منتهی به مرگ هزار نیزه‌دار سیرن گردید استثناء کنیم (بند ۱۶۰)، ملاحظه خواهیم کرد که از بقیه مطالب مربوط به سیرن قهرا چنین نتیجه‌ای اتخاذ میشود. حتی درباره روابط اهالی سیرن با مصریان فقط به جنگ تسته «۳» اشاره شده است که در طی آن با دعای مؤلف برای اولین بار مصریان بارزش سربازان یونانی که تا آن زمان بتحقیر از آنان یاد میکردند پی برده‌اند (بند ۱۵۹). چنین بود مختصری درباره قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت.

(۱)-Belles Lettres- جلد ۴- صفحه ۱۵۷

(۲)-Leucon

(۳)-Thsete

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۶

۱۴۵- در همان ایام که مگابیز باین عملیات سرگرم بود «۱» لشکرکشی بزرگ دیگری بافریقا شد که علتی خاص داشت. اما من قبلا مطالبی را که در زیر نقل میکنم شرح خواهم داد «۲» و سپس درباره این علت سخن خواهم گفت:

پلازژهائی «۳» که زنان آتنی را از بروورن «۴» ربوده بودند «۵» تعدادی از اعقاب سرنشینان کشتی آرگو را از لمنوس «۶» راندند و اینان بقصد لاکدمونی «۷» راه دریا در پیش گرفتند سپس در تایژت «۸» توقف کردند و آتش‌هائی در آنجا برافروختند. بمشاهده آتش، اهالی لاکدمون فرستاده‌ای بنزد آنها گسیل داشتند و از آنها سوال کردند که چه کسانی هستند و از کجا میآیند. آنان به فرستاده‌ای که این سوالها را کرده بوده پاسخ دادند که از قوم مینی «۹» و از اعقاب قهرمانانی هستند که با کشتی آرگو

(۱)- مقصود مؤلف عملیات جنگی است که پس از بازگشت داریوش از سرزمین سکاها در قسمتی از اروپا و آسیای صغیر و نواحی مجاور بغازها بعهده مگابیز گذارده شده بود (بند ۱۴۳ و بعد کتاب حاضر)

(۲)- در اینجا مؤلف پس از اعلام مطلب اصلی آشکارا از بحث درباره آن خودداری و خواننده را به خواندن مطالب خارج از موضوعی که بعادت همیشگی خود در «زیر نقل کرده است» دعوت میکند.

(۳)- پلاژها)Pelasges(نام قومی است باستانی که ظاهرا در قسمت‌هائی از یونان و ایتالیا و آسیای صغیر قدیم زندگی میکرده‌اند. قسمت عمده این مردمان در شبه‌جزیره پلوپونز واقع در قسمت جنوب یونان زیست میکردند و بهمین جهت شبه‌جزیره مزبور که سپارت پایتخت آن بود مدتها به سرزمین پلازژ معروف شده بود.

(۴)-Brauron

(۵)- درباره این مطلب رجوع شود به کتاب ششم هردوت- بند ۱۳۷

(۶)- لمنوس)Lemnos(از جزایر دریای اژه واقع در مدخل بغاز داردانل که امروز لمنو)Lemno(یا ستالیمن)Stalimene(نام دارد.

(۷)- لاکدمونی)Lacedemon(نام قدیم شبه‌جزیره بزرگ پلوپونز واقع در جنوب یونان که سپارت پایتخت آن بود.

(۸)- تایژت)Taygete(نام سلسله جبالی در پلوپونز باستان بوده است که بحکایت افسانه‌ها چاهی اسرارآمیز در آن وجود داشته است این سلسله جبال را امروز پانتودا کتیلون)Pentodactylon(مینامند.

(۹)- مینی‌ها)Minyens(نام قدیم ساکنان ناحیه‌ای از تسالی و شهر اورکومن)Orcomene(واقع در بئوسی)Beotie(بوده است که بنام مؤسس سلطنت محلی خود میناس)Minyas(چنین معروف شده بودند. این دو ناحیه در جنوب یونان بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۷

بدریا رفتند و در لمنوس پیاده شدند و نسل آنها را تشکیل دادند.

وقتی اهالی لاکدمون از شجره نسب مینی‌ها مطلع شدند بار دیگر کس فرستادند و سوال کردند که قصد آنها از آمدن به این سرزمین و افروختن آتش چیست «۱» جواب آنان این بود که چون پلازژها آنانرا رانده‌اند، به سرزمین اجدادی خود آمده‌اند و از این حیث کاملا- حق بجانب آنها است و اکنون تقاضا دارند که در اجتماع لاکدمونی‌ها رحل اقامت افکنند و سهمی از حقوق و افتخارات و اراضی این سرزمین بآنان واگذار شود. اهالی لاکدمون قبول کردند که مینی‌ها را با شرایطی که مایل بودند بین خود بپذیرند. آنچه بیش از هر چیز آنان را باین عمل مجبور میکرد شرکت افراد خاندان تیندار در مسافرت دریائی آرگو «۲» بود. آنان مینی‌ها را بین خود پذیرفتند و سهمی از اراضی خود را بانان واگذار و آنان را بین قبایل خود تقسیم کردند.

بعضی از مینی‌ها بیدرنگ ازدواج کردند و زنانی را که از لمنوس همراه خود آورده بودند بزوجیت دیگران درآوردند «۳»

۱۴۶- اما کمی بعد جسارت و گستاخی آنان بجائی رسید که مدعی سهمی در حکومت شدند و در موارد متعدد مرتکب عملیاتی خلاف قانون گردیدند و در نتیجه، لاکدمونی‌ها مصمم شدند که آنانرا بقتل رسانند. پس آنانرا گرفتند و بزندان افکندند. در سرزمین لاکدمونی رسم چنین است که کسانی را که قرار است بقتل رسانند هنگام شب بقتل میرسانند و هرگز در روز آنان را بقتل نمیرسانند. هنگامی که قصد کشتن مینی‌ها

(۱)- در اینجا مؤلف مطب را بقسمی نقل کرده است که بنظر میرسد اهالی لاکدمون از ورود اینددسته از اهالی مینی و مخصوصا افروختن آتش نگران بوده‌اند، لیکن مؤلف توضیح نداده است که اضطراب و نگرانی اهالی لاکدمون در این مورد بچه دلیل بوده است و چرا مخصوصا علت برافروختن آتش را که ظاهرا باید امری عادی باشد از آنها استفسار میکرده‌اند.

(۲)- مقصود کاستور)Castor(و پولوکس)Pollux(فرزندان تیندار)Tyndare(پادشاه اسپارت است که در این سفر دریائی

شرکت کرده بودند.

(۳)- معلوم نیست مقصود مولف از «زنانی که همراه خود آورده بودند» دختران و خواهران آنان بوده است یا زوجه‌های آنان. از آنچه مؤلف بدنباله مطلب نقل کرده است چنین آشکار میشود که اینسته از اهالی مینی در لحظات حساس و خطرناک زنانی از لاکدمون برای خود برگزیده بودند و در اینصورت باید ظاهرا همین زنان باشند که بقصد ازدواج مجدد از خود جدا کرده و بعقد ازدواج دیگران درآورده باشند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۸

را کردند، زنان آنان که از اهل شهر سپارت و دختران بزرگان این شهر بودند تقاضا کردند که بآنان اجازه داده شود بزندان روند و هریک با شوهر خود براز و نیاز بپردازند.

چون احتمال مکر و حیله در این زنان نمیدیدند بآنان اجازه دادند که بزندان روند. اما همینکه آنان به زندان وارد شدند چنین کردند که نقل میکنم: آنان لباس‌های خود را به شوهران خود دادند و خود لباس‌های شوهران را گرفتند. بدین ترتیب مینی‌ها خود را با لباس زنانه بجای زنان معرفی کردند و از زندان خارج شدند و همینکه باین ترتیب از زندان گریختند، بار دیگر در تایژت «۱» اردو زدند.

۱۴۷- اتفاقا در همین زمان تراس «۲» فرزند او تزیون «۳»، فرزند تیسامن «۴»، فرزند ترساندر «۵»، فرزند پولی‌نیس «۶» بقصد تأسیس مهاجرنشین جدیدی آماده حرکت از لاکدمون بود. این شخص که از تبار کادموس «۷» بود، دائی فرزند آریستودم «۸» و اوریستنس «۹» و پروکلس «۱۰» بود و هنگامی که این اطفال هنوز کوچک بودند وی در سپارت بعنوان قیم آنان حکومت میکرد. اما همینکه خواهرزاده‌های او بزرگ شدند و حکومت را تحویل گرفتند برای او بسیار مشکل بود که پس از مدتی فرمانروائی، خود از دیگری فرمان برد. پس اعلام کرد که دیگر در لاکدمونی نخواهد ماند و

---

(۱)-Taygete- رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۴۵

(۲)-Theras

(۳)-Autesion

(۴)-Tisamene

(۵)-Thersandre

(۶)-Polynice

(۷)- کادموس(Cdmos(از شخصیت‌های افسانه‌های کهن در یونان باستان. کادموس فرزند یکی از پادشاهان فینیقیه بنام آژنور(Agenor(بود که چون ژوپیتر خدای خدایان خواهر او را که اروپه(Europe(نام داشت ربوده و با خود برده بود از طرف پدر مأمور شد برای یافتن خواهر خود در اطراف و اکناف جهان به جستجو بپردازد (رجوع شود به قسمت اخیر این بند) معروف است که الفبای فینیقی را این شخص به یونان برده بود.

(۸)-Aristodeme

(۹)-Auriysthenes

(۱۰)-Procles

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۱۹۹

بقصد الحاق به هم‌قومان خود از راه دریا حرکت خواهد کرد. در آن موقع در جزیره‌ای که امروز ترا «۱» نام دارد و در گذشته کالیسته «۲» خوانده میشد، و این هر دو نام بهمان یک جزیره تعلق دارد، تعدادی از اعقاب ممبلیاروس «۳» فرزند پوآکلس «۴» فینیقی زیست میکردند. توضیح آنکه در موقعی که کادموس «۵» فرزند آژنور «۶» بجستجوی اوروپه «۷» مشغول بود در جزیره‌ای که امروز ترا نام دارد پیاده شد و پس از آن، یا بدلیل آنکه از این سرزمین خوشش آمده بود یا بدلیلی دیگر تعدادی از فینیقی‌ها را در این جزیره گذارد و از این جمله بود ممبلیاروس که با او خویشی داشت. اینان در این جزیره که تا موقع ورود تراس بآنجا کالیسته نام داشت بتعداد هشت نسل ذکور زندگی کردند «۸».

۱۴۸- تراس بقصد ملحق شدن باینان خود را برای عزیمت آماده کرد و تعدادی افراد که از بین قبایل برگزیده بود با خود همراه کرد. وی قصد داشت که در اجتماع آنان زندگی کند و هرگز در فکر آن نبود که آنانرا براند، و برعکس با آنان کاملا مانند خویشان و نزدیکان رفتار کرد. اما چون در آن موقع مینی‌های از زندان گریخته و لاکدمونی‌ها قصد داشتند آنانرا بقتل رسانند، تراس تقاضا کرد که آنان را نکشند و خود متعهد شد که آنانرا از آن سرزمین بیرون برد. چون لاکدمونی‌ها با پیشنهاد او موافقت کردند وی با سه کشتی شراع برکشید تا بنزد اعقاب ممبلیاروس

---

(۱)- ترا(Thera(از جزایر مجمع الجزایر یونان که امروز سانتورن(Santorin(نام دارد و یکی از مراکز بزرگ آتشفشانی دنیا است.

(۲)-Calliste

(۳)-Membliaros

(۴)-Poikles

(۵)-Cadmos- رجوع شود به یادداشت ذیل بند قبل

(۶)- آژنور(Agenor) پادشاه افسانه‌ای فینیقیه و پدر کادموس(Cadmos) و اوروپه(Europe) که خود از قهرمانان جنگ معروف و افسانه‌ای تروآ(Troie) بوده است.

(۷)- اوروپه(Europe) دختر آژنور پادشاه فینیقیه که بحکایت افسانه‌های باستان ژوپیتر خدای خدایان او را ربود و با خود بسرزمینی برد که بعدها بنام او اروپا خوانده شد.

(۸)- با توجه به مطالبی که مورخ در همین بند و بند ۵۹ از کتاب پنجم نقل کرده است ظاهرا تعداد این نسل‌ها از هشت متجاوز بوده و به نه میرسیده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۰

رود وی در این سفر همه مینی‌ها را همراه نبرد. فقط تعداد کمی از مینی‌ها در این سفر با او همراه نبودند، چه اکثر آنها بطرف پاروره‌آها «۱» و کوکون‌ها «۲» حرکت کرده بودند و اینان را از سرزمین خود رانده بودند و آنگاه به شش دسته تقسیم شده و شهرهائی را که نام میبرم تأسیس کرده بودند. لپرئون «۳»، ماکیستوس «۴» فریکسه «۵»، پیرگوس «۶»، اپیون «۷»، نودیون «۸». در زمان من، بسیاری از این شهرها بدست اهالی اله «۹» ویران شد «۱۰». اما این جزیره بنام کسی که در آن مهاجرنشین تشکیل داد ترا «۱۱» خوانده شد.

۱۴۹- پسر تراس حاضر نشد با پدر در این سفر همراه شود و بهمین جهت به تراس چنین تلقین کردند که این پسر وی را مانند گوسفند در میان گرگان تنها گذارده است. این گفته موجب شد که این جوان اوآلیکوس «۱۲» لقب یافت و این نام بر او ماند. از این شخص پسری بدنیا آمد که اژوس «۱۳» نام داشت و قوم اژه که یکی از قبایل مهم سپارت بود بنام او چنین خوانده

---

(۱)- پاروره‌آها(Paroreates) دسته‌ای از قوم کوکون(Caucones) بودند که در جنوب سرزمین اله(Elee) زیست میکردند. رجوع شود به توضیح یادداشت بعد.

(۲)- کوکون‌ها(Caucones) قومی بودند که در جنوب سرزمین اله در محلی بنام تریفیلی(Triphylie) میزیستند. در این محل که بصورت نوار باریکی از ساحل دریا در دامنه کوههای آرکادی(Arcadie) در جنوب یونان بود قوم دیگری بهمین نام میزیست که دسته‌ای از آنان را پاروره‌آ(Paroreates) مینامند و بعدها همه آنها بهمین نام خوانده شدند (هردوت- کتاب هشتم- بند ۷۳)

(۳)-Lepreon

(۴)-Makistos

(۵)-Phrixai

(۶)-Pyrgos

(۷)-Epion

(۸)-Noudion

(۹)- اله(Elee) از شهرهای قدیم آسیا واقع در سرزمین ائولی

(۱۰)- ظاهرا مقصود مؤلف در این مقام اشاره به حوادث جنگ سوم مسنی(Messenie) است که اهالی اله بنفع سپارت و بر ضد مسن‌ها در آن شرکت کردند(Belles Lettres) جلد چهارم- صفحه ۱۶۸)

(۱۱)-(Thera) رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۴۷

(۱۲)-Oiolycos

(۱۳)-Aigeus

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۱

شد. چون فرزندان مردان این قبیله زنده نمی‌ماندند بتوصیه یکی از غیبگویان الهی معبدی برای ارینی‌های «۱» لئوس «۲» و اودیپ «۳» بنا کردند و بعد از آن فرزندان آنان زنده ماندند. نظیر این واقعه در ترا برای اعقاب همین مردان نیز اتفاق افتاد.

۱۵۰- درباره مطالبی که تا این قسمت نقل کردم لاکدمونی‌ها و اهالی ترا اتفاق‌نظر دارند؛ اما آنچه بعد از این نقل میکنم فقط از قول اهالی ترا نقل شده است. گرینوس «۴» فرزند اسانیوس «۵» که از اعقاب همان تراس و پادشاه جزیره ترا بود به دلف مسافرت کرد و قربانی‌هائی از شهر خود بآن محل برد. تعدادی از اهالی شهر با او همراه بودند و از آنجمله بود باتوس «۶» فرزند پولیمنستوس «۷» که از تبار یکی از مینی‌ها بنام افموس «۸» بود. در موقعی که گرینوس پادشاه اهالی ترا درباره مسائل مختلف با غیبگوی معبد مشورت میکرد، غیبگوی معبد بوی پاسخ داد که بهتر است شهری در افریقا تأسیس کند. اما او به غیبگوی الهی چنین پاسخ داد: «پروردگارا، من اکنون بسن کهولت رسیده‌ام و قدرت چنین سفری را ندارم، چه بهتر که این فرمان را بیکی از اشخاص

حاضر که از من جوانتر باشد ابلاغ فرمائی». وی در حالیکه این مطلب را بیان میکرد با دست باتوس را نشان میداد. در آن موقع کار بهمین‌جا خاتمه یافت و پس

---

(۱)- Erynyes

(۲)- لئوس(Laios) پدر اودیپ که مانند او افسانه‌های زیادی درباره‌اش در یونان باستان بر سر زبانها بود.

(۳)- اودیپ(Oedipe) از پادشاهان افسانه‌ای شهر تب(Thebes) واقع در یونان باستان که هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح در این شهر سلطنت میکرد. درباره این شخص داستانهای بسیار در یونان باستان بر سر زبانها بوده است.

(۴)- Grinnos

(۵)- Aisanios

(۶)- باتوس(Battos) از شخصیت‌های افسانه‌ای که بحکایت افسانه‌های باستان از جانب هاتف معبد معروف دلف مأمور تشکیل نخستین مهاجرنشین‌های یونان در افریقا شد.

شهر معروف سیرن(Cyrene) در افریقا بوسیله او تأسیس شد و بعدها خاندان او در قسمتی از سیرنائیک امروز و تعدادی از اعقاب او در مصر سلطنت کردند.

(۷)- Polymnestos

(۸)- Euphemos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۲

از آنکه آنان بسرزمین خود بازگشتند کمترین توجهی باین غیب‌گوئی نکردند زیرا نه میدانستند که افریقا در کجای زمین قرار دارد و نه جرأت آنرا داشتند که دسته‌ای از افراد خود را بسوی مقصدی نامعلوم روانه کنند.

۱۵۱- اما بعد از آن، مدت هفت سال در ترا باران نبارید و در این مدت تمام درختان جزیره باستثنای یکی از آنها خشک شد. پس اهالی ترا به مشورت با خدایان پرداختند و غیبگوی الهی بار دیگر سفارش کرد که تعدادی مهاجر به افریقا بفرستند. چون اهالی ترا چاره دیگری برای مشکل خود نیافتند ناگزیر رسولانی به کرت فرستادند تا تحقیق کنند که آیا کسی از اهالی کرت یا خارجیان ساکن سرزمین آنها تاکنون به افریقا رفته‌اند «۱». این فرستادگان ضمن گردش در کرت مخصوصا به شهر ایتانوس «۲» رفتند و در این شهر با یکی از صیادان مروارید که کوروبیوس «۳» نام داشت برخورد کردند. این شخص مدعی بود یکبار در اثر باد راه خود را گم کرده و بیکی از جزایر افریقا بنام پلاتئا «۴» رسیده بوده است. پس آنان این مرد را بطمع پاداشی خوب تشویق کردند و با خود به ترا بردند. ابتدا تعداد کمی از مردمان ترا برای تحقیق درباره سرزمین افریقا حرکت کردند. کوروبیوس آنان را بجزیره‌ای که از آن یاد کردم و پلاتئا نام داشت هدایت کرد. اما آنان او را با ذخیره‌ای از آذوقه که برای چند ماه او کافی بود در جزیره باقی گذاردند و خود باشتاب بازگشتند تا درباره این جزیره مطالبی باطلاع اهالی ترا برسانند.

۱۵۲- چون غیبت آنان از مدتی که معین کرده بودند تجاوز کرد، کوروبیوس با کمبود آذوقه روبرو شد. ولی در همان موقع یک کشتی ساموسی که شخصی بنام کولئوس «۵»

---

(۱)- مؤلف درباره علت مراجعه اهالی ترا به اهالی کرت چیزی نقل نکرده ولی شاید علت این مراجعه آن بوده است که اینان در دنیای باستان به دریانوردی و شجاعت در حوادث دریائی شهرتی بسزا داشتند(Belles Lcttres جلد ۴- صفحه ۱۵۱- یادداشت شماره ۱)

(۲)- Itanos

(۳)- Corobios

(۴)- Platea

(۵)- Colaios

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۳

صاحب آن بود و بسوی مصر میرفت از راه خود منحرف شد و باین جزیره رسید. ساموسی‌ها از ماجرای کوروبیوس مطلع شدند و ذخیره‌ای از آذوقه بمیزان یک سال برای او گذارند.

اما خود آنها که هنگام عزیمت از جزیره بقصد رسیدن به مصر شراع برکشیده بودند در نتیجه وزش باد شرق از راه خود منحرف شدند و چون وزش باد همچنان ادامه یافت آنان تا ستونهای هرکول «۱» رانده شدند و بهدایت یکی از خدایان به تارتسوس «۲» رسیدند.

تا آن زمان هنوز از این بندر بهره‌برداری نمیشد، بطوریکه این ساموسی‌ها در مراجعت از کالاهای خود آنچنان سود بردند که هیچیک از یونانیانی که ما اطلاعات درباره آنان داریم، باستثنای سوستراتوس «۳» فرزند لائوداماس «۴» از اهل اژین «۵» تاکنون چنین سودی نبرده بودند. درباره این شخص که نام بردم هیچکس نمیتواند اعتراضی بکند «۶». ساموسی‌ها یکدهم سودی را که از

این راه بردنـد و به شـش تالان «۷» میرسـید کنار گذاردنـد و با آن ظرفی از مفرغ بشـکل کوزه‌های آرگوس «۸» سفارش دادند. در اطراف این ظرف تصاویری از سر گریفون «۹» بطور برجسته حک شده بود.

---

(۱)- جبل الطارق امروز

(۲)- تارتسوس(Tartessos(واقع در مصب گوآد الکبیر که بحکـایت هردوت سرزمینی غنی و ثروتمنـد بود (هردوت- کتـاب اول- بند ۱۶۳)

(۳)-Sostratos

(۴)-Laodamnas

(۵)- اژین(Egine(از جزایر مجمع الجزایر یونان واقع در مدخل خلیج آتن

(۶)- مقصود اینست که هیچکس نمیتوانـد منکر شود که سوستراتوس از اهـل اژین بیش از هر یونانی دیگری از تجارت بحری سود برده است

(۷)- تالان(Talent(واحد مقیاس وزن و پول در یونان باستان (یادداشت مقدمه در باره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۸)- آرگوس(Argos(از شـهرهای یونـان باسـتان و پـایتخت ایـالت آرگولیـد که بحکـایت مورخین باسـتان یکی از بزرگـترین و معروف‌ترین شهرهای یونان قدیم بوده است.

(۹)- گریفون(Griffons(نـام حیـوانی است افسـانه‌ای که قسـمتی از انـدام آن بشـکل شیر و قسـمتی دیگر بشـکل عقـاب بوده و بحکایت افسانه‌های باستان محافظ معادن طلای سرزمین آریماسپ‌ها بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۴

آنان این ظرف را به معبد هرایون «۱» اهدا کردند و برای پایه آن سه مجسمه از مفرغ بطول هفت آرنج «۲» که بر روی زانوهای خود خم شده بودند ساختند. این اقدام کولئوس سرمنشاء دوستی عمیقی است که بین اهالی سیرن «۳» و ترا «۴» از یکطرف، و ساموسی‌ها از سوی دیگر وجود دارد.

۱۵۳- و امـا آن دسـته از اهـالی ترا که کوروبیوس را در جزیره پلاتئـا گـذارده بودنـد همینکه خود به ترا رسـیدند مـدعی شدنـد که مهاجرنشینی در یکی از جزایر ساحل افریقا تأسیس کرده‌انـد. اهالی ترا تصـمیم گرفتند که از همه محلات شـهر که تعداد آن هفت بود از هر دو برادر یکی را بحکم قرعه تعین کنند و این اشـخاص را بفرماندهی باتوس بسوی این مهاجرنشین حرکت دهند. و با این ترتیب دو کشتی بسوی پلاتئا روانه کردند «۵».

۱۵۴- آنچه تـاکنون گفته شـد از قول اهـالی ترا بود. نسبت به بقیه این داسـتان از این قسـمت ببعـد روایت اهالی ترا با روایت اهالی سیرن اتفـاق قول دارد. امـا نسـبت بـآنچه که درباره باتوس نقل شـده است اینان بهیچوجه اتفاق‌نظر نـدارد. و اما روایت اهالی سـیرن چنین است: در کرت شهری است بنام اکسوس «۶». در این شهر پادشاهی بود

---

(۱)-Heraion

(۲)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۳)- سیرن(Cyrenne(نخستین مهاجرنشـین یونان باسـتان در ساحل افریقا (سیرنائیک) که در ۶۳۰ قبل از میلاد بوسـیله باتوس از اهل ترا پایه‌گذاری گردید.

(۴)-Thera

(۵)- هردوت دربـاره تعـداد این مهاجرین اولیه پلاتئا ساکت است، لیکن ترتیبی که او از طرز انتخاب آنها نقل کرده است (از هر دو برادر یکی بحکم قرعه) نشان میدهد که باید تعداد آنها زیاد بوده باشد. اما چون بادعای مؤلف هریک از کشتی‌هائی که از آنها نام برده فقط گنجایش صـد نفر را داشـته است (هردوت- کتاب هفتم- بند ۱۸۴) بایـد تصور کرد که تعداد این مهاجرین اولیه افریقا از دویست نفر متجاوز نبوده است.

(۶)-Oaxos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۵

بنام اتئارکوس «۱». این پادشاه پدر دختری بود بی‌مادر که فرونیمه «۲» نام داشت.

پادشاه با زنی دیگر ازدواج کرد و باین ترتیب برای این دختر زن پدری بوجود آورد.

همینکه این زن به خـانه وارد شـد مصـلحت آن دانست که عملا برای فرونیمه یک زن پـدر واقعی باشـد. پس برای او مزاحمت‌هائی فراوان ایجاد کرد و آنچه از عهـده‌اش ساخته بود بر ضـد او تحریک کرد و سـرانجام او را به ناپاکی متهم کرد و شوهر را نیز متقاعد کرد که آنچه میگویـد واقعیت دارد. پس پـدر بتحریـک این زن نقشه‌ای سـتمگرانه برای دختر خود طرح کرد. در اکسوس مردی از اهل ترا زندگی میکرد که نام او تمیسون «۳» بود. اتئارکورس این مرد را بسفره خود دعوت کرد و بقید سوگند او را متعهد کرد که خـدمتی را که وی، یعنی اتئارکوس، از او میخواهـد انجام دهد. و همینکه او را بقید سوگند متعهد کرد دختر خود را بنزد او آورد و

وی را در اختیار او گذارد و از او خواست که دختر را با خود بخارج از آن سرزمین ببرد و بدریا افکند. تمیسون از خدعه و نیرنگی که پادشاه برای اخذ سوگند او ترتیب داده بود بخشم آمد و برخلاف رسم مهمان‌نوازی چنین کرد که شرح میدهم:

وی دختر را با خود برد و با او به کشتی نشست و وقتی به میان امواج دریا رسید وی را با ریسمانی بست و در آغوش امواج افکند و سپس او را بیرون کشید و با خود به ترا برد و با این ترتیب بسوگندی که یاد کرده بود وفادار بماند.

۱۵۵- بعد از آن، پولیم‌نستوس «۴» که بین اهالی ترا مردی محترم و سرشناس بود فرونیمه را بخانه خود برد و او را همخوابه خود کرد. مدتی بعد از او پسری بدنیا آمد که الکن بود و بسختی سخن میگفت و بطوریکه اهالی سیرن مدعی هستند او را باتوس نام نهادند. اما بعقیده من او را نامی دیگر گذاردند و او نام باتوس را موقعی برخورد گذارد که به افریقا رفت و این نام از غیبگوی الهی معبد دلف و احتراماتی

---

(۱)- Etearchos

(۲)- Phronime

(۳)- Themison

(۴)- Polymnestos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۶

که نسبت باو رعایت کردند بوجود آمد. چه، اهالی افریقا پادشاه را باتوس مینامند و من تصور میکنم باین دلیل بود که غیبگوی الهی وقتی بزبان افریقائی از او سؤال میکرد وی را باتوس خطاب میکرد، زیرا میدانست که وی پادشاه افریقا خواهد شد. حقیقت آنست که وقتی وی بزرگ شد به دلف رفت تا با خدایان درباره سخن گفتن خود مشورت کند. غیبگوی معبد در جواب او چنین گفت: «باتوس، تو بخاطر لکنت زبان خود باینجا آمده‌ای؛ اما حضرت باریتعالی، فبوس آپولون «۱»، ترا مأمور میکند که به افریقا که سرزمین گوسفندان است بروی و مهاجرنشینی در آنجا تأسیس کنی». در حقیقت مثل این بود که غیبگو بزبان یونانی چنین گوید: «ای پادشاه، تو بخاطر لکنت زبان خود آمده‌ای»، اما او چنین پاسخ داد: «باریتعالی، آری من بنزد تو آمده‌ام تا درباره لکنت زبان خود مشورت کنم، اما تو درباره چیزی دیگر با من سخن میگوئی که از چیزهای ناشدنی است.

تو بمن امر میکنی که مهاجرنشینی در افریقا تشکیل دهم، اما با کدام پول و وسایل و کدام سپاه؟» او بیهوده در اینباره اصرار کرد، ولی نتوانست جوابی دیگر از هاتف الهی دریافت کند. و چون هاتف معبد همان پیشگوئی قبلی را برای او تکرار میکرد، مراسم مشورت را نیمه تمام گذارد و آن محل را ترک گفت و به ترا بازگشت.

۱۵۶- اما مدتی بعد او مجبور شد بهمراه تعدادی دیگر از اهالی ترا عزم سفر کند.

زیرا چون اهالی ترا نمیدانستند که علت مصائب آنها چیست «۲» کسانی به دلف فرستادند تا درباره مشکلاتی که با آن روبرو بودند با هاتف معبد مشورت کنند. هاتف معبد بآنان اظهار کرد که اگر باتفاق باتوس سیرن را در افریقا تأسیس کنند وضع آنها بهتر خواهد شد. پس اهالی ترا باتوس را با دو کشتی مأمور این کار کردند. این فرستادگان بآفریقا رفتند، اما چون کاری دیگر از آنها ساخته نبود به ترا مراجعت کردند. اما در

---

(۱)- فبوس آپولون(Phebus Apollon یا آپولون از خدایان افسانه‌ای یونان و رم باستان، فرزند ژوپیتر و لاتون(Laton خدای شعر و هنر و خطابه و نطق.

(۲)- برخلاف وعده‌ای که قبلا درباره نقل علل مصائب اهالی ترا داده شده است، در این مورد مولف فقط بذکر «مصائب» و «مشکلات» اهالی این شهر اکتفا کرده و توضیح نداده است که منظور او از این مصائب که اهالی شهری را مجبور به تحمل رنج سفر و مشورت با خدایان کرد چه بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۷

موقعی که میخواستند در ساحل پیاده شوند اهالی ترا آنها را سنگسار کردند تا پیاده نشوند و بآنها توصیه کردند که بهمان محل که از آنجا آمده بودند مراجعت کنند.

پس بحکم اجبار آنان بار دیگر شراع برکشیدند و در ساحل افریقا در جزیره‌ای که پلاتئا «۱» نام داشت و قبلا از آن یاد کردم مهاجرنشینی تأسیس کردند. برخی اطمینان میدهند که این جزیره از حیث وسعت با شهر کنونی سیرن برابر است.

۱۵۷- آنان مدت دو سال در این جزیره سکونت کردند. اما چون توفیقی بدست نیاوردند یکی از بین خود برگزیدند و او را در آن محل باقی گذاردند و دیگران بقصد عزیمت به دلف حرکت کردند. همینکه اینان به محل معبد رسیدند با هاتف به مشورت پرداختند و چنین گفتند که در افریقا زندگی میکنند، اما از این حیث خود را چندان خوشبخت نمیدانند. هاتف در جواب آنان چنین گفت: «اگر تو افریقا را که سرزمین پرورش دهنده گوسفندان است و خود بآنجا نرفته‌ای از من که بآنجا رفته‌ام «۲» بهتر بشناسی، ترا بخاطر این دانش ستایش میکنم». همینکه باتوس و همراهان این سخنان را شنیدند بیدرنگ به افریقا مراجعت کردند زیرا دانستند که خداوند تأسیس این مهاجرنشین را بی‌آنکه به خود افریقا قدم گذارند کافی برای انجام تعهد آنان ندانسته است.

۱۵۸- پس همینکه به جزیره رسیدند کسانی را که در محل گذارده بودند با خود برداشتند و در قسمتی از افریقای اصلی که در برابر آن جزیره واقع بود و آزیریس «۳» نام داشت مستقر شدند. این محل از هر طرف از دره‌های زیبا و پردرخت محصور است و در یک سوی آن رودی در سراسر طول آن جاری است. آنان مدت شش سال در این محل اقامت کردند. در سال هفتم، اهالی افریقا بدروغ وعده دادند که آنانرا به محلی بهتر خواهند برد و با این وعده آنانرا حاضر بترک آن محل کردند. افریقائی‌ها آنان را

---

(۱)- Platea

(۲)- معبد دلف مخصوص خداوند آپولون(Apollon) بود. بحکایت افسانه‌های باستان آپولون دختر پادشاه لاپیت‌ها را(Lapithes) بنام کیرنه(Kyrene) که در حین شکار با او روبرو و خاطرخواه او شده بود ربوده و با خود به افریقا برده بود. در این مورد اشاره هاتف متوجه این افسانه است

(۳)- Aziris

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۸

بعد از خروج از آزیریس بسمت شرق هدایت کردند و برای اینکه یونانیان هنگام عبور از این قسمت متوجه زیباترین مناطق آن محل نشوند زمان حرکت را طوری ترتیب دادند که آنان را در تاریکی شب از منطقه زیبائی که ایراسا «۱» نام داشت عبور دادند. بعد از آن آنان را به چشمه‌ای که بنام آپولون معروف بود بردند و بآنان چنین گفتند:

«یونانیان! جائی که برای اقامت شما مناسب است همین نقطه است. زیرا آسمان آن سوراخ است.» «۲»

۱۵۹- در زمان حیات باتوس مؤسس این مهاجرنشین، که مدت چهل سال سلطنت کرد، و همچنین در زمان حیات فرزندش آرکسیلاس «۳» که مدت شانزده سال سلطنت کرد، تعداد اهالی سیرن بهمان عده از مهاجرینی که در آغاز کار آمده بودند محدود بود «۴».

اما در زمان پادشاه سوم که باتوس خوشبخت نام داشت هاتف معبد توصیه کرد که یونانیان در کشتی نشینند و بافریقا روند و با اهالی سیرن در یک جا زیست کنند «۵».

اهالی سیرن آنانرا بدانجا دعوت میکنند و آماده‌اند اراضی خود را با آنان تقسیم کنند. توصیه الهی چنین بود: «آنکس که بعد از انجام تقسیم اراضی بسرزمین مطلوب افریقا

---

(۱)-(Irasa) - همین محل است که بعدها توسعه یافت و بصورت مهاجرنشین معروف سیرن در ساحل افریقا درآمد

(۲)- ظاهرا منظور بومیان افریقا که مؤلف بان اشاره کرده است این بوده است که در آن محل باران میباریده است و یونانیان میتوانستند از نعمت آن برخوردار شوند(Belles Lettres جلد ۴- صفحه ۱۷۵)

(۳)- Arkesilas

(۴)- بطور یقین مقصود مؤلف اینست که در این مدت کسانی دیگر از یونانیان باین شهر مهاجرت نکرده بودند و الا تردیدی نیست که اگر تعداد اهالی این مهاجرنشین در نتیجه تولید مثل افزایش نمییافت لااقل در اثر مرگ‌ومیر تقلیل مییافت. ادعای مؤلف دائر بر اینکه در مدت پنجاه و شش سال تعداد اهالی شهر ثابت ماند صحیح بنظر نمیرسد مگر آنکه چنین تعبیری از آن بتوان نمود.

(۵)- حس توسعه‌طلبی یونانیان و علاقه آنان به ایجاد مستعمرات پرجمعیت در سواحل افریقا بی‌تردید یکی از عوامل مؤثر در ابداع این پیشگوئی‌ها در معبد معروف دلف بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۰۹

قدم گذارد، افسوس خواهد خورد.» درنتیجه این پیشگوئی جمعیت زیادی در سیرن گرد آمد. افریقائی‌های مجاور که قسمت بزرگی از اراضی خود را از دست داده بودند و آدیکران «۱» پادشاه آنان وقتی خود را از قسمتی از سرزمین خود محروم و در معرض خطر تعرض اهالی سیرن دیدند کس به مصر فرستادند و خود را مطیع آپریس «۲» پادشاه مصر خواندند. پادشاه مصر سپاه بزرگی از مصریان تجهیز کرد و بر ضد اهالی سیرن فرستاد. اهالی سیرن مسلح شدند و به منطقه ایراسا «۳» در نزدیکی چشمه تسته «۴» رفتند و در آن محل با مصریان مصاف دادند و پیروز شدند. درواقع مصریان که تا آن زمان تجربه‌ای از برخورد با یونانیان نداشتند و آنان را کوچک و حقیر تصور میکردند آنچنان منهزم شدند که تعداد معدودی از آنان به مصر مراجعت کردند.

شورش مصریان بر ضد آپریس برای انتقام کشیدن از این شکست و قصوری بود که در این مورد متوجه او میدانستند «۵».

۱۶۰- فرزند باتوس، آرکسیلاس بود. این شخص در سالهای نخستین سلطنت با برادران خود در ستیز بود تا آنکه سرانجام برادرانش عقب‌نشینی کردند و به قسمت دیگری از افریقا گریختند و شهری را که امروز نیز برکه «۶» نام دارد تأسیس کردند. در همان حال که آنان این شهر را تأسیس میکردند اهالی افریقا را از اهالی سیرن جدا کردند. آرکسیلاس با افریقائیانی که برادران او را پناه داده و بر ضد او شوریده بودند بجنگ پرداخت. اینان از ترس پادشاه از مقابل او گریختند و رو بافریقائیان مشرق نمودند. اما آرکسیلاس آنانرا در حین فرار تعاقب کرد و قدم‌بقدم بدنبال

---

(۱)-Adicran

(۲)- آپریس)Apries(پادشاه مصر از ۵۹۳ تا ۵۶۹ قبل از میلاد. این پادشاه از خاندان باتوس معروف به لنگ بود که نخستین مهاجرنشین‌های یونان را در ساحل افریقا بنا نهاد.

(۳)-)Irasa(- رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۵۸ همین کتاب

(۴)-Theste

(۵)- در این باره رجوع شود به تاریخ هردوت- جلد دوم- بند ۱۶۱

(۶)- برکه)Barke(- برکه و سیرن دو شهر باستانی یونان در ساحل سیرنائیک امروز بودند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۰

آنان رفت تا جائیکه به لوکون «۱» واقع در سرزمین افریقا «۲» رسید. در این محل افریقائیان موقع را برای تعرض مناسب یافتند. پس به تعرض پرداختند و آنچنان بر اهالی سیرن پیروز شدند که هفت هزار نیزه‌دار آنان را در محل کشتند. آرکسیلاس بعد از این شکست بیمار شد و در روزی که داروئی محذر مصرف کرده بود بدست برادرش لئارکوس «۳» بقتل رسید. اما زن آرکسیلاس که اریکسو «۴» نام داشت توانست بخدعه لئارکوس را بقتل رساند.

۱۶۱- بعد از آرکسیلاس سلطنت به فرزندش باتوس رسید. این شخص مردی لنگ بود و بسختی بر روی دو پا میایستاد. اهالی سیرن بعلت مصائبی که متحمل شده بودند کس به دلف فرستادند و از خداوند سوال کردند که چه قانونی برای اداره خود باید بنویسند تا خوشبخت و سعادتمند زیست کنند. هاتف بآنان توصیه کرد که یکی از مصلحان مانتینه «۵» واقع در آرکادی «۶» را بنزد خود دعوت کنند. پس اهالی سیرن چنین کردند و اهالی مانتینه یکی از همشهریان خود را که دموناکس «۷» نام داشت و مردی محترم بود بنزد آنان فرستادند. وقتی این مرد به سیرن وارد شد و از همه چیز کسب اطلاع کرد، سه قبیله تشکیل داد و اهالی سیرن را بترتیب زیر تقسیم کرد: آنان که از جزیره ترا بودند باتفاق ساکنان حوالی شهر گروه اول را تشکیل دادند؛ کسانی که از پلوپونز و کرت آمده بودند گروه دوم را تشکیل دادند و آنان که از جزایر یونان آمده بودند گروه سوم را تأسیس کردند. بعلاوه قسمتی از اراضی مذهبی را به پادشاه تخصیص داد و بقیه آنچه را که سابقا پادشاهان در تصرف داشتند به مردم واگذار کرد.

---

(۱)-Leucon

(۲)- ظاهرا از ذکر «لوکون واقع در سرزمین افریقا» مقصود مؤلف تمیز این شهر از شهر دیگری بوده است که بهمین نام در نقطه‌ای دیگر وجود داشته است.

(۳)-Learchos

(۴)-Eryxo

(۵)- مانتینه)Mantinee(از شهرهای یونان باستان واقع در شبه‌جزیره پلوپونز و ایالت آرکادی که بداشتن بهترین قوانین مملکتی معروف بود.

(۶)- آرکادی)Arcadie(از ایالات یونان باستان واقع در مرکز شبه‌جزیره پلوثونز.

(۷)-Demonax

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۱

۱۶۲- این بود وضع این سرزمین در زمان سلطنت باتوس دوم. اما در زمان فرزندش آرکسیلاس بر سر مقامات و مناصب اغتشاشات بزرگی رویداد. زیرا آرکسیلاس فرزند باتوس لنگ و فرتیمه اعلام کرد که حاضر نیست از اصولی پیروی کند که دموناکس از اهل مانتینه وضع کرده است و خواهان امتیازاتی شد که قبلا نیاکان او داشته‌اند.

بر سر این موضوع شورشی بر ضد او برپا شد و چون شورشیان غالب شدند وی به ساموس «۱» و مادرش به شهر سالامین «۲» در قبرس پناه برد. در این زمان در سالامین پادشاهی سلطنت میکرد که اولتون «۳» نام داشت. این شخص کسی بود که عود سوز معروفی را که در گنجینه اهالی کورنت «۴» در معبد دلف جای داده بودند باین معبد اهدا کرده بود.

همینکه فرتیمه بحضور این پادشاه رسید از وی تقاضای سپاهی کرد که او را به سیرن بازگرداند. اما اولتون حاضر شد غیر از سپاه هر چیز دیگر را که مایل باشد در اختیار او گذارد. فرتیمه آنچه را که باو میدادند می‌پذیرفت ولی اظهار میکرد که اینها بی‌شک مطلوبند ولی مطلوب‌تر آنست که بتقاضای او سپاهی در اختیار او گذارند.

چون در برابر هر هدیه‌ای که باو میدادند همین مطلب را تکرار میکرد، اولتون دوکی از زر با مقداری پشم برای او فرستاد. فرتیمه در این مورد نیز همان مطالب قبلی را تکرار کرد؛ اما اولتون باو پاسخ داد که آنچه بزنان باید هدیه کرد از همین نوع اشیاء است نه سپاه و تجهیزات.

۱۶۳- در همین موقع، آرکسیلاس در ساموس بود و هرکس را که میبافت بوعده تقسیم اراضی با خود همراه میکرد و در همان حال که سپاهی کثیر گرد آورده بود خود به دلف رفت تا درباره بازگشت خود مشورت کند. در دلف پیام الهی چنین بر وی نازل

---

(۱)- ساموس(Samos(از جزایر دریای اژه در نزدیکی ساحل آسیای صغیر که امروز سامو(Samo(نام دارد.

(۲)- سالامین(Salamine(از شهرهای باستانی قبرس که امروز فقط ویرانه‌های آن باقی است. این شهر را نباید با جزیره‌ای که بهمین نام در مدخل خلیج آتن قرار دارد و جنگ معروف و تاریخی سالامین بین پادشاه هخامنشی و آتنیان در آن محل رویداد اشتباه کرد.

(۳)-Evelthon

(۴)-Corinthes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۲

شد: «لوکسیاس «۱» سلطنت سیرن را برای مدت عمر چهار باتوس و چهار آرکسیلاس یعنی هشت نسل ذکور بشما بخشیده است، اما در عین حال بشما توصیه میکند که درصدد برنیائید که از این مدت تجاوز کنید. همینکه به کشور خود مراجعت کردی آرام گیر و اگر مشاهده کردی که کوره از ظروف گلی سرشار است، ظروف را در آتش نیز و مگذار که باد آنها را ببرد. اما اگر کوره را آتش کردی، دیگر به محوطه آب‌ها قدم مگذار، زیرا در غیر اینصورت تو و زیباترین گاوان نر خواهید مرد.»

۱۶۴- چنین بود پاسخ هاتف معبد به آرکسیلاس. پس وی باتفاق کسانی که در ساموس گرد آورده بود به سیرن بازگشت و همینکه بر اوضاع تسلط یافت گفته هاتف را فراموش کرد و تصمیم گرفت فرار اجباری خود را از مخالفین انتقام گیرد. بعضی از مخالفین از آن سرزمین گریختند. اما برخی دیگر بچنگ او افتادند و او آنان را به قبرس فرستاد تا در آنجا آنانرا بقتل رسانند. اما باد آنان را بسواحل کنید «۲» برد و اهالی کنید آنانرا نجات دادند و به ترا «۳» فرستادند. تعدادی دیگر از اهالی سیرن بداخل برج بزرگی که متعلق به یکی از مردم عادی بود و آگلوماکوس «۴» نام داشت پناه بردند. آرکسیلاس امر کرد گرداگرد آن برج هیزم انباشتند و سپس آنانرا سوزاند. اما همینکه این عمل انجام گرفت، آرکسیلاس متوجه شد که وقتی غیبگوی معبد او را از سوزاندن ظرف‌هائی که در کوره خواهد دید برحذر میکرد مقصودش اشاره بهمین برج بوده است. پس بتصور اینکه مقصود هاتف از «محوطه آبها» شهر سیرن بوده است از ترس مرگی که برای او پیش‌بینی شده بود از شهر خارج شد.

---

(۱)-Loxias

(۲)- کنید(Cnide(از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ایالت کاری(carie(.

شهرت این شهر به معبد معروفی بود که در آن بنا شده بود- کتزیاس(Ctesias(مورخ معروف یونان پیش از میلاد در این شهر بدنیا آمده است.

(۳)-(Thera(- رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۴۷

(۴)-Aglomachos

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۳

چون زن او از بستگان خود او و دختر آلازیر «۱» پادشاه برکه «۲» بود بنزد این پادشاه رفت؛ در آنجا اهالی برکه و فراریان سیرن که وی را در حال گردش در مرکز شهر مشاهده کردند او و پدر زن او را کشتند. بدین ترتیب آرکسیلاس که عمدا یا از روی اشتباه توجهی به گفته هاتف نکرده بود بسرنوشت خود رسید.

۱۶۵- در همان موقع که آرکسیلاس در برکه اقامت داشت و بدست خود وسایل فنای خود را فراهم میکرد مادرش فرتیمه اختیارات و مقامات او را در سیرن در دست گرفته بود و بامور رسیدگی میکرد و در جلسات سنا حضور مییافت. اما وقتی وی مطلع شد که پسرش در برکه بقتل رسیده است از آن محل گریخت و به مصر پناهنده شد. وی تصور میکرد که میتواند از حسن خدمت آرکسیلاس به کبوجیه فرزند کوروش استفاده کند. زیرا همین آرکسیلاس بود که سیرن را به کبوجیه بخشیده و شخصا قبول کرده بود که باو خراج بپردازد «۳». همینکه فرتیمه به مصر رسید بحضور آریاند «۴» شتافت و با اصرار و التماس از او کمک طلبید و مدعی شد که علت مرگ فرزندش جانبداری او از مادها «۵» بوده است.

۱۶۶- آریاند حکمران مصر بود و کبوجیه او را باین سمت گمارده بود. وی مدتی بعد از این وقایع بفکر رقابت با داریوش افتاد و جان خود را در این راه از دست داد.

آریاند شنیده بود و میدانست که داریوش علاقه دارد برای حفظ خاطره سلطنت خود کارهائی کند و چیزهائی از خود باقی گذارد که هیچ پادشاه دیگری چنان نکرده باشد.

با این حال، وی از او تقلید کرد تا جائیکه بحق سزای اعمال خود را دید. داریوش امر کرده بود که مقداری سکه طلا را ذوب کنند و تا حدود امکان طلای خالص آنرا

---

(۱)-Alazir

(۲)- برکه(Barke(- درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۶۰

(۳)- در این باره رجوع شود به جلد سوم تاریخ هردوت- بند ۱۳

(۴)- آریاند(Ariandes(فرمانده سپاه پارس که پس از لشکرکشی کبوجیه به مصر و مراجعت پادشاه هخامنشی حکمران مصر شد (رجوع شود به بعد- بند ۱۶۶ و بعد)

(۵)- یکی دیگر از مواردی است که هردوت «مادها» را بجای «پارس‌ها» بکار برده

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۴

بیرون آورند و با آن سکه جدیدی ضرب کنند. آریاند که در آن موقع حاکم مصر بود نسبت به پول نقره نیز چنین کرد «۱». و امروز سکه آریاند هنوز خالص‌ترین سکه‌های نقره شناخته میشود. اما همینکه داریوش از این عمل باخبر شد او را باتهام دیگری متهم کرد و مدعی شد که او قصد طغیان داشته و باین اتهام او را بقتل رسانید.

۱۶۷- در آن زمان، آریاند از سرنوشت فرتیمه متأثر شد و تمام سپاه بری و بحری مصر را در اختیار او گذارد «۲». فرماندهی سپاه بری را به آمازیس «۳» از قبیله مارافی «۴» و فرماندهی سپاه بحری را به باردس «۵» که از تبار پازارگادی‌ها «۶» بود سپرد.

آریاند، قبل از حرکت سپاه، رسولی به برکه فرستاد و مسئول قتل آرکسیلاس را مطالبه کرد. اهالی برکه باجتماع مسئولیت قتل را بعهده گرفتند و پاسخ دادند که آرکسیلاس خسارات و آسیب فراوانی بآنها وارد کرده بود. همینکه آریاند از این پاسخ مطلع شد امر کرد آن سپاه بهمراه فرتیمه عزیمت کند. این قبیل دلائل برای این لشکرکشی بهانه‌ای بیش نبود و بعقیده من مقصود از اعزام این سپاه فتح افریقا بود. زیرا اهالی افریقا به قبایل متعدد و مختلف تقسیم میشدند و از این قبایل متعدد فقط تعداد کمی مطیع شاهنشاه بودند، و بسیاری از آنها اعتنائی به داریوش نداشتند.

۱۶۸- قبایلی که در افریقا سکونت دارند بترتیب زیر قرار گرفته‌اند: اگر از مصر

---

(۱)- پول رایج در مرکز امپراتوری هخامنشی از زر و پول رایج در ایالات بزرگ امپراتوری از نقره بود.

(۲)- مطلبی است که باید با تردید تلقی کرد. زیرا جنک بر ضد شورشیان یک شهر مستلزم تجهیز چنین سپاه عظیمی که از نظر پادشاه هخامنشی برای حکمران یکی از ایالات سرحدی امپراتوری جرمی بزرک محسوب میشد نبود- مگر اینکه استدلال مؤلف در قسمت اخیر این بند صحیح باشد (رجوع شود به قسمت اخیر همین بند)

(۳)-Amasis

(۴)- مارافی(Maraphie(یکی از قبایل بزرک ماد (جلد اول- بند ۱۲۵)

(۵)-Bardes

(۶)- درباره پازارگادیها رجوع شود به جلد اول تاریخ هردوت- بند ۱۲۵

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۵

حرکت کنیم، قبل از همه با آدیرماشی‌ها «۱» روبرو میشویم. اینان از بسیاری لحاظ عادات و رسوم مصریان را دارند اما لباس آنان همانست که دیگر افریقائی‌ها در بر دارند. زنان آنان بهریک از ساق‌های خود حلقه‌ای از مس دارند. موهای این زنان بلند است و وقتی شپشی در آن میابند از شدت خشم آنرا با دندان‌های خود خرد میکنند و سپس آب دهان را بخارج پرتاب میکنند. اینها تنها افریقائیانی هستند که چنین میکنند و نیز اینها تنها مردمانی هستند که دختران خود را در موقع ازدواج بحضور پادشاه عرضه میکنند و پادشاه از هریک از آنها که مورد پسند او قرار گیرد کام دل برمیگیرد.

این قوم از مصر تا بندری که پلینوس «۲» نام دارد پراکنده‌اند.

۱۶۹- بعد از آنها گیلیگام‌ها «۳» هستند که در جهت مغرب در سرزمینی اقامت دارند که تا جزیره آفرودیزیاس «۴» ادامه میابد. در این فاصله، در نزدیکی ساحل، جزیره پلاتئا «۵» قرار دارد که مهاجرنشین اهالی سیرن است و در خشگی نیز بندر منلاس «۶» و شهر آزیریس «۷» قرار دارد که اهالی سیرن در آن سکونت دارند. منطقه‌ای که گیاه سیلفیوم «۸» در آن میروید از این محل شروع میشود. این گیاه از جزیره پلاتئا

---

(۱)-Adyrmaschides

(۲)-Plynos

(۳)-Giligames

(۴)- آفرودیزیاس(Aphrodisias(از جزایر و بنادر قدیم افریقا در ساحل سیرنائیک. این نام به بسیاری از شهرهای باستان که معبدگاه الهه زیبائی (آفرودیت) بوده است تعلق داشته و از جمله در یونان در سرزمین کاری شهری بهمین نام بوده است.

(۵)-Platea

(۶)- منلاس(Menelas(محلی در نزدیکی طبروق امروز بوده است

(۷)-Aziris

(۸)-(Silphium(- درباره این گیاه که تصویری از شاخه آن بر روی سکه‌های قدیم سیرن مشاهده میشود تحقیق زیادی توسط محققین بعمل آمده است. گیاهی بوده است با برگهای پهن و سایه‌افکن که مدتها بعنوان دارو در دنیای قدیم مصرف میشده است و

تدریجا که مصرف آن دارو متروک گردیده آن گیاه نیز از بین رفته است. Belles Lettres (

- جلد ۴- صفحه ۱۸۲)

تاریخ هردوت، ج‌۴، ص: ۲۱۶

تا مصب سیرت «۱» همه‌جا میروید. این دسته از اهالی افریقا عادات و رسومی مشابه دیگر افریقائیان دارند.

۱۷۰- بعد از گیلیگام‌ها در جهت مغرب آسبیست‌ها «۲» هستند که در جنوب سیرن «۳» سکونت دارند. آسبیست‌ها بدریا دست ندارند، زیرا ساحل در دست اهالی سیرن است.

اینان بیش از هریک از دیگر اقوام افریقائی استعداد راندن گردونه‌های چهار اسبه را دارند و میکوشند که اکثر عادات و رسوم اهالی سیرن را تقلید کنند.

۱۷۱- باز در جهت مغرب بعد از آسبیست‌ها، اوشیس‌ها «۴» قرار دارند- اینان در جنوب برکه «۵» اقامت دارند و در نزدیکی اوسپری‌ها «۶» بدریا دست میابند. در

---

(۱)- سیرت(Cyrte) نام قدیم دو خلیج در ساحل شمالی افریقا بوده است که یکی در ساحل تریپولی قرار دارد و امروز خلیج سیدر(Sidrc) نامیده میشود. خلیج دوم که باین نام خوانده میشود و ظاهرا منظور هردوت در این مقام همانست در ساحل تونس قرار دارد و امروز کابس(Cabes) نام دارد. مورخین قدیم سراسر ناحیه‌ای از افریقا را که بین این دو خلیج قرار داشت منطقه سیرت مینامیدند.

(۲)-Asbystes

(۳)- در نسخه(Belles -Lettres) در بالای سیرن» گفته شده است.) -Herodotte- Histoires- Belles Lettres

) Paris ۱۹۴۵. vol. ۴ p. ۱۸۲

در حالیکه در نسخه(Henri Berguin) در جنوب سیرن» نقل شده است. متن اخیر صحیح‌تر بنظر میرسد زیرا چون سیرن بندری بوده است در ساحل سیرنائیک نمیتوان تصور کرد که در خشگی شهری بالاتر از آن وجود داشته باشد مگر اینکه تصوری خلاف معمول از از جهات بنمائیم (رجوع شود به) Enquete de Herodote d'Halicarnasse- Traduite par Henri

) Berguin Paris ۱۸۹۸- vol IV- p. ۳۲۸

(۴)-Auschises

(۵)- مطلبی که در مورد محل قوم آسبیست در یادداشت ماقبل آخر نقل شد در این مورد نیز صادق است.) -Herodotte

) Henri Berguin- vol. IV- p. ۳۲۸ Herodotte- Belles Lettses vol. IV- P. ۱۸۲

(۶)-(evesperides) قومی بوده است که در محل کنونی بنغازی در سیرنائیک اقامت داشته(Belles Lettres) جلد ۴- صفحه ۱۸۲)

تاریخ هردوت، ج‌۴، ص: ۲۱۷

داخل سرزمین اوشیس‌ها باکال‌ها «۱» سکونت دارند که قومی معدود و کم‌جمعیت میباشند. مردمان این قوم در حوالی توشیرا «۲» که از شهرهای سرزمین برکه است بدریا دست میابند. عادات و رسوم اینان با عادات و رسوم افریقائیانی که در جنوب سیرن سکونت دارند مشابه است.

۱۷۲- و باز در جهت غرب بعد از اوشیس‌ها ناسامون‌ها «۳» قرار دارند. تعداد افراد این قوم زیاد است آنان در تابستان گله‌های خود را در ساحل دریا میگذارند و خود به محلی که اوژیلا «۴» نام دارد صعود میکنند و میوه درختان خرما را که در آن محل بتعداد زیاد میرویند و بروی شاخه‌های گسترده خود میوه‌های فراوان دارند جمع‌آوری میکنند. اینان ملخ نیز شکار میکنند. وقتی این حشره را میگیرند، آنرا در برابر آفتاب قرار میدهند و وقتی خشک شد آنرا آرد میکنند و سپس آرد آنرا با شیر مخلوط میکنند و میخورند. رسم اینان چنین است که هریک چندین زن انتخاب میکنند؛ اما از زنان تاحدی نظیر ماساگت‌ها «۵» بطور مشترک بهره‌مند میشوند. طرز عمل در این مورد چنین است که چوبی را مقابل محلی که میخواهند با زن نزدیک شوند در زمین فرو میکنند و سپس با زن نزدیک میشوند. وقتی یکی از مردان ناسامون برای بار اول ازدواج میکند رسم چنین است که عروس او در شب اول بنوبت بتمام میهمانان نزدیک میشود و هریک از میهمانان پس از آنکه کام دل از او برگرفت هدیه‌ایرا که با خود از خانه آورده است تقدیم میکند. اما طرز ادای سوگند و تفال بین آنان

---

(۱)-Bacales

(۲)-Taucheira

(۳)- ناسامون‌ها(Nasamons) از اقوام بادیه‌نشین لیبی که در سراسر منطقه واقع بین قرطاجنه و سیرن قدیم سکونت داشتند و در حقیقت واسطه و روابط بازرگانی بین اهالی قرطاجنه و مصریان قدیم بوده‌اند.

(۴)- اوژیلا(Augila) از واحه‌ها و آبادیهای کوچک ساحل تریپولی قدیم که امروز اوجیله نام دارد.

(۵)- ماساگت‌ها(Massaguettes(قوم تورانی نژاد ساکن صحاری آسیای شمال غربی که بحکایت هردوت کورش کبیر پادشاه هخامنشی در جنگ با آنها بقتل رسید. درباره این قوم رجوع شود به جلد اول تاریخ هردوت.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۸

چنین است که نقل میکنم: آنان دست خود را بر روی قبر کسانی که از درست‌ترین و بهترین مردمان بوده‌اند قرار میدهند و در همین حال سوگند میخورند.

اما برای تفأل به مقبره اجداد خود میروند و پس از مراسم دعا و عبادت بر روی قبر آنان بخواب میروند و اگر در این حال خوابی ببینند مطابق آن رفتار میکنند.

و اما طرز تضمین سوگند چنین است که یکی در گودال کف دست خود مایعی بدیگری میدهد که بیاشامد و خود از کف دست دیگری از همان مایع میآشامد. اگر مایعی در دسترس نباشد کمی گردوغبار از زمین برمیدارند و میلیسند.

۱۷۳- در نزدیکی ناسامون‌ها قوم پسیل «۱» زندگی میکند «۲». اینان در شرایطی که نقل میکنم از میان رفتند: وزش باد سوزان جنوب آب‌انبارهای آنان را خشک کرد بطوریکه سراسر محل اقامت آنان که در داخل سیرت «۳» قرار داشت از آب محروم شد. آنان پس از شور با یکدیگر باتفاق به جنگ باد جنوب رفتند (آنچه در اینجا نقل میکنم از قول اهالی افریقا است). اما همینکه به منطقه شن‌زار رسیدند باد جنوب وزیدن گرفت و آنانرا در زیر انبوه شن مدفون کرد. از موقعیکه آنان از بین رفته‌اند، ناسامون‌ها سرزمین آنان را اشغال کرده‌اند.

۱۷۴- آنطرف ترا از قوم ناسامون، در جهت جنوب در منطقه حیوانات سبع، گارامانت‌ها «۴» قرار دارند که از انسان و اجتماع گریزانند. اینان نه سلاح جنگی دارند و نه قادر به دفاع از خود میباشند.

۱۷۵- بطوریکه نقل کردم، اینان بالاتر از ناسامون‌ها سکونت دارند: بعد از اینها

---

(۱)- Psylles

(۲)- مؤلف در عبارت بعد مدعی است که این قوم بترتیبی که او نقل میکند از بین رفته بود و وجود خارجی نداشت. بنابراین ذکر این مطلب که «در نزدیکی ناسامون‌ها قوم پسیل زندگی میکند صحیح بنظر نمیرسد و لازم بود فعل این عبارت را بصورت ماضی مستبعد بکار میبرد. در ترجمه، عبارت بترتیبی که مؤلف نقل کرده است نقل شده است.

(۳)-(Syrte(- درباره این نام رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۶۹

(۴)- گارامانت‌ها(Garamantes(از قبایل و اقوام قدیم ساکن ساحل افریقای شمالی در محلی که امروز واحه فزن نام دارد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۱۹

در طول ساحل و در جهت مغرب ماس‌ها «۱» قرار دارند. ماس‌ها سر خود را تا میان آن میتراشند و فقط موهای فرق را بلند میکنند و دو سوی آنرا از چپ و راست تا روی پوست میتراشند. در جنگ برای حفاظت خود از پوست شترمرغ استفاده میکنند.

رودخانه کی‌نیپس «۲» در سرزمین آنان جاری است. این رود از تپه‌ای که به تپه شاریت «۳» معروف است جاری میشود و آب آن بدریا میریزد. تپه شاریت از جنگل انبوهی پوشیده شده، در حالیکه سراسر آن قسمت از افریقا که تاکنون درباره آن سخن گفتیم بی‌درخت است. از دریا تا این تپه دویست ستاد «۴» فاصله است.

۱۷۶- بعد از ماس‌ها، ژندان‌ها «۵» قرار دارند که زنان آنان با رعایت ترتیب زیر تعدادی حلقه چرم برپا میکنند: هریک از زنان بتعداد مردانی که با او رابطه دارند حلقه‌ای بر پای میافکند. هرکس که حلقه‌های بیشتری بیشتری برپا داشته باشد لایق‌تر از دیگران است، زیرا محبوب تعداد بیشتری از مردان بوده است.

۱۷۷- در زبانه‌ای از خشگی که جلوتر از محل قوم ژندان در دریا پیش رفته قوم لوتوفاژ «۶» زندگی میکند که غذای مردمان آن منحصرا از گیاه لوتوس میباشد.

میوه این گیاه بدرشتی میوه درخت سقز «۷» و مزه آن شبیه مزه خرما است. لوتوفاژها از آن شرابی تهیه میکنند.

---

(۱)- Maces

(۲)- Kinyps

(۳)- Charites

(۴)- ستاد(Stade(واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۵)- Gindanes

(۶)- لوتوفاژها(Lotophages(نام قبیله‌ای از قبایل قدیم شمال افریقا بوده است که در منطقه سیرت(Syrte(در نزدیکی تونس امروز میزیستند و چون منحصرا از شیره گیاهان و میوه گیاهی بنام لوتوس(Lotos(زیست میکردند باین نام که معنای آن «گیاهخواران» است معروف شدند. معروف است این میوه چنان لذیذ بوده است که هر مسافری که از آن می‌چشید دیار خود را

فراموش میکرد (فرهنگ سعید نفیسی- ۱۹۳۱- جلد ۲- صفحه ۶۰)

(۷)- لانتیسک)Lentisque(که ظاهرا باید درخت سقز بوده باشد (فرهنگ سعید نفیسی- ۱۹۳۱- جلد ۲- صفحه ۲۷)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۰

۱۷۸- بعد از لوتوفاژها در طول ساحل دریا ماشلی‌ها «۱» قرار دارند که آنان نیز از میوه لوتوس تغذیه میکنند، اما بمقداری کمتر از قوم قبلی اینان تا محل رود بزرگی که تریتون «۲» نام دارد پراکنده‌اند. این رود بدریاچه بزرگی میریزد که تریتونیس «۳» نام دارد. در این دریاچه جزیره‌ایست بنام فلا- «۴». بطوریکه نقل میکنند بموجب پیشگوی هاتف یکی از معابد، این جزیره میبایستی مهاجرنشین اهالی لاکدمون بوده باشد.

۱۷۹- این داستان را نیز نقل کرده‌اند: وقتی ژازون «۵» کشتی آرگو «۶» را در زمان پلیون «۷» بساخت، بین هدایائی که با قربانی‌ها همراه کرد سه پایه‌ای از مفرغ نیز قرار داد و در این حال بقصد سفر به دلف، پلوپونز را دور زد. اما وقتی در حال بحر- پیمائی به حوالی دماغه ماله «۸» رسید، باد شمال او را غافلگیر کرد و بسوی افریقا برد و قبل از آنکه خشگی در برابر چشمانش آشکار شود وی را باعماق دریاچه ترتیونیس سوق داد وی نمیدانست که چگونه خود را از دریاچه بیرون کشد. افسانه‌ها حکایت دارد که در همین موقع تریتون «۹» بر ژازون آشکار شد و سه پایه او را طلب کرد و در مقابل وعده داد که گذرگاه دریاچه را به ملاحان نشان دهد و آنانرا صحیح و سالم بازگرداند. ژازون باین کار رضایت داد و ترتیون راه خروج از دریاچه را

---

(۱)-Mhchlyes

(۲)- تریتون)Triton(نام رودی بوده است که در ناحیه سیرت قدیم (تونس امروز)- جاری بود و بدریاچه ترتیونیس منتهی میشد. این نام از نام خدائی اخذ شده که بحکایت افسانه‌های باستان خدای دریاها بود و گمراهان یونانی را در دریاچه ترتیونیس راهنمائی میکرد.

(۳)- تریتونیس)Tritonis(دریاچه باتلاقی واقع در منطقه سیرت (تونس امروز).

افسانه‌های باستان حکایت دارد که مینر و خدای جنگ در سواحل این دریاچه بدنیا آمده است.

(۴)-Phla

(۵)-Jason

(۶)-Argo

(۷)-Pelion

(۸)- ماله)Malee(نام قدیم دماغه سنت آنژ)Saint -Ange(واقع در جنوب غربی لاکدمونی است

(۹)- تریتون)Triton(خدای دریاها که بحکایت افسانه‌های باستان نیمی از اندامش بشکل انسان و نیمی دیگر بشکل ماهی بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۱

نشان داد. آنگاه بر روی آن سه پایه بنشست و آنچه را که مقدر بود اتفاق افتد برای همراهان ژازون پیشگوئی کرد و سپس سه پایه را در معبد خود نهاد. پیشگوئی او این بود که اگر یکی از اعقاب ملاحانی که در کشتی آرگو بوده‌اند این سه پایه را با خود ببرد صد شهر یونانی در اطراف دریاچه تریتونیس بنا خواهد شد. همینکه افریقائیان ساکن آن ناحیه از این راز باخبر شدند سه پایه را پنهان کردند.

۱۸۰- بعد از ماشلی‌ها، اوس‌ها «۱» قرار دارند. مردمان این قوم و قوم ماشلی اطراف دریاچه تریتونیس سکونت دارند، و رود تریتون حد فاصل بین آنانست. ماشلی‌ها موهای عقب سر را بلند میکنند و اوس‌ها موهای جلوی سر را. در موقع جشن سالیانه آتنا «۲»، دوشیزگان آنان به دو دسته تقسیم میشوند «۳» و با چوب و سنگ با هم بنزاع میپردازند و مدعی هستند که با این عمل تشریفاتی را انجام میدهند که پدران آنها بافتخار خدای محل که ما آتنا مینامیم برپا کرده‌اند. هرکس از بین آنان که از جراحات خود بمیرد به از دست دادن بکارت متهم میشود. قبل از اینکه باهم بنزاع بپردازند یکی از زیباترین دوشیزگان را برمیگزینند و بخرج همه او را با کلاه خود کورنتی و لباس رزم یونانی مزین میکنند و سپس وی را بر گردونه‌ای قرار میدهند و گرداگرد دریاچه میگردانند «۴».

اما اینکه اینان قبل از استقرار یونانیان در آن حوالی، این دوشیزگان را چگونه ملبس میکرده‌اند، این موضوعی است که ما از آن بی‌خبریم. معذالک تصور میکنم که در آن موقع لباس رزم مصری ببر میکرده‌اند زیرا بعقیده من، سپر گرد و کلاه‌خود

---

(۱)-Auses

(۲)-Athena

(۳)- روشن نیست منظور هردوت اینست که دختران هریک از این دو قوم جداگانه به دو دسته تقسیم میشوند و با یکدیگر نزاع میکنند یا دختران ماشلی‌ها در یکطرف و دختران اوس‌ها در سوی دیگر قرار میگیرند و این دو دسته دختر که از دو قوم مختلف هستند این مراسم سخت و دشوار را انجام میدهند.

(۴)- محتملا منظور بومیان از این عمل تجسم الهه‌ای بوده است که او را پرستش میکرده‌اند.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۲

از مصر به یونان آمده است «۱». افریقائیان معتقدند که آتنا دختر پوزئیدون «۲» و الهه دریاچه تریتونیس است که چون از پدر ناراضی بود، خود را به زوس بخشید و زوس او را به فرزندی پذیرفت. چنین است آنچه آنان نقل میکنند. زنان بین آنان مشترک‌اند، زیرا آنان ازدواج نمیکنند و با زنان مانند حیوانات مقاربت میکنند.

هروقت زنی بچه‌ای بزاید، سه ماه بعد از تولد، مردان قبیله را در محلی گرد میآورند و بچه را با آنان روبرو میکنند و بهرکس که شباهت داشته باشد فرزند او شناخته میشود.

۱۸۱- چنین بود شرح آن دسته از افریقائیان صحرانشین که در سواحل دریا سکونت دارند. در سمت جنوب در داخل خشگی منطقه افریقای درندگان سبع قرار دارد. بعد از افریقای درندگان، در تمام طول افریقا از شهر تب «۳» در مصر تا ستونهای هرکول «۴» حاشیه‌ای شن‌زار قرار دارد. در سراسر این حاشیه بفاصله هر ده روز راه قطعه‌های بزرگی از نمک مشاهده میشود که از اجتماع دانه‌های درشت آن بر فراز تپه‌ها تشکیل شده است. از نوک هر تپه و از میان قطعه بزرک نمک، آبی خنک و گوارا بیرون میجهد. اطراف این چشمه‌سارها مردمانی زندگی میکنند که بعد از منطقه حیوانات سبع آخرین افراد انسانی در جانب صحرا میباشند. این مردمان بترتیب عبارتند از آمونی‌ها «۵» که بفاصله ده روز از شهر تب قرار دارند و معبد آنها از روی معبد زوس در تب ساخته شده است. زیرا بطوریکه قبلا نقل کردم در تب نیز مجسمه زوس بشکل میش ساخته شده. مردمان این قوم چشمه مخصوص دیگری دارند که آب آن در آغاز روز ملایم است، اما در ساعتی که بازار گرم است خنک و در میان روز بکلی سرد میشود و در

---

(۱)- ادعای هردوت در این مورد قابل بحث است، زیرا در اکثر حجاری‌ها و کنده- کاریهای یونان باستان تصویر سربازان یونانی مسلح به سپر و کلاهخود دیده میشود، در حالیکه در حجاریها و کنده‌کاریهای مصری بندرت این سلاح مشاهده میشود. با این ترتیب چگونه ممکن است که استعمال این دو سلاح از مصر به یونان رفته باشد؟ تاریخ هردوت ج۴ ۲۲۲ توضیح خارج از متن درباره قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت ..... ص : ۱۸۲

(۲)- پوزئیدون(Poseidon(یا نپتون خدای دریاها در یونان باستان

(۳)- تب(Thebes(از شهرهای بزرگ مصر باستان که امروز ویرانه‌های آن بنام کارناك و لوکسور در محل باقی است.

(۴)- «ستونهای هرکول» نام جبل الطارق در دنیای باستان بوده است.

(۵)-Amone

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۳

همین موقع است که باغات خود را با آن آبیاری میکنند. اواخر روز از نو کم‌کم گرم میشود و این وضع تا غروب ادامه مییابد و هنگام غروب آب آن از نو ملایم میشود. اما کار بهمین‌جا خاتمه نمییابد، زیرا تا اواسط شب آب همچنان گرم میشود و در نیمه‌شب مانند آب جوش میجوشد. همینکه نیمه‌شب گذشت مجددا آب آن‌رو بسردی میگذارد و این تبرید تا طلوع سحر ادامه مییابد. این چشمه را چشمه خورشید مینامند «۱».

۱۸۲- بعد از آمونی‌ها، در طول حاشیه شن‌زار و بفاصله ده روز دیگر راه، تپه‌ای از نمک وجود دارد که شبیه تپه‌هائی است که در سرزمین آمون وجود دارد. در اینجا نیز آب و اجتماعی از انسان مشاهده میشود. این محل را اوژیلا «۲» مینامند. این همان محلی است که ناسامون‌ها برای چیدن خرما در فصل آن بدانجا میروند «۳».

۱۸۳- بعد از اوژیلا بفاصله ده روز دیگر راه، تپه‌ای دیگر از نمک وجود دارد که آب دارد و مانند محل‌هائی که قبلا نام بردم درختان خرما بتعداد زیاد و با میوه فراوان در آن مشاهده میشود. در اینجا نیز مردمانی زندگی میکنند که گارامانت «۴» نام دارند. تعداد افراد این قوم بسیار است. اینان بر روی نمک خاك میریزند و سپس در این خاك زراعت میکنند. مستقیم‌ترین راه ... «۵» به محل اقامت لوتوفاژها منتهی میشود. از این محل تا محل لوتوفاژها سی روز راه فاصله است. در این محل گاوهائی مشاهده میشود که وقتی چرا میکنند عقب‌عقب میروند. اما علت اینکه این گاوها در

---

(۱)- این چشمه امروز در سیرنائیك باقی است و عین الحمام نام دارد. اما اینکه هردوت تصور کرده است که آب آن بترتیبی که نقل میکند در طی بیست و چهار ساعت تغییر حرارت میدهد صحیح نیست زیرا آنچه تغییر میکند درجه حرارت هوای مجاور است که موجب میشود آب چشمه در طلوع آفتاب ملایم و در گرمای ظهر خنک و هنگام عصر مجددا ملایم و در موقع غروب گرم و در نیمه‌شب جوشان جلوه کند.

(۲)-Augila- درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۷۲

(۳)- رجوع شود به قبل- بند ۱۷۲ کتاب حاضر

(۴)-Garamantesدرباره این قوم رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۷۲

(۵)- در اینجا قسمتی از متن هردوت ناقص است و ظاهرا باید حذف شده باشد.

حدس زده میشود در اصل عبارت چنین بوده است: «مستقیم‌ترین راه برای خروج از این سرزمین و رفتن به ساحل ..»Belles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۱۸۸)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۴

موقع چرا عقب میروند اینست که شاخ آنها بحدی بجلو خم شده که مجبورند در موقع چرا از عقب راه بروند. آنها در چنین وضعی نمیتوانند از جلو پیش بروند زیرا شاخهای آنها در مقابل آنها در خاک فرو میرود. فرق این گاوها با گاوهای دیگر یکی از این لحاظ است و دیگری از حیث ضخامت و استحکام چرم آنها. گارامانت‌ها بر گردونه‌های چهار اسبه خود می‌نشینند و در این حال بشکار تروگلودیت‌های حبشی «۱» میروند.

زیرا اینان از حیث سرعت در دویدن بین مردمانی که داستانهائی در این باره بآنان نسبت داده‌اند چابک‌ترین مردمان هستند.

تروگلودیت‌ها از مار و سوسمار و دیگر خزندگان مشابه تغذیه میکنند. زبان آنها بهیچیک از زبانها شباهت ندارد زیرا آنها مانند خفاش صداهای تیزی از خود درمیآورند «۱- ۱».

۱۸۴- در آنسوی گارامانت‌ها بفاصله ده روز دیگر راه تپه دیگری از نمک وجود دارد که آب در آن جاری است و مردمانی که گرد آن زیست میکنند آتارانت «۲» نام دارند. اینها تا جائیکه ما اطلاع داریم تنها مردمانی هستند که افراد آن اسم شخصی ندارند؛ اگرچه مجموع آنها را آتارانت مینامند، اما فردفرد آنها اسم مخصوصی ندارند.

اینان خورشید را در موقعی که سوزان بنظر میرسد لعن میکنند و هر ناسزای قابل تصوری را خطاب بآن بر زبان جاری میکنند و علت این امر آنست که گرمای خورشید خود آنها و سرزمین آنها را میسوزاند «۳».

---

(۱)- تروگلودیت‌ها)Troglodites(که معنای تحت اللفظی آن «ساکنان غارها» است بمردمانی گفته میشد که در جنوب مصر و کنار دریای سیاه در غارها زیست میکردند.

(۱- ۱)- محتمل است مقصود مؤلف اسلاف قبایل تیبو)Tibous(بوده است که تعدادی از آنها در غارها زندگی میکرده‌اند، در سرعت حرکت معروف جهان بوده‌اند و زبان آنها بشکل فریادهای مقطع و تیز بوده استBelles Lettres(جلد ۴- صفحه ۱۸۹)

(۲)-Atarantes

(۳)- با وصفی که مؤلف از حرارت خورشید در محل اقامت این قوم میکند باید حدس زد که این محل یکی از دورترین نقاط مسکونی استوائی شمال افریقا بوده است که آب و هوائی گرم و سوزان داشته. حدس زده میشود مقصود هردوت منطقه‌ای بوده است که بین دریاچه چاد و نیجریه امروز واقع بوده استBelles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۱۸۹)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۵

بعد از اینها، بفاصله ده روز دیگر راه، تپه‌ای دیگر از نمک وجود دارد که در آن آب نیز یافت میشود و گرد آن مردمانی زندگی میکنند. در مجاورت این تپه کوهی از نمک وجود دارد که اطلس «۱» نامیده میشود. این کوه کوچک است و از هر جانب مدور است اما ارتفاع آن بحدی است که بطوریکه نقل میکنند مشاهده قلل آن امکان‌پذیر نیست، زیرا همیشه چه در زمستان و چه در تابستان قلل آن از برف مستور است. ساکنان آن نواحی عقیده دارند که این کوه ستون آسمان است. نام این مردمان نیز از این کوه اخذ شده است، زیرا آنان را در حقیقت آتلانت «۲» مینامند.

بطوریکه نقل میکنند اینان هرگز چیزهای ذیروح نمیخورند «۳» و خواب هم هرگز نمی‌بینند.

۱۸۵- بس باین ترتیب، اقوامی را که تا محل سکونت آتلانت‌ها در این حاشیه زندگی میکنند میتوانم نام ببرم؛ اما از آن ببعد را نمیتوانم نام ببرم ولی در هرحال، تردیدی نیست که این حاشیه تا ستونهای هرکول «۴» و حتی تا آنسوی آن نیز ادامه مییابد و در سراسر این مسیر بفاصله هر ده روز راه معدنی از نمک و اجتماع کوچکی وجود دارد. خانه‌های همه این مردمان از قطعات نمک ساخته شده و علت این امر آنست که در این قسمت‌های افریقا باران نمی‌بارد؛ زیرا اگر باران ببارد این دیوارهای نمکی از بین خواهد رفت. نمکی که در این نواحی استخراج میشود ظاهری سفید یا سرخ رنگ دارد.

مناطقی که در آنسوی این حاشیه یعنی در جنوب آن و در سمت داخلی افریقا

---

(۱)-)Atlas(با توصیفی که مؤلف از این کوه میکند نباید منظور از این نام سلسله جبال معروف اطلس باشد که امروز به مجموعه کوههای موازی و کوتاهی گفته میشود که در سراسر شمال افریقا از مدیترانه تا اقیانوس اطلس کشیده شده است.

(۲)-Atlantes

(۳)- شاید علت این عادت آب و هوای سخت این مناطق بوده است که گوشت حیوانات را در مدتی کوتاه فاسد میکرده است. در بسیاری از نقاط صحرای افریقا مردم از گیاهان تغذیه میکنند و هرگز گوشت نمیخورند.

(۴)- جبل الطارق امروز

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۶

قرار گرفته‌اند خشک، بی‌آب، بی‌حیوان، بی‌باران و بی‌گیاه است و اثری از رطوبت در آن مشاهده نمیشود.

۱۸۶- بدین ترتیب، از مصر تا دریاچه تریتونیس «۱» کسانی در افریقا زیست میکننـد که بیابانگردند و خوراک آنها گوشت و شیر است، اما مانند مصریان و بهمان دلیلی که آنان از خوردن گوشت گاو امتناع دارند آنان نیز مطلقا از خوردن گوشت گاو خودداری میکنند «۲» و خوک نیز پرورش نمیدهنـد. زنان سیرن نیز عقیده ندارند که خوردن گوشت گاو مجاز باشد و بنابراین باحترام ایزیس «۳» مصریان از خوردن گوشت آن امتناع میکننـد. حتی بافتخار این خـدا روزه میگیرنـد و جشن‌هائی برپا میکننـد. زنان اهالی برکه علاوه بر گوشت گاو از خوردن گوشت خوک نیز خودداری میکنند. چنین بود این مسائل.

۱۸۷- افریقائیانی که در مغرب دریاچه تریتونیس زیست میکنند بیابانگرد نیستند.

اینان عادات و رسومی دیگر دارنـد و با فرزنـدان خود رفتاری را که بیابانگردان با فرزنـدان خود میکننـد نمیکننـد. مطلب آنست که اهالی افریقا، البته نه همه آنها، زیرا من چنین ادعائی نمیتوانم بکنم، بلکه بسیاری از آنها چنین میکنند که اکنون نقل میکنم:

وقتی اطفـال آنهـا بسن چهـار سالگی میرسـند، رگ‌های فرق آنها را با پشـمی که چربی آن گرفته نشـده میسوزاننـد؛ بعضـی از آنها رگ‌های شـقیقه‌های اطفال را نیز میسوزاننـد و مقصود آنها از این عمل اینست که اخلاط از مغز آنها جاری نشود و سـلامت آنها را مختل نکند. آنها خود مدعی هستند که درنتیجه انجام این عمل از سلامتی کامل برخوردارند.

حقیقت آنست که بین مردمانی که ما میشناسیم افریقائیان از همه سالم‌تراند.

---

(۱)- Tritonis- درباره این دریاچه رجوع شود به توضیح ذیل بند ۱۷۸

(۲)- این مطلب با قسمتی از گفته‌های قبلی مؤلف مباینت دارد (کتاب دوم- بند ۱۸)

(۳)- ایزیس) Isis(از خـدایان مصـر باسـتان، خواهر و زوجه اوزیریس) Osiris(که بحکـایت افسانه‌هـا زراعت و ریسـتن و بافتن و دوختن را به مصریان آموخت

تاریخ هردوت، ج‌۴، ص: ۲۲۷

امـا اینکه این امر به آن عمـل مربوط باشـد، مطلبی است که من نمیتوانم با اطمینان خاطر اظهار کنم؛ اما در هرحال، آنان از سـلامتی برخوردارنـد. اگر در موقعی که رگ‌های اطفال را میسوزاننـد آنان دچار تشـنج شوند برای این کار داروئی آماده دارند: در اینگونه مواقع مقداری ادرار بز بر فرق اطفال میریزند و این دارو آنانرا راحت میکند. این مطلب را از قول خود اهالی افریقا نقل کردم.

۱۸۸- و امـا مراسم قربـانی بین بیابـانگردان چنین است که نقل میکنم: ابتـدا قسـمتی از گوش قربانی را میبرنـد و بآنسوی آسـتانه «۱» میافکننـد. آنگاه گردن حیوان را از عقب تاب میدهنـد. آنان فقط برای خورشـید و ماه قربانی میکنند. اینان خدایانی هسـتند که تمام اهالی افریقا برای آنها مراسم قربانی برپا میکنند. اما آن دسـته از از اهالی افریقا که گرد دریاچه تریتونیس زندگی میکنند مخصوصـا برای آتنا «۲»، و بعد از او برای تریتون «۳» و پوزئیدون «۴» قربانی‌هائی اهدا میکنند.

۱۸۹- شـکل لباس و سپر مجسمه‌های آتنا را یونانیان از اهالی افریقا تقلید کرده‌اند؛ با این تفاوت که لباس افریقائی‌ها از چرم است و حاشـیه‌ای که بر سپر آنهـا آویخته است بشـکل مـار نیست و از تسـمه‌های چرمی ساخته شـده است. بقیه قسـمت‌های لباس آنها باهم مشابه است. نام لباسی که بر اندام مجسمه‌های پالاس «۵» مشاهده میشود بتنهائی مبین منشاء افریقائی آن میباشد. برای توضیح مطلب اضـافه میکنم که افریقائیـان بر روی لباسـهای خود قطعه‌ای از پوست بز بـا پشم‌هـای کوتـاه که حاشـیه‌هائی بر آن دوخته و با روناس رنـگ کرده‌انـد میافکننـد. کلمه سپر در زبـان یونـانی از نام این نوع پوست بز اخـذ شـده است. بعقیـده من، حتی تشـریفات مـذهبی پرسروصدا نیز از میان این اقوام سرچشمه گرفته است، زیرا افریقائیان نیز فریادهای مذهبی از خود درمیآورند.

یونانیان بکار بردن گردونه‌های چهار اسبه را نیز از افریقائیان آموخته‌اند.

---

(۱)- مقصود آستانه معبدی است که قربانی در آن بعمل میآید.

(۲)- آتنا) Athena(یا آتنه الهه عقل و هنرهای زیبا و جنگ در یونان باستان.

(۳)- تریتون) Triton(درباره این نام رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۷۹

(۴)- پوزئیدون) Poseidon(- رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۸۰

(۵)- پالاس) Pallas(نام دیگر آتنه الهه جنگ و هنرهای زیبا در یونان باستان.

تاریخ هردوت، ج‌۴، ص: ۲۲۸

۱۹۰- صـحراگردان افریقا، باستثنای ناسامون‌ها، در موقع دفن مردگان خود همان اعمالی را انجام میدهند که یونانیان انجام میدهند. ناسامون‌ها مردگان خود را در حال نشسـته دفن میکننـد و مراقب هسـتند که محتضـر را در لحظه مرگ بروی پا بنشانند تا خوابیده به پشت نمیرد. کلبه‌های آنان از ساقه‌های بوته سـریش «۱» که گرد گچن پیچیده‌انـد ساخته شده و قابل نقل و انتقال است. چنین اسـت عادات و رسوم این اقوام.

۱۹۱- تنهـا در مغرب رود تریتون و در مجـاورت قوم اوزه «۱- ۱» با افریقائیان کشاورز روبرو میشویم. اینان طریق اسـتفاده از خانه را میدانند و ماکسی «۲» نام دارنـد. موهای خود را در طرف راست سـر بلنـد میکننـد و طرف چپ را از ته میتراشـند. بدن خود را نیز با شنگرف اندوده میکنند. آنان مدعی هستند که از اخلاف اهالی تروآ «۳» میباشند.

سرزمین آنان و بقیه افریقا در سمت مغرب بمراتب از سرزمین بیابانگردان پردرخت‌تر و پرحیوان‌تر است. قسمت شرقی افریقا، یعنی همان قسمت که بیابانگردان در آن زیست میکنند تا رود تریتون پست و شن‌زار است، در حالیکه از این رود ببعد قسمت غربی افریقا که افریقائیان کشاورز در آن زیست میکنند کوهستانی و پردرخت و پرحیوان است. در همین قسمت است که مارهای بسیار بزرک، شیرها، فیل‌ها، خرس‌ها افعی‌ها، خرهای شاخدار «۴»، بوزینه‌ها و حیوانات بی‌سر که بادعای افریقائیان چشمان آنها در سینه است، و همچنین مردان و زنان وحشی و دیگر حیوانات افسانه‌ای زیست میکنند.

۱۹۲- در سرزمین بیابانگردان اثری از این قبیل حیوانات وجود ندارد، اما حیوانات دیگری در آنجا یافت میشود که عبارتند از غزال، آهو و خر- نه از نوع خرهائی که آب نمی‌آشامند- گوزن‌های دیگری که دسته سازهای فینیقی را از شاخ آنها میسازند

(۱)- در متن کلمه(Asphadele(بکار برده شده که ظاهرا باید نوعی گیاه چسبنده باشد- در فرهنگ نفیسی «بوته سریش» ترجمه شده است (فرهنگ نفیسی- ۱۹۳۱- جلد ۱)

(۱ -۱)-Ausees

(۲)-Maxyes

(۳)-Troie

(۴)- محتملا مقصود مؤلف ضرافه یا نوعی از گوزن‌های افریقائی بوده است.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۲۹

(این حیوان از حیث جثه با یک گاو برابر است)، روباه‌های کوچک، کفتار، جوجه- تیغی. میش وحشی، دیکتی «۱»، شغال، یوزپلنک و تمساح‌هائی که طول اندام هریک به سه آرنج «۲» میرسد و در خشگی زندگی میکنند و از هر حیث به سوسمار شباهت دارند و شترمرغ و مارهای کوچکی که هریک شاخی بر سر دارند.

این بود حیواناتی که در این سرزمین یافت میشوند. از حیوانات مناطق دیگر نیز باستثنای گوزن و گراز در آن محل یافت میشود. از گوزن و گراز در افریقا اثری نمیتوان یافت. همچنین سه نوع موش در این سرزمین یافت میشود: نوعی از آنرا دیپود «۳» و نوع دوم را زژری «۴» (این کلمه افریقائی است و معنای آن به یونانی تپه است) و نوع سوم را موش تیغی مینامند. در این سرزمین راسو نیز یافت میشود. اینها در مزارع سیلفیوم «۵» نشو و نما میکنند و شباهت کاملی به راسوهای تارتسوس «۶» دارند. این بود حیواناتی که در سرزمین افریقای بیابانگردان میتوان یافت و تا جائیکه تحقیقات ما اجازه داده است اطلاعات کاملی درباره آنها جمع‌آوری کرده‌ایم.

۱۹۳- بعد از ماکسی‌ها، زوئس‌ها «۷» قرار دارند. در میان این قوم رسم است که در موقع جنگ زنان آنان گردونه‌ها را بحرکت درمیآورند و میرانند.

۱۹۴- بعد از آنها ژیزانت‌ها «۸» قرار دارند «۹». در سرزمین اینان نوعی زنبور عسل

(۱)-Dictyes- نوع این حیوان تشخیص داده نشد

(۲)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۳)-Dipodes

(۴)-Zegeries

(۵)-(Silphium(- درباره این گیاه رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۶۹

(۶)-Tartessos

(۷)-Zaueces

(۸)-Gyzantes

(۹)- حدس زده میشود که محل سکونت ماکسی‌ها، زوئس‌ها و ژیزانت‌ها بنحوی که هردوت نقل میکند در طول سواحل تونس و در نزدیکی محلی که بعدها قرطاجنه در آن بوجود آمده است بوده استBelles Lettres(- جلد ۴- صفحه ۱۹۴)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۰

وجود دارد که عسل فراوانی میدهد. ولی بطوریکه نقل میکنند مقادیر بیشتری عسل بوسیله کسانی که کارشان ساختن عسل مصنوعی است ساخته میشود. این مردمان همگی اندام خود را با شنگرف رنک میکنند و غذای آنان گوشت میمون‌هائی است که بتعداد زیاد در کوه‌های سرزمین آنها وجود دارد.

۱۹۵- بطوریکه اهالی قرطاجنه نقل میکنند، در مقابل سرزمین آنان جزیره‌ایست که کیروئیس «۱» نام دارد. طول آن دویست ستاد ولی عرض آن کم است و از ساحل میتوان پیاده بآن داخل شد. این جزیره سراسر از درخت زیتون و مو پوشیده شده و دریاچه‌ای در آن وجود دارد که در گل‌ولای آن خرده طلا یافت میشود و دختران بومی بوسیله پرهائی که اندود قطران بر آن زده‌اند این خرده طلاها را استخراج میکنند. در اینکه این مطلب صحیح است یا خیر، من اطلاعی ندارم و آنچه نقل کردم از قول دیگران بود، اما بعید بنظر نمیرسد. من خود در زاکینتوس «۲» بچشم دیده‌ام که قطران از آب دریاچه‌ای استخراج میکرده‌اند. در این سرزمین «۳» چندین

دریـاچه وجود دارد. بزرگترین آن از هر طرف هفتـاد پا طول دارد «۴» و عمـق آن به دو اورژی «۵» میرسد. شاخه‌ای از مورد را بسر چوبی می‌بندند و بکمک آن قطران را از دریاچه بیرون میکشـند. این قطران بوی سـقز میدهد ولی از قطران پیری «۶» بهتر است. این قطران را در گودالی که در کنار دریاچه حفر کرده‌اند میریزند و وقتی

---

(۱)- Kyrauis

(۲)- Zakynthos

(۳)- مقصود زاکینتوس است.

(۴)- منظور چهار ضلع دریاچه است.

(۵)- اورژی)Orgye(واحد طول در یونان باستان و برابر یک متر و ۷۷۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۶)- پیری)Pierie(در دنیای قـدیم چنـدین ناحیه باین نام خوانده میشد (مخصوصا قسـمتی از مقدونیه و قسـمتی از سوریه قدیم)- ظاهرا مقصود مولف در این مقام قسمتی از مقدونیه قدیم است که باین نام خوانده میشد.

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۱

بمقـدار زیاد جمع‌آوری شـد آنرا از گودال بیرون میآورنـد و در ظروف آمفور «۱» میریزنـد. آنچه در دریاچه میریزد، از داخل زمین میگـذرد و از دریـائی که تقریبا بفاصـله چهار ستاد «۲» از دریـاچه قرار گرفتـه بیرون میآیـد. از اینقرار آنچـه دربـاره جزیره‌ایکـه در نزدیکی سواحل افریقا قرار گرفته نقل میکنند نیز ممکن است کاملا با حقیقت تطبیق نماید.

۱۹۶- اهالی قرطاجنه این مطلب را نیز نقل میکنند: در آنسوی سـتونهای هرکول «۳» قسـمتی دیگر از افریقا قرار دارد که در آنجا نیز مردمـانی در آن زیست میکننـد. وقتی قرطاجنی‌هـا بسرزمین این مردمـان میرسـند کالای خود را از کشتی بیرون میآورنـد و در طول ساحل بدنبال هم قرار میدهند و سپس به کشتی‌های خود برمیگردند و دودهائی بآسمان متصاعد میکنند.

بومی‌ها بمشاهـده دود به ساحل نزدیک میشونـد و مقـداری طلا در مقابل آن کالاها قرار میدهند و سـپس بفاصله معین از آن عقب میرونـد. قرطاجنی‌ها بازمیگردند و مقدار طلا را ملاحظه میکنند؛ اگر آنرا معادل کالای خود بیابند، برمیدارند و میروند ولی اگر آنرا معـادل کالاـی خود نیابنـد بـار دیگر به کشتی‌هـای خود بازمیگردنـد و در آنجا منتظر میشونـد «۴». سـپس بومیان نزدیک میشونـد و مقـداری طلاـ بر آنچه که قبلاـ نهاده بودنـد اضافه میکننـد تا آنکه آنان راضـی شونـد. بطوریکه قرطاجنی‌ها نقل میکننـد هیچیک از طرفین در این معامله تقلب نمیکننـد. قرطاجنی‌ها خود قبل از اینکه مقـدار طلا بنظر بومیان با کالای آنان برابر شود دست بآن نمیزنند و بومیان نیز قبل از آنکه قرطاجنی‌ها طلا را بردارند به کالای آنان دست نمیزنند.

۱۹۷- چنین بود وصف آن دسته از افریقائیان که قادر به نقل نام آنان میباشیم. اکثر

---

(۱)- آمفور)Amphores(نوعی ظرف و واحـد حجم در یونـان باسـتان، برابر ۱۹ لیتر و یک دسـی لیتر (یادداشت مقـدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- ستاده)Stade(واحـد طول در یونان باسـتان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سـانتیمتر (یادداشت مقـدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۳)- مقصود جبل الطارق امروز است

(۴)- ظـاهرا علت این طرز معـامله طلاـ در سواحـل غربی آفریقـای آن زمـان عـدم اعتمـاد متقابـل بازرگانان قرطاجنی و بومیان نیمه وحشی افریقا بوده است

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۲

اینان در گذشـته از طرف پادشاه پارس‌ها نگرانی نداشته‌اند و امروز هم از این حیث نگرانی ندارند. مطلبی که باید درباره این منطقه اضـافه کنم اینست که تـا جـائیکه مـا میـدانیم مردمان این منطقه از چهار نژاد هسـتند و نه بیشتر «۱». دو نژاد از این چهـار نژاد بـومی هسـتند و دو نژاد دیگر بومی نیسـتند: افریقائیـان و حبشـیان که دسته اول آنها در شـمال و دسـته دوم در جنوب افریقا زیست میکنند بومی هستند؛ ولی فینیقی‌ها و یونانیان از خارج آمده‌اند.

۱۹۸- بعقیده من افریقا از حیث حاصـلخیزی نیز قاره جالبی که بتوان آنرا با آسیا یا اروپا مقایسه کرد نمیباشد. البته باستثنای سرزمین کی‌نیپس «۲» (که نام آن با نام رود آن یکی است). این ناحیه از حیث تولید غلات با بهترین اراضـی برابری میکند و از هیچ حیث با دیگر قسـمت‌های افریقـا قابـل قیـاس نیست؛ زیرا خاک آن سـیاه است و چشـمه‌های فراوانی آنرا آبیاری میکنـد. خطر خشـکسالی یا زیادی باران در آنجا وجود نـدارد (در این قسـمت از افریقا باران میبارد). میزان تولیـد گنـدم در این سـرزمین با تولیـد بابل «۳» برابر است. سرزمین مورد سکونت اوسپری‌ها «۴» نیز حاصلخیز است. وقتی محصول در آنجا به بهترین وضع میرسد نسبت آن صد به یک است. این نسبت در سرزمین کی‌نیپس به سیصد به یک میرسد.

۱۹۹- اکنون باید این مطلب جالب را نیز اضافه کنم: در سـرزمین سـیرن «۵» که مرتفع‌ترین نقطه قسـمتی از افریقا که بادیه‌نشینان در

آن زیست میکنند محسوب میشود محصول در سه فصل برداشته میشود.

---

(۱)- باید توجه داشت که هردوت مصر را در تقسیم‌بندی جغرافیای ربع مسکون آن عصر جزء افریقا نمیدانست (هردوت- کتاب دوم بند ۸- ۱۸- ۳۲- ۶۵- کتاب چهارم بند ۴۱)

(۲)- کی‌نیپس(Kinyps) - این ناحیه در تریپولی واقع شده و امروز وادی کنعان نام دارد.

(۳)- مقصود مؤلف بابل قدیم پایتخت باستانی امپراتوری بابل در ساحل فرات است.

(۴)-Evesprides

(۵)-(Cyrene) - درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۵۲

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۳

بار اول محصول و میوه‌های منطقه ساحلی را جمع‌آوری میکننـد. همینکه این کار تمام شد محصول و میوه‌های منطقه‌ای که بالاتر از این منطقه ساحلی است و منطقه وسطی نام دارد و به قسمت «تپه‌ها» معروف است بدست میآید و آماده برداشت میشود.

و همینکه محصول این قسـمت وسـطی نیز جمع‌آوری شـد محصول منطقه علیـا میرسـد و و آمـاده برداشت میشود. بـاین ترتیب وقتی محصول اول مصرف و تمام میشود محصول دو منطقه دیگر آماده است، بقسمی که فصل برداشت محصول در سرزمین سیرن هشت ماه پی‌درپی طول میکشد. آنچه در این باره نقل شد کافی بنظر میرسد.

۲۰۰- پارس‌هائی که برای کمک به فرتیمه «۱» آمده بودند، بفرمان آریاند «۲» از مصر حرکت کردند و همینکه به برکه وارد شدند شهر را محاصره کردند و تسلیم مسببین قتل آرکسیلاس را خواستار شدند. اما چون اهالی برکه تمام ساکنان شهر خود را مسئول این قتل میدانستند از مذاکره با آنان خودداری کردند در این حال پارس‌ها مدت نه ماه شهر را در محاصره نگهداشتند و در این مدت به حفر مجاری زیرزمینی بسوی محوطه داخلی شـهر و حملات شدیـد بسوی آن پرداختند. اما شاگرد آهنگری این مجاری زیرزمینی را بوسـیله سپری که رویه‌ای مفرغین داشت کشف کرد. تـدبیری که او برای این کـار اندیشـید چنین بود: این شـخص سپر خود را در چنـدین نقطه شـهر در داخل حصار بر روی زمین قرار داد. هرجا که در زیر آن بحفر خنـدق مشـغول نبودنـد زمین ساکت و بی‌صـدا بود؛ امـا آنجـا که در زیر آن به حفـاری مشـغول بودنـد سپر بارتعـاش درمیآمـد اهالی برکه در همان نقاط مجاری دیگری در جهت مخـالفت بسوی دشـمن حفر میکردنـد و حفـاران پارسـی را بقتـل میرسانیدنـد. چنین بود تـدبیری که اهـالی برکه برای خنثـی کردن عملیات حفاری پارس‌ها اندیشیدند. اما در مورد حملات پارس‌ها بسوی شهر، اهالی برکه این حملات را نیز دفع کردند.

۲۰۱- چون تـدریجا دو حریف قوای خود را از دست میدادند و از هر طرف، چه از جانب پارس‌ها و چه از جانب اهالی برکه، تعداد کثیری از سپاهیان تلف میشدند آمازیس

---

(۱)-P heretime

(۲)-Ariandes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۴

فرمانده سپاه زمینی تدبیری اندیشید که چنین بود: وی باین مطلب پی برده بود که تسلط بر اهالی برکه به عنف امکان‌پذیر نبود اما با حیله و تدبیر بیشتر امکان داشت که بر آنها دست یافت. پس فرمان داد هنگام شب گودال عریضی حفر کردند و بر روی آن قطعات نازکی از چوب نهادند و بر روی چوبها قشری از خاک ریختند بقسـمی که سـطح آن با سـطح اطراف برابر شد. سپس هنگام طلوع آفتاب اهالی برکه را به مـذاکره دعوت کرد. اینان به مذاکره رضایت دادند و سـرانجام با یکدیگر توافق کردند. اما ترتیب این توافق چنین بود که شرح میدهم: آنان بر روی گودال پنهان سوگند خوردند که تا وقتی که این زمین باین حالت باقیست توافق آنها بقوت خود باقی خواهـد بود. اهالی برکه متعهد شدند که خراجی مناسب به پادشاه پارس بپردازند و پارس‌ها نیز تعهد کردند که اقدامی بر ضـد اهـالی برکه ننماینـد. همینکه سوگنـدها مبادله شـد، اهالی برکه باعتماد این سازش از شـهر خارج شدنـد و دروازه‌های شـهر را گشودند و بهرکس از دشمنان که مایل بودند بداخل شهر روند اجازه دادند که بشهر وارد شوند.

اما پارس‌ها پل مخفی «۱» را خراب کردند و بداخل محوطه شهر هجوم بردند.

آنان پل را خراب کردند تا سوگند بدروغ یاد نکرده باشـند، زیرا آنان در مقابل اهالی برکه سوگند خورده بودند که تا وقتی که آن زمین بآن حالت باقی است تعهدات خود را محترم شمارند. همینکه پل ویران شد، دیگر تعهد آنان قابل دوام نبود.

۲۰۲- پارس‌ها از بین اهالی برکه کسانی را که بیش از همه مقصر بودند برگزیدند و به فرتیمه تحویل دادند. همینکه فرتیمه اینان را تحویل گرفت همه را گرداگرد حصار شـهر چهار میخ کرد و امر کرد پستان زنان آنانرا نیز بریدند و حصار شهر را با آن زینت کرد. بقیه اهالی برکه را باستثنای کسانی که از بازماندگان باتوس «۲»

---

(۱)- منظور از پل قطعات چوب و قشر خاکی است که روی گودال عریضی که بفرمان آمازیس حفر شده بود ریخته بودند.

(۲)-Battos- درباره این شخص رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۵۰

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۵

بودند و در این جنایت سهیم نبودند بغنیمت به پارس‌ها بخشید و شهر را به بازماندگان باتوس مسترد کرد.

۲۰۳- پارس‌ها بقیه اهالی برکه را باسیری بردند و راه بازگشت پیمودند. وقتی آنان بنزدیکی سیرن رسیدند، اهالی این شهر برای اجرای پیشگوئی هاتف یکی از معابد خود اجازه دادند که پارس‌ها از داخل حصار شهر عبور کنند. در موقعی که سپاهیان مشغول عبور بودند باردس «۱» که فرماندهی قوای بحری را بعهده داشت تصمیم گرفت که شهر را تصرف کند. اما آمازیس که فرماندهی قوای زمینی را بعهده داشت با قصد او به مخالفت برخاست و چنین استدلال کرد که تنها شهر یونانی که آنان مأمور تسخیر آن بوده‌اند شهر برکه بوده است نه شهری دیگر. سرانجام وقتی از حصار شهر گذشتند و به تپه زوس کیلوس «۲» رسیدند از کرده خود پشیمان شدند و از اینکه شهر را تصرف نکردند افسوس خوردند. پس تصمیم گرفتند مجددا بآن داخل شوند. ولی این بار اهالی سیرن آنان را مانع شدند و بی‌آنکه جنگی درگیرد پارس‌ها دچار هراسی شدید شدند و بفاصله‌ای معادل شصت ستاد «۳» عقب نشستند و در آنجا مستقر شدند.

ولی پس از آنکه آنان در این محل مستقر شدند فرستاده‌ای از جانب آریاند «۴» رسید و فرمان بازگشت آنانرا با خود آورد. پارس‌ها از اهالی سیرن تقاضا کردند که آذوقه بازگشت آنان را فراهم کنند و همینکه آذوقه را تحویل گرفتند بسوی مصر حرکت کردند. اما بعد از آن، افریقائیان آنان را دنبال کردند و بطمع لباس و تجهیزات آنان، عقب‌افتادگان آنان را بقتل رسانیدند و این وضع تا وقتی که آنان به مصر رسیدند ادامه داشت.

---

(۱)- Bardes

(۲)- Zeus Kylaios

(۳)- ستاد) Stade(واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۴)- Ariandes

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۶

۲۰۴- دورترین نقطه لشکرکشی پارس‌ها در افریقا شهر اوسپری‌ها «۱» بود. آندسته از اهالی برکه که بدست آنان اسیر شده بودند از مصر بحضور شاهنشاه فرستاده شدند و داریوش شاه یکی از شهرهای محقر باختریان را برای سکونت آنان اختصاص داد و اینان آن شهر را نیز که در زمان من نیز در باختریان باقی بود برکه نام گذاردند.

۲۰۵- فرتیمه نیز بسهم خود عاقبت خوبی نداشت. زیرا همینکه اهالی برکه را عقوبت کرد و از افریقا به مصر بازگشت بوضعی فجیع درگذشت: جاندار و زنده، بدنش کرم گذارد و این امر ثابت کرد که کینه‌توزی زیاده از حد خشم خدایان را بحرکت می‌آورد.

چنین بود انتقام فجیع فرتیمه زوجه باتوس از اهالی برکه.

پایان جلد چهارم

---

(۱)-) Evesperides(- بنا بحکایت مولف این محل کمی دورتر از محل شهر برکه بوده است (کتاب حاضر- بند ۱۷۱)

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۷

فهرست اسامی اشخاص و بلاد

آ آبیدوس، ۱۷۵

آباریس، ۱۰۲

آپریس، ۲۰۹

آپولون، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۶۲، ۱۴۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸

آپی، ۲۰۸

آتارونت‌ها، ۱۹۳، ۲۲۴

آتریس، ۱۱۴

آتن، ۷، ۹، ۱۵، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۵۹، ۶۰، ۱۵۳، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۱۱

آتنا، ۳۰، ۲۲۱، ۲۲۷

آتنه، ۲۲۷

آتلان، ۱۹۳

آتلانت، ۲۲۵

آتیک، ۱۵۳

آپولونی، ۱۴۶، ۱۴۸

آدریاتیک، ۹۹

آدیرماش‌ها، ۱۸۸، ۲۱۵

آدیکران، ۲۰۹

آراروس، ۱۱۳، ۱۱۴

آراکس، ۸۱، ۸۲، ۱۰۵

آرپوکسائیس، ۷۷

آرتابان، ۵۸، ۱۴۱، ۱۸۰

آرتاکه، ۸۵

آرتانس، ۱۱۵

آرتسکوس، ۱۴۷

آرتمیز، ۵

آرتمیزیون، ۱۰۱

آرتمیس اورتوسیا، ۱۴۵

آرس، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵

آرکزیلاس سوم، ۱۸۲، ۱۹۵

آرکسیلاس، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴

آرگو، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۹، ۳۲۰

آریاپیتس، ۱۳۶

آریانتاس، ۱۴۰

آریاند، ۳۷، ۳۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۳۵

آریستاس، ۴۵، ۵۲، ۶۹، ۷۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۸

آریستا گوراس، ۱۷۷

آریستودم، ۱۹۸

آریستوقان، ۲

آریماسپ‌ها ۲۰۳

آریماسپوس، ۸۴

آرژه، ۱۰۱، ۱۰۲

آرژسیپ، ۶۱

آرژیپه ۹۳

آرکادی، ۲۰۰، ۲۱۰

آرگوس، ۱۵۶، ۲۰۳

آرگولیا، ۲۰۳

آریماسپ‌ها، ۸۴، ۸۵، ۹۵

آریماسپه، ۸۶

آزوف، ۹۱، ۹۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۸

آزیریس، ۲۰۷، ۲۰۸

آژنور، ۱۱۱، ۱۹۸، ۱۹۹

آسبیست‌ها، ۱۸۸، ۲۱۶

آستیاژس، ۳۱

آستیاژ، ۳۱

آسکلپیوس، ۳۰

آسیا، ۳۸، ۴۶، ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۷۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۰

آسیای صغیر، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۳۷، ۵۰، ۵۵، ۶۹، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲

آسیس، ۱۱۱

آسیه، ۱۱۱

آشور، ۱۱، ۱۰۴

آشیل، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۵۶

آفرودیت، ۳۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۶۱۵

آفرودیزیاس، ۲۱۵

آگلوماکوس، ۲۱۲

آگاتیر، ۴۵، ۶۱

آگاتیرس، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۸

آگاتیرسوس، ۷۰، ۱۱۴

آگاممنون، ۱۵۶

آگزیانس، ۱۴۷

آلازون‌ها، ۸۸، ۱۱۷

آلازیر، ۲۱۳

آلپ، ۱۱۶

آلپیس، ۱۱۶

آلتائی، ۹۵

آلفره کروآزه، ۱۳

آنافی، ۱۵۳

آناکارسیس، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

آمازیس، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵

آمده اوت، ۱۳

آموردریا، ۸۱، ۸۲

آمونی‌ها، ۲۲۲، ۲۲۳

آناپا، ۹۶

آندروفاژها ۴۵، ۶۱، ۶۲

آندورس، ۹۹

الف ائولی، ۵۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۵، ۱۷۷، ۲۰۰

اپیر، ۹۹

اپیگون، ۹۸

اتئارکوس، ۲۰۵

اتین، ۳، ۵، ۶

ارانو، ۲۵

ارژنه، ۱۴۷

ارس، ۸۲، ۱۰۳

ارسطو، ۲، ۱۰، ۱۴۹

ارفه، ۱۱۵

ارکومن، ۹، ۱۹۵

اروپا، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۳۲

اروپه، ۳۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۸

اریتراس، ۱۰۳

اریتره، ۱۶۸، ۱۰۳

اریته، ۷۸

ارینی‌ها، ۲۰۱

ازمیر، ۱۴۵، ۱۷۶

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۳۹

ارینی‌ها، ۲۰۱

ازمیر، ۱۴۵، ۱۷۶

ازیود، ۹۸

اژوس، ۲۰۰

اژه، ۱۳۴

اژین، ۲۰۳

اسانیوس، ۲۰۱

اسپاراگاپتیس، ۱۳۶

اسپارت، ۱۶، ۵۸، ۱۹۷

اسکندر، ۱۱۰

اسکولاپ، ۳۰

اسوان، ۱۱۶

اشیل، ۲

اطلس، ۱۱۴، ۲۲۵

افریقا، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۱۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۶

افز، ۱۰۰

افلاطون، ۲، ۲۰۱

افموس، ۲۰۱

اقیانوس اطلس ۲۲۵-

اقیانوس هند، ۶۸، ۶۹، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۰۷، ۱۰۹

اکسامینوس، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۰

اکسوس، ۲۰۴، ۲۰۵

اگزوس، ۸۱، ۸۲

المپ، ۹

الفانتین، ۱۱۶

اله، ۹۸، ۱۴۵، ۲۰۰

امبری، ۱۱۶

اناره‌ها، ۱۲۸

انگلستان، ۱۲

انوس، ۱۴۷

اوآروس، ۱۶۷

اوآلیکوس، ۲۰۰

اوآوبازوس، ۱۴۱، ۱۴۲

اوپورپایا، ۱۵۶

اوبه، ۹۹

اوپیس، ۱۰۱، ۱۰۲

اوترپ، ۲۵

اوتزیون، ۱۹۸

اوتزیون، ۱۹۸

اوجیله، ۲۱۷

اوخات، ۷۷

اودریس، ۱۴۷

اودیپ، ۲۰۱

اودیسه، ۹۶

اوراس، ۱۱۴

اورال، ۶۴، ۱۵۴

اورانی، ۲۵

اوردسوس، ۱۱۴

اورویه، ۱۹۹

اوروس، ۱۵۲

اوریپیاد، ۵۹

اوریپید، ۲

اوریکوس، ۱۳۶

اوزب، ۳، ۵، ۶، ۷، ۳۲

اوژه ۲۲۸

اوزیریس، ۲۲۶

اوژیلا، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۲۳

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۰

اوسپری‌ها، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۶

اوسکوس، ۱۱۵

اوسکیوس، ۱۱۵

اوسم، ۱۱۵

اوس‌ها، ۲۲۱

اوشیزها ۱۸۸

اوشیس‌ها، ۲۱۶، ۲۱۷

اوکتاماسادس، ۱۳۷، ۱۳۹

اوکراین، ۶۴

اولبیا، ۸۸، ۹۵، ۱۸۵

اولتون، ۲۱۰

اولن، ۱۰۲

اوتان، ۱۷۹

ایبار، ۱۱۵

ایتالیا، ۴، ۱۰، ۸۶، ۹۶، ۱۱۶، ۱۵۳، ۱۹۵

ایستر، ۱۱۳

ایستریا، ۱۳۵

ایستروس، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸

ایسکر، ۱۱۵

ایدانتیرس، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۴

ایراسا، ۲۰۸، ۲۰۹

ایران، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۵۶، ۸۲، ۱۶۳

ایرک، ۶۱

ایرکس، ۹۱

ایرکس، ۱۰۰، ۲۲

ایسدون‌ها، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۸۴، ۸۷، ۹۴، ۹۸

ایفیژنی، ۱۵۶

ایلیتی، ۱۰۱

ایلییری، ۱۱۵

ایناتوس، ۲۰۲

اینگولتز، ۸۸

ب بابل، ۷۱، ۱۰۷، ۲۳۲

باتوس، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۱۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

باختریان، ۱۸۳، ۲۳۶

باروس، ۲۱۴، ۲۳۵

باکال‌ها ۱۸۸، ۲۱۷

باکوس، ۳۰، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۵۸

بالتیک، ۶۵

بالکان، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۸

بئوسی، ۹۸، ۱۵۳، ۱۹۶

بردیا، ۱۰۷، ۱۷۱، ۱۷۹

برکه، ۳۷، ۳۹ (۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

بروررون، ۱۹۶

بسفر، ۴۸، ۹۵، ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰

بسفر کیمری، ۹۵

بنغازی، ۲۱۶

بودن‌ها، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۹۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴

بوریستن، ۶۵، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۵

بوسنی، ۱۱۵

بوگ، ۶۴، ۸۸، ۱۱۳، ۱۱۷

بی‌تی‌نی، ۸۸، ۱۸۰

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۱

بیروت، ۱۱۱

بیزانس، ۳، ۵، ۴۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰

پ پاپیوس، ۱۲۲

پارالات، ۷۸

پارس، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۳۴

پارس‌ها، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

پاروره‌آها، ۲۰۰

پارناس، ۸۶

پاریون، ۱۷۶

پاکتی‌ها، ۱۰۹

پارس، ۲۲۷

پالوس، ۱۵۴

پالوس مایوتیس، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۲

پامفیلی، ۱۸۸، ۱۰۲

پانتوداکتیلون، ۱۹۶

پانتی کاپس، ۸۲، ۹۰، ۱۱۳، ۱۲۰

پانتی گاپه، ۱۵۲

پانیازیس، ۵، ۶، ۷

پئونی، ۱۰۰، ۱۱۵

پرسه، ۱۰۳

پرفر، ۱۰۰

پرکوپ، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۲

پروزرپین، ۳۰

پروکونز، ۶۹، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۷۶

پرومته، ۱۱۱
پونت، ۱۴۶
پریکلس، ۱، ۲
پسامتیک، ۱۰۶
پسیل، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۱۸
پلاتئا، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۵
پلاته، ۸، ۹، ۱۴۰
پلازژها، ۱۹۶، ۱۹۷
پلوپونز، ۱۰، ۱۱، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۹
پلوتارک، ۲، ۱۲
پلوتون، ۳۰
پلین، ۳۰
پلینوس، ۲۱۵
پلیون، ۲۱۹
پوآکلس، ۱۹۹
پورانا، ۱۱۳
پوزانیاس، ۱۴۰
پوزئیدون، ۳۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۲۲، ۲۲۷
پولوکس ۱۹۷
پولی‌نیس ۱۹۸
پولیمنستوس، ۲۰۱، ۲۰۵
پولیم‌نی، ۲۵
پون، ۷۸، ۸۱
پی‌تیوس، ۵۸
پیرگوس، ۱۱۳، ۲۰۰
پیری، ۲۳۰
پیزیندلیس، ۵
ت تثاروس، ۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۲
تئاسپیس، ۱۰۷
تارانت، ۸۶، ۱۳۵
تارانتوم، ۱۵۳
تارتسوس، ۲۰۳، ۲۲۹
تارژیتائوس، ۷۶، ۷۷
تاکساکیس، ۱۶۵، ۱۷۴
تالس، ۲
تالی، ۲۵
تانان، ۹۶
تانائیس، ۴۴، ۹۱، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷
تایژت، ۱۹۶، ۱۹۸
تئودور، ۵
تئوگونی، ۹۸
تب، ۲۰، ۲۲۲
ترا، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲
ترابوزان، ۷۸
تراس، ۱۰۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱

تراکه، ۱۵۲
تراکیه، ۳۷، ۴۱، ۴۶، ۴۸، ۶۳، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۹
ترانسیلوانی، ۱۵۴
ترپسیکور، ۲۵
ترساندر، ۱۹۸
ترمودون، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۵۹
ترمه، ۱۴۳
تروآ، ۱۵۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۲۸
تروآد، ۱۰۴
تروگلودیت‌ها، ۱۹۳، ۲۲۴
تریبال، ۱۱۵
تریتون، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸
تریتوییس، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷
تریتیلی، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۲
تریوپیون، ۱۹۶
تسالی، ۱۹۶
تسته، ۱۹۵، ۲۰۹
تکه دره، ۱۴۶
تمیستوکل، ۵۹
تمیسیر، ۱۴۳
تور، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۹۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴
تورید، ۵۷
توریکوس ۱۵۳
توریوم، ۵، ۶، ۱۰
توسیدید ۲، ۹
تونس، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۹
تهران، ۲۷
تیارانتوس، ۱۱۳، ۱۱۴
تیبو، ۲۲۴
تی‌بی‌ریس، ۱۱۴
تیر، ۱۱۱
تیراس، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۱
تیریت، ۱۱۷
تیریس، ۱۱۷
تی‌ساژت‌ها، ۶۱، ۹۱، ۱۶۶
تیسامن، ۱۹۸
تیمنس، ۱۴۵
تیندار، ۱۹۷
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۳
ج جبال اطلس، ۱۹۳
جبل الطارق، ۸، ۱۵، ۷۹، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۱
چاد، ۲۲۴
ح حبشه، ۵۷، ۱۰۶، ۱۱۶
خ خشیارشا، ۷، ۸، ۳۵، ۵۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۰
خلیج عربستان ۱۰۸
خلیج فارس، ۱۰۷

د داریئوس، ۳۱

داردانل، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۶

داریوش، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۳۶

دافیس، ۱۷۵

دالماسی، ۱۱۵

دانوب، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۶۲، ۶۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸

دیئوکس، ۳۱

دری، ۵۱، ۱۴۵

دریای آزوف، ۷۵، ۱۵۳

دریای احمر، ۶۸، ۶۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷

دریای اریتره، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷

دریای اژه، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۹۶

دریای خزر ۸۲، ۱۰۵، ۱۳۹

دریای سرخ ۱۰۶

دریای سیاه، ۸، ۳۷، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹

دریای مرمره، ۱۴۲، ۱۷۶

دریو، ۵

دلف، ۳۴، ۶۳، ۸۶ ۸۷، ۱۹۵، ۱۰۱، ۲۰۵، ۲۵۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰

دلوس، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲

دمتر، ۳۰، ۱۲۰

دموناکس، ۲۱۰، ۲۱۱

دن، ۱۳۹، ۱۶۵

دندیمون، ۱۳۴

دودون، ۹۹

دنیپر، ۶۴، ۸۸، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱

دنیستر، ۶۴، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۷

دون، ۶۴، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۶۷

دیان، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۵، ۱۵۶

دیوسس، ۳۱

دیونیزوس، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۷

دیونیزوس باکوس، ۱۳۷

ر رم، ۱۲۲، ۲۰۶

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۴

رودس، ۱۸۶

رودوپ، ۱۱۵

روسیه، ۸۷ ۸۲ ۸۳ ۸۸ ۹۵، ۱۲۱

روم، ۱۷۶

ریون، ۱۰۳، ۱۱۰

ریونی، ۱۴۳

ز زالینتوس، ۱۳۰

زوئس‌ها، ۲۲۹

زوپیر، ۱۰۷

زوس، ۳۰، ۹۹، ۱۲۲، ۱۶۹، ۲۲۲

زوس کیلوس، ۲۳۵

ژ ژازون، ۲۲۰

ژانترا، ۱۱۴

ژانروس، ۱۱۴

ژت، ۴۵، ۵۳

ژتروس، ۱۱۴

ژتروس، ۱۱۴

ژریون، ۷۸

ژلن، ۴۵

ژلون، ۶۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۴

ژلونوس، ۸۱، ۱۵۷

ژندان‌ها، ۲۱۹

ژوپیتر، ۳۰، ۸۶، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶

ژونون، ۳۰، ۸۶، ۱۲۲

س ساباکوس، ۱۰۶ تاریخ هرودوت ج۴ ۲۴۴ فهرست اسامی اشخاص و بلاد ..... ص : ۲۳۷

تاسپس، ۱۰۷، ۱۰۸

ساتورن، ۱۲۰

ساراتف، ۱۲۰

سارد، ۱۱۱

سارونیک، ۱۵۳

سارمات، ۸۸، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۵۵

ساس، ۵۶

ساسپیرها، ۱۰۳، ۱۰۴

سالامین، ۲۱۱

سالموکسیس، ۱۴۸، ۱۴۹

سالمیدسوس، ۱۴۸

سانتورن، ۱۹۹

ساندورس، ۹

ساموه ۲۱۱

ساموس، ۵، ۷، ۸، ۱۵، ۴۸، ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۲

سپارت، ۵۹، ۶۰، ۱۴۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰

سپکوس، ۱۱۵

سپارگاپیتس، ۱۳۵

ستالیمن، ۱۹۶

سترابون، ۵۳، ۶۱، ۶۲

ستراتیس، ۱۷۶

سرت، ۱۱۳، ۱۱۴

سرس، ۳۰، ۱۲۰

سستوس، ۱۷۹

سقراط، ۲، ۱۴۹

سکاها، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،

تاریخ هرودوت، ج۴، ص: ۲۴۵

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱

سکوپازیس، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۴

سکولوت، ۷۷

سکیتس، ۷۷، ۸۱

سکیلاکس، ۶۸، ۶۹، ۱۰۹

سلیکس، ۴۴، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹

سلت، ۱۱۶

سلته، ۱۲۶

سلیمان (کوه)، ۱۰۹

سمپلکاد، ۱۴۲

سلمه، ۱۳۷

سنت آنژ، ۲۲۰

سند، ۶۹، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰

سندیک، ۱۴۳

سوئز (کانال)، ۱۰۵، ۱۱۰

سوئیداس، ۳، ۵

سورومات‌ها، ۴۳، ۴۶، ۶۱، ۹۱، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۴

سوریه، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۳۰

سوستراتوس، ۲۰۳

سوسم عدسی ۱۷۶

سوفوکل، ۲، ۹

سولوئیس، ۱۰۸

سولون، ۲

سولیوس، ۱۳۴، ۱۳۵

سونیوس ۱۵۳

سیاگزار، ۳۱

سیاگزارس، ۳۱

سیانه، ۱۴۲، ۱۴۶

سی‌بل، ۱۱۰، ۱۳۴

سیپ سلوس، ۳۱

سیت، ۷۷

سیتالکس، ۱۳۸، ۱۳۹

سیده، ۷۸

سیرت، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

سیرژیس، ۱۶۸

سیرن، ۸، ۱۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵

سیرنائیک، ۱۴۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳

سیروس، ۳۱

سیریس، ۵۹

سیزیولی، ۱۴۸

سیزیک، ۳۶، ۸۲، ۱۳۴، ۱۷۶

سیژه (دماغه)، ۱۰۴

سیس، ۳۴

سیستان، ۱۰۹

سیسیل، ۴، ۱۰، ۱۸۹

سینا (صحرا)، ۱۰۴

ش شارون، ۱۴
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۶
شاریت، ۲۱۹
شوش، ۴۶، ۱۴۱، ۱۴۲
شونکا، ۵۶
ص صربستان، ۱۱۵
صور، ۱۱۱
ع عربستان، ۶۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
ف فاز، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۴۳
فبوس، ۸۴
فیوس آپولون، ۲۰۶
فدیم، ۳۲
فدیمه، ۳۲
فرانسه، ۱، ۲۷، ۲۸
فرتیمه، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۳۶
فرونیمه، ۲۰۵
فرورتیش، ۵۶
فریجیه ۱۰۰
فریژیه، ۷۸
فریکسه، ۲۰۰
فزن، ۲۱۸
فلا، ۱۹۰، ۲۲۰
فلسطین، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۶
فوسه، ۹۸، ۱۷۶
فیلیپ، ۱۰۰، ۱۱۵
فیثاغورث، ۲، ۱۴۹، ۱۵۰
فینیقیه، ۸، ۶۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۸، ۱۹۹
ق قبرس، ۲۱۱
قرطاجنه، ۱۰۷، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
قفقاز، ۴۸، ۸۳، ۸۴، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۵۱
ک کابس، ۲۱۶
کاپادوکیه، ۷۸، ۱۵۸
کاتیار، ۷۷
کادموس، ۱۴، ۱۹۸، ۱۹۹
کارستوس، ۹۹
کالسدونی، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۰
کارپات، ۶۴، ۱۱۴
کارپات، ۱۱۶، ۱۵۴
کارپیس، ۱۱۶
کارتاک، ۲۲۲
کارکی‌نیتیس، ۱۵۲
کارون، ۱۴
کاری، ۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵
کاریاندا، ۱۰۹
کاساندان، ۳۱، ۳۳
کاساندانه، ۳۱، ۳۲

کاسپاتیروس، ۱۰۹
کاستور، ۱۹۷
کالسدوئن، ۴۸
کالی‌یی‌ها، ۸۸
کالیسته، ۱۸۳، ۱۹۹
کالیوپ، ۲۵
کامبیز، ۳۱
کامبیزس، ۳۱
کانتن (دماغه)، ۱۰۸
کاندول، ۵، ۳۱
کاندولس، ۳۱
کایسترو بیوس، ۶۹، ۸۴
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۷
کئوس، ۱۰۲
کتزیاس، ۲، ۱۲، ۵۳، ۶۱، ۲۲، ۱۷۹، ۱۷۰، ۲۱۲
کتیبه بیستون، ۵۶
کدیره ۷۹
کرت، ۱، ۲۰۲، ۱۰۲، ۲۰۴، ۱۱۲
کرچ، ۹۵
کرزوس، ۳۰، ۳۱
کرسون، ۱۵۲
کرسونز، ۴۹، ۷۵، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹
کرمن، ۹۰
کروآمی، ۱۱۵
کروبیز، ۱۱۴
کروزوس، ۳۹، ۳۱
کرمنوآ، ۹۰، ۱۵۹
کریمه، ۶۴، ۷۵، ۹۵، ۱۵۲، ۱۷۹
کلئومبروت، ۱۴۰
کلیو، ۲۵
کمبوجیه، ۵۷، ۱۹۰، ۲۱۳
کنتادسدوس، ۱۴۶، ۱۴۷
کنستانتین، ۱۷۶
کنوروس، ۱۳۵
کنید، ۲۱۲
کوئیس، ۵۱، ۱۵۰
کوتیس، ۱۱۱
کور، ۳۰
کورش، ۵، ۲۹، ۸۱، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۷۴، ۲۱۷
کوروبیوس، ۱۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
کولون، ۲۰۰
کولوکسائیس، ۸۶، ۷۸
کولئوس، ۲۰۲، ۲۰۴
کولشید، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۴۳
کولوتا، ۱۵۳
کیپ سلوس، ۳۱

کیروئیس، ۱۸۹
کیرنه، ۲۰۷
کیروس، ۲۹، ۳۱
کیف، ۱۱۹، ۱۲۱
کیمری، ۷۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۵۳، ۱۵۴
کیمه، ۱۷۷
کی‌نیپس، ۲۱۹، ۲۳۲
کیوس، ۱۷۶
گ گارامانت‌ها، ۱۹۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴
گامفارانت، ۱۹۳
گالیپولی، ۱۵۲
گبه لیزیس، ۱۴۸
گت، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۳
گرئونلند، ۱۲۴
گروس، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹
گریفون‌ها، ۸۴، ۸۵، ۹۴، ۲۰۳
گرینوس، ۲۰۱
گزنفون، ۲
گوآتوزیروس، ۱۱۲
گوآد الکبیر، ۲۰۳
گوبارو، ۱۷۲، ۱۷۳
گوبریاس، ۶۲
گیلیکام‌ها، ۲۱۶
ل لاودیکه، ۹۹، ۱۰۱
لائوداماس، ۱۷۶
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۸
لائودامناس، ۱۷۶
لاپیت‌ها، ۲۰۷
لاتون، ۳۰، ۲۰۶
لاکدمون، ۱۳۵، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۰
لامپساک، ۱۴، ۱۷۵
لئاتیکیدس، ۱۶
لئوس، ۲۰۱
لئونیداس، ۱۶
لئو، ۳۰، ۱۰۱
لمنو، ۱۹۶
لمنوس، ۱۹۶، ۱۹۷
لوبوس، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۵۱
لوتوفاژها، ۲۲۳
لوکسور، ۲۲۲
لوکسیاس، ۲۱۲
لوکون، ۱۹۵، ۲۱۰
لیبی، ۱۱۱، ۲۱۷
لیبیه، ۱۱۱
لیوکسائیس، ۷۶، ۷۷
لیتوانی، ۸۸، ۱۱۷، ۱۵۴

لیدی، ۵، ۸، ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۴۶

لیرئون، ۲۰۰

لیسی، ۱۰۲، ۱۴۶

لیکوس، ۱۳۵

لیکیه، ۱۰۲

لیگدامیس، ۵، ۷

لیکزس، ۵، ۶

م ماد، ۸، ۳۸، ۴۱، ۷۱، ۷۳، ۸۴، ۱۰۴، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۴

مادها، ۱۰۳

ماراتن، ۱۵۳

مارافی، ۲۱۴

مارس، ۳۰، ۱۲۲

مارتیزا، ۱۴۷

ماریس، ۱۱۴

ماس‌ها، ۲۱۹

ماساگت‌ها، ۸۱، ۸۲، ۲۱۷

ماسلی‌ها، ۲۲۱، ۲۲۰

ماکسی‌ها، ۲۲۸، ۲۲۹

ماکیستوس، ۲۰۰

ماله، ۲۲۰

مالیاک، ۹۹

مانتینه، ۲۱۰، ۲۱۱

مانس، ۱۱۱

مایونس، ۱۶۶

مایوتیس، ۷۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۶۶

متاپونت، ۱۷۶، ۸۷

مترو، ۱۷۶، ۲۲۰

متلن، ۱۵۰

میتیلن، ۵۱

مدیترانه، ۱۰، ۱۵، ۶۸، ۸۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۷۶، ۲۲۵

مردونیوس، ۳۱

مردونیه، ۱۴۰

مرکور، ۳۰

مسامیرها، ۱۴۸

مستی، ۲۰۰

مصر، ۴، ۳۴، ۳۹، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۳،

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۴۹

۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶

مقدونیه، ۳۷، ۴۱، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۷۹، ۲۳۰

مگابیز، ۳۷، ۱۰۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶

مگاری، ۱۵۳، ۱۸۰

ملانکلس، ۴۳، ۴۵

ملانکلن‌ها، ۶۱، ۹۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۸

ملپومن، ۲۵

ملداوی، ۱۱۴

ملط، ۱۴، ۱۵، ۹۸، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۶۷، ۱۶۸

ممبلیاروس، ۱۹۹

مندروکلس، ۱۴۴، ۱۴۵

منسارکوس، ۱۴۹

منلاس، ۲۱۵

موراوا، ۱۵۵

مولوچنایا، ۱۲۱

میترادات، ۳۱

مبتی لن، ۱۴، ۱۵۰، ۱۵۱

میدیا، ۱۴۸

میرتوس، ۱۵۳

میریاندروس، ۱۰۴

میزی، ۱۱۴، ۱۴۶

میسرینوس، ۳۱

میسوری، ۱۲۸

میس، ۱، ۱۵۶

میکرینوس ۳۱

میلتیاد، ۴۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹

میلی، ۱۰۲

میلیاد، ۱۰۲

مینرو، ۳۰

مینی، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷

میناس، ۱۹۶

ن نثارک، ۱۱۰

ناپاریس، ۱۱۴

ناسامون‌ها، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۸

نپتون، ۳۰، ۱۲۲

نخائو، ۱۰۶

نخوی، ۱۰۶

نسامون، ۱۸۸

نکوس، ۶۹، ۱۰۶

نور، ۱۱۵

نوش، ۱۱۵

نودیون، ۲۰۰

نورها، ۴۳، ۴۵، ۸۸، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۸

نی‌پسه‌ها، ۱۴۸

نیجریه، ۲۲۴

نیل، ۱۰، ۶۹، ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸

و وادی کنعان، ۲۳۲

والداشی، ۱۱۴

وستا، ۳۰، ۱۲۲

وستوس، ۴۸

ولگا، ۶۴، ۸۲

ونوس، ۳۰، ۱۲۲، ۱۲۸

وولکن، ۳۰

ه هادس، ۳۰

تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۵۰
هارپاگ، ۳۱
هارپاگوس، ۳۱
هالیکارناس، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۶۹
هانری برگن، ۲۷، ۱۵۷
هرا، ۳۰، ۱۴۵
هراکلس، ۶، ۳۰، ۷۸، ۷۹
هرایون، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۰۴
هردوت، ۱، ۲، ۳، ۴، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۲۰۲، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۲
هستیا، ۳۰، ۱۶۹
هرکول، ۶، ۸، ۳۰، ۶۳، ۶۸، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۵۶، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۱.
هرمس، ۳۰
هروفانتوس، ۱۷۵
هفستوس، ۳۰
هکاته، ۳، ۱۴، ۱۵، ۶۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۸۶، ۱۸۷
هلسپون، ۶۶، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۷۷، ۱۸۰
هله، ۱۰۴
هموس، ۱۱۴، ۱۱۵
همر، ۱۱
هند، ۱۰۵، ۱۰۹
هوخشتر، ۳۸، ۷۰
هومر، ۹۶، ۹۸
هیپاکیریس، ۱۱۳، ۱۲۰
هیپانیس، ۸۸، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۹
هیپروشه، ۹۹، ۱۰۱
هی‌پوکلس، ۱۷۵
هیپولااوس، ۱۲۰
هیر، ۱۴۷
هیرژیس، ۱۲۱
هیستاسپ، ۳۱، ۱۴۱، ۱۴۷
هیستاسپس، ۳۲
هیستیه، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
هیله، ۱۲۰
هیلیا، ۷۹، ۹۰، ۱۲۰، ۱۳۴
ی پنی کاله، ۸۳، ۹۵
تاریخ هردوت، ج۴، ص: ۲۵۱
یونان، ۱، ۲، ۴، ۷، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۷۹، ۷۶، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۹، ۶۷۶، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۱، ۲۳۵
یونی، ۶، ۷، ۱۵، ۱۶، ۴۹، ۵۱، ۱۰۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶